

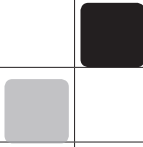
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فصلنامه تخصصی مطالعات دفاع مقدس

نمینیریز

سال دوازدهم □ شماره چهل و شش □ پاییز ۱۳۹۲

صاحب امتیاز	مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران
مدیر مسئول و سردبیر	دکتر حسین اردستانی
هیأت تحریریه	دکتر غلامعلی رشید - عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)؛ سردار سرتیپ پاسدار حمید اصلانی دکتر حسین علایی - عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین (ع)؛ مجید مختاری - محقق و پژوهشگر حوزه دفاع مقدس
مدیر اجرایی	محمدجواد اکبرپور بازرگانی
ویراستار	زهرا گل محمدی
صفحه آرایی	عباس درودیان
ناظر چاپ	محمد بهروزی
نشانی	تهران، خیابان شریعتی، خیابان شهید وحید دستگردی (ظفر)، پلاک ۷۷
تلفن	۲۲۹۰۹۵۲۴
دورنگار	۲۲۹۰۹۵۳۸
پست الکترونیکی	neginiran@gmail.com
مرکز فروش	تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، مجتمع ناشران فخر رازی
	انتشارات مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس
تلفن	۶۶۴۹۷۲۲۷ - ۶۶۴۹۵۵۷۲
قیمت	۸۰۰۰ تومان

- 
- مقاله‌ها و مطالب درج شده در فصلنامه نگین ایران بیانگر دیدگاه نویسندگان آنهاست.
 - هرگونه استفاده از گزارش عملیات‌ها، نوارهای پیاده‌شده و اسناد مندرج، منوط به مجوز از سردبیر می‌باشد.
 - بهره‌برداری از سایر مندرجات فصلنامه با ذکر مأخذ بلامانع است.



فهرست

مقالات

- | | | |
|--------------------|-----|---|
| دکتر حسین اردستانی | ۵ | تاریخ شفاهی فرماندهان جنگ ایران و عراق |
| دکتر حسین اردستانی | ۱۹ | تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس |
| محمد درودیان | ۵۹ | تاریخ شفاهی؛ گفت‌وگوی سردار غلامعلی رشید با دکتر محسن رضایی |
| امیر رزاق زاده | ۸۷ | تاریخ شفاهی سردار مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس |
| یداله ایزدی | ۱۲۹ | تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول شنود سپاه پاسداران در جنگ تحمیلی |

گفتگو

- | | | |
|-----------------|-----|---|
| حمیدرضا فراهانی | ۱۴۷ | گفتگو شهید علی فتحی با فرمانده قرارگاه نجف در عملیات والفجر ۸ |
|-----------------|-----|---|

همایش

- | | | |
|------------|-----|--|
| زهرا ناظری | ۱۶۳ | گزارش رونمایی از کتاب‌های مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس |
|------------|-----|--|

معرفی کتاب

- | | | |
|----------------|-----|--|
| سید حمزه حسینی | ۱۷۱ | معرفی کتاب‌های «شهید همت در مکتب نبوی» و «قوی‌ترین شریک جرم» |
|----------------|-----|--|

بررسی و نقد کتاب

- | | | |
|------------|-----|--|
| زهرا ناظری | ۱۷۵ | گزارش نشست نقد و بررسی کتاب
روند جنگ ایران و عراق نوشته دکتر حسین علایی |
|------------|-----|--|



تاریخ شفاهی فرماندهان جنگ ایران و عراق

دکتر حسین اردستانی*

چکیده		
پژوهش‌های دفاع مقدس دارای عرصه‌ای بسیار گسترده و وسیع است و فعالیت ۳۳ ساله مرکز اسناد نیز پس از جنگ - که آثار قابل‌اعتنایی منتشر کرده - پاسخ‌گوی نیازها و حجم کارهایی که باید انجام شود نیست و درباره مهمترین موضوعات جنگ عراق و ایران، به ویژه در زمینه موضوعات بنیادی و اساسی جنگ کاری انجام نشده است. با این وجود اگر پژوهش‌ها را به دو حوزه مطالعات مکتوب و شفاهی تقسیم کنیم در حال حاضر پژوهش‌های مکتوب به لایه‌های زیرین موضوعات و پدیده‌های مرتبط با دفاع مقدس کمتر پرداخته‌اند. برای رفع این نقیصه می‌توان با استفاده از پژوهش‌های شفاهی، حجم بیشتری از مطالب را که قلم‌ها به‌سختی می‌توانند بخشی از آن را در چارچوبی روشمند و قاعده‌مند ارائه کنند ثبت و ضبط نمود. تاریخ شفاهی، راه میانبر پژوهش‌های جنگ تحمیلی است. به‌رغم محدودیت‌های پیش رو، این روش قادر است به عرصه نویسندگی و پژوهش‌های جنگ عراق و ایران، وسعت قابل‌ملاحظه‌ای بخشیده، ابعاد وسیع این پدیده بزرگ و تاریخی را جست‌وجو و ثبت و ضبط کند. در این نوشتار، اهمیت تاریخ شفاهی فرماندهان جنگ تحمیلی و میزان پیشرفت این پروژه در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، توضیح داده شده است. واژه‌های کلیدی: پژوهش‌های دفاع مقدس، تاریخ مکتوب، تاریخ شفاهی، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، فرماندهان دفاع مقدس، راویان جنگ		

مقدمه

تجربی است. دفاع مقدس نیز باتوجه به ابعاد، دامنه و عمق آن، مسئله امروز و فردای نظام جمهوری اسلامی و جامعه ایرانی است نه یک رویداد تاریخی که ۲۶ سال از پایان آن سپری شده است و به آن نیازی نیست. ملت ایران حافظه تاریخی مثبت و منفی خود را باید حفظ و بهروز کند و درباره دفاع مقدس، نیاز مبرم دارد که آن را در صدر حافظه خود نشانده، مدام در مسائل مهم به آن رجوع کند تا

برای بهتر حکومت کردن و افزایش توان قدرت سیاسی و حفظ قدرت مقاومت ملی، جنگ تحمیلی باید بیشتر و دقیق تر مطالعه و بررسی شود. به منظور داشتن آینده ای بهتر باید پژوهش های اساسی و بنیادی درباره دفاع مقدس انجام شود و نتایج آن در اختیار جامعه، دولت و نیروهای مسلح قرار داده شود. آینده بدون گذشته، فاقد یشتوانه و الگوهای

* استاد دانشگاه و رئیس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

راویان و تاریخ جنگ

کار سترگ و کم‌نظیر راویان، ثبت و ضبط میدانی و وسیع رویدادهای دفاع مقدس به مدت هشت سال بوده است. در شرایطی که بسیاری از رزمندگان و بسیجی‌ها حاضر نبودند حتی در خط‌های دفاعی مستقر شوند و فقط به جبهه می‌آمدند که در حمله شرکت کنند، راویان باید با دفترچه و ضبط‌صوت و خودکار، فقط به تاریخ‌نگاری جنگ مبادرت می‌کردند. آن‌زمان به راویان، «سیاسی» می‌گفتند و نام راوی یکی دو دهه است که براننده آنان شده و الا آنها تاریخ‌نویسان جنگ بودند که با هدف ممانعت از تحریف تاریخ انقلاب اسلامی، در جبهه‌ها و در کنار فرماندهان تیپ و لشکرهای سپاه پاسداران حضور می‌یافتند و جزئیات و کلیات جنگ را در همه زمینه‌ها از برنامه‌ریزی، تصمیم‌گیری، طراحی، اجرای عملیات و سیر جنگ گرفته تا زمینه‌ها و عوامل، نتایج و نیز پیروزی‌ها و شکست‌ها، در نوارها و دفاتر خود درج می‌کردند و مشاهدات خود را می‌نوشتند. بچه‌های دفتر «سیاسی» حق نداشتند و مجاز نبودند که جز ثبت و ضبط امور قرارگاه یگان خود، در صحنه نبرد نیز وارد شده، بجنگند و باید دندان روی جگر می‌گذاشتند و کنار فرماندهان و درون قرارگاه یا همراه فرمانده لشکرها در خط می‌ماندند.

پس از هشت سال جنگ و دفاع از انقلاب اسلامی در جبهه‌های نبرد، راویان گنجینه ارزشمندی از دفاع مقدس را به یادگار گذاشتند که هرچه از زمان آن فاصله می‌گیریم، ارزش و قدر آن بر همگان آشکارتر می‌شود. میلیون‌ها سند، ۲۹۰۰۰ نوار کاست، ۱۲۰۰ دفترچه راوی و ده‌ها گونه سند دیگر حاصل مجاهدت و خون‌دل راویان است که از دوران طلایی تاریخ ایران، در مرکز اسناد نگهداری می‌شود.

پس از پایان یافتن جنگ در مرداد ۱۳۶۷ و آتش‌بس میان ایران و عراق، رزمندگان، فرماندهان و راویان از جبهه‌ها به شهرها و تهران بازگشتند و هریک

بتواند راه را باز یابد و شئون ملی خود را حفظ کند. دفاع مقدس پشتوانه جدید و غنی فرهنگ و هویت ملی ایرانیان است که ارزان آن را به دست نیاورده‌اند و خون شهیدان و نام آنها بر هر کوی و برزن از پایتخت تا روستاهای دوردست، نشانه هزینه ملی برای این دستاورد است. اگر به گفته امام خمینی^(ره) ۲۲ بهمن و انقلاب اسلامی موجب شکل‌گیری تاریخ جدید ایران شده است، دفاع مقدس هزینه تاریخ جدید ایران و تثبیت و نهادینه‌کردن آن را سبب گردیده است. با دفاع مقدس،

ایران و اسلام، خود را بازتولید کرده‌اند. دفاع مقدس توانست با الگوی عینی و نه ذهنی و زبانی، عاشورا را عصری کند و ایران نیز پس از قرن‌ها به بُن‌مایه جدیدی دست یافت که پس از ورود اسلام به ایران فاقد آن بوده و از این پس توانسته با چهره جدید، خود را به نسل‌های آتی و جهان عرضه کند. پرداختن به دفاع مقدس سبب شد که ایران و مسلمان ایرانی دیگر به ارتجاع برنگردند و با اتکا

به توانایی‌های جدید، استقلال و توسعه را با حفظ هویت ملی و دینی بومی کنند و به جهان اسلام نیز مدد رسانند.

در این نوشتار، اهمیت تاریخ شفاهی فرماندهان جنگ تحمیلی و میزان پیشرفت این پروژه در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، توضیح داده شده است. همچنین در این جهت، چند فرمانده اصلی همچون محسن رضایی، رحیم صفوی، غلامعلی رشید، علی شمخانی، عزیز جعفری و احمد غلامپور در چند پاراگراف توصیف شده‌اند.

دفاع مقدس پشتوانه جدید و غنی فرهنگ و هویت ملی ایرانیان است که ارزان آن را به دست نیاورده‌اند و خون شهیدان و نام آنها بر هر کوی و برزن از پایتخت تا روستاهای دوردست، نشانه هزینه ملی برای این دستاورد است.

فرماندهان و پژوهش‌های تاریخ جنگ

فرماندهان بیش از هر کس دیگر خود را صاحب و متولی دفاع مقدس می‌دانند، زیرا روزهای سخت کارزار و دفاع از نظام، انقلاب و کشور یک دهه در گرو مجاهدت و جان‌فشانی بی‌بدیل آنها بوده است. آنان مانند راویان به چند دسته تقسیم می‌شوند و از میان فرماندهانی تنی چند به جمع‌آوری اسناد و تدوین عملکرد یگان خود مشغول شده‌اند و یکی دو نفر هم در میان آنها به نوشتن روی آورده‌اند؛ سردار صفوی و سردار علایی. سردار صفوی به عرصه پژوهش

ژئوپلیتیک و رشته‌های دانشگاهی و استادی خود وارد شده و کتاب‌های بسیاری نیز منتشر کرده، است. ایشان پس از دو سال پیگیری اخیراً (دی ۱۳۹۲) موافقت کرده‌اند که تاریخ شفاهی‌شان با مرکز آغاز شود.

سردار علایی در میان فرماندهان عمدتاً در زمینه دفاع مقدس مقاله و کتاب نوشته است. وی پس از نوشتن مقاله‌ای، راه را بر امکان استفاده از وی در دفاع

مقدس محدود کرد و کتاب دو جلدی او با عنوان *روند جنگ ایران و عراق* نیز با مشکلات فراوان چاپ شد، درحالی‌که انگیزه اصلی عمق‌بخشی و توسعه ادبیات (پژوهش) دفاع مقدس با اتکا به منابع دست اول و صیانت از این ثروت ملی بوده است. آقای دکتر محسن رضایی نیز به عنوان صاحب اصلی جنگ و کسی که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ و پایان جنگ کانون موضوعات جنگ در سطوح مختلف بوده است، به تألیف روی آورده و یکی دو اثر منتشر کرده است. هم‌وغم وی نیز ایران، آینده آن

از آنها سرنوشت متفاوتی پیدا کردند. راویان باید وارد دوره جدید و تاریخ‌نگاری و تکمیل و توسعه آنچه جمع‌آوری کرده بودند می‌شدند و با انتشار کتاب‌های مرتبط، جامعه را از دستاوردهای خود آگاه می‌کردند. راویان پس از جنگ به چند دسته تقسیم شدند: تعدادی که خیلی حرفه‌ای در راوی‌گری ورود نکرده بودند و مانند بسیجی‌ها به‌طور متناوب به مرکز مطالعات و تحقیقات دفاع مقدس کمک می‌کردند، به دنبال درس و مشق و سپس کسب و کار خود رفتند و چندی بعد دکتر، مهندس، تاجر و... شدند. راویان اصلی به سه دسته تقسیم شدند: دسته اول مرکز را رها کردند و وارد کارهای اجرایی شدند و پس از چندی به کار اقتصادی پرداختند و امروز عنوانی کسب کرده‌اند. دسته دوم در پی تحصیلات رفتند و کمابیش با مرکز همکاری کردند؛ و دسته سوم در مرکز ماندند یا از مرکز رفتند، اما از تاریخ جنگ جدا نشدند. در میان دسته سوم، تعدادی توان نوشتن نداشتند، برخی به نوشتن بی‌علاقه بودند، بعضی نیز دغدغه معیشت آنها را از نوشتن باز داشته، به کارهای زودبازده مثل نظارت بر پروژه‌های پژوهشی و کارشناسی طرح‌های تحقیقاتی پرداختند، درحالی‌که توانمند بودند و برخی نیز از دنیارفتند. آنان که ماندند و نوشتن تاریخ جنگ برای آنها موضوعیت دارد، انگشت‌شمارند و بار سنگینی بر دوش دارند و کمتر حمایت می‌شوند. اینان توانسته‌اند پس از جنگ تاکنون آثار قابل‌توجهی در موضوعات مختلف روانه بازار کنند و کارهای بزرگی نیز در دست اجرا دارند، اما با محدودیت‌های بسیار سازمانی، امکانات و... مواجه هستند. در این باره حرف بسیار است. در میان افراد عبارت رایجی بیان می‌شود که «گل راوی‌گری را از ابتدا با رنج و تعب سرشتند» و امروز ادامه دیروز است، اما همچنان امیدوارند که مسئولان سپاه موضوع کار آنها را موضوع امروز و فردا بدانند، نه موضوع دیروز و پریروز.

در شرایطی که بسیاری از رزمندگان و بسیجی‌ها حاضر نبودند حتی در خط‌های دفاعی مستقر شوند و فقط به جبهه می‌آمدند که در حمله شرکت کنند، راویان باید با دفترچه و ضبط‌صوت و خودکار، فقط به تاریخ‌نگاری جنگ مبادرت می‌کردند.

اگر نگاه حضرت رهبری را تابلوی راهنما قرار دهیم، وضع بسیار آشفته‌تر از این است. ایشان فرمودند: «این هشت سال دوره دفاع مقدس شامل هزاران هزار حادثه است... از این هزاران هزار حادثه، لااقل یک فهرست تهیه کنید، بنشینند فکر کنند و در حوادث جنگ، دقت‌نظر هنرمندانه به خرج دهند... ببینند که چقدر از این فهرست را ما پر کرده‌ایم. من اعتقاد این است که اگر این کار صورت گیرد، خواهیم فهمید که ما یک‌هزارم آنچه را که درباره این جنگ می‌باید تبیین کرد و می‌توان تبیین و موشکافی کرد، هنوز بیان نکرده‌ایم.»

به نظر نگارنده، ساختارهای مرتبط به دفاع مقدس کار خود را به اندازه قلم خود انجام می‌دهند و فهم مقام عالی نظام را کنار نهاده‌اند و عرصه پژوهشی دفاع مقدس مورد اعتنای لازم قرار نمی‌گیرد و مرکز که می‌خواهد نمی‌تواند، زیرا از حمایت لازم برخوردار نیست و به‌عکس فشار روی آن زیاد است.

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و پژوهش‌های جنگ

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (مطالعات و تحقیقات جنگ سابق) با توان راویان و نیز توان برخی دانشگاهیان (در بخش مباحث غیرنظامی) به ۷ الی ۱۰ عرصه ورود کرده و در هریک، آثاری را مورد پژوهش قرار داده و به زیور طبع آراسته است ازجمله: مجموعه روزشمار، اطلس، تاریخ جنگ، عملیات‌ها، فرماندهان، رهبری (امام و مقام عالی رهبری و دفاع مقدس)، ترجمه برخی کتاب‌های مرکز به زبان‌های خارجی، ترجمه تعداد معدودی از کتاب‌های خارجی به زبان فارسی، سیاست بین‌المللی و جنگ تحمیلی، نقد و بررسی جنگ، انتشار فصلنامه‌نگین با موضوع دفاع مقدس (۴۶ شماره) و پژوهش‌نامه دفاع مقدس (۸ شماره) و نیز تعدادی نشست‌های موضوعی و نقد کتاب و مانند آن.

و موضوعاتی از این دست می‌باشد و البته بیش از دیگران درخصوص دفاع مقدس احساس مسئولیت می‌کند و بیش از همه نیز در معرض نقدها و اهانت و تهمت‌های پس از جنگ می‌باشد.

در انتقال واقعیات دفاع مقدس ابتدا راویان و پس از آن فرماندهان می‌توانند نوشته‌ها و متون اساسی دفاع مقدس را به جامعه عرضه کنند، اما متأسفانه آنچه که باید انجام می‌شده نشده و فرصت‌ها نیز رو به کاهش است.

پژوهش‌های دفاع مقدس

عرصه پژوهش‌های دفاع مقدس بسیار وسیع است و فعالیت ۲۵ ساله مرکز اسناد نیز پس از جنگ - که آثار قابل‌اعتنایی منتشر کرده - پاسخ‌گوی نیازها و حجم کارهایی که باید انجام شود، نیست. درباره مهمترین موضوعات جنگ عراق و ایران مانند: بسیج، عملیات‌ها، یگان‌ها، فرماندهان، تاریخ جامعه جنگ و... که خواسته مقام عالی رهبری از بنیاد حفظ آثار در ستاد کل نیروهای مسلح بود، کاری انجام نشده و بیشتر به ابعاد صوری جنگ و وظایف غیرستادی پرداخته شده است. همچنین درخصوص راهبرد دفاع مقدس، نظریه‌پردازی درباره جنگ عراق و ایران و دفاع مقدس، توانمندی‌های سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس، توانمندی‌های ایران در دوران جنگ تحمیلی، ضعف‌های نیروهای مسلح در جنگ عراق و ایران، سبک جدید فرماندهی و صدها موضوع از این دست که به نظر راقم سطور جزء پروژه‌های بنیادی و اساسی جنگ عراق و ایران هستند، پژوهشی انجام نشده است یا از زاویه‌ای محدود به آنها نگاه شده است، به‌خصوص موضوع بسیج با همه وسعت و تأثیرگذاری و تأکیدی که بر آن شده، پرداخته نشده و چیستی و چگونگی نقش این پدیده بی‌بدیل در تاریخ انقلاب اسلامی در سطح ملی و صحنه نبرد واکاوی نشده است.

عاطفی؛ جزئیات، کلیات و روند و نتایج امور و موضوعات دیگر را بیان کنند. همچنین براساس طرح گفت‌وگو و موضوع و سؤال که لازمه یک تاریخ شفاهی مناسب است، به ده‌ها موضوع دیگر وارد شده، آنها را به دیگران که در صحنه نبوده‌اند منتقل کنند. مهم‌ترین نقیصه تاریخ شفاهی که اکنون پس از نزدیک سه دهه پس از جنگ و پس از سال‌های میانی جنگ و اتفاقات روی داده در دفاع مقدس، از زبان فرماندهان و دیگران بیان می‌شود آن است که با دقت کافی پژوهشی همراه نیست و احتمال فراموشی در آن وجود دارد، اما با همه اینها، می‌تواند بخش اعظم حوادث را با اندکی کم‌وکاستی، منتقل کند.

فرماندهان جعبه اسرار جنگ تحمیلی

فرماندهان و رزمندگان، حاملان صحنه‌های نبرد هستند و آنها فقط می‌توانند ابعاد میدانی دفاع مقدس را بیان کنند که اکثر آنها به خاطره‌گویی می‌پردازند و به بخش پژوهش وارد نمی‌شوند. فرماندهان در دوران جنگ تحمیلی در سطوح مختلف ایفای نقش کرده‌اند که تاریخ شفاهی آنها با اتکاء به موضوعات مربوط به رخدادهای صحنه نبرد و گفته‌ها و ناگفته‌های آن، مفاهیم غنی پژوهشی را فراهم می‌کند. این فرماندهان در سطوح مختلف ایفای نقش کرده‌اند:

سطح اول: طراحی و تصمیم‌گیری؛ قرارگاه خاتم و مرکزی.

سطح دوم: عملیاتی؛ قرارگاه‌های کربلا، نجف، قدس، نوح و قرارگاه‌های تاکتیکی.

سطح سوم: سطح تاکتیکی؛ قرارگاه‌های لشکری.

سطح چهارم: صحنه نبرد؛ قرارگاه‌های گردانی و نقش‌های گروهانی و دسته.

در سطح اول، محسن رضایی، سیدرحیم صفوی، غلامعلی رشید، علی شمخانی و محسن رفیق‌دوست ایفای نقش کرده‌اند که جعبه‌سیاه جنگ را در این سطح - با تأکید - به‌خصوص در ذهن محسن رضایی می‌توان جست‌وجو کرد.

مرکز در ربع قرن پس از آتش‌بس میان ایران و عراق، بر این امر واقف است که در حوزه پژوهش‌های دفاع مقدس، کارهای بی‌شماری بر زمین مانده که برخی از آنها برای حفظ این ثروت ملی و جامعه‌پذیری ایرانیان و نیز بقای سپاه پاسداران و حفظ روحیه پاسداران نسل‌های بعد با الگوپذیری از دفاع مقدس و نیز استحکام نظام سیاسی اسلامی، ضروری می‌باشند.

پژوهش‌های تألیفی و پژوهش‌های شفاهی

پژوهش و تبدیل آن به متن، یعنی خلق اثر در زمینه موضوعی خاص، که به خالق آن نویسنده می‌گویند، جزو سخت‌ترین کارها است، به‌خصوص که نویسنده به قلم، خالق قلم و مخاطب قلم تعهدات انسانی و ایمانی داشته باشد و نیز در کیل کم نگذارد و آن را نفروشد. چنین قلمی کمیاب است و نویسندگان حاضر نیز کمتر قادر هستند به عمق و لایه‌های زیرین موضوعات و پدیده‌های مرتبط با دفاع مقدس ورود کنند. اما نوشته‌های مکتوب در صورت رعایت تعهد و امانت، دقیق بوده و از حدس و احتمال و اشتباه و فراموشی و موضوعاتی مانند آن، عاری هستند و بیشتر از پژوهش‌های شفاهی می‌توان روی آنها حساب کرد.

تاریخ شفاهی دفاع مقدس که با زبان و بیان همراه است، قدرت زیادی برای واردشدن به لایه‌های زیرین و ابعاد وسیع‌تر موضوعات، جنبه‌های عقلانی، عاطفی، عشق و... دارد و به دلیل برخورداری از قدرت زبان، حجم بیشتری از مطالب را می‌تواند افاده کند که قلم‌ها به‌سختی می‌توانند بخشی از آن را در چارچوبی روشمند و قاعده‌مند ارائه کنند. تاریخ شفاهی همچنین به کسانی که بر موضوع در حد و نقش خود احاطه دارند، اما قدرت نویسندگی ندارند این امکان را می‌دهد که ابعاد دفاع مقدس را بشکافند و چرایی و چیستی موضوعات؛ نکات فنی، روحی،

دوره مشروطه و دوره ملی شدن نفت در همین مقطع، دستاوردهای ملی، آزادی خواهی و استقلال طلبی ملت، توسط استبداد داخلی و حامی خارجی آن از بین رفت و باردیگر سرکوب داخلی و سلطه خارجی ادامه پیدا کرد. در مبارزات امت اسلامی در کشورهای اسلامی در سال ۲۰۱۳ میلادی، در مصر و یمن نیز همین اتفاق افتاد. مصریان هنوز دو سال از انقلابشان نگذشته در مواجهه با کودتای نظامیان با حمایت امریکا و رژیم صهیونیستی و نیز بستر مساعد داخلی که اسلام گرایان نتوانستند وفاق ملی ایجاد کنند، آزادی خود را از دست دادند. در ایران سال ۱۳۵۸ نیز اگر رهبری و سپاه نبودند همین اتفاق می افتاد، اما اطلاعات سپاه با مسئولیت رضایی مانع تکرار حوادث تلخ تاریخ ایران شد.

تاریخ شفاهی محسن رضایی همچنین به دفاع مقدس پرداخته است و در نشست‌ها درباره جنگ، تجاوز عراق و مقاومت ایران بحث شده است. در آینده نزدیک تاریخ شفاهی ایشان در ۳ جلد به حجم تقریبی ۱۶۰۰ صفحه منتشر خواهد شد که سه مقطع را در بر خواهد گرفت: از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ تا ۸ آذر ۱۳۶۰ مربوط به زمانی است که آقای رضایی فرمانده جنگ نیست. ایشان در شهریورماه ۱۳۶۰ که به فرماندهی سپاه منصوب شده بود از عملیات طریق القدس (۸ آذر ۱۳۶۰) علاوه بر فرماندهی سپاه، به فرماندهی جنگ نیز ورود می کند و از همین زمان است که با همراهی علی صیاد شیرازی، ستاره درخشان انقلاب در نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی، آزادسازی مناطق اشغالی کشور آغاز می شود که در ادامه به فتح خرمشهر (۳ خرداد ۱۳۶۱) می انجامد. در تاریخ معاصر ایران (حدود ۲۲۰ سال)، این اولین بار است که ایران با اتکاء به اسلام و مردم، توانسته از خود، ارزش‌ها و سرزمینش دفاع کند و نه تنها به قدرت‌های بزرگ تکیه نکرده، بلکه این بار درحالی که ایرقدرت‌ها نیز حامی تجاوزگر بوده‌اند، باز هم پیروز شده است.

مرکز در دهه ۷۰ برای تدوین تاریخ شفاهی آقای رضایی تلاش فراوانی کرد، اما به نتیجه نرسید و در دوره جدید (سال ۱۳۸۶ ایشان موافقت کردند که تاریخ شفاهی شان آغاز شود) این مهم از بهمن ۱۳۸۸ شروع شد و به رغم وقفه‌های کوتاه مدت و بلندمدت (از دو سه هفته تا ۸ ماه و یک سال)، تاکنون ۶۰ جلسه برگزار شده که آخرین جلسه آن ۸ بهمن ۱۳۹۲ بوده است. در این ۶۰ جلسه تلاش شد به منشأ اجتماعی، روابط خانوادگی و دوره تحصیل و مبارزه سیاسی ایشان تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ و پس از انقلاب به شکل گیری واحد اطلاعات سپاه پاسداران و ورود اطلاعات سپاه برای خاتمه دادن به بحران آفرینی های گروه های فرقان، مجاهدین خلق (منافقین)، گروه های چپ، غائله گنبد، خلق عرب، کودتای نقاب (نوزه) و برخی موضوعات دیگر پرداخته شود، چراکه نقش آقای رضایی در شرایط بحرانی پس از انقلاب تا قبل از فرماندهی جنگ، اهمیت و تأثیر کلیدی آن در حفظ نظام و امکان عبور انقلاب از مرحله جنینی به بلوغ و تکامل، به کل مفقود مانده است. متأسفانه آقای رضایی حاضر نشدند باز هم به طور مبسوط به این دوره سرنوشت ساز در تاریخ انقلاب بپردازند و به برخی موضوعات مثل گروستان اصلاً وارد نشدند، اما آنچه که گفته شد جزو ناگفته های انقلاب اسلامی و نقش بی بدیل سپاه پاسداران است. این مقطع به دلیل عدم استقرار و ثبات و صورت بندی نظام سیاسی جدید، پاشنه آشیل انقلاب است. در تاریخ معاصر ایران، در

راویان، تاریخ نویسان جنگ بودند که جزئیات و کلیات جنگ را در همه زمینه ها از برنامه ریزی، تصمیم گیری، طراحی، اجرای عملیات و سیر جنگ گرفته تا زمینه ها و عوامل، نتایج و نیز پیروزی ها و شکست ها، در نوارها و دفاتر خود درج می کردند و مشاهدات خود را می نوشتند.

پشت خاکریزها، فرماندهان لشکرها و تیپ‌های سپاه را برای مقاومت در مقابل پاتک‌های عراق و حفظ هدف‌های تصرف‌شده، در داخل سنگرهای تصرف‌شده عراقی، دور هم جمع کرد و با دادن روحیه و راهنمایی‌های لازم، امکان ادامه نبرد و دست‌یافتن به هدف‌های بعدی را میسر ساخت. حضور او در صحنه نبرد در درون آتش و خون و در نزدیک‌ترین نقطه به دشمن که جای فرمانده گردان و گروهان است نه فرمانده سطح عالی، بارها و بارها او را به آستانه شهادت نزدیک

کرد و چند بار نیز زخمی شد، اما شهید نشد. در آزادی‌سازی سندهج (۴ تا ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۹)، عملیات‌های ثامن‌الائمه^(ع)، طریق‌القدس، فتح‌المبین، بیت‌المقدس، والفجر مقدماتی، والفجر ۱، خیبر و بدر، والفجر ۸ (فاو)، کربلای ۴ و کربلای ۵، و مآلاً والفجر ۱۰ در شمال‌غرب و ده‌ها عملیات محدود دیگر شاهد حضور رحیم صفوی هستیم. صفوی علاوه‌براین، در سطح عالی تصمیم‌گیری

جنگ نیز حضور داشته است و داده‌های زیادی دارد. وی چندی قبل در اصفهان در جمع راوی‌های سپاه درباره عملیات کربلای ۴ گفته بود: «عملیات کربلای ۴ توسط یکی از خودی‌ها لو رفته بود که کالک عملیات را برداشت و رفت پنهانده عراقی‌ها شد.» فاش کردن یکی از دلایل اصلی شکست عملیات کربلای ۴ پس از ۲۷ سال به منزله گشودن رازهای دفاع مقدس است که در اختیار فرماندهان می‌باشد. حضور هشت‌ساله رحیم صفوی همچون سایر فرماندهان اصلی دفاع مقدس در جنگ تحمیلی، اقتضا می‌کند که ریز و

از عملیات فتح‌المبین به بعد، نقش محسن رضایی در تصمیم‌گیری و طراحی جنگ تعیین‌کننده می‌شود. پس از فتح خرمشهر، در والفجر مقدماتی، در فاو، در کربلای ۵ و در سال ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷، حوادث جنگ بیشتر و بیشتر می‌شود و آقای رضایی باید عمیق‌تر وارد مسائل شده، در پاسخ به سؤالات مطرح‌شده، ابعاد، دامنه و لایه‌های زیرین جنگ، چرایی‌ها، اختلاف‌ها، مشکلات ارتش و سپاه و دانسته‌هایی را که فقط خود می‌داند، بیان کند. علاوه‌براین، اسناد شخصی شامل نامه و مکاتبات به امام، رؤسای جمهور و مجلس و نیز دیدارها، موضوعات درونی سپاه و جبهه‌های جنگ و... را برای درج در کتاب تاریخ شفاهی خود به مرکز بسپارد. اگر وی چنین کند، یکی از بدیع‌ترین و جذاب‌ترین آثار دفاع مقدس خلق خواهد شد.

در جلسات تاریخ شفاهی آقای رضایی، معمولاً آقایان علی شمشخانی، غلامعلی رشید، سیدرحیم صفوی (یک جلسه)، احمد غلامپور، حسین علایی، عباس محتاج و دو سه نفر از فرماندهان سطح لشکرها و محورها بسته به موضوع بحث، حضور داشتند. از جلسه ۶۱ به بعد، جمع محدودتری در جلسات حضور خواهند یافت و گفت‌وگوها عمدتاً با حضور رضایی، رشید، اردستانی و احتمالاً یکی دو نفر دیگر از قرارگاه‌ها و لشکرها ادامه می‌یابد.

تاریخ شفاهی دکتر سیدرحیم صفوی، از فرماندهان کلیدی قرارگاه خاتم و قرارگاه مرکزی سپاه، تازه شروع شده است.

طراحی گفت‌وگو و موضوع‌بندی و سؤالات مدون شده و شروع گفت‌وگو چند هفته‌ای است که با تأخیر مواجه می‌شود، اما آقای صفوی پس از دو سال پیگیری اکنون مُصَر شده است که کار را آغاز کند.

صفوی، عملیاتی‌ترین فرمانده سطح اول جنگ است که ده‌ها بار باید شهید می‌شد، اما چنین نشد. او بارها در عملیات‌های مختلف در خط اول و

در حوزه پژوهش‌های دفاع مقدس، کارهای بی‌شماری بر زمین مانده که برخی از آنها برای حفظ این ثروت ملی و جامعه‌پذیری ایرانیان و نیز بقای سپاه پاسداران و حفظ روحیه پاسداران نسل‌های بعد با الگوپذیری از دفاع مقدس و نیز استحکام نظام سیاسی اسلامی، ضروری می‌باشند

مناطق بستان، شمال خوزستان، خرمشهر، آبادان و جنوب اهواز آزاد کردند و برای اولین بار ظرف دو قرن گذشته، حتی نسبت به پیروزی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، ایران را وارد مرحله نوینی کردند که می‌توان آن را تاریخ جدید ایران نام‌گذاری کرد، زیرا تا قبل از آن چنین توانایی از ایرانیان مشاهده نشده بود. این فرماندهان، فرزندان ملت را به نام رزمندگان بسیجی در سازمان رزم متفاوت از الگوی کلاسیک، با بُن‌مایه اعتقاد دینی، تبعیت مطلق از رهبری امام خمینی و شهادت‌طلبی، فرماندهی کردند و شکست‌های سنگین را یکی پس از دیگری در عملیات‌های ثامن‌الائمه^(ع)، طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس بر دشمن وارد آوردند و قدرت سیاسی جدید را تثبیت کرده، قدرت ملی ایرانیان را به رخ دولت‌های مستبد منطقه‌ای و نظام سلطه جهانی کشیدند.

غلامعلی رشید در ادامه دفاع مقدس نیز تا پایان به‌عنوان تنها فرمانده، در کنار محسن رضایی در قرارگاه حضور داشت تا با بررسی و تجزیه و تحلیل رفتار دشمن، وی را در تصمیم‌گیری درست در مقابله با دشمن مدد رساند. قبل از عملیات و هنگام طراحی عملیات جدید، شمشانی، صفوی و رشید در کنار رضایی حضور داشتند، اما با شروع عملیات و رفتن رحیم صفوی به صحنه نبرد و خط مقدم، فقط رشید در قرارگاه در کنار فرمانده سپاه حضور داشت و مرتب گزارش یگان‌ها را می‌گرفت، از اخبار واحد شنود قرارگاه و از اقدامات دشمن مطلع می‌شد، فکر می‌کرد و نظرات خود را با رضایی در میان می‌گذاشت و در ادامه نیز درخصوص آرای محسن رضایی با سایر فرماندهان صحبت می‌کرد. قبل، حین و پس از عملیات، فرماندهان قرارگاه‌ها و یگان‌ها، بیش از همه نزد غلامعلی رشید می‌آمدند و مسائل یگان و مشکلات خود را با او مطرح می‌کردند. رحیم صفوی و رشید ملجأ و گوش شنوای فرماندهان بودند و در این میان، رشید بیشتر. مواجهه فرماندهان

درشت ذهنیات ایشان به کتاب، تصویر و حافظه تاریخی ایرانیان منتقل شود. تاریخ شفاهی آقای صفوی به‌تازگی، از بهمن ۱۳۹۲ آغاز شده است.

غلامعلی رشید دائرةالمعارف جنگ است. حافظه قوی، یادداشت‌های مستمر و روزانه از جلسات و گفت‌وگوها، تسلط به موضوعات و ابعاد سطح عالی، میانی و خرد جنگ، از او گنجینه‌ای تمام‌نشدنی در حوزه دفاع مقدس ساخته است که باید به زبان آید. پژوهش‌های مکتوب هیچ‌گاه قادر نیستند ذهن رشید را که با فهم، تحلیل و تبیین می‌تواند آثار گران‌قدری را برای نیروهای مسلح و به‌طور خاص سپاه پاسداران و تاریخ جنگ به ارمغان آورد، پوشش دهند. غلامعلی رشید از پیروزی انقلاب اسلامی، از شمال خوزستان و منطقه دهلران تا فکه، شوش و دزفول، از همه تحرکات ضدانقلاب محلی و نفوذهای عراق در خاک ایران و فرستادن اسلحه برای خرابکاری در خوزستان و موضوعان پیرامون آن مطلع است. در دوره مهرماه ۱۳۵۹ تا مهرماه ۱۳۶۰ نیز رشید جزو مثلث فرماندهی جبهه‌های جنوب (صفوی، باقری، رشید) است که در جریان جنگ داود کریمی نیز به آنان اضافه می‌شود. این مثلث به همراه عزیز جعفری و غلامپور که در محور سوسنگرد فعال بودند، نقش کلیدی در مقابله با تجاوز، توقف و تثبیت دشمن و نیز اجرای عملیات محدود و ایزدایی علیه ارتش بعثی عراق داشتند و دستاوردهای قابل‌ملاحظه‌ای نیز کسب کردند. با آمدن محسن رضایی، فرماندهان مذکور هرکدام بخشی از بار فرماندهی جدید جنگ را به دوش کشیدند و پنج‌ضلعی فرماندهی عملیاتی سپاه شامل: محسن رضایی، رحیم صفوی، غلامعلی رشید، عزیز جعفری و احمد غلامپور، با نقش عملیاتی - پشتیبانی و ستادی علی شمشانی و نیز نقش فرماندهان یگان‌هایی همچون حسین خرازی، احمد کاظمی، احمد متوسلیان، مرتضی قربانی و سایر فرماندهان، سرزمین‌های ایران را در

است. شمخانی در مقابله با تجزیه طلبی خلق عرب، مقابله با تجاوزات مرزی و تسلیح برخی عناصر داخلی در خوزستان و به خصوص مقابله با تجاوز عراق که کانون آن در خوزستان بود، نقشی بی بدیل داشت. او صاحب نامه معروف «ای مسئولین به داد ما برسید» است. جمله کلیدی وی در این نامه که در زمان بنی صدر منتشر شد، چنین بود: «ما جان داریم بدھیم، اما ابزار جان دادن نداریم»، «بچه های ما آن قدر به دشمن نزدیک می شوند که تانک را لمس می کنند، اما سلاحی برای شلیک به آن ندارند».

شمخانی، که برخلاف ماهیت طبقاتی خویش از طبقه مرفه در درون عشایر عرب وارد مبارزه و انقلاب و جنگ شد، از نادر فرماندهانی است که نوآور و عاشق حرف نو و غیر کلیشه ای و ابتکار و ابداع در فکر، سخن، روش و فرماندهی است. برخلاف سایر فرماندهان چه در زمان جنگ و چه پس از آن، از نقش وی کم گفته شده است. توان فرماندهی و مدیریتی وی، یک عامل تعیین کننده در آزاد شدن محسن رضایی از ستاد سپاه در تهران بود که توانست در درون جبهه ها ساکن و متمرکز شود. شمخانی همه امور سپاه را جزئی ترین تا سطوح کلان به عهده گرفت و به خوبی آن را اداره کرد تا رضایی به جبهه ها بپردازد. شمخانی در سال ۱۳۶۴ و در پی فرمان امام خمینی مبنی بر تشکیل سه نیروی زمینی، هوایی و دریایی به فرماندهی نیروی زمینی منصوب شد. پس از رضایی، قدرت فکری و تحلیلی شمخانی در زمینه امور سیاسی داخلی، سیاست خارجی، مسائل دفاع مقدس و سازمان رزم و مانند آن، یک سر و گردن بالاتر از دیگران بوده است. باین همه، از این فرمانده لایق سپاه و جبهه های نبرد هیچ اثری درباره دفاع مقدس چاپ نشده است!

در سطح دوم، عزیز جعفری، احمد غلامپور، حسین علایی، مصطفی ایزدی، عباس محتاج، غلامحسین بشردوست، نورالله شوشتری و محمدباقر

با محسن رضایی رسمی تر بود، زیرا پرستیژ جدی و خودمانی نشدن رضایی باعث می شد که فرماندهان یگان ها دهان و زبان خود را در گوش رشید و سپس رحیم بگذارند.

غلامعلی رشید، تاریخ نگار و تجربه نگار هم بود. او تقریباً از همه جلسات یا صحبت های مهم انجام شده یا مشاهداتش در دفتر خود یادداشت برداری می کرد، اما سایر فرماندهان این گونه نبودند؛ آنها فقط به یگان خود و عملیات توجه داشتند. به نظر نگارنده، پس از رضایی، جعبه سیاه جنگ تحمیلی، دفاتر نوشته شده رشید می باشد که سرشار از موضوعات دفاع مقدس در تصمیم گیری، هدایت عملیات، امور یگان ها، دولت و جنگ، علل و عوامل پیروزی ها و شکست ها و ده ها موضوع دیگر است. نگارنده به وی پیشنهاد می کند زیر نظر خود ایشان این دفاتر آماده چاپ شود، فرصت کم است و واقعیت های گفته نشده بسیار، ولذا راه بر تحریف و قلم فرسایی افراد کم اطلاع باز شده است. در دفاع مقدس، رشید نمونه نداشت و منحصر به فرد بود. مدل کوچک تر اما جامع مشابه وی، حسن باقری بود که فرماندهان او را جمع رحیم و رشید می دانستند؛ فرمانده طراح و فرمانده صحنه نبرد با ضریب هوشی و جسارت و شجاعت بسیار بالا. باقری زود شهید شد و یک هفته قبل از عملیات والفجر مقدماتی به خدا و سیدالشهدا پیوست و کمر محسن رضایی شکست.

با این اوصاف، تاریخ شفاهی غلامعلی رشید، یک اثر استثنایی دفاع مقدس است که مرکز آن را در اردیبهشت ۱۳۸۸ شروع کرده و تاکنون حدود ۱۲ جلسه برگزار شده است که با جلساتی که ضمائم آن است، افزون بر ۳۵ جلسه شده است.

در سطح طراحی و تصمیم گیری - قرارگاه خاتم و مرکزی سپاه، علی شمخانی، قائم مقام محسن رضایی از سال ۱۳۶۰ تا پایان جنگ، نقش مؤثری ایفا می کند. وی تا این لحظه حاضر به آغاز تاریخ شفاهی نشده

ساخته بود. در میان همه فرماندهان جنگ، برخورد عقلی با طرح‌ها و تصمیم‌گیری‌ها و غلبه بر احساس در میدان جنگ، جزء ویژگی‌های عزیز جعفری است. جعفری، شمخانی و رشید را می‌توان در جرگه فرماندهان عقل‌گرای جنگ به شمار آورد. در همه عملیات‌ها، عمدتاً همان روز اول عملیات، باید او را نه در قرارگاه که در صحنه درگیری یافت. هماهنگی میان یگان‌ها و الحاق بین تیپ و لشکرها در خطوط پیشروی که موضوع بسیار مهم در فرماندهی نبرد برای دستیابی به نتایج و هدف‌ها بوده است، باید توسط فرمانده قرارگاه و با حضور در عمق میدان نبرد و نه در داخل قرارگاه و از پشت بی‌سیم حاصل می‌شد. عزیز جعفری با وقوف به این امر مهم از سوی فرماندهی سپاه، از روز اول عملیات در خطوط مقدم حاضر می‌شود و دیگر به عقب باز نمی‌گردد. وی به ستاد خود دستور می‌داد که قرارگاه تاکتیکی او را در یکی از سنگرهای عراقی یا در نقطه‌ای مناسب برپا کنند. این نقطه (سنگر فرماندهی) همواره آسیب‌پذیر و با سرمای زیاد همراه بود، زیرا عملیات‌های بزرگ سپاه از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ در فصل زمستان انجام می‌شد و در عرصه نبرد و درگیری با ارتش عراق، سنگر فرماندهی قرارگاه با سنگر فرماندهی یگان‌ها تفاوتی نداشت و این امر سختی‌های خاص خود را داشت. فرماندهی قرارگاه تا خط مقدم که فرمانده گردان حضور داشت و رزمندگان بسیجی می‌جنگیدند، یک الی دو سه کیلومتر بیشتر فاصله نداشت و در مقابل آتش دشمن به شدت آسیب‌پذیر بود. عزیز جعفری در عملیات کربلای ۵ در جنوب پنج‌ضلعی و نزدیک خط جاسم مجروح شد و اگر فردی که او را می‌شناخت، وی را در نوبت و صف مجروحان در بیمارستان (در حال اغما و مرگ) نمی‌دید، امروز فرمانده سپاه شخص دیگری بود و او به مقام عظمای شهادت نائل آمده بود. جلو و در خط مقدم بودن کار اکثر فرماندهان سپاه در هنگام

ذوالقدر قرار دارند که در قرارگاه‌های نجف، قدس، کربلا، نوح و قرارگاه‌های تاکتیکی سلمان، نصر، فتح، حنین، حدید و... ایفای نقش کرده‌اند.

عزیز جعفری، تأثیرگذارترین فرمانده سطح میانی است. دانشجوی مهندسی معماری در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، به اقتضای انقلاب و اسلام و در جریان مقابله با تجاوز عراق و آزادسازی سرزمین‌های اسلامی و تعقیب متجاوز با هدف تنبیه آن، به یک فرمانده تمام‌عیار نظامی غیرکلاسیک تبدیل شد. عزیز جعفری در

کنار فرماندهانی همچون رضایی، صفوی، رشید و... که همگی در دستگاه اندیشه و مکتب فکری سپاه پاسداران و در فضای فکری و رفتاری برآمده از انقلاب به قرائت امام خمینی، رشد کرده بودند، سبک جدید فرماندهی را بنیان گذاشتند. جعفری و غلامپور در محور سوسنگرد، در مقابله با تجاوز عراق و آزادکردن شهر سوسنگرد و متوقف‌ساختن پیشروی ارتش عراق، نقش مهمی را

ایفا کردند. جعفری در عملیات‌های تأمین‌الائمه^(ع) و به‌خصوص در عملیات‌های طریق‌القدس، فتح‌المبین و بیت‌المقدس یک فرمانده تأثیرگذار عملیاتی بود و پس از آزادی خرم‌شهر و در جریان عملیات‌های والفجر مقدماتی به بعد، یک فرمانده کلیدی جنگ به شمار می‌رفت. توان نظامی به‌لحاظ درک، قدرت تجزیه و تحلیل صحنه نبرد و دشمن، مدارا با فرماندهان یگان‌ها و متغیرهای دیگری از این دست، امکان قرارگرفتن در رأس هرم قرارگاهی را مابین فرماندهی سپاه و فرماندهان یگان‌ها برای او ممکن

نقش محسن رضایی در شرایط بحرانی پس از انقلاب تا قبل از فرماندهی جنگ، و اهمیت و تأثیر کلیدی آن در حفظ نظام و امکان عبور انقلاب از مرحله جنینی به بلوغ و تکامل، به کل مغفول مانده است.

عملیات بود و این روحیه در بعضی مثل جعفری بیشتر بود.

از ویژگی‌های فرماندهی عزیز جعفری علاوه بر نکات پیش گفته، صراحت در بیان نظر و پافشاری بر نظرهای خود بود. وی در جلسات خیلی پرحرف نبود و البته به هنگام لزوم به طور کامل آرای خود را بیان می‌کرد. عزیز جعفری که تا عملیات رمضان معاون قرارگاه بود، از آن پس تا پایان جنگ، فرمانده اصلی ترین قرارگاه میانی در همه عملیات‌ها بود؛ ابتدا فرمانده قرارگاه نجف و سپس فرمانده قرارگاه قدس. نگارنده از نزدیک و به عنوان راوی، شاهد آنچه گذشته، بوده است و طرح موضوعات این چنینی درباره وی و سایر فرماندهان، به همراه طرز فکر، منش و شخصیت، نوع و چگونگی فرماندهی و ده‌ها موضوع و زیرموضوع دیگر باید به نوشته مستقل دیگری احاله شود.

آقای گلعلی بابایی خاطرات آقای عزیز جعفری را از قبل از انقلاب تا ورود به جبهه و تا عملیات بیت المقدس در کتابی به نام *کالک‌های خاکی* گرد آورده و انتشارات سوره مهر آن را منتشر کرده است. این کتاب نتیجه هشت جلسه مصاحبه و مطالب دیگری است که نویسنده به آن افزوده است. نگارنده به عنوان مسئول مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در نامه‌ای به تاریخ ۸ دی ۱۳۹۲، به آقای جعفری نوشت: «پس از مطالعه کتاب *کالک‌های خاکی* با محتوای خاطرات جناب عالی از خانواده و خردسالی تا عملیات بیت المقدس، اینجانب با نگاه کارشناسی و پژوهشی معتقدم تاریخ شفاهی شما باید توسط مرکز با رویکرد واکاوی ابعاد جنگ تحمیلی با محوریت نقش شما در ابعاد، زمینه‌ها، تصمیم‌گیری‌ها، عملیات‌ها، فرماندهی، محدودیت‌ها، علل و عوامل و نتایج و نیز اندیشه و مکتب دفاعی سپاه پاسداران و نیز مؤلفه‌های ساختاری دفاع مقدس و ده‌ها موضوع و زیرموضوع دیگر انجام شده و این

کار باید توسط مرکز دنبال شود.» و ایشان در پاسخ گفت: گفت‌وگوی مرکز با من باید درباره موضوعات تخصصی جنگ انجام شود که مسئول مرکز در صدد است با تهیه طرح مناسب، در آینده نزدیک مصاحبه با ایشان را آغاز کند.

احمد غلامپور فرمانده دیگر سطح میانی است که نام او با قرارگاه کربلا و خوزستان گره خورده است. غلامپور را که از مادر عرب است، باید همچون علی شمخانی جزء کسانی دانست که تفکر منحط

بعثی مبنی بر حمایت عرب‌های خوزستان از ارتش عربی عراق را نقش بر آب کردند. این دو فرمانده جزء سرآمد فرماندهان نظامی جنگ شدند و در تحولات جنگ نقش چشمگیری ایفا کردند. غلامپور که در خانه، از خانه و سرزمین و انقلاب دفاع می‌کرد، باید حرف‌های بسیاری برای گفتن داشته باشد. او از پیروزی انقلاب و تحرکات مرزی ارتش عراق و فعالیت ستون پنجم دشمن تا تجاوز عراق و مقاومت در مقابل

آن تا آزادسازی مناطق اشغالی و نیز پس از حوادث خرمشهر تا فاو و تا پایان جنگ و حتی زمانی که بار دیگر ارتش عراق، فاو، شلمچه و مجنون را اشغال کرد، در میدان حضوری فعال داشته و بارها تا مرز شهادت پیش رفته است. غلامپور نیز مانند عزیز جعفری، در سطح میانی به عنوان حلقه اتصال فرماندهی عالی و تیپ و لشکرهای سپاه ایفای نقش کرد و الحق از ابتدا تا انتهای جنگ و در طول ۸ سال جنگ نابرابر، با همه محدودیت‌ها و کمبودها و ده‌ها عامل محدودیت‌زای دیگر، همواره با روحیه بالا و رویکرد مثبت و امیدوار، با

صفوی، عملیاتی‌ترین فرمانده سطح اول جنگ است که حضور او در صحنه نبرد در درون آتش و خون و در نزدیک‌ترین نقطه به دشمن که جای فرمانده گردان و گروهان است نه فرمانده سطح عالی، بارها و بارها او را به آستانه شهادت نزدیک کرد و چند بار نیز زخمی شد، اما شهید نشد.

با گزارش‌های مستمر و پیاپی از دشمن، تحرکات ارتش عراق را دائم رصد کرده، فرماندهی کربلا و حتی فرمانده عالی را برای تصمیم‌گیری و طراحی مناسب تغذیه فکری می‌کرد. گزارش‌های نوبه‌ای و کالک‌ها و موقعیت‌های جزئی و کلی دشمن هنوز جزء اسنادی است که نشان‌دهنده تلاش جوانی بود که بعدها در سطح ملی مسئولیت اطلاعات نظامی را عهده‌دار شد. ویژگی دیگر محرابی برای غلامپور آن بود که موجب می‌شد قرارگاه کربلا هیچ‌گاه در گزارش‌دهی به رده بالاتر دچار مشکل نشود، زیرا محرابی بیشتر از آنچه اطلاعات داشت می‌توانست حرف بزند و با احساس نیز گزارش دهد.

احمد غلامپور چنانچه خو، دقیق و کلی و به‌خصوص جزئی مورد پرسش قرار گیرد، می‌تواند اطلاعات و ناگفته‌های بسیاری را درباره دشمن، خودی، شرایط جبهه‌های جنوب در اول جنگ، وضعیت سوسنگرد و بستان و حتی درباره وضعیت و سرنوشت روستاهای غرب و جنوب خوزستان در اختیار نسل آینده بگذارد. غلامپور در کنار شهید غیور اصلی، خلق‌کننده بزرگترین حماسه تاریخ دفاع مقدس در دهم مهرماه ۱۳۵۹ در محور حمیدیه است که توانستند با انهدام تعدادی از تانک‌های دشمن، ارتش عراق را وادار به عقب‌نشینی تا بستان کنند. انجام‌نشدن این حمله و پیشروی بیشتر ارتش عراق می‌توانست به سقوط اهواز، مرکز استان خوزستان، بینجامد و باتوجه به پیشروی ارتش عراق تا رودخانه کرخه و استقرار پشت دیوارهای شهر شوش و نزدیک دزفول در شمال خوزستان، خسارت جبران‌ناپذیری به جمهوری اسلامی وارد شود؛ اما حمله ۱۰ مهر موازنه جنگ را در سخت‌ترین شرایط که ارتش عراق از چندین محور، درصدد تصرف کل استان خوزستان بود، برهم زد و البته در استان مقاومت درمقابل عراق، نقش علی شمخانی، بزرگ، اما مغفول مانده است.

طرح‌ها و دستورات فرماندهان بالای سپاه از یک‌سو و رفتار فرماندهان یگان‌ها، که بعضاً برخوردهای واگرایانه و منفی داشتند، از سوی دیگر، نقش قابل‌ملاحظه‌ای در موفقیت‌های نبرد علیه دشمن بعثی و حامیان آن داشت. آن مقدار که نگارنده شاهد بوده و نیز از سایر راویان شنیده، خلق و خوی احمد غلامپور و روحیه گرم و صمیمی وی با فرماندهان زیردست به‌خصوص با فرماندهان لشکرهای اصفهانی که فرماندهی بر آنان کار آسانی نبود، یک عامل پیش‌برنده و تعیین‌کننده در اداره صحنه نبرد و موفقیت‌ها یا کاهش آلام شکست‌ها بوده است. زوج عزیز جعفری و احمد غلامپور، نقطه اتکای فرماندهی سطح عالی سپاه بودند و اصولاً پس از حلقه اول، این دو مهم‌ترین ستون‌های حلقه دوم به شمار می‌رفتند.

گروه عملیاتی احمد غلامپور، فرمانده قرارگاه کربلا، از سال سوم و چهارم جنگ تا پایان، ترکیب ثابتی داشت؛ احمد صیاف‌زاده، معاونت عملیات و معاون پر جنب‌وجوشی که نقش مکمل

را برای او ایفا می‌کرد، برای غلامپور در حد یک فرمانده بود، گزارش‌های سریع و دقیق صیاف‌زاده از میدان نبرد در صبح عملیات امکان تصمیم‌گیری صحیح و سریع را برای غلامپور فراهم می‌ساخت. احمد صیاف‌زاده خون‌گرم‌تر از خود غلامپور با چهره خندان، فردی تأثیرگذار در قرارگاه کربلا و در پیشبرد امور بود. غلامرضا محرابی زوج دیگر تیم غلامپور بود. محرابی که با سنی کم وارد جنگ شده و در جبهه بسیار فعال و کوشا بود، پس از ۳، ۴ سال یک فرمانده مجرب اطلاعات نظامی شد که

غلامعلی رشید دائرةالمعارف جنگ است. حافظه قوی، یادداشت‌های مستمر و روزانه از جلسات و گفت‌وگوها، تسلط به موضوعات و ابعاد سطح عالی، میانی و خرد جنگ، از او گنجینه‌ای تمام‌نشدنی در حوزه دفاع مقدس ساخته است که باید به زبان آید.

۱۳۹۱ گفت‌وگو شده و مهندس حسن بیگی نیز از تاریخ ۹ مرداد ۱۳۹۰، ۶ جلسه درباره نقش جهاد سازندگی صحبت کرده است.

گفت‌وگوی جذاب و شنیدنی دیگر مرکز، با آقای علی اسحاقی مسئول شنود قرارگاه مرکزی سپاه است که از ۱۰ خرداد ۱۳۹۱ آغاز شده و ۶ جلسه ضبط شده است و ادامه کار به دلیل اشتغالات ایشان متوقف مانده است.

تاریخ شفاهی همسران فرماندهان سپاه

فعالیت جدید مرکز در زمینه تاریخ شفاهی، گفت‌وگو با همسران فرماندهان است. در این خصوص، مصاحبه با سرکار خانم خدنگ، همسر محترم آقای دکتر رضایی و سرکار خانم ترابی‌کیا، همسر محترم سردار غلامعلی رشید، آغاز شده که مصاحبه سرکار خانم خدنگ در مراحل پایانی و در آستانه ورود به مرحله تدوین است و مصاحبه سرکار خانم ترابی‌کیا حدود ۵۰ درصد پیشرفت داشته است. مصاحبه با سرکار خانم

شبنانی‌فر، همسر محترم سردار صفوی، در مراحل اولیه است و مصاحبه با همسر محترم آقای علی شمخانی نیز در آستانه اقدام است. مصاحبه با سرکار خانم بشردوست، همسر محترم آقای عزیز جعفری، فرمانده محترم سپاه نیز امید می‌رفت که آغاز شود، اما هنوز موافقت ایشان جلب نشده است.

نتیجه‌گیری

تاریخ شفاهی، راه میانبر پژوهش‌های جنگ

تاریخ شفاهی آقای احمد غلامپور از ۲۷ مرداد ۱۳۸۸ آغاز شده و تاکنون ۳۲ جلسه برگزار شده است. در آینده نزدیک در سال ۱۳۹۳، جلد اول گفت‌وگو با ایشان توسط مرکز منتشر خواهد شد.

در سطح میدانی، تاریخ شفاهی فرماندهان دیگری همچون آقایان حسین علایی و محمدباقر ذوالقدر در دست اقدام است. گفت‌وگو با آقای علایی از ۷ مهر ۱۳۸۸ شروع شد و در تاریخ ۵ دی ۱۳۹۰ با برگزاری ۶۸ جلسه یک‌ساعته پایان یافت و تاریخ شفاهی ایشان در حال تدوین و انتشار است. گفت‌وگو با آقای محمدباقر ذوالقدر که بیشتر بیان نقش قرارگاه رمضان در جنگ است، از تاریخ ۲۹ شهریور ۱۳۹۲ آغاز شد و در مجموع ۱۲ جلسه برگزار گردید.

در سطح سوم به تاریخ شفاهی فرماندهان لشکرهای سپاه پاسداران پرداخته شده است که در همین خصوص گفت‌وگو با آقای مرتضی قربانی، فرمانده دلاور و خط‌شکن لشکر ۲۵ کربلا، از ۲۸ تیر ۱۳۸۸ شروع شده و ۱۶ جلسه ضبط شده و امید است که مرکز، جلد اول آن را در سال ۱۳۹۳ منتشر کند.

علاوه بر ایشان، تاریخ شفاهی آقای محمدرضا ابوشهاب، جانشین و در برخی عملیات‌ها فرمانده لشکر امام حسین^(ع)، از سوم اسفند ۱۳۹۰ کلید خورده و تاکنون ۲۲ جلسه ضبط شده است. تدوین اولیه این گفت‌وگوها در دست انجام است.

علاوه بر موارد یادشده، با آقای مهدی شیرانی‌نژاد از مسئولان مخابرات زمان جنگ، ۲۷ جلسه مصاحبه انجام شده و پس از تدوین اولیه در آستانه چاپ می‌باشد. تاریخ آغاز این گفت‌وگو، ۲۸ مرداد ۱۳۸۹ بوده است. و سرانجام در خصوص تاریخ شفاهی قرارگاه حمزه (کردستان) با آقایان حسن رستگارپناه ۱۲ جلسه مصاحبه از تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۵۸ و دکتر ابراهیم سنجقی ۳ جلسه از تاریخ ۶ آبان ۱۳۸۹ انجام شده است. با مهندس سرداری نیز درباره طرح آب، ۶ جلسه از تاریخ ۱۷ فروردین

عزیز جعفری در کنار فرماندهانی همچون رضایی، صفوی، رشید و... که همگی در دستگاه اندیشه و مکتب فکری سپاه پاسداران و در فضای فکری و رفتاری برآمده از انقلاب به قرائت امام خمینی، رشد کرده بودند، سبک جدید فرماندهی را بنیان گذاشتند.

جنگ، از تاریخ شفاهی دو تا سه فرمانده اصلی دفاع مقدس، رونمایی کند که برای پیشبرد این امر عظیم به مساعدت جدی فرماندهی سپاه پاسداران نیازمند است. مرکز ظرف سه چهار سال گذشته، ۳۰۷ جلسه تاریخ شفاهی برگزار کرده که در همین خصوص، در حدود ۴۴۲ ساعت فیلم و سی دی تهیه شده است. این کار در مرکز با یک مدیریتی دو نفره و دو اتاق و بودجه بسیار محدود، به رغم نداشتن استودیو برای ضبط و تصویر، پیگیری شده و تحقق یافته است. سطح و کیفیت کار به گونه‌ای است که با گزینش جزئی و کلی جلسات ضبط شده، امکان پخش آن از سیمای جمهوری اسلامی و از شبکه‌های مختلف آن، بدون هیچ اشکالی فنی میسر است.

امید است در آینده نزدیک تاریخ شفاهی فرماندهان دیگر نیز آغاز شود: علی شمخانی، علی فضلی، محمدجعفر اسدی، عبدالمحمد رئوفی، نبی‌رودکی، محمد کوثری، غلامحسین بشردوست، قاسم سلیمانی، محمد افشردی (باقری)، غلامرضا جعفری، مهدی کیانی، یعقوب زهدی، علی عساکره، علی فدوی، حسین دهقان، علیرضا عندلیب، محمد پاکپور، حسن آقایی، کسائیان، سیدعلی بنی‌لوحی و... حسرت تاریخ شفاهی فرماندهان گرانسنگی همچون احمد کاظمی، نورالله شوشتری و حسن تهرانی‌مقدم که در جنگ شهید نشده بودند، بر قلم تاریخ‌نگاران مرکز مانده است و جامعه و تاریخ ایران از گنجینه ذهن و دل آنها برای توشه‌گیری راه پریچ‌وخم انقلاب و مقاومت، محروم مانده‌اند.

تاریخ شفاهی، در لایه‌های بعدی در سطح فرمانده تیپ و فرمانده گردان نیز با رویکرد حماسه و مقاومت موردنظر مرکز است که پس از فراهم کردن مقدمات لازم می‌تواند آغاز شود.

تحمیلی است. به رغم محدودیت‌های پیش رو، این روش قادر است به عرصه نویسندگی و پژوهش‌های جنگ عراق و ایران، وسعت قابل‌ملاحظه‌ای بخشیده، ابعاد وسیع این پدیده بزرگ و تاریخی را جست‌وجو و ثبت و ضبط کند.

در مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، تاریخ شفاهی فرماندهان، دیر آغاز شد و این تأخیر احتمالاً لطمه واردشدن به تاریخ مقدس را در پی خواهد داشت، زیرا در دوران پس از جنگ، به خصوص در دهه اخیر، در بازار دفاع مقدس افراد زیادی از فرمانده و سردار و کسان دیگر، با انگیزه‌های متفاوت وارد این عرصه شده‌اند و متأسفانه با تعدادی از فرماندهان گفت‌وگو شده که یا خروجی مناسب را در پی نداشته است یا دست‌اندرکاران آن قادر به تدوین آن با کیفیت لازم نبوده‌اند. راویان مرکز به دلیل حضور در کنار فرماندهان و یگان‌ها و قرارگاه‌ها، جزء معدود افرادی هستند که می‌توانند فرماندهان را به سخن آورده، لایه‌های زیرین مسائل دفاع مقدس را از ذهن آنان بیرون بکشند و به جامعه امروز و فردا عرضه کنند. خوشبختانه فرماندهی سطح عالی و میانی به این نکته آگاه بوده و با مرکز همراهی کامل داشته‌اند.

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس امیدوار است سال ۱۳۹۳ مصادف با سی و چهارمین سال آغاز تجاوز عراق و نیز مصادف با بیست و ششمین سال پایان

خلق‌وخوی احمد غلامپور
و روحیه گرم و صمیمی
وی با فرماندهان زیردست
به‌خصوص با فرماندهان
لشکرهای اصفهانی که
فرماندهی بر آنان کار آسانی
نبود، یک عامل پیش‌برنده و
تعیین‌کننده در اداره صحنه
نبرد و موفقیت‌ها یا کاهش
آلام شکست‌ها بوده است.



تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

دکتر حسین اردستانی*

چکیده		

فرماندهان در دوران جنگ تحمیلی در سطوح مختلف ایفای نقش کرده‌اند که تاریخ شفاهی آنها با اتکا به موضوعات مربوط به رخدادهای صحنه نبرد و گفته‌ها و ناگفته‌های آن، مفاهیم غنی پژوهشی تاریخ جنگ ایران و عراق را فراهم می‌کند. آقای دکتر محسن رضایی از مهمترین فرماندهان در سطوح عالی جنگ است که به عنوان صاحب اصلی جنگ که از سال ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۷ و پایان جنگ کانون موضوعات در سطوح مختلف جنگ می‌باشد. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس با توجه به اهمیت این مسئله در کنار تالیفات مکتوب، امر تاریخ شفاهی فرمانده کل سپاه در طول هشت سال دفاع مقدس را از بهمن ماه ۱۳۸۸ دنبال کرده که تا به امروز، ۶۶ جلسه تاریخ شفاهی ایشان ثبت و ضبط شده است. متن پیش رو ماحصل گفت‌وگوی دکتر اردستانی و چندتن از فرماندهان سپاه با دکتر محسن رضایی در تاریخ هشتم خرداد ۱۳۹۱ است که در آن موضوعاتی نظیر تأثیر عنصر مقاومت در برابر تهاجم ارتش عراق و توقف و تثبیت آن و بررسی عملیات‌های گسترده و محدود آزادسازی مناطق اشغالی در سال اول جنگ تحمیلی بازخوانی شده است.

واژه‌های کلیدی: عملیات‌های آزادسازی مناطق اشغالی، توقف و تثبیت دشمن، عملیات نصر، سید حسین علم الهدی، سوسنگرد، هویزه

مقدمه

طوفان حوادث در سال‌های ۱۳۶۰ - ۱۳۵۸، بعد از رهبری، مردم و مسئولان عالی‌رتبه نظام، مرهون نقش واحد اطلاعات سپاه پاسداران و محسن رضایی است. رضایی از شهریور ۱۳۶۰ از جانب امام خمینی به فرماندهی سپاه منصوب و وارد جنگ شد و تا پایان جنگ و حدود ۱۰ سال پس از جنگ نیز فرماندهی سپاه پاسداران را به عهده داشت. محسن رضایی در نقش فرمانده سپاه در دوران

محسن رضایی بنیان‌گذار و مسئول واحد اطلاعات سپاه از ابتدای پیروزی انقلاب تا شهریور سال ۱۳۶۰ بوده است. با متلاشی شدن ساواک، واحد اطلاعات سپاه، نقش وزارت و سازمان اطلاعات و امنیت کشور را ایفا کرد. شاید هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران به اندازه این سی‌ویک ماه و اندی، خطیر و سرنوشت‌ساز نبوده است. حفظ نظام جدید در مقابل

* راوی و رئیس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی

[illegible]

در بخش دوم، تشکیل واحد اطلاعات سپاه پاسداران و مواجهه با برخورد مسلحانه و ترورهای گروه‌های محارب مثل فرقان، سازمان مجاهدین خلق (منافقین)، کودتای نافرجام نقاب (نوژه) حزب توده و... مطرح شده است. در این بخش اکثر مطالب مطرح شده، برای اولین بار بیان شده است. در بخش سوم، به موضوع جنگ تحمیلی ورود شده که به بخش اعظم آن هنوز پرداخته نشده است. مرکز در سال ۱۳۹۳ جلد اول و جلد دوم تاریخ شفاهی آقای رضایی را منتشر و روانه بازار خواهد کرد.

در شماره ۴۶ فصلنامه نگین (پاییز ۱۳۹۲) نیز یکی از جلسات ضبط شده به شرح ذیل انتخاب و چاپ شده است. نکته قابل توجه اینکه در جلسات مربوط به دفاع مقدس، تا آخرین جلسه، علاوه بر آقای رضایی، سه چهار فرمانده دیگر هم حضور داشته‌اند. متن پیش رو آخرین نشست درباره مقاومت در مقطع آغاز جنگ تحمیلی است که یک سوم زمان جلسه را در بر گرفت و مابقی زمان جلسه به موضوع عملیات محدود اختصاص یافت. علی شمشانی در این نشست که در دو سه پاراگراف مقاومت در خوزستان را جمع‌بندی کرد و گفت: «ما می‌دانستیم جنگی در حال وقوع است، اما از عمق، دامنه و شدت آن مطلع نبودیم.»

وی افزود: «به دلیل مواجهه با حجم اقدامات عراق در مرزها، ما در خوزستان از مرحله پیش از جنگ عبور کرده بودیم. در این مرحله، تجاوز هوایی، انفجار در شهر، تله گذاری، ترور و مین گذاری صورت گرفت و در محورهای مختلف ما شهید دادیم و نیروهای سپاه‌های شهرهای خوزستان در کمک به مناطق درگیر، همه فعال بودند و در مقابل عراق خط حد داشتند.» وی به یک نکته مهم اشاره کرد و گفت: «در بحث‌ها، توقف و تثبیت دشمن، یک مرحله فرض می‌شود، درحالی‌که دو مرحله است و درحالی‌که دشمن در برخی محورها تثبیت شده بود، اما در

دفاع مقدس ابتکار و خلاقیت‌های قابل ملاحظه و شادّی را به نمایش گذاشت: تشکیل یگان‌های سپاه، سازمان رزم، یافتن جوان‌های با استعداد همچون عزیز جعفری، رحیم صفوی، غلامعلی رشید، حسن باقری، مهدی باقری، محمدابراهیم همت، حسین خرازی، احمد کاظمی، مرتضی قربانی، جعفر اسدی و ارتقای آنها به سطح فرماندهی، شکل دهی سپاه به عنوان سبک جدید نیروی مسلح، نوع جدید فرماندهی و خلق راهبرد نظامی جدید مبتنی بر مدل انقلاب و مردم پایه و تحول در جنگ به واسطهٔ این ابداعات و این فرماندهان و مهم‌تر از همه تأسیس اندیشه و مکتب دفاعی جدید و ده‌ها اقدام نو و مؤثر از جمله این خلاقیت‌ها می‌باشد. باید به این محورهای کلیدی، ذهنیت انباشته‌شدهٔ وی در طول هشت سال جنگ تحمیلی را نیز افزود که از تصمیم‌گیری‌ها، طراحی‌ها، موانع و محدودیت‌ها، علل و عوامل موفقیت‌ها و شکست‌ها، مسائل سیاسی جنگ، اختلاف دیدگاه‌ها و نظر‌ها، امور داخلی سپاه و... آکنده است، اما برای آینده سپاه، انقلاب و نظام، به صورت نظام‌مند و قابل ارائه، تدوین و منتشر نشده است.

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس با این درک، از سال ۱۳۸۸ تاریخ شفاهی ایشان و تعداد دیگری از فرماندهان عالی رتبه دفاع مقدس را کلید زده و به رغم محدودیت‌ها، پیشرفتی نسبی داشته که آن را به عنوان دستاورد، ذخیره کرده است.

تاریخ شفاهی آقای دکتر محسن رضایی از بهمن ۱۳۸۸ آغاز شده و با توقف‌های کوتاه و گاه طولانی مدت به دلیل برگزاری انتخابات ۱۳۹۲ و نیز برخی موضوعات دیگر که مربوط به ایشان است، تا بهمن ۱۳۹۲، ۶۰ جلسه برگزار و تصویربرداری شده است.

در مباحث بیان‌شده در مقطع قبل از انقلاب به منشأ اجتماعی، موضوع خانواده پدری، مبارزه با رژیم و برخی موضوعات دیگر پرداخته شده است.



محسن رضایی فرمانده سپاه پاسداران دوران دفاع مقدس

برخی محورها مثل سوسنگرد متوقف نشده بود.» آقای رضایی نیز بحث مقاومت را جمع‌بندی کرد و گفت: «اگر در عین‌خوش در شمال خوزستان و غرب دزفول مقاومت صورت می‌گرفت، عراق مجبور بود عقب‌نشینی کند، چون با شکست در خرمشهر و آبادان و سوسنگرد، حمله او فاقد دستاورد بود و باید عقب می‌رفت.» وی افزود: «در جریان مقاومت، محورها و جبهه‌ها شکل گرفت: محور آبادان، دارخوین، فارسیت، دُب‌حردان، کرخه در غرب دزفول، سوسنگرد و حمیدیه، دهلاویه و هویزه.» از نظر آقای رضایی و البته سایر فرماندهان، عملیات‌های محدود نتیجه دوره مقاومت و شکل‌گیری جبهه‌ها و محورها است. وی تأکید کرد: «رویکرد بچه‌های سپاه و بسیج عملیات از نوع نظامی نبود که ضرورتاً باید حمله هماهنگ‌شده صورت می‌گرفت، بلکه رویکرد آنها مبارزه بود نه جنگ. برای آنها وسعت عملیات مهم نبود و شلیک یک آر.پی.جی. به دشمن هم مهم تلقی می‌شد، حالا اگر اسیر می‌گرفتند یا یک تپه را آزاد می‌کردند فبها. سپاهی‌ها معتقد بودند عراقی‌ها یک روز هم نباید در سرزمین ایران بمانند و حضور آنها در خاک کشور موجب سرشکستگی ما است.»

در این جلسه غلامعلی رشید به طرح یک بحث مهم و بنیادی پرداخت و گفت: «در جنگ دو نوع دستگاه فکری میان ارتش و سپاه وجود داشت. در دستگاه فکری اول برای حمله به ارتفاعات الله‌اکبر در سوسنگرد، نیاز به سلاح هسته‌ای تاکتیکی بود و در دستگاه فکری دوم، در هر نقطه، شب یا روز با نیروی کم یا زیاد، با طرح‌های کوچک و بزرگ باید به دشمن حمله می‌شد.» رضایی نیز درباره تفکر سپاه و ارتش و نتایج آن برای آینده گفت: «باید حساسیت داشت که دستاوردهای جنگ به غلط و براساس دستگاه فکری کلاسیک برای آینده تعریف نشود، زیرا آن‌گاه در آینده برای مقابله با دشمن احتمالی به آن روش‌ها روی آورده می‌شود که در این صورت شکست‌ها و خسارات عظیمی به کشور و نظام وارد خواهد شد.» در بخش دوم جلسه، بحث عملیات آغاز شد و عملیات ۱۵ دی‌ماه ارتش در هویزه که سپاه نیز با آنان همکاری داشت مورد واکاوی قرار گرفت. برای این بحث آقایان محسن نوذریان و مسعود انصاری که همراه حسین علم‌الهدی در عملیات حضور داشتند، دعوت شدند. محسن نوذریان با بیان طرح عملیات که باید از چند محور انجام می‌شد که چنین نشد

و نیز به نکته اصلی عملیات که جلوگیری از جلودادن بچه‌های
سپاه و نیامدن لشکر ۱۶ زرهی قزوین و شهادت همه
آنها به جز ۶، ۷ نفر بود، پرداخت و اظهار کرد: «ما
تصور می‌کردیم تانک‌های خودمان هستند که دارند
عقب‌نشینی می‌کنند، اما به ما گفتند بروید جلو!
شرایط حاد و سختی بود. شب شده بود. در آن
شرایط ما فقط توانستیم بدون آب و با پوتین نماز
را بخوانیم و احساس کردیم همه‌مان رفتنی هستیم.»
در تشریح شرایط هویزه مسعود انصاری افزود: «اکثر
آنهايي که آنجا بودند حدود
۲۰۰ نفر شهید شدند، فقط ۵،
۶ نفر زنده ماندیم. عراقی‌ها
تق‌تق گلوله می‌زدند تو مغز
بچه‌ها، ساعت ۷-۸ شب من
آهسته گفتم بچه‌ها کسی زنده
هست...»

بسم الله الرحمن الرحيم.
در جلسات گذشته، مقاومت
در برابر تجاوز را به پایان
رساندیم و در این جلسه
باید به عملیات های محدود
بپردازیم. قبل از مقطع

حسین اردستانی: در این جلسه قرار است عملیات محدود بحث بشود.

نکاتی از مقاومت خوزستان از زبان شمخانی
 علی شمخانی: به‌رحال ما از کلّ جبههٔ خوزستان در
 مرحلهٔ توقف و تثبیت یک جمع‌بندی بکنیم.
 محسن رضایی: ما جمع‌بندی کردیم، شما هم اضافه
 کنید خوب است، بفرمایید.
 علی شمخانی: ادامه بدهم؟

حفظ نظام جدید در مقابل
طوفان حوادث در سال‌های
۱۳۶۰ - ۱۳۵۸، بعد از
رهبری، مردم و مسئولان
عالی‌رتبه نظام، مرهون نقش
واحد اطلاعات سپاه پاسداران
و محسن رضایی است.

اشغال جغرافیایی بود؛ زیرا عراق سه هدف سیاسی را در جنگ دنبال می کرد که فقط با اشغال خوزستان امکان پذیر بود؛ هدف حداکثری، هدف حد وسطی و هدف حداقلی. ما [در برابر هجوم عراق] غافلگیر شدیم و تلقی درستی [از جنگ نداشتیم]، سیاسیون اصلاً فکر نمی کردند جنگ صورت بگیرد و نظامی ها تلقی ای که از جنگ داشتند آنچه اتفاق افتاد نبود و ذهنیت آنها بیشتر جنگ پاسگاهی و تبادل آتش بود، ما [پاسداران] هم که اصلاً آشنا به مسائل جنگ نبودیم، اما می دانستیم قرار است

علی شمخانی: مرحله توقف دشمن و مرحله تثبیت دشمن یکی نبود، دو مرحله بود و توقف دشمن مترادف با تثبیت نبود. مثلاً مقاومت خرمشهر در چهارم آبان ۱۳۵۹ سقوط کرد، تمام شد، ولی جنگ در سوسنگرد تا اواخر آذرماه بود. در هیچ محوری چنین جنگی نبود.

جنگی صورت بگیرد، اما این جنگ تا کجا می خواهد عمق پیدا کند را مطلع نبودیم. وقتی جنگ شروع شد ما از مرحله «جنگ پیش از جنگ» که در همه مناطق خوزستان جاری بود عبور کرده بودیم، یعنی تجاوز هوایی با هواپیما و هلیکوپتر، انفجار در شهر، تله گذاری، ترور، مین گذاری در مناطق، حمله به پاسگاه های مرزی، همه اینها صورت گرفت و در محورهای مختلف شهید

دادیم. می توان یک نمودار گسترده ترسیم کرد و نشان داد که یک جنگ پیش از جنگ درست و حسابی در منطقه خوزستان رخ داده و مرحله پیش از جنگ، عامل انسجام بخش به نیروهای خوزستان از فکه تا رأس البیشه بود. بچه های سپاه شهرهای مختلف خوزستان [درگیر این جنگ بودند]. ما در خوزستان دو نوع شهر داشتیم: شهرهای مرزی و شهرهای غیرمرزی. همه شهرهای غیرمرزی قبل از آغاز جنگ در مرز درگیر بودند؛ یعنی وقتی با بچه های خرمشهر صحبت می کنید می گویند اولین کسانی که در جاده

محسن رضایی: آره شما ادامه بدهید، چون ما یک جمع بندی کردیم، ولی شما در جلسه گذشته نبودید. حالا شما هم نظراتان را بگویید.
مسعود انصاری: رهاکردن آب و اینها، اتفاقاً درست است از همان جا باید شروع کرد.
محسن رضایی: درباره آب مفصل بحث شده است.
احمد غلامپور: قرار شد آقا محسن یک مقدمه بگوید، بعد ما مجموعه حوادث را ولو تیتروار درمورد سوسنگرد بگوییم.

علی شمخانی: در بحث عملیات محدود ما وارد مرحله دوم جنگ می شویم، مرحله بیرون راندن اشغالگر.
احمد غلامپور: آقای شمخانی من یک سرفصل هایی آماده کرده ام، اگر اجازه بفرمایید آقا محسن یک مقدمه ای بگویند، بعد من بگویم عناوین مهم بحث سوسنگرد چی ها هستند. حالا هر چقدرش را رسیدیم، چون دوستان ظاهراً می خواهند این جلسه سوسنگرد را تمام کنند بروند سراغ عملیات محدود.
علیرضا عندلیب: ببخشید، جمع بندی مقاومت را آقا محسن فرمودند، آقای شمخانی هم درباره مقاومت در خوزستان نکاتی را اضافه بکنند.
حسین اردستانی: ما جلسه گذشته به این رسیدیم که این جلسه وارد عملیات محدود بشویم و من هم طراحی بحث را براین اساس تنظیم کردم. حالا شما یک جمع بندی از خوزستان بفرمایید بعد وارد بحث عملیات محدود بشویم.

محسن رضایی: درست است، آقای شمخانی نظرش را بگوید.

علی شمخانی: یکی از مهم ترین محورهای هجوم عراق به ایران، خوزستان است، هم به دلایل سیاسی اعلام شده و هم یگان رزمی [اصلی] که عراق گذاشته بود، تقسیم بندی [محورهای هجوم عراق] این طوری می شود که در شمال غرب، عراق مسئله درگیری سازی را دنبال می کرده. در غرب دورسازی از بغداد را و در خوزستان اشغال را دنبال می کرده و هدف هم

مختلف خوزستان درمقابل عراق در جنوب خط حد داشتند. وسعت کل شهرستان دشت آزادگان کمی بزرگتر از منطقه عملیات بیتالمقدس است؛ ۵۹۰۰ کیلومتر است. در آنجا اضافه بر سپاه سوسنگرد، از عشایر سپاه مرزی درست شد که راهاندازی آن کلی مشکلات داشت، چون اطلاعات یک حرفه‌ای می‌زد، مشکلاتی داشت.

مسعود انصاری: بله، من یادم هست.

مرحله مقاومت و مرحله تثبیت

علی شمشانی: درباره مراحل جنگ در کتاب‌ها معمولاً نوشته‌اند مرحله توقف دشمن، مرحله پاکسازی دشمن و مرحله تعقیب متجاوز و حال اینکه واقعیت این نیست. مرحله توقف دشمن و مرحله تثبیت دشمن یکی نبود، دو مرحله بود و توقف دشمن مترادف با تثبیت نبود. مثلاً در محور سوسنگرد، از ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ مقاومت می‌بیند تا آخر آذر [ماه] و در هیچ محوری چنین جنگی نبود، غیر از عملیات پاکسازی در محورهای کرخه، غرب سوسنگرد و ارتفاعات الله‌اکبر، غیر از این محورها از ۳۱ شهریور تا

پل نو تله گذاشتند بچه‌های آغاچاری بودند. بچه‌های آغاچاری اتفاقی نرفته بودند سوسنگرد. فرمانده عملیات [سوسنگرد]، که از بچه‌های ماهشهر بود، گفت: ما در پاسگاه‌های مرزی بودیم، درگیر شدیم. همه بچه‌های شهرهای غیرمرزی پشتیبان شهرهای مرزی بودند و نیرو مستقر کرده بودند؛ لذا بچه‌های شهرهای مختلف و بچه‌های سپاه اهواز در دارخوین و خرمشهر و بچه‌های ماهشهر در سوسنگرد [حضور داشتند] ضمن اینکه تعدادی از نیروهای سپاه خوزستان در کردستان هم حضور داشتند.

محسن نوذریان: اینکه فرمودید، شهید دستجردی، فرمانده بچه‌های آغاچاری، دو هفته قبل از جنگ آمد.

علی شمشانی: و برادرش که مجروح شد.

مسعود انصاری: خود حاجی [شمشانی] دو هفته قبل از جنگ ما را صدا زد آمدیم اهواز.

علی شمشانی: شما از بهبهان آمدید.

مسعود انصاری: ما از بهبهان آمدیم. گفت می‌خواهد جنگ بشود. گفتیم: جنگ چیه؟ گفت: حالا من بهتان می‌گویم. عین جمله آقای شمشانی است.

علی شمشانی: همه بچه‌های سپاه شهرهای



جلسه تاریخ شفاهی آقای دکتر محسن رضایی فرمانده سپاه در دوران دفاع مقدس

هفتم از الله اکبر رفت در پادگان حمید. علت اینکه سوسنگرد بار اول اشغال شد مال این است که کسی از سوسنگرد و از ارتفاعات الله اکبر دفاع نمی کرده؛ لذا در محور غربی این نبرد هیچ وقت ارتش به مفهوم نیروی زمینی حضور پیدا نکرد، اما هوانیروز بود و آتش توپخانه هم از حمیدیه شلیک می شد.

مسعود انصاری: اینجا من یک نکته بگویم. شما [شمخانی] به ما دستور دادید مهمات هایی که اینها [ارتش] جا گذاشته بودند به جاهای دیگر منتقل کنید؛ یعنی حتی مهمات هایشان را هم نمی بردند. با عبدالله جاویدان و برویچه ها هر روز با کامیون مهمات هایشان را می بردیم، گذاشته بودند و رفته بودند.

اولین شیخون در محور دُب خردان

علی شمشخانی: همان طور که اشاره کردیم، لشکرهای ۵ و ۹ عراق یکی از محور میانی [جبهه خوزستان - سوسنگرد - حمیدیه] می آمد و لشکر ۵ هم از جنوب [اهواز] قصد داشت بیاید اهواز را بگیرد. لشکر ۵ وقتی رسید به دُب خردان برخلاف نظر برادرها، اولین عملیات مهم سپاه اهواز شبیه خون [در محور حمیدیه توسط تیم غیور اصلی - غلامپور] و جلوگیری از بستن جاده حمیدیه - اهواز در نقطه فولی آباد نیست، بلکه در منطقه دُب خردان است که لشکر ۵ می خواست در آنجا جاده حمیدیه را ببندد. یک نبرد در دُب خردان داریم. من فکر می کنم با تیپ ۱۵ لشکر ۵ بود در ۶ مهر ۱۳۵۹. روز هفتم جنگ درگیری سختی در دُب خردان صورت گرفت، چون عراقی ها تصمیم گرفتند از جنوب اهواز بیایند جاده اهواز - حمیدیه را بگیرند که ما سه شب بعد به لشکر ۹ روی جاده حمیدیه - اهواز شبیه خون زدیم. این نبرد [دُب خردان] هم یک نبرد بسیار مهمی است و عراقی ها روز ششم، یعنی روز هفتم جنگ می خواستند (این روزهای شش و هفت را قاطی می کنیم مال این است که شهریورماه سی و یک روز است) از این محور بیایند به طرف اهواز که موفق

اواخر آذرماه در محور سوسنگرد درگیری و مقاومت جریان داشت. خرمشهر در چهارم آبان سقوط کرد، تمام شد، ولی جنگ در سوسنگرد تا اواخر آذرماه بود و به همین شکل، بستان را می گرفتند، پس می دادند. **علیرضا عندلیب:** آقای شمشخانی ببخشید من در یادداشت هایم دارم که در دی ماه ما همچنان نگران این هستیم که عراق بیاید دوباره سوسنگرد را بگیرد. **علی شمشخانی:** بله. دائم درگیری بود.

ارتش در محور سوسنگرد در مقابل تجاوز عراق

علیرضا عندلیب: در دی ماه هم هنوز نگران هستیم که عراق دارد می آید دوباره سوسنگرد را بگیرد یا محاصره بکند.

علی شمشخانی: پس مفهومش این است که خطوط هنوز تثبیت نشده و لشکر ۹ و لشکر ۵ عراق اصرار دارند که این محور را بگیرند، چرا؟ چون علت توقف عراق در شمال خوزستان و در جنوب خوزستان ناشی از مقاومت در محور حمیدیه است.

علیرضا عندلیب: آقای شمشخانی، حتی بعد از حمله ارتش [در ۱۵ دی ماه] هم همچنان این نگرانی وجود دارد. **علی شمشخانی:** ارتش را اشاره می کنم. نگاه کن، ارتش در روزهای اول جنگ تیپ ۳ لشکر ۹۲ را در تنگه چزابه داشت، اما با یورش اول تخلیه می کند و می آید یک توقفی در الله اکبر می کند و بعد می رود پادگان حمید. لذا در شمال کرخه یا بگوییم غرب سوسنگرد، ارتش هیچ حضوری غیر از آتش توپخانه که از حمیدیه در پشتیبانی رزمندگان قرار می گیرد، ارتش به مفهوم نیروی زمینی [حضور نداشت].

احمد غلامپور: یک مقطع کوتاه، ببینید...

علی شمشخانی: من دوران مقاومت را می گویم. در دوران مقاومت منهای روزهای آغازین جنگ که نیروی زمینی ارتش با تیپ ۳ لشکر ۹۲ در تنگه چزابه بود، با هجوم اول عراق، به ارتفاعات الله اکبر عقب نشینی کرد و کمی پس از آن در روز ششم

[اما نتوانست] همان کاری که در نهایت با کویت کرد و در جنگ سال ۱۹۹۰ میلادی قصد داشت خورعبدالله را توسعه بدهد. لذا من فکر می‌کنم باید به این نکته توجه داشت که توقف و تثبیت دوتا است. در طول ۳ ماه اول جنگ تا آذرماه، عراقی‌ها هرگز متوقف نشدند. توقف آنها زمانی بود که جلو خود را سیم‌خاردار می‌کشیدند و مین‌گذاری می‌کردند.

احمد غلامپور: آقای شمعخانی، در واقع مقاومت تا وقتی صورت گرفت که عراق زمین گیر شد. بعد از مقاومت شیخون‌ها را شروع کردیم که عراق مجبور شد برود تو زمین و تثبیت بشود.

علی شمعخانی: باید اینها را تفکیک کرد، چون عراق تا آذرماه تلاش می‌کرد که باز هم برگردد و در محور طلائیه حمله می‌کرد و بچه‌ها مقابلش در محور طلائیه ایستادند.

حسین علایی: حتی در اسناد خواندم که عراق در اوایل فروردین ۱۳۶۰ هم برای اینکه محاصره آبادان را تکمیل بکند یک اقدام دیگر کرده تا اینکه آبادان را به نتیجه برساند.

غلامعلی رشید: فروردین؟

احمد غلامپور: سال ۱۳۶۰.

محسن رضایی: لشکر ۷ یا لشکر ۴ را آورد و می‌خواست از سمت روستای سلیمانیه [نزدیکی دارخوین از رودخانه کارون عبور کند].

غلامعلی رشید: احساس نگرانی می‌کرد، منتها بعد خودش را جمع کرد، یعنی بعد از عملیات تپه‌های مدّن، عراقی‌ها یک کمی [خودشان را در] غرب جاده یا شرق جاده ماهشهر - آبادان جمع کردند و یک لشکری را آورد برای احتیاط که یک‌دفعه ما بهش تعرض نکنیم، ولی قصد حمله نداشت.

حسین علایی: قصدش تکمیل بوده.

غلامعلی رشید: ما از سرهنگ نزار که رئیس رکن سوم لشکر ۳ عراق بود [که اسیر شد] سؤال کردیم چرا متوقف شدید؟ گفت: ما به نیروی بیشتری نیاز داشتیم.

نشدند. نگاه کنید در خرمشهر ۳۴ روز مقاومت بود، ولی در محور سوسنگرد تا آخر آذرماه مقاومت بود. البته دوستان می‌گویند تا دی‌ماه [درگیری و مقاومت بوده است]. درسی که می‌شود گرفت این است که بابا ارتش عراق ارتش قوی‌ای نبود، یعنی اگر گرفتن خرمشهر برای یک ارتش رزمی مثل آب‌خوردن است، چرا با فاصله کمی که بین عراقی‌ها و ایرانی‌ها در خرمشهر بود و فاصله آن‌طرف اروند و این‌طرف اروند ۵۰۰ متر است و حتی کلت هم مؤثر است...

حسین علایی: آنها از اوّل که نمی‌توانستند...

علی شمعخانی: اشکال ندارد، آتش که می‌توانست بریزد. **حسین علایی:** برآورد عراق این بود که مردم شهر را خالی کنند.

مقاومت و شیخون عامل تثبیت دشمن

علی شمعخانی: برآورد عراق هم نسبت به نیروهای بومی غلط بود و هم نیرویی که در نظر گرفته بود نیروی کمی بود. عراق می‌خواست ۱۳ کیلومتر را از نقطه مرزی تا پل نو بیاید وارد خرمشهر بشود، روی زمین فاصله‌ای نیست. به‌هر حال برای آزادسازی خرمشهر باید [از یگان‌های فعال خود در محور اهواز] پشتیبانی می‌کرد و از جنوب اهواز تا خرمشهر ۱۱۰ کیلومتر فاصله دارد. در سوسنگرد هم همین است؛ برای سوسنگرد هم دو لشکر گذاشت، اما نتوانست هدف‌ها را بگیرد. یعنی اگر در جایی واقعاً مقاومت درست و حسابی صورت بگیرد و اگر ما یک نیروی حداقل رزمی داشتیم حتماً می‌توانستند وضع جنگ را در روزهای آغازین آن مشخص کنند، ضمن اینکه با همه این یال‌وکوپال ارتش عراق مگر همه شهر خرمشهر سقوط کرد؟ عراق فقط توانست غرب شهر خرمشهر را بگیرد و کسی که غرب خرمشهر را بگیرد بدون اینکه به شرق آن وارد بشود فایده‌ای ندارد، چون عراق یک عقده ژئوپلیتیکی داشت و می‌خواست مشکل ورود به خلیج فارس را حل کند

عملیات پاکسازی مابین مراحل تثبیت و توقف

علی شمشخانی: عرض کنم، بعد از این مرحله [توقف و تثبیت]، مرحله پاکسازی دشمن شروع می شود که در سوسنگرد در سه محور عملیات طراحی شد: ۱. محور [تپه های] الله اکبر که در این محور ارتش هست. ۲. در محور کرخه و ۳. در محور غرب کرخه کور محور غربی غرب سوسنگرد که اینجا هم ارتش است و هم سپاه و بسیج. در محور سوسنگرد، عملیات امام مهدی (عج)، عملیات غرب سوسنگرد، عملیات دهلاویه یا عملیات شهید رستمی و در دهلاویه عملیات شهید آیت الله مدنی صورت گرفته است. در تپه های الله اکبر عملیات امام مهدی (عج)، عملیات نصر که در غرب تپه های الله اکبر صورت گرفت و در محور کرخه عملیاتی به اسم شهید چمران و عملیات شهیدان رجایی و باهنر صورت گرفت. **احمد غلامپور:** شهید رجایی و باهنر قبل از فتح المبین است.

علی شمشخانی: اینها عملیات های کوچک پاکسازی در محور سوسنگرد است. در پی این عملیات های کوچک است که دشمن به تثبیت مواضع خود می پردازد و پس از این عملیات هاست که دشمن جلوی خط خود مین می گذارد، سیم خاردار می کشد، کانال حفر می کند و یک مفهوم جدیدی برای ما خلق می شود تحت عنوان مهندسی در جنگ که تا پیش از این با آن مواجه نبودیم و پیش از این، عراقی ها پشت مثلاً جاده می ایستادند و تانکشان رو بود (و در سنگر قرار نداشت) و نیروهایشان پشت تانک هایشان می خوابیدند و اصلاً نگران آتش ما نبودند، اما بعد از این عملیات های پاکسازی و پس از توقف [ارتش عراق در پشت خطها و سنگرها مستقر می شوند] عملیات پاکسازی مرحله مابین تثبیت و توقف است. **حسین اردستانی:** که منجر به تثبیت می شود.

علی شمشخانی: منجر به تثبیت می شود؛ یعنی ما غلبه می کنیم و عراق را وادار می کنیم در آنجایی که هست بماند.

حسین علایی: یعنی مایوس شدند...

غلامعلی رشید: آره. گفت نامه نوشتیم و یک لشکر درخواست کردیم. گفتند نداریم، همین جا بمانید و ایرانی ها قادر به حمله نیستند. گفت ولی از حملات شما [ایران] نگران بودیم.

حسین علایی: این بحثی که آقای شمشخانی می کنند مهم است که از چه زمانی ایشان در سپاه به این جمع بندی رسیدند که عراق دیگه نمی تواند پیشروی کند.

محسن رضایی: زمانی که جلو خودشان را مین گذاری کردند؛ از فروردین ۱۳۶۰.

غلامعلی رشید: ما تا پایان دی ماه هم هنوز نگران حملات ارتش عراق بودیم.

محسن رضایی: تا جایی که من به یادم هست، در فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۰ دیگه عراقی ها رفتند دنبال مین گذاری و استحکامات.

محسن رضایی: نه، نه. مین گذاری عراق چیز موقتی بوده، ولیکن توی...

علی شمشخانی: حالا من می خواهم از حیثیت سپاه خوزستان دفاع کنم. سپاه خوزستان آن موقع محور کار فرهنگی جنگ بود.

محسن رضایی: [در] محور اهواز.

حسین اردستانی: آقای شمشخانی درباره مقاومت جمع بندی ارائه نکردید و فقط به یکی نبودن و متفاوت بودن مراحل توقف و تثبیت اشاره کردید. عراق هرگز متوقف نشد، دیگه چی؟ جمع بندی همین دوتا است یا جمع بندی دیگر هم دارید؟

علی شمشخانی: دوستان می گویند تا دی ماه، ولی من معتقدم تا آخر آذرماه عراق مترصد بود که باز هم محور سوسنگرد را بگیرد.

حسین اردستانی: آیا جمع بندی شما نکته دیگری هم دارد؟

احمد غلامپور: آقای شمشخانی، اگر اجازه بدهید ما یک سری اقدامات را به عنوان مصداق بگوییم که نشان می دهد عراق کی متوقف شد.

در شهرها و در ماه‌های اول و دوم مهر و آبان را تقریباً تمام کردیم. در این مرحله گفته شد که اگر در عین خوش مثل برغازه مقاومت صورت می‌گرفت، حلقه شکست عراق کامل می‌شد، چون هم در خرمشهر و هم در سوسنگرد مقاومت خوبی صورت گرفته بود، فقط کافی بود عین‌خوش هم مقاومت می‌کرد، عراق برمی‌گشت و از همان‌جا دیگه عقب‌نشینی می‌کرد، چون هدفی به دست نیاورده بود و کلاً جنگ در همان یک ماه اول تمام می‌شد و در یک ماه دو ماه اول عراق برمی‌گشت به مرزهای بین‌الملل و کار تمام می‌شد. منتها این مقاومتی که در سوسنگرد و در خرمشهر و حتی در ارتفاعات برغازه انجام شد، به دلیل نفوذی که دشمن از عین‌خوش کرد [و مقاومت صورت نگرفت] کل این حلقه مقاومت ناکام شد و دشمن توانست در بخش‌هایی که تصرف کرده بود بماند و بعد هم ادامه بدهد، از کارون عبور کند، بیاید آبادان را محاصره کند. بالاخره هدف‌هایی مثل خرمشهر و آبادان اهدافی بود که عراق نمی‌توانست روی آنها چانه‌زنی سیاسی بکند.

عملیات رسمی و عملیات غیررسمی

اکنون می‌خواهیم وارد سرفصل دیگری از جنگ بشویم. بحث این است که وقتی مقاومت درمقابل دشمن شکل گرفت، ما توانستیم خودمان را در جبهه‌ها پیدا کنیم و جبهه‌ها شکل گرفت: جبهه آبادان، جبهه خرمشهر، جبهه سوسنگرد... و اولین هسته‌های سازماندهی سپاه تحت عنوان جبهه‌ها و محورها آرام‌آرام پدید آمد و این مرحله با عملیات‌های محدود، یعنی جبهه‌ها که شکل گرفت عملیات‌های محدود آرام‌آرام شروع شد، منتها عملیات‌های محدود [با نقش سپاه] عملیات‌های غیررسمی جنگ بود. عملیات رسمی عملیات‌هایی بود که توسط ارتش سازماندهی و اجرا می‌شد. بنابراین، بعد از مرحله مقاومت، دو جریان عملیاتی شکل گرفت: یکی جریان رسمی عملیات، اسمش را رسمی می‌گذاریم، چون

حسین اردستانی: یعنی از نظر شما بدون عملیات‌های محدود، عراق تثبیت نمی‌شد؟

علی شمخانی: نمی‌شد، نه. دوستان می‌گویند عراق تا دی‌ماه [در مرحله حمله بوده است] هویزه را یک‌بار دیگر گرفت. عراقی‌ها هویزه را اول جنگ نگرفتند و از هویزه رد شدند.

مسعود انصاری: بعد از عملیات گرفت؟

احمد غلامپور: بله، بعد از عملیات گرفت.

علی شمخانی: ما اگر روزشمار روزهای آغازین

جنگ تا آخر آذرماه را بررسی

کنیم می‌بینید این‌طور نیست

که عراق توانست بستان را

راحت تصرف کند؛ در بستان

مقاومت شد، درگیری شد،

شهید دادیم از آنها کشته

گرفتیم. حتی من یادم هست

پاسگاه مرزی طلائی قدیم را

یک‌بار عراق از ما گرفت و ما

ازش پس گرفتیم، در کوشک

درگیر شدیم، پس گرفتیم. در

روزهای هفتم هشتم جنگ در

میان حوادثی که رخ داد، انفجار

انبار مهمات لشکر ۹۲ بود.

مسعود انصاری: روزهای

علی شمخانی:

در پی عملیات‌های کوچک

است که دشمن به تثبیت

مواضع خود می‌پردازد و

پس از این عملیات‌هاست

که دشمن جلو خط خود

مین می‌گذارد، سیم‌خاردار

می‌کشد، کانال حفر می‌کند.

ششم هفتم بود.

علی شمخانی: ششم هفتم خیلی وضع ما به هم ریخت.

محسن رضایی: بسیار خوب.

علی شمخانی: می‌خواستم عملیات دُب‌خردان و تجاوز

لشکر ۵ مکانیزه عراق به سمت فولی آباد در روز ششم

را تأکید کنم، عملیات بسیار مهمی بود. آقای غلامپور

می‌خواست مصادیق اینها [توقف و تثبیت] را بگوید.

ناقص بودن مقاومت مانع شکست عراق

محسن رضایی: بسم الله الرحمن الرحيم. بحث مقاومت

دارد. در عملیات‌های رسمی، یک نوع تفکر درباره جنگ از چارچوب کلاسیک پیروی می‌کرده، یعنی باید نیروها آماده می‌شدند و تک هماهنگ‌شده انجام می‌دادند و یا حتی چند ماه صبر می‌کردند تا فرصت عملیات و تک هماهنگ‌شده فراهم می‌شد، اما بچه‌هایی [سپاه و بسیج] که عملیات محدود انجام می‌دادند چنین رویکردی نداشتند؛ رویکرد آنها مبارزه بود نه جنگ. لذا اینها یک لحظه نمی‌توانستند آرام بنشینند و برایشان مهم نبود که وسعت زمین عملیات چقدر است. اینها اگر می‌توانستند یک آرپی.

جی. هم به سنگر دشمن بزنند. این کار را می‌کردند یا اگر می‌توانستند از دشمن ۵ نفر اسیر هم بگیرند این کار را می‌کردند یا اگر می‌توانستند یک تپه هم آزاد کنند این کار را می‌کردند. چرا؟ چون رویکردشان جنگ نبود؛ رویکردشان مبارزه بود و معتقد بودند عراقی‌ها یک روز هم نباید در سرزمین ما بمانند و حضور آنها در خاک کشور برای ما سرشکستگی است، برای ما تحقیر است، اصلاً آرامش نداشتند. لذا بچه‌های انقلاب با هرچی که به دستشان می‌رسید حمله می‌کردند، مبارزه می‌کردند و یک نوع عدم آرامش در وجود اینها بود. از سوی دیگر، اگر

عملیات‌های پیروزمندانه بزرگ انجام نمی‌شد ته آن می‌شد صلح و به همین دلیل، بعد از اسفند که بنی‌صدر دید نمی‌تواند عملیات‌های بزرگ و مؤثر انجام بدهد، رفت به سمت دیپلماسی و صلح و مسیر

در اتاق‌های جنگ سیستم فرماندهی و... همه با این نوع عملیات همراهی داشت. دیگری، عملیات‌های غیررسمی که عمدتاً محدود بود و ارتش هم همراهی می‌کرد. این‌طور نبود که ارتش همراهی نکند. **علی شمخانی:** ارتش نه، واحدهایی از ارتش که در خط بودند.

محسن رضایی: بله، و چون غیررسمی بود به فرماندهان بستگی داشت. یک جایی مثلاً فرض کنید در آبادان [برادران ارتش] با آقای مهدی باکری یا شفیع‌زاده همراهی می‌کردند و مهمات می‌دادند، منتها می‌گفتند بگذارید اطلاعیه‌شان به اسم ما صادر بشود یا در [ارتفاعات] الله‌اکبر مثلاً توپخانه آن واحد عمل‌کننده همراهی کرد و آنجا هم باز نکات این‌چنینی مطرح می‌شد. اما جریان عملیات محدود یک جریان غیررسمی بود که تا اسفند ۱۳۵۹ در حاشیه عملیات‌های رسمی ایران صورت می‌گرفت. بنابراین، تا اسفند ۱۳۵۹ دوتا جریان عملیات رسمی و غیررسمی را به موازات هم داریم.

حسین اردستانی: یعنی کل این عملیات‌هایی که آقای شمخانی و دیگران نام بردند، در این سه جبهه و تا اسفند ۱۳۵۹ انجام شده است؟

جنگ با الگوی مبارزه و جنگ کلاسیک

محسن رضایی: نه، هم‌زمانی این دوتا را می‌گوییم. پس از اینکه عملیات رسمی [ارتش] تعطیل می‌شود، عملیات غیررسمی ادامه پیدا می‌کند که یک مرحله جدید است. از بهمن و اسفند که بنی‌صدر می‌آید تهران، عملیات‌های رسمی تعطیل می‌شود، ولی عملیات‌های غیررسمی در سراسر جبهه‌ها ادامه پیدا می‌کند، حتی در سرپل ذهاب [در جبهه غرب] هم عملیات در روستای کلینه انجام می‌شود که ۲۲ تا اسیر می‌گیرند. عملیات‌های محدود و عملیات‌ها در میان بچه‌ها آرام آرام شعاع بزرگ‌تری پیدا می‌کند و جلو می‌رود. نکته مهم این است که دو تفکر وجود

محسن رضایی: اگر در عین‌خوش مثل برغازه مقاومت صورت می‌گرفت، حلقه شکست عراق کامل می‌شد، چون هم در خرمشهر و هم در سوسنگرد مقاومت خوبی صورت گرفته بود، فقط کافی بود عین‌خوش هم مقاومت می‌کرد، از همان‌جا دیگر عقب‌نشینی می‌کرد، و کلاً جنگ در همان یک ماه اول تمام می‌شد.

تحریف نقش‌ها در دفاع مقدس

اکنون وارد بحث عملیات محدود بشویم. دوستان باید بگویند که عملیات‌های محدود کجاها بود. از تپه‌های مدن بگویند تا الله اکبر و عملیات المهدی (عج) و اینها. هرچند خاطرات شفاهی من هست، ولی چون ما جنگ را به صورت جمعی اداره کردیم می‌خواهیم خاطراتمان را هم به صورت جمعی بگوییم که منحصر به من نشود. لذا دوستان را در رابطه با هر



امیر دریابان علی شمخانی در جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی

مراحل جنگ را این جوری تقسیم‌بندی کردیم: تهاجم تا توقف، حالا به فرمایش آقای شمخانی تا توقف و تثبیت شاید بشود گفت توقف تا تثبیت دو مرحله است. دوم، ناکامی در آزادسازی مناطق اشغالی. از ۲۳ مهر دستگاه فکری کلاسیک به این نتیجه رسید که حمله کند. تصور همه ما هم این بود. آقای شهید صیاد هم یک جایی در خاطراتش مسخره هم کرده، می‌گوید: اطراف بنی‌صدر را مشاورینی گرفته بودند که تصور می‌کردند فلش‌هایی که روی نقشه کشیده می‌شود فردا روی زمین هم حرکت می‌کند و می‌رسد به هدف. من یک‌بار در خاطراتم گفتم: من سرهنگ جمالی را صدا زدم، گفتم: این طرح چیه، برای چی این جوری عمل می‌کردید؟ گفت: بابا اینها از طرح‌های قبل از انقلاب مثل طرح ابومسلم ایده گرفتند و همه‌اش هم ذهنی بود، تصور می‌کردند همین‌که حرکت کردند، تمام می‌شود. یک عملیات، دو عملیات، سه عملیات، چهار عملیات توسط ارتش انجام شد و همه آنها ناکام بود. می‌گوییم مرحله ناکامی در آزادسازی اشغال مناطق اشغالی و تمام هم شد. این عملیات‌ها در طول سه ماه از ۲۳ مهر تا ۲۰

چریکی را انجام بدهد، دستگاه فکری او هم تمام شد و آرام آرام دستگاه فکری ما [سپاه] وارد صحنه شد. هر عملیاتی که آنها انجام می‌دادند و شکست می‌خورد یک تلنگری به ذهن ما می‌زد که چرا اینها این جوری عمل می‌کنند. من شاهد بودم که در عملیات ارتش در ۲۳ مهر، تمام تعجب من این بود خدایا حمله همین است؟ صبح زود ساعت مثلاً ۷ صبح، ۳۰ دقیقه، ۳۲ دقیقه، ۴۵ دقیقه آتش تهیه می‌ریختند، بعد حرکت تانک‌ها، بعد ۱۰ تا ۱۲ تا ۲۰ تانک‌ها را عراقی‌ها می‌زدند و پیاده‌ها همه زیر پل کپ می‌کردند. [به اینها می‌گفتم] چه کار دارید می‌کنید؟ می‌گفتند: قرار است تانک‌ها برونس خط مقدم عراقی‌ها را بگیرند، بعد ما راه بیفتیم، یک جنگ عجیب و غریبی، بعدش هم تمام شد دیگه پیاده‌ها ماندند... و این تانک‌ها هم توسط دشمن زده شدند، برگشتند. در هویزه هم من بعد از پایان عملیات آمدم، خودم نبودم، از شهید باقری پرسیدم، همین حرکت انجام شد. تانک‌ها به حرکت درآمدند، بعد عراق تانک‌ها را می‌زد و تمام می‌شد. چهار عملیات ارتش [از ۲۳ مهر تا ۲۰ دی ۱۳۵۹] به همین شیوه بود. آقای شمخانی شما فرمودید، ما

این فکر جدید با عملیات‌های محدود شکل گرفت. ما دور هم جمع شدیم، گفتیم هرکس هر طرح کوچکی دارد بیاورد. عزیز جعفری طرح آورد. بقیهٔ دوستان، آقای غلامپور و عزیز جعفری و برادرهایی از سوسنگرد آمدند گفتند یک واحدی از ارتش عراق است که می‌شود بهش حمله کرد، یک گردان مکانیزه دشمن در غرب دهلاویه است که ما می‌توانیم به آن حمله کنیم. گفتیم حمله کنید. ما یک شب رفتیم پیش یک کسی به نام حیدری فرمانده تیپ ۵۵ هوآبرد در محور سوسنگرد و به او گفتیم آقا آتش توپخانه به ما می‌دهید؟ گفت: آره. گفتیم: اگر بچه‌ها رفتند پیشروی کردند شما می‌توانی بیایی جلوتر هم مستقر بشوی؟ گفتند: نه. اصلاً باور نمی‌کردند [بشود جلو رفت و پیشروی کرد] یک خورده یک کمی هم تمسخرآمیز به ما نگاه می‌کردند که مثلاً چه می‌کنند؟ هیچ اعتمادی نداشتند، هیچی ایسیلونی [ذره‌ای] اعتماد نداشتند که ما بتوانیم یک کاری انجام بدهیم. وقتی مثل عملیات ۲۶ اسفندماه اتفاق افتاد، دیدیم اِه مثل اینکه شد، بچه‌ها رفتند ۶۰ تا ۷۰ نفر عراقی اسیر گرفتند، گردان آنها را منهدم کردند و به راحتی برگشتند سرجایشان. چون ما گفتیم نمی‌توانیم بمانیم. گفتیم شما می‌توانید بمانید؟ گفتند نه. دیدیم سروصدای بچه‌های آبادان درآمد.

همین مرتضی قربانی و... گفتند آقا ما یک عملیاتی داریم به نام تپه‌های مدن. من خودم شب عملیات رفتم پیش آنها بالای سر خاکریز مرتضی [قربانی] و شهید مؤذنی‌پور. البته، با ارتش ادغامی عمل کردیم. حالا بگذریم تا صبح چه مزخرفاتی همین فرمانده به نام مستوفی گفت. این فرد قبل از انقلاب فرمانده گروهان من هنگام سربازی در ارتش بود. همه‌اش چیزهای مبتذل می‌گفتند. یک بساطی بود. گردان مخابراتی‌شان بود. داشت به طرف می‌گفت که چه بکن.

ما آمدم نگاه کردیم، دیدیم سیاست کلی ما ادامه جنگ است، رفتیم سراغ برادران ارتش گفتیم آقا عملیات کنیم. گفتند نمی‌شود اینجا عملیات انجام داد. ما نمی‌توانیم. چون می‌آمدند توان رزمی خودی و دشمن را مقایسه می‌کردند، می‌گفتند تانک [خودی] - تانک [دشمن]، توپخانه [خودی] - توپخانه [دشمن]، آتش، هواپیما، هلیکوپتر ما و دشمن و می‌گفتند ما تجهیزات نداریم و گذاشتند زمین. بنی صدر هم به آنها نگاه کرده بود و بهشان گفته بود آقا دیگه شما پدافند می‌کنید، اتخاذ استراتژی آفندی تمام شد. بنی صدر از پایان دی ماه و شاید آغاز «بهمن ماه در ستون بر رئیس‌جمهور چه می‌گذرد؟» در روزنامه «انقلاب اسلامی» می‌گوید: من به ارتش دستور استراتژی پدافندی دادم و دیگه تمام شد. آمدم پیششان گفتند آقا ما دیگه حمله‌ای نداریم. ما آمدم سؤال، سؤال، سؤال، هی دور هم جمع شدیم توی گلف، توی سوسنگرد، این طرف، آن طرف، می‌آمدم پیش عزیز جعفری و می‌گفتم بچه‌ها حالا که عملیات بزرگ نیست آیا نمی‌شود عملیات کوچک انجام داد؟ ارتش در روز حمله می‌کند، آیا نمی‌شود شب حمله کرد یا نمی‌شود بدون آتش تهیه حمله کرد، یا نمی‌شود با غافلگیری حمله کرد، نمی‌شود زمین و دشمن را خوب شناسایی کرد، یا اینکه نمی‌شود فرماندهی همپای واحدها حرکت بکند و در ۳۰ - ۴۰ کیلومتر عقب‌تر نشیند، فرمان بدهد؟ اینها شد یک دستگاه فکری جدید و

عملیات ۲۵ فروردین ۱۳۶۰ در غرب شوش

عملیات [تپه‌های مدن] که صورت گرفت، مرتضی صفار و شهید بقایی در غرب شوش جایی را برای عملیات آماده کردند و ۲۵ فروردین گفتند ما می‌توانیم عملیات محدود انجام دهیم. شهید علی هاشمی یک تانک‌زن معروفی داشت، فرستاد کمک آنها و ۱۵ تا تانک را زد، یک هلیکوپتر هم زد.

احمد غلامپور: شهید سلیمی.

علی شمشانی: فروزان.

غلامعلی رشید: فروزان. گفتند تاوها را آورد و تانک‌ها را زد و ما روی چندتا تپه که گرفته بودیم، ماندیم.

عملیات الله اکبر در سوسنگرد

با این دو سه عملیات ما، ارتش باور کرد که می‌شود [عملیات کرد]. یک عملیات بزرگ‌تر را در ارتفاعات الله اکبر در سوسنگرد تعریف کردیم، همین که آقای شمشانی گفت. در این عملیات ارتش [لشکر ۹۲ زرهی اهواز] گفت: من هم هستم. شهید چمران گفت: من هم ۲ گردان می‌آورم. ما هم ۳ گردان گذاشتیم. تیپ ۳ لشکر ۹۲ هم گفت: خُب اینجا منطقه یگان ما است و ما هم در عملیات مشارکت می‌کنیم. من و شهید باقری و آقا رحیم صفوی تقسیم شدیم و شما در محور سوسنگرد هم همراه [عملیات الله اکبر] یک تک محدود داشت؛ یعنی با همدیگر [انجام شدند].

عملیات امام علی هم در غرب سوسنگرد بود و هم روی ارتفاعات الله اکبر. مرحوم [سرهنگ] قاسمی که چند روز پیش فوت کرد، در جلسه‌ای من دیدم خطاب به بنی صدر گفت: آقای رئیس‌جمهور، آقای دکتر، حمله به ارتفاعات الله اکبر نیاز به سلاح هسته‌ای تاکتیکی دارد. گفتیم چرا؟ می‌گفت: از بس عراقی‌ها استحکامات در آن درست کرده‌اند. هیچی [هنگام عملیات] من رفتم کنار یک برادری، خدا شاهد است، آقا محسن این برادر مشهدی بود، دستهایش پینه‌بسته بود، گردان داشت. من رفتم کنار این. از محور شمالی

الله اکبر می‌خواست حمله کند. فرمانده گردان ارتش که همراه این بود دائم می‌خواست این را تحقیر کند. بهش می‌گفت: بیا توی نفربر ۱۱۳ من، روی کالک بگو چه جوری می‌خواهی حمله بکنی. [به من] گفت آقای رشید، من بلد نیستم با نقشه و کالک کار کنم، اما فردا بچه‌ها را می‌برم روی ارتفاعات الله اکبر. نمی‌دانم این اسمش چی بود...

محسن رضایی: برونسی.

غلامعلی رشید: در فیلم لیلی با من است، اون برادر آذری که پرستویی [هنرپیشه] می‌رود پیش آن، شبیه این است مثلاً.

محسن رضایی: برونسی را می‌گویی؟

غلامعلی رشید: نه برونسی نیست، یک برادر دیگه است که در عملیات چزابه هم شهید می‌شود. من تعبیرم این است این آدم را گویا خداوند از صدر اسلام پرتاب کرده به زمان ما. اصلاً یک موجود عجیب و غریب بود. روستایی بود، کشاورز بود.

علی شمشانی: از بچه‌های شهید رستمی بودند.

غلامعلی رشید: نه، اسمش هست. از اینها نیست و در مقاومت‌های چزابه شهید شد و این کار را کرد. من همراهش بودم، بچه‌ها را برد روی ارتفاعات الله اکبر. ما از سه محور حمله کردیم؛ از شمال غرب و جنوب. در جنوب ارتفاعات الله اکبر یک مقدار آب گرفتگی بود.

تحويل نگرفتن فرماندهان سپاه

احمد غلامپور: جلسه یادت است؟ قبل از عملیات من به اتفاق شما [رشید] و حسن باقری و آقا رحیم رفتیم مهمانسرای ژاندامری. در جلسه‌ای که بنی صدر گذاشت، یک اتاق این جوری بود. چهارتا صندلی گذاشت. آقا محسن ما را کنار دیوار نشانده. یک میزی وسط بود مال فرماندهان ارتش بود. ظهیرنژاد و همه آمدند نشستند، گفتند. ما همین جور نشستیم کنار دیوار درحالی که طرح عملیات مال ما بود.

غلامعلی رشید: بله، هیچ تحويل نمی‌گرفتند. ایشان

علی شمشخانی: البته ارتشی‌ها آخر جنگ برگشتند به همان دستگاه [فکری] قبلی‌شان.

زمینه‌های شکل‌گیری اندیشه دفاعی جدید در سپاه پاسداران

عملیات شهید چمران اینها را هم ما انجام دادیم و این عملیات‌ها آرام آرام تبدیل شد به یک دستگاه فکری و متولد شد و هی سؤال، سؤال و عملیات‌های قبلی را که آدم ارزیابی می‌کرد، دید زمین را درست شناسایی نکردند، دشمن را شناسایی نکردند، روش حمله‌شان غلط

است، تاکتیک حمله‌شان غلط است [و... و یک فکر و روش جدید پدید آمد] و فرماندهان ارتش می‌گویند ما این [نحوه عملیات] را از امریکایی‌ها یاد گرفته بودیم که بیاییم با یک آتش حجم متوسط توپخانه، هواپیما و فلان، بعد زرهی به حرکت دربیایید، فکر می‌کردند در این تهاجم‌های اولیه، عراقی‌ها تمام می‌شوند. این

علی شمخانی: در دوران ابتدای جنگ شهید رجایی آمد خوزستان و با هم رفتیم طرف سوسنگرد، در جاده سوسنگرد تابلویی بود دلالت بر این داشت که تا آخرین قطره خون می جنگیم. رجایی گفت: آقای شمخانی، این تابلو واقعی است؟ این طوری است؟ گفتیم: همین سوسنگرد را عراق دوبار گرفت، پس گرفتیم؛ پس می شود جنگید. گفت: واقعاً می شود جنگید؟

محسن رضایی: نتوانست سرپایش بلند شود و احیا شود. آن دستگاه فکری نه با گرفتن بسیج حل شد نه با کمک گرفتن یگان‌هایی از سپاه. [دستگاه فکری سپاه] یک مجموعه بود.

مهم مثل عملیات خیبر و عملیات‌های دیگر را از این زاویه تجزیه و تحلیل کرده‌اند و می‌گویند ما شکست خوردیم.

محسن رضایی: ما هم اصول جنگ داشتیم، منتها با آنها تفاوت داشت. در بعضی از شاخص‌ها با آنها تفاوت داشت.

ناموفق بودن الگوی کلاسیک در عملیات‌های مستقل

غلامعلی رشید: در طول ۸ سال جنگ، چه سال اول که فرماندهی و کنترل و

مدیریت دست ارتش بود و کل سیستم جنگ به عهده آنها بود، و یا تا سال ۱۳۶۳ که با ما بودند [و عملیات‌ها مشترک انجام می‌شد] و از آغاز سال ۶۴ که از ما جدا شدند، در سال‌های ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷ ارتش عملیات مستقل موفق که به‌طور مستقل با نیروهای خودشان فرماندهی، طرح‌ریزی و اجرا کرده باشند، نداشتند.

علی شمخانی: اول، اینکه نشان بدهند در طول چهار سال و در طول جنگ یک تپه را گرفتند. دوم، اینکه عراق به خطوط پدافندی ارتش آفند کرده باشد و موفق نشده باشند. سوم، منافقین آفند کرده باشند و موفق نشده باشند. چهارم، یک خط را در خطوط پدافندی مخصوصاً

اواخر جنگ نام ببرید که عراق در مقابل ارتش غیر از دژ شهری، نیرو و یگان مانوری گذاشته باشد. عراق

غلامعلی رشید: واقعاً. پانزده تا [فرماندهان عالی و یگان‌های سپاه] نقش معلم را داشتند. در مقام مقایسه، در سال اول یا ده ماه اول جنگ، یک دستگاه فکری حاکم بود؛ یعنی زمانی که بنی‌صدر بالای سر ارتش بود تا پایان خرداد ۱۳۶۰، این دستگاه فکری به شکلی می‌جنگیده، هدف داشته، تاکتیک داشته، زمین را به گونه‌ای شناسایی می‌کرده، دشمن را به گونه‌ای، نوع طرح‌ریزی‌هایش به گونه‌ای بوده، یا غافلگیری را در ذهن خودش می‌خواسته با آتش‌تپیه، با امکانات، با ابزار حل کند. اینها بوده توی ذهنش، اینها می‌رود کنار. **محسن رضایی:** سازمانش، فرهنگش.

غلامعلی رشید: و دستگاه فکری سپاه از سال دوم می‌آید حاکم می‌شود تا پایان جنگ.

تحلیل کارشناسان از پیروزی‌ها و شکست‌های جنگ

حسین علایی: یک بحثی هم می‌کنند. در سالگرد فتح خرمشهر مقالاتی که از ارتش در روزنامه‌ها منتشر شد من خواندم. جمع‌بندی آنها این است که ما تا عملیات بیت‌المقدس موفق شدیم، چون طبق اصول جنگ می‌جنگیدیم و براساس روش کلاسیک و براساس تفکر نظامی. از عملیات بیت‌المقدس تا انتهای جنگ موفق نشدیم، چون میدان‌دار جبهه‌ها سپاه شد و با تفکر غیرمتکی بر اصول جنگ می‌جنگیدیم؛ بنابراین، تمام عملیات‌ها تقریباً شکست خوردند. **امیر*** معین‌وزیری هم کتاب‌هایی در نقد عملیات‌ها نوشته که شما آن کتاب‌ها را مطالعه کرده‌اید. حالا من خواندم ایشان هم همه صحبتش همین است.

غلامعلی رشید: رعایت اصول جنگ.

حسین علایی: می‌گوید هرکجا ما با اصول جنگ عملیات انجام دادیم موفق بودیم و هرکجا عملیات ناموفق بوده دلیل اصلی‌اش این است [که براساس اصول جنگ نبوده است]. تمام عملیات‌های

* منظور از امیر، تیمسار است که در سپاه از لقب سردار استفاده می‌شود.

محسن رضایی: در مقطع آغاز جنگ دو جریان عملیاتی هرکدام با رویکرد و اندیشه متفاوت شکل گرفت: یکی عملیات رسمی با رویکرد کلاسیک که یا می‌جنگیم یا باید برویم از طریق دیپلماسی مسئله را حل کنیم. رویکرد دیگر، عملیات‌های غیررسمی و مبارزه دانستن جنگ، و اینکه ما سازشی نداریم، ولو شده سنگ‌به‌سنگ خواهیم جنگید، می‌توانیم عراق را از خاک ایران بیرون کنیم.



جلسه تاریخی شفاهی دکتر محسن رضایی

در جنگ نداشتند. بنابراین، اگر دوستان و برادران ما تأکید می‌کنند که در جنگ چه واقعیت‌هایی گذشت، دارای این خاصیت است که آینده دفاعی کشور در سازماندهی، عملیات و استراتژی براساس تجاربی شکل بگیرد که اینها بتوانند آینده دفاعی ایران را تضمین کنند نه اینکه خدای نکرده براساس روش‌ها و قواعدی شکل بگیرد که عموماً در جنگ شکست خوردند و کارایی نداشتند. خوب حالا می‌خواهیم وارد قواعد بشویم. برادران عزیزی که آمدند در جلسه ما بگویند. آقای غلامپور، شما شروع کنید، بعد هم دوستان بگویند. مسئولیت‌های خود را هم بگو چه کاره بودی، چه کار می‌کردی آنجا؟

احمد غلامپور مسئول عملیات سپاه سوسنگرد

احمد غلامپور: بسم الله الرحمن الرحيم. من تیتروار حوادث و اتفاقاتی که بعد از شکست حصر سوسنگرد اتفاق افتاده را در حد فاصل آذرماه ۵۹ تا شهریور سال ۶۰ قبل از عملیات ثامن الائمه^(ع) بیان می‌کنم. من به‌طور مرتب در جلسات [گلف] مربوط به محور سوسنگرد و سایر محورها می‌رفتم،

اطمینان داشت هر جا که ارتش هست آفند نیست، لذا مقابل آن دژ شهری می‌گذاشت.

محسن رضایی: البته این یکی، در اواخر جنگ [اتفاق افتاده] است.

لزوم الگوبرداری صحیح برای امور دفاعی آینده

محسن رضایی: بسیار خوب. به‌هر حال ما الآن وارد بحث عملیات‌های محدود می‌خواهیم بشویم. این بحث هم که الآن مطرح شد اهمیتش به این نیست که ما بگوییم سپاه برتر از ارتش بود؛ ما می‌خواهیم بگوییم آن تجربه‌ای که ما در جنگ داریم آن دستاوردی که در جنگ داریم اگر به غلط تعریف بشود، از یک سرمایه دانشی فوق‌العاده بزرگی محروم می‌شویم و اگر آیندگان فکر نکنند که شیوه‌های ارتش، ما را پیروز کرده و همان شیوه‌ها را در جنگ‌های آینده به کار بگیرند یک خسارت خیلی عظیمی به آینده دفاعی کشور وارد می‌شود و کشور ایران بارها شکست خواهد خورد و نتیجه شکست‌های آینده مربوط به کسانی است که جنگ را براساس و قوائدی تعریف می‌کنند که هیچ خاصیتی

خودشان را پیدا می‌کنند، داریم سازماندهی می‌کنیم، چپ و راستمان را نگاه می‌کنیم، عراقی‌ها یک مقدار هنوز نگران هستند، نمی‌دانند چی می‌شود. می‌آیند؟ نمی‌آیند؟ ما می‌رویم؟ آنها می‌آیند؟ یعنی یک مقطع گذار است. به نظر من فاصله ۲۶ آبان تا ۱۵ دی که عملیات ارتش انجام شد، احمد می‌خواهد بگوید.

ترکیب مسئولان سپاه سوسنگرد

احمد غلامپور: در تأیید فرمایش آقای عندلیب، آن‌موقع در سپاه سوسنگرد شورایی تشکیل دادیم که آقای صفایی مقدم فرمانده بود و من شدم مسئول عملیات، آقای عزیز جعفری شد جانشین من و آقای بشردوست را گذاشتیم مسئول آموزش، آقای حمید تقوی شد مسئول اطلاعات و یک تیم این‌جوری درست شد. طرحی که دوستان ارتش توضیح دادند این بود که لشکر ۹۲ [در عملیات نصر (هویزه)] از محور فارسیات بیاید به سمت [پادگان] حمید و از حمید بیاید به سمت جعفر.

عملیات نصر (هویزه)

غلامعلی رشید: از محور فارسیات کسی که شاهد بوده سردار اسدی است که بنا بود بیاید پادگان حمید را تصرف کند و الحاق کند با...

احمد غلامپور: ما هم چون هویزه دست خودمان بود از اینجا بیاییم اینجا و از اینجا با اتکا به جاده‌ای که عراق داشت بیاییم جعفر به اینجا ملحق بشویم.

محسن نوذریان: بله. دوتا محور از حمیدیه.

احمد غلامپور: آره حالا عرض می‌کنم. بعد یک محور هم علی هاشمی بود.

غلامعلی رشید: [برادران ارتش] اسم این خط را گذاشته بودند عقاب.

احمد غلامپور: کرکس.

غلامعلی رشید: خط عقاب بود و خط بعد کرکس. بعد از کرکس حرکت به سمت آزادی خرمشهر و بعد

ولی سیزدهم چهاردهم آذرماه من با اصرار، آقای شمخانی را مجاب کردم که اجازه بدهد من بروم در محور سوسنگرد و ایشان هم به‌عنوان مسئول عملیات به من حکم داد و من فکر می‌کنم از چهاردهم، پانزدهم آذر ۱۳۵۹، به‌عنوان مسئول عملیات [سپاه سوسنگرد] آمدم سوسنگرد. درواقع، حدود یک ماه قبل از عملیات ارتش در هویزه، آمدم سوسنگرد مستقر شدم. من معمولاً اهل نوشتن نیستم، اما یک کاغذی پیدا کردم گزارش روز اولی را که وارد سوسنگرد شدم، نوشتم که تاریخ ۱۵ آذر ۵۹ است. حدود یک صفحه و خورده‌ای راجع به وضعیت شهر و اینها نوشتم. اولین اتفاقی که در محدوده فعالیت ما اتفاق افتاد، عملیات هویزه بود. عملیات هویزه سومین عملیات از سلسله عملیات‌هایی بود که ارتش می‌خواست انجام بدهد. بعد از عملیات اول که در محور دزفول در غرب کرخه ناموفق شد و عملیات دوم که انجام دادند، برای اولین بار ارتش پذیرفت که از سپاه هم نیروهایی در کنارش قرار بگیرند. طرح ارتش هم این بود که با لشکرهای ۹۲ و ۱۶ زرهی، از محور اهواز بیاید به سمت [پادگان] حمید.

علیرضا عندلیب: آقای غلامپور ببخشید، اجازه بدهید من یک اشاره‌ای درمورد این مقطع بکنم. بعد از حصر سوسنگرد یک دوران انتقالی طی می‌شود، احمد [غلامپور] هم که ۱۵ آذر می‌آید این دوره.

غلامعلی رشید: در درون سپاه؟

علیرضا عندلیب: بله. بله. ببینید درون سپاه.

احمد غلامپور: که جلالی مجبور می‌شود برود. بچه‌ها مجبور می‌شوند بروند.

علیرضا عندلیب: فرض کنید من آمدم قائم‌مقام صفایی شدم. من فروردین سال ۶۰ آمدم دزفول. در مقطع ۲۶، ۲۷ آبان تا ۱۵ دی که عملیات ارتش انجام شد، یک دوران رکود داریم. من اسم این دوره را در دست‌نوشته خودم گذاشتم دوران انتظار؛ یعنی سپاه دارد خودش را پیدا می‌کند، آدم‌ها دارند

از خرمشهر حمله به داخل خاک عراق و گرفتن تنومه، اینها هدف‌های عملیات نصر در محور هویزه است. مشارکت ما در این عملیات به این شکل است: سه تا ۱۵۰ نفر، یک ۱۵۰ نفر از محور فارسیات اهواز، یک ۱۵۰ نفر از محور طراح که علی هاشمی مسئولشان بود و یک ۱۵۰ نفر هم از اینجا [محور سوسنگرد] که ما شهید علم‌الهدی را مسئول آنها گذاشتیم. از ارتش هم از تیپ ۱ لشکر ۱۶، سرهنگ جمشیدی بود و تیپ ۳ اینجا سرهنگ جوادی بود. اینجا کلاً ۹۲ لشکر بود. اینجا تهامی فرمانده گردان ۲۸۳ سوار زرهی خوزستان بود که خاطراتش را دقیق آقای اسدی می‌گوید که اینجا چه کار کرد و این کار را انجام نداد و رفت.

احمد غلامپور: توضیحات را دوستان اشاره می‌کنند، من یک مقدار کلی عرض می‌کنم. حول و حوش ساعت ۱۰، ۱۱ صبح نیروهای پیاده ما از این محور و این محور دوتا پُل عراق روی کرخه را گرفتند. فقط می‌خواهم این را عرض کنم که عملیات هویزه برای اولین بار ما مشارکت داشتیم. حوادث و اتفاقات را دوستان که دعوت شده‌اند بیان کنند، بعد اگر نکاتی بود من عرض کنم. عملیات هویزه اولین عملیات بود که ۱۵ دی اتفاق افتاد و بلافاصله ما اینجا شکست خوردیم و عراق به ما حمله می‌کند.

غلامعلی رشید: و مجدداً می رود شمال...

احمد غلامپور: عراق ۱۰ روز بعد در ۲۷ دی ماه حمله می کند این جاده را می بندد. این جاده را از اینجا می بندد که ناصر بیرقی اینجا مجروح شد و پایش قطع شد و از اینجا این جاده را می بندد، هویزه را محاصره می کند و بعد از چند روز که هویزه را درواقع اشغال می کند، بعدش آب رها می شود؛ همان طرح آبی بود که بعد یک مرتبه [منطقه را درمقابل عراق] آب می گیرد. همین جا یک خاطره ای دارم از آقا محسن.

غلامعلی رشید: بنی صدر هر روز بعد از ظهر ساعت ۵ سوار ماشین می شد با شهید فلاحی و [مهندس]

سپاه در سوسنگرد شخصیتشان شکل گرفت؛ از عزیز جعفری گرفته تا شهید زین الدین تا آقای عندلیب یا امین شریعتی [که] فرماندهان عالی [جنگ شدند].
غلامعلی رشید: مثل [غلامحسین] بشردوست، خود آقای غلامپور.

احمد غلامپور: بشردوست، شهید دقایقی و بسیاری از فرماندهان ما. در سوسنگرد فرماندهان رده دوم هم داشتیم. بسیاری از عناصر قوی و فعال جنگ.

غلامعلی رشید: قاسم سلیمانی هم فعالیتشان در جنوب سوسنگرد متمرکز بود.

احمد غلامپور: یزدان [مؤیدینا] هم بود. خیلی از کسانی که بعداً در جنگ فرمانده شدند در سوسنگرد شخصیت عملیاتی‌شان شکل گرفت. حالا اگر اجازه بدهید...

علیرضا عندلیب: قاسم [سلیمانی] هم فکر می‌کنم اولین ورودش به عنوان یک رزمنده [از آنجا بود].

احمد غلامپور: بله، بله، از آنجا بود.

نحوه فرماندهی در عملیات هویزه

غلامعلی رشید: من چندتا نکته بگویم. پارسال من ۷ - ۸ تا سؤال نوشتم دادم به شهید سوداگر، گفتم از تیمسار لطفی پرس. لطفی فرمانده [عملیات هویزه در ۱۵ دی ۱۳۵۹] بوده و اکنون زنده است، پاسخ داده بود. اتفاق جالبی است. یکی از سؤالاتم این است که چه کسی فرماندهی این عملیات [را برعهده داشت و آن] را اداره می‌کرد، بالای سر شما که فرمانده لشکر ۱۶ بودید و بالاسر لشکر ۹۲ چه کسی بود؟ آیا ظهیرنژاد بود یا شهید فلاحتی بود یا بنی‌صدر؟ از کی دستور می‌گرفتید؟ اینها را پاسخ داده و دقیق گزارش کاملی از این عملیات نوشته است. نوشته من فرمانده نداشتم، هیچی. بنی‌صدر به من گفت برو عمل کن. فرمانده من فرمانده نیروی زمینی بود، اما نیامد. مرحوم ظهیرنژاد گفت من این عملیات را قبول ندارم و قبول هم نداشتم که

سوسنگرد، شرق و غرب سوسنگرد. عملیات بعدی را ۳۱ اردیبهشت انجام دادیم که هم‌زمان با آن در شوش هم عملیاتی مشابه عملیات ما با نام امام علی^(ع) انجام شد. همچنین عملیات دهلاویه را داریم که ۳۱ شهریور بود. در این عملیات یک از برادرهای شمشخانی شهید شد. برادر دیگر آقای شمشخانی در هویزه شهید شده بود. ظرف چند ماه این دو برادر از خانواده شمشخانی شهید شدند. شهادت شهید چمران هم در ۲۱ خرداد ۱۳۶۰ اتفاق افتاد. بلافاصله عملیات شهید چمران توسط علی هاشمی در محور طراح انجام شد.

غلامعلی رشید: دشمن بعد از عملیات هویزه می‌آید این منطقه را می‌گیرد، درست است آقای غلامپور؟
احمد غلامپور: بله.

غلامعلی رشید: می‌آید بالای کرخه‌کور را اشغال می‌کند. **احمد غلامپور:** این جاده دقیقاً توی تیررسش قرار گرفت. **غلامعلی رشید:** این را می‌گیرد. این شد یک معضلی که در دو مرحله علی هاشمی و در عملیات‌های شهید چمران، شهید باهنر و رجایی این را پس گرفتند.

احمد غلامپور: آقا محسن، علی هاشمی را صدا کرد و بهش گفت ما می‌خواهیم فتح‌المبین را انجام بدهیم، می‌خواهیم تمرکز دشمن را به هم بزنیم.
محسن رضایی: بله، درست است.

احمد غلامپور: بنده خدا [علی هاشمی] هیچی هم نداشت، ولی با سر گفت: چشم، چشم. بعد رفت اینجا و با جان‌کندن هم...

محسن رضایی: درست است که هم‌زمان گفتیم شما بزن به این و منظورمان این بود که دشمن فکر نکند که ما [توان نداریم].

محور سوسنگرد و بستر شکل‌گیری توانایی فرماندهان جنگ

احمد غلامپور: که بعد از این عملیات، دشمن در چزابه به ما حمله کرد. مجموعه حوادثی که در سوسنگرد اتفاق افتاد حوادث بسیاری است. یک نکته را من عرض بکنم آقا محسن، فقط ۱۵ - ۲۰ نفر از فرماندهان عالی جنگ

غلامعلی رشید: مرحوم [سرهنګ] قاسمی در جلسه‌ای خطاب به بنی‌صدر گفت: آقای رئیس‌جمهور، حمله به ارتفاعات الله‌اکبر نیاز به سلاح هسته‌ای تاکتیکی دارد. گفتیم چرا؟ می‌گفت: از بس عراقی‌ها استحکامات در آن درست کرده‌اند. [هنګام عملیات] من رستم کنار یک برادر مشهدی، دستهایش پینه‌بسته بود، گردان داشت. [به من] گفت آقای رشید، من بلد نیستم با نقشه و کالک کار کنم، اما فردا بچه‌ها را می‌برم روی ارتفاعات الله‌اکبر.

ناهماهنگی در عملیات هویزه
احمد غلامپور: آقا رشید،
صبح از اینجا حرکت کردیم،
ظهر رسیدیم اینجا، دوتا
پل عراق را روی رودخانه
گرفتیم. نیروهای علی هاشمی
آمدند به ما ملحق شدند و
تیب ۱ [لشکر ۱۶ زرهی] که

احمد غلامپور: ما ۱۵۰ نفر بودیم. من خیلی فشار می‌آوردم به شهید علم‌الهدی که به ما قول دادید بیا اینجا عملیات است، ولی خبری نیست. گفت فردا [عملیات است]. آن شب آمد بچه‌ها را جمع کرد توی مسجد و ۱۰ دقیقه صحبت کرد و جز تفسیر آیات قرآن و مسائل قرآنی و این مسائل، چیز خاصی نگفت و ما می‌دانستیم دیگه فردا عملیات است، ولی ایشان راجع به عملیات صحبت نکرد. صبح که شد حدود ساعت ۶:۳۰ صبح، ایشان داخل مدرسه همه را به صف کرد.

غلامعلی رشید: این پانزدهم دی ماه است دیگه؟

محسن نوذریان: پانزدهم را می‌گویم و روزهای هفدهم و هجدهم. من روز شانزدهم دی ماه نبودم، چون تعدادی از اسرای عراقی را آوردم عقب. **مسعود انصاری:** شانزدهم را من می‌گویم.

محسن نوذریان: روز شانزدهم دی را آقای انصاری می‌گوید. علم‌الهدی همه را به صف کرد، حدود ۱۰ دقیقه صحبت کرد، گفت: ما درکنار و کمک ارتش داریم عمل می‌کنیم یا می‌رویم پیروز می‌شویم یا

شهید می‌شویم. در هر دو صورت احدی الحسین است و پیروزی است. آهان! من هم نفر آخر بچه‌های هویزه بودم. بچه‌های هویزه که می‌گویم بچه‌های اهواز بودند. نیروهای شهرستان‌ها مشخص بودند؛ مثلاً دزفولی‌ها، مسجد سلیمانی‌ها، تبریزی‌ها و سبزواری‌ها. من نفر آخر بچه‌های اهواز بودم. ایشان گفت: محسن بیا جلو وایسا. من رفتم جلو ایستادم. علتش را هم نفهمیدم چیه که به من گفت بیا جلو. در آن ۱۰ دقیقه صحبت گفت: نفراتی که جلو هستند فرماندهان شما هستند و هر چه گفتند باید اطاعت بکنید، الآن هم وقت نداریم و باید حرکت

نه من می‌خواهم بروم فارسیات، چون آنجا بچه‌های ما عملیات دارند. گفت ما هم عملیات داریم. ظاهراً اطلاع نداشت که این عملیات یکی است و علاوه بر هویزه یک محورش هم از فارسیات است. گفت: به خدا ما هیچ کس را نداریم، باید بیایید. من گفتم: به شرط اینکه سریع عملیات انجام بشود من می‌آیم هویزه، اما اگر نشود برمی‌گردم فارسیات. گفت: من قبول می‌دهم. تقریباً ۴، ۵ روز قبل از عملیات رفتیم هویزه. از بچه‌های سپاه هویزه یک کسی بود به نام حسن بوعدراز؛ از بومی‌های آن منطقه بود و مسیر تردد عراقی‌ها را مین‌گذاری می‌کردند. بچه‌ها شب‌ها می‌رفتند مین‌گذاری می‌کردند. ۴، ۵ روزی که من آنجا بودم، مرتب تانک‌ها و نفربرهای ارتش از تیپ ۱ لشکر ۱۶ قزوین هی نیرو می‌آوردند سمت منطقه‌ای که می‌خواهد عملیات انجام بشود. قبل از آن هم جهاد [سازندگی] آمده بود تعداد زیادی سنگرهای تانک ایجاد کرده بود که بعداً که تانک‌ها می‌آیند، داخل اینها مستقر بشوند. این محل که نقطه‌رهایی بود و باید عملیات شروع می‌شد تا شهر هویزه حدود ۴ کیلومتر فاصله داشت.

محسن رضایی: مثلاً مالکیه بودید؟

محسن نوذریان: مالکیه نه، به سمت کرخه‌کور به پایین. **محسن نوذریان:** جهاد سنگرهای خالی به صورت هلالی شکل ایجاد کرده بود که تانک‌ها می‌رفتند داخل آنها مستقر می‌شدند. رزمندگان هم که در هویزه جمع شدند، بچه‌های مسجد سلیمان بودند که آقای کریم‌پور مسئول آنها بود، بچه‌های دزفول بودند که یک کسی به نام سید محمد بهاء‌الدین - خدا رحمتش کند، شهید شد - مسئول آنها بود و تعدادی از بچه‌های تبریز. بچه‌های دیگری هم بودند، مثلاً حدود ۸ تا صف مدرسه‌ای در سپاه هویزه نیرو حضور داشت که تعداد بعضی از صف‌ها حدود ۲۰ نفر می‌شد و بعضی صف‌ها ۱۰، ۱۵ نفر بودند که حدوداً ۱۵۰ نفر می‌شدند.

غلامعلی رشید: چند نفر بودید؟

محسن رضایی: اگر دوستان و برادران ما تأکید می‌کنند که در جنگ چه واقعیت‌هایی گذشت، دارای این خاصیت است که آینده دفاعی کشور در سازماندهی، عملیات و استراتژی براساس تجاربی شکل بگیرد که اینها بتوانند آینده دفاعی ایران را تضمین کنند.

علیرضا عندلیب: من نوشتم، من تو اتاق جنگ نوشتم.

موفقیت مرحله اول عملیات هویزه و گرفتن هزار نفر اسیر
محسن نوذریان: جاده بلندی بود که عراقی‌ها زده بودند. در این درگیری‌ها شهید سید محمد بهاء الدینی فرمانده گردانی و دسته‌داری نکرده بود، این حرف‌ها وجود نداشت، من هم اگر می‌خواستم انسجام نیروهای خودم را حفظ کنم مثلاً با دو دسته و دوتا بی‌سیم باید ارتباطمان را از طریق بی‌سیم حفظ می‌کردیم. این بنده خدا واسه خودش از یک سمتی رفت و بچه‌های دزفول بلا تکلیف ماندند و رفتند سراغ آقای کریم‌پور از بچه‌های مسجد سلیمان. ایشان به من گفت: من زبان اینها را بلد نیستم، چون شما دزفولی هستی زبان اینها را بلدی؛ فرماندهی اینها را به عهده بگیرید. من هم بچه‌های دزفول به اضافه بچه‌های اهواز را آوردم در گروه خودم، ولی چه آوردنی، عراقی‌ها پس از آن‌که ۱۰ دقیقه مقاومت کردند، حجم عظیمی از عراقی‌ها داشتند خودشان را تسلیم می‌کردند و ما اصلاً نمی‌توانستیم انسجام خودمان را حفظ کنیم.

احمد غلامپور: هزار نفر اسیر را سوار قایق کردند. اتفاقاً لحظه‌ای که داشتند آنها را سوار می‌کردند آقای

احمد غلامپور: از جزئیات بگذریم برسیم به اصل مطلب. **محسن نوذریان:** آره، ساعت ۱۰ که آتش تهیه ریخته شد، بیشتر از ۱۰ دقیقه از طرف عراقی‌ها مقاومت صورت نگرفت و حدود ۱۰ دقیقه شروع کردند با تیربار و فلان ما را زدند. ما هم در دشت کاملاً کفی قرار داشتیم که چشم، چشم را می‌دید.

محسن رضایی: هیچ پوششی نداشت؟
محسن نوذریان: هیچ پوششی وجود نداشت.

غلامعلی رشید: شما از کرخه عبور کردید آمدید جنوب کرخه؟
محسن نوذریان: ما اصلاً از کرخه عبور نکردیم، ما به موازات کرخه حرکت کردیم.

غلامعلی رشید: از شرق؟
محسن نوذریان: می‌رفتیم به سمت جنوب.

احمد غلامپور: شرق این است، مسیر هویزه به سمت پایین. **محسن نوذریان:** آره.

احمد غلامپور: کرخه هم سمت چپشان بود. **[محسن نوذریان:** آره] کانال هم اینجا است.

غلامعلی رشید: کرخه سمت چپ است، جنوب کرخه **احمد غلامپور:** آره، یک جاده شنی هم بود.



سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید در جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی

شمخانی هم رسید. سوار ماشین بلیزر بود. به من گفت: چه کار کردید؟ گفتم: الحمدالله بچه‌ها موفق شدند و هزار نفر اسیر فقط از اینجا تخلیه کردیم، از جاهای دیگر هم حتماً اسیر تخلیه شده است.

محسن نوزریان: ما وقتی اسرا را دیدیم کار با آنها نداشتیم، چون می‌خواستیم ادامه بدهیم. به ما گفته بودند باید بروید تا سر سهراهی که می‌رفت به سمت جفیر. از سمت هویزه می‌رسیم به یک سهراهی که این سهراهی می‌رود به سمت جنوب و به سمت جفیر که الآن مزار شهدای هویزه آنجا است. در این مسیر حدود ۳۰ کیلومتر پیاده‌روی کردیم. شما حساب کنید از ۳ نصفه‌شب که البته به قرار در سهراهی نرسیدیم.

محسن نوذریان: الان می‌گویم. در سه‌راهی یک اتفاقی افتاد. در این مسیر تقریباً نه ماشینی بود که به ما کمک بکند نه کسی بود که به ما غذا بدهد؛ فقط چند تا روستایی داشتند نان می‌پختند که ما از آنها نان گرفتیم و حرکت می‌کردیم. تقریباً ۹۰ درصد آدم‌هایی که با ما می‌آمدند و من هم مسئولیتشان را داشتم دیگه تقریباً بریده بودند ول می‌کردند [از فرط خستگی]. من ماندم و ۳ نفر که اسامی‌شان یادم هست، به اضافه اینکه طرف‌های ظهر بود. شهید محسن قدیریان داشت با ماشین رد می‌شد، دید ما داریم پیاده می‌آییم، او هم دلش سوخت، گفت: من هم با شما پیاده می‌آیم. سر ظهر شد، آیت‌الله خامنه‌ای با یک نفر بر...

محسن نوذریان: همه ماندند، اصلاً حرکت نکردند.
مسعود انصاری: اصلاً حرکت نکردند روز دوم هم حرکت نداشتند.

غلامعلی، رشید: یعنی، نہ راستان نہ جیتان نہ جلو تان.

و فکر هم کردم جنگ [عملیات] تمام شده، یعنی احساس من این بود که هرچی بود و نبود ارتش عراق همین بود که هست دیگه چیزی غیر از این نیست، یعنی ما هرچه می‌رفتیم جلو چیزی نمی‌دیدیم و فکر می‌کردیم فقط باید خودمان را با پیاده‌روی از سمت جعفر به پادگان حمید برسانیم. ساختمان‌های پادگان حمید را هم به راحتی به چشم می‌دیدیم. باید حرکت می‌کردیم، من سه تا اتوبوس را برگرداندم و تا ساعت یک نیمه شب رسیدم پادگان حمید که تیپ ۳ لشکر ۹۲ آنجا مستقر بود. اسرا را خالی کردم. می‌خواستم برگردم جلو خودم را گرفتند که باید [تفنگ] کلاش را تحویل بدهم. این کلاش غنیمتی بود. ما دعوا داشتیم با دربانان آنجا که آخر ساعت ۲ نیمه شب به ما اجازه دادند [از پادگان خارج شویم]. حالا حساب کنید من پیاده از در پادگان حمید باید خودم را به یک جایی می‌رساندم. نمی‌دانم کجا بروم. یک آمبولانس رد می‌شد، گفتم: کجا می‌روی؟ گفت: می‌روم اهواز. گفتم: خُب من را ببر اهواز. بالاخره ساعت ۲ نیمه شب باید به یک جایی می‌رفتم. دیگه ما رفتیم اهواز در حالت خستگی شدید صبح رسیدم اهواز. احمد قریبیان ظهر آمد پیش من گفت: محسن چه خبر؟ گفتم: عراق تمام شد، ما زدیم. [مسعود انصاری: درب و داغون کردیم] آره. فردا بعد از ظهر قریبیان آمد پهلوی من، ایشان خبرنگار بود و برادرش هم [در عملیات بود]. گفت: می‌گویند [غلامعلی رشید: روز شانزدهم] روز شانزدهم. گفتم نگران نباش من فردا دارم برمی‌گردم هویزه. روز هفدهم و هجدهم باز من توی منطقه بودم. جریان عقب‌نشینی ارتش و این حرف‌ها برمی‌گردد به روزهای هفدهم و هجدهم که روز شانزدهم را آقا مسعود بگوید. محسن رضایی: بسیار خُب یک صلوات بفرستید. [حاضرین: اللهم صلی علی محمد (ص) و آل محمد (ص)] محسن رضایی: بفرمایید آقای انصاری اسمت را کامل بگو چون ضبط می‌شود.

می‌شود، هیچ روشنایی هم نیست، بیابان هم مثل شهر نیست و به محض اینکه آفتاب غروب می‌کند شما باید تمهیداتی را برای اینکه شب را چه‌جوری با این اسرا بگذرانید - پیش‌بینی کنید.

حرکت نکردن ارتش از محور اهواز

احمد غلامپور: من یک نکته را عرض کنم. از ساعت ۲ تا ۴ [بعد از ظهر] من چندبار با بی‌سیم تماس گرفتم که وضعیت جبهه اهواز را بپرسم. گفتند می‌آییم و هیچ‌کس نگفت که نمی‌آییم. گفتند می‌آییم که ساعت ۴، ۵ بعد از ظهر وقتی من آمدم سوسنگرد متوجه شدم اصلاً اینها [ارتش] نیامدند و حرکت نکردند. مسعود انصاری: اصلاً مشکل اصلی از آنجا بود؛ آن محور که نیامد همه چی به هم خورد.

غلامعلی رشید: قرار بود پل شناور بزنند، بعد گردان حرکت بکند، آرام آرام خودشان را برسانند به جاده نزدیک پادگان حمید. آقای اسدی می‌گوید آن پل را نزدند، بعدش هم دیدند آن طرف رودخانه میدان مین است و مدتی معطل شدند و کار کردند، سپس برگشتند عقب گفتند امکان این نیست که...

بردن اسرای عراقی به پادگان حمید

محسن نوذریان: در هر صورت، بچه‌های ما تا پایان روز پانزدهم از سر سه‌راهی، ۴۰۰ متر ۵۰۰ متر جلوتر رفتند، دیگه بیشتر از این نرفتند و آن قتلگاهی که الآن یادمان شهدا هست در روز شانزدهم اتفاق افتاد که آقای انصاری تعریف خواهد کرد. غروب که شد یک ولوله‌ای راه افتاد و من هم احساس مسئولیت می‌کردم در مقابل این همه اسرای که در این دشت مانده بودند. شب هم داشت می‌گرفت [مانده بودیم] که اینها را چه کارشان بکنیم. چندتا اتوبوس از ارتش آمده بود. گفتند کی راه را بلد است برگردد، کسی بلد نبود راه را برگردد، چون داشت شب می‌شد. من گفتم من بلد هستم

روایت مسعود انصاری از عملیات هویزه

مسعود انصاری: مسعود انصاری. ما ۱۵ روز قبل از شروع جنگ به لحاظ ارتباطی که دوستان با آقای شمخانی داشتند ما را صدا زدند و گفتند یک عملیاتی می‌خواهد بشود، بیا برویم اهواز. من با آقای عبدالله جاویدان و آقای امین شریعتی و چندتا از دوستان آمدیم فلکه چهارشیر. از بهبهان آمدیم چهارشیر. آن اوایل آقای شمخانی یک مقدار به ما تفنگ و این چیزها یاد دادند. چند وقتی گذشت. چون بحث ارتش شد من اصلاً نمی‌خواستم این صحبت را

بگویم، ولی مجبورم بگویم، چون تاریخ جنگ است. ارتش داشتند عقب‌نشینی می‌کردند. یک کسی بود به اسم محمد رحمتی که سرباز ارتش و دیده‌بان بود. رفتیم چندتا ماشین جیب از شرکت نفت گرفتیم و کامیون‌ها را هم به‌زور گرفتیم. ارتش که عقب‌نشینی می‌کرد ما رفتیم انبارهایشان را تخلیه می‌کردیم. دقیق یادم نیست کجا بود، همان‌جا که لشکر ۹۲، نه الله‌اکبر و اینها

بود، آره بیشتر همان طرف‌ها بود. شاید یک‌هفته ده روز ما آنجا...

احمد غلامپور: ارتش از آنجا عقب‌نشینی کرد.

محسن رضایی: چه روزی؟

مسعود انصاری: جنگ هنوز رسماً شروع نشده بود، قبل از سی‌ویکم شهریور که اینها [ارتش] داشتند عقب‌نشینی می‌کردند.

محسن رضایی: قبل از سی‌ویکم شهریور ۱۳۵۹.

مسعود انصاری: بله، یک هفته قبل از آن اینها داشتند عقب‌نشینی می‌کردند. ما رفتیم مهمات‌ها را از زاغه‌ها

جمع می‌کردیم می‌آوردیم عقب. یک مقدارش را هم بردیم مسجدسلیمان. حتی ما جایی رفتیم که گفتند اینجا کارخانه تانک‌سازی است. خُب ما نمی‌دانستیم این چیزها را. خُب ما در جنگ مسئولیتی نداشتیم، ولی چون با - خدا رحمت کند - شهید مجید بقایی و اسماعیل دقایقی و بچه‌ها ارتباط داشتیم شب‌ها که دور هم می‌نشستیم همه چیز را تعریف می‌کردند، حالا بگذریم. چون آقای غلامپور فرمودند مختصر و مفید من یک مقدار بیشتر زوم کنم روی همان روز شانزدهم دی‌ماه. اوایل جنگ آقای شمخانی به ما گفت شما بروید دیده‌بانی یاد بگیرید. من بیشترین ارتباط را بین بچه‌ها با ارتش داشتم به لحاظ اینکه مسئولیت من و عبدالله و امین شریعتی کار با ارتش بود، چون صبح تا شب با اینها بودیم.

محسن نوذریان: لطف‌الله و جهانپور.

مسعود انصاری: آره، حالا یادم رفت. ما رفتیم یک‌هفته دوهفته ده روزی همان اوایل مهرماه - یادم نیست - یک نفر از ارتش آمد در گلف به ما آموزش توپخانه و دیده‌بانی داد. ما یاد گرفتیم و از همان‌موقع شروع کردیم با ارتش کارکردن و توپخانه‌هایشان تقریباً با ما کار می‌کردند. یک خاطره هم بگویم. موقعی که جناب آقای عندلیب و آقای عزیز جعفری آمدند سوسنگرد، آقای مسعود صفایی یک نامه‌ای به من نوشت که اینها را یک جایی چیز کنید [به کار بگیرید]. آقای عزیز جعفری را گذاشتید مسئول خمپاره‌ها گفتید دانشجو و تحصیل‌کرده است، خمپاره‌ها را اداره کند که با آنها ارتباطاتی داشتیم. خُب ارتباط داشتیم با همین آقای لطفی و اینها. یک روز آقای شمخانی به‌شوخی به اسماعیل دقایقی که مسئول هماهنگی [سپاه] استان [خوزستان] بود - درست می‌گویم؟ - چون آقای شمخانی همیشه شوخی داشت، گفت این مسعود یک‌کم خوشگل است این را بفرست برود در جلسات [اتاق] جنگ ارتش.

احمد غلامپور: ۱۵ - ۲۰ نفر
از فرماندهان عالی جنگ سپاه
در سوسنگرد شخصیتشان
شکل گرفت؛ از عزیز جعفری
گرفته تا شهید زین‌الدین تا
آقای عندلیب یا امین شریعتی.

است مسئله ایجاد کند! گفت: تو چه کار داری؟ من را برد توی یک اتاق بعد یک دفعه دیدیم اینها [صداوسیما] هم آمدند و این چیزها، آقا بگو ما هم هرچی بود گفتیم. آقا دو هفته بعد دیدیم وای چه مسئله‌ای توی مملکت به پا شده. حالا دوباره بگوییم! محسن رضایی: این دفعه دیگه بگو برای آخرت. [صدای خنده]

ناهماهنگی ارتش در پشتیبانی از نیروهای سپاه پاسداران

مسعود انصاری: صبح عملیات

من قبل از رفتن رفتم با آقای عندلیب و با آقای عزیز جعفری خداحافظی کردیم، چون من هویزه که نبودم، ما در سوسنگرد با آقایون بودیم. صبح به مسعود [صفایی مقدم] گفتم: مسعود جان من دیگه باید بروم عملیات گفت باشه برو. خُب ما رفتیم. از صبح شروع شد. ما و بچه‌ها تقریباً یک کیلومتر جلوتر از تانک‌ها و بچه‌های ارتش بودیم. ما پاک‌سازی می‌کردیم، می‌زدیم. ارتش

محسن نوذریان: روز پانزدهم دی ماه علم‌الهدی همه را به صف کرد، حدود ۱۰ دقیقه صحبت کرد، گفت: ما در کنار و کمک ارتش داریم عمل می‌کنیم یا می‌رویم پیروز می‌شویم یا شهید می‌شویم. در هر دو صورت احدی الحسینین و پیروزی است.

عراق هم سنگر و سازه هیچی نداشتند. همین‌جور که ما رفتیم عراقی‌ها می‌رفتند عقب و مقاومت نمی‌کردند ما همین‌جور می‌زدیم آنها هم می‌رفتند. خُب این داستان ادامه پیدا کرد حول‌وحوش ساعت ۲:۰۰ بعدازظهر بود، من در بخش فرماندهی نبودم، ولی می‌دانستم که از طرف [پادگان] حمید باید بیایند به ما ملحق بشوند. من هی دیدم خدایا خبری نیست. این عزیز [جعفری] و آقای عندلیب به ما چی گفتند، خبری نشد که! ما هی بی‌سیم زدیم و رابطمان گفتند به ارتش بگویید، ما هی تماس گرفتیم. من با خود

خدا رحمت کند خود احمد مأموریت داد به من که برو جلسات اتاق جنگ شرکت کن. ما چند جلسه رفتیم. در این جلسات فلاحی می‌آمد، لطفی بود، بنی‌صدر می‌آمد. سومین، چهارمین روز دعوایمان شد دیگه ول کردیم آمدیم؛ [لذا] با اینها ارتباط داشتیم. حالا بیایم قبل از عملیات آن روز، من خیلی مختصر می‌گویم چون همه چیز را آقایون توضیح دادند. ۲ - ۳ روز قبل از عملیات فکر کنم سرهنگ جمشیدی آمد پیش آقای صفایی مقدم [فرمانده سپاه سوسنگرد] گفت: آقا ما اصلاً منطقه را نمی‌شناسیم، ما نمی‌دانیم کجا مانع هست کجا مانع نیست. واقعاً چیزی نمی‌دانستند که حالا بخواهند بروند عملیات انجام بدهند. اینکه اینجا دره هست، کوه [تپه] هست، باتلاق است، چی هست نمی‌دانستند، از ما خواهش کردند به ما نیرو بدهید. روز پانزدهم را آقا محسن توضیح داد، برسیم به شانزدهم دی‌ماه. تنها کسی که در گروه با ارتش در تماس بود بنده بودم. خدا رحمت کند حسین [علم‌الهدی] هم با اینها تماسی نداشت. راه افتادیم رفتیم جلو، تانک‌های [ارتش] عقب بودند، ما جلو بودیم و من با توپخانه‌شان ارتباط مستقیم داشتم و بیشتر آتش‌هایی که می‌ریختند را من هماهنگ می‌کردم. کالک منطقه و همه چیز هم دست ما بود. عین این صحبت‌هایی که الان بنده می‌گویم درست صبح روز هفدهم دی‌ماه که من برگشتم و آقای شمخانی گفت بیا اهواز، عین این مطالب را من همان‌موقع در مصاحبه با صداوسیما گفتم که دو روز بعدش تیمسار فلاحی موضع گرفت، گفت: آقا اینها خائن هستند، اینها می‌خواهند بین ارتش و سپاه اختلاف [ایجاد کنند].

احمد غلامپور: آقای شمخانی اغفال کرده اینها را بیایند این مطالب را بگویند. [صدای خنده حاضرین] مسعود انصاری: آقای شمخانی گفت بیا حقیقت را بگو. گفتم: حاجی بگوییم؟ گفت: آره. گفتم: ممکن

غلامعلی رشید: [تیپ] یک جمشیدی بوده، [و تیپ]
دو جوادی.

مسعود انصاری: تیب یک جوادی بود.

مسعود انصاری: حالا یادم نیست، اما ما به لحاظ اینکه در سوسنگرد در قسمت فرماندهی بودیم و رفت و آمد داشتیم...

احمد غلامپور: جوادی با علی ہاشمی بود و جمشیدی با حسین علم الہدی.

مسعود انصاری: آقا ما هرچی تماس گرفتیم، دیدیم هیچ خبری نیست. هی می‌گفتم بابا من فلانی هستم. آتش‌ها از ساعت ۲/۵، ۳ بعد از ظهر قطع شد.

محسن رضایی: ۲:۳۰ - ۳ بعد از ظهر شانزدهم دی؟
مسعود انصاری: شانزدهم.

احمد غلامپور: عراق [تانک‌ها را] آورده بود ردیف کرده بود اینجا، بعد هلیکوپترهای عراق بالای سر شما بودند. خودم توی صحنه بودم آن موقع.

مسعود انصاری: آقای دکتر [رضایی] من در اکثر عملیات‌ها می‌دانید دیگه، می‌آمدم و می‌رفتم؛ یعنی یک دو هفته قبل از عملیات می‌آمدم و دو هفته بعد خداحافظ و نمی‌ماندم. هواپیما و توب و آتش نبود.

دیگه غروب ساعت مثلاً ۴، ۵ بعد از ظهر شده بود
تانیمة شب اوضاع این جورى بود و هیچ تماسى
نبود. خدا رحمت کند آقای علم الهدی گفت: فلانى،
یس، چه می گویند اینها؟ گفتیم: اصلاً کسی جواب

من را نمی دهد. گفت: پس این بی سیم به درد چی می خورد؟ با ارتش [تماس بگیر]. گفتم ارتش جواب ما را نمی دهد. گفتم: حاج حسین ما داریم قیچی می شویم. گفت: آره، ما اینجا باید مقاومت کنیم.

یعنی دیگہ ہیچ راہی نبود، دیگہ بچہ‌ها تا آخرین

محاصره‌شدن نیروهای سپاه پاسداران

مسعود انصاری: تا نك تی ۵۵ بود، ۷۲ هم بود. مختصر و مفید عرض كنم خدمت شما. دیگه غروب شد و تمام اسلحه‌ها خالی از گلوله، همه چی خالی. خدا رحمت كند حسین [علم‌الهدی] ۱۰ متر از من جلوتر بود - خدا رحمتش كند - گفت: فلانی، بی سیم و كالك و اینها را ببند از دور. بغل دست خودت نباشد، چون احتمال دادیم اسیر بشویم. دیگه اینها [عراقی‌ها] آمدند جوری كه [همه را] می‌زدند. ما خودمان را انداختیم، چون دیدیم چیزی نمی‌توانیم شلیك كنیم. به جایی رسید كه اكثر كسانی كه آنجا بودند شهید شدند و فقط ۶، ۵ نفر زنده ماندیم. عراقی‌ها تق‌تق گلوله می‌زدند تو مغز بچه‌ها. بغل گوش من چندتا زدند. ما خودمان را به‌حال مرده انداختیم و فكر كردند كارمان تمام است، از ما رد شدند رفتند. مثلاً شاید يك كيلومتر دو كيلومتر از ما رد شدند پیشروی كردند. ساعت ۸ - ۷ شب بود من یواشکی گفتم بچه‌ها كسی زنده هست دیدم چهار پنج تایی زنده هستیم. گفتند: خُب حالا ما كجا برویم؟ هیچ كس هیچ‌جا را بلد نبود، فقط من بلد بودم. دلیلش هم این بود كه ما كار دیده‌بانی می‌كرديم، نقشه و این چیزها را بلد بودیم. من رفتم كالك‌ها را برداشتم. خُب حالا چرا غقه نداریم كه ببینیم، اصلاً روشنایی نبود كه [بتوانیم به كالك] نگاه كنیم با همین

می‌گوئیم کوتاهی کردند یا مثلاً هول شدند یا ندانستند چه کار کنند. بالاخره به من باید خبر می‌دادند برای اینکه تنها کسی که با خود فرمانده تپ در تماس بود بنده بودم نه اینکه مسئول باشم. من سمتی نداشتم، ولی توپ‌های آنها را هدایت می‌کردم.

دلیل شکست عملیات هویزه

احمد غلامپور: ۴ بعدازظهر تازه به من خبر [عملیات را] دادند که آدم سوسنگرد. خدا شاهد است آقا محسن هیچ‌وقت یادم نمی‌رود، رسیدم سوسنگرد اولین صحنه‌ای که به چشم من خورد دیدم جنازه شهیدی را از محور - فکر کنم - طراح آورده بودند عقب گذاشته بودند عقب. تا سرش را بلند کردم دیدم محمد شمخانی اخوی آقای شمخانی است. حالم گرفته شد. بعد آدم پرس‌وجو کردم، تماس گرفتم تازه آنجا به من گفتند محور اهواز برای عملیات حرکت نکرده است. پانزدهم عملیات شده، شانزدهم بعدازظهر تازه به من گفتند اینها نمی‌آیند. خیلی وحشتناک است.

مسعود انصاری: بنده بی‌سیم داشتم، باهاشون در تماس بودم تا ساعت ۱:۳۰ - ۲:۰۰ بعدازظهر.

محسن رضایی: ارتباط داشتید تا ساعت ۱:۳۰، یک‌مرتبه ساعت ۲:۰۰ دیگه قطع شد.

مسعود انصاری: بله، آقای عنذلیب می‌داند. من مسئولیتی نداشتم، ولی کارم توپخانه و دیده‌بانی بود. ۷۰ درصد گلوله توپ‌هایی که آنجا می‌ریختند باید من می‌گفتم آقا اینجا بزن، آنجا بزن. حالا کار ندارم، نگفتند، آن‌موقع کلمه خیانت را به کار بردیم برای اینکه واقعاً اگر اینها یک ساعت قبل می‌گفتند، شاید ۲۰۰ نفر شهید نمی‌شدند. حُب دلیلی نداشت، حُب برای چی؟ در هر شکل ما صبح رفتیم اهواز و آقای شمخانی گفت همه این حرف‌ها را بزن. حرف‌ها را زدیم و روز بیستم اولین کسی که موضع‌گیری کرد - خدا رحمتش کند - تیمسار فلاحي بود. گفت:

گلوله‌ها [ی منوری] که می‌زدند خلاصه یک‌جوری راه را پیدا کردیم و با ۴، ۵ نفر از بچه‌ها برگشتیم.

محسن نوذریان: این محلی که این اتفاق افتاد الآن قتلگاه و مزار شهدا است.

مسعود انصاری: ۵۰ متری این محل بود. پیاده آمدیم تا دوراهی حمیدیه. از سوسنگرد درآمدیم. صبح ساعت ۸ با ماشین آمدیم سوسنگرد.

غلامعلی رشید: تانک‌های ارتش کجا بودند؟

مسعود انصاری: اصلاً آنها آقای رشید...

غلامعلی رشید: می‌گوئید ما هفتاد هشتاد دستگاه تانک از دست دادیم در جنوب کرخه‌کور، پس کجاست؟ یک سؤالی را همیشه در جلسات از ما می‌پرسند که آیا ارتش به شماها و بچه‌های سپاه گفت که ما می‌خواهیم عقب‌نشینی کنیم یا نه؟

کوتاهی ارتش در اطلاع‌دادن به نیروهای سپاه و محاصره‌شدن و شهادت آنها

مسعود انصاری: اصلاً ببین سردار [رشید] اینها حرف‌های الآن بنده نیست. من صبح ساعت ۹ که رسیدم به دوراهی و رفتم سوسنگرد یک‌دفعه سرهنگ گفت: تو زنده‌ای؟ گفت: ما سمت را جزء لیست شهدا رد کردیم رفته اهواز. مسعود [صفایی مقدم] گفت: واسه کارت دارم. من ایستادم. گفت: چی شده؟ گفتم: مسعود سؤال نکن ارتش ... یک کلام. گفت: چرا؟ گفتم: به این دلیل. زنگ زد به آقای شمخانی. آقای شمخانی گفت مسعود را بگو بیاید اهواز کارش دارم. با این جیب‌های نو رفتیم اهواز. خود آقای صفایی مقدم رانندگی بلد نبود. ما که بلد بودیم نشستیم پشت فرمان رفتیم اهواز. فکر کنم از صداوسیما خوزستان بود. گفت: آقا هرچی هست بگو. من این حرف‌ها را آن روز زدم نه الآن؛ ۱۷ دی ۱۳۵۹ گفتم ارتش به بچه‌های سپاه ... و بچه‌های سپاه فدای بی‌اطلاعی شدند. حالا بگوئیم کوتاهی، کلمه خیانت را آن‌موقع که بچه‌سال بودیم گفتیم، حالا

حرکتی صورت نمی‌گیرد. مختصر و مفید گفتم. اگر سؤال دیگری هست بفرمایید.
محسن رضایی: شما صحبت‌تان را تمام نکنید، وقت جلسه هم تمام شده است.
محسن نوذریان: من هفدهم دی‌ماه تقریباً ظهر به هر وسیله‌ای بود [دوباره از اهواز] خودم را رساندم هویزه در مدرسه‌ای که محل سپاه هویزه بود سؤال کردم از بچه‌هایی که آنجا بودند.
محسن رضایی: ظهر هفدهم.

درباره شهادت حسین علم‌الهدی

محسن نوذریان: ظهر روز هفدهم رسیدم، دیدم تعدادی از بچه‌ها که قبلاً توی هویزه بودند الآن هستند؛ مثلاً آقای حسن فیض‌الله بود، علی زحمتکش بود، تعدادی از بچه‌ها آنجا بودند به‌اضافه اینکه تعدادی مثل خود من که خبرهایی به گوششان رسیده بود خودشان را رساندند هویزه، عباس صمدی بود - عرضم به حضور شما - فکر کنم جواد داغری بود، کاظم علم‌الهدی بود چند نفر دیگر از بچه‌ها بودند.

اینها خائن هستند، اینها می‌خواهند بین ارتش و سپاه [اختلاف ایجاد کنند]، چون صداوسیما تهران مصاحبه من را پخش کرد. چقدرش را پخش کرد یادم نیست. یک‌دفعه آنها موضع‌گیری کردند که اصلاً این‌طور نبوده است؛ البته ما آن‌موقع جوان بودیم و خیانت کلمه بدی بود که به کار بردیم. بالاخره کوتاهی کردند؛ یعنی اینها خیلی راحت می‌توانستند به ما بگویند بعد [عقب‌نشینی کنند].

احمد غلامپور: [درحالی‌که] محور حمله، آنها [ارتش] بودند. ما [سپاه] کمکی باهاشون بودیم. **مسعود انصاری:** کمکی که خواهش می‌کردند، اصلاً جایی را بلد نبودند. بعداً یک بحث‌هایی مطرح شد، چندبار آمدند از ما سؤال کردند آیا بنی‌صدر قصدی داشت؟ گفتم: والله من نمی‌دانم بنی‌صدر قصد خیانت دارد، چون خودش توی محور بود آنجا داشت داد می‌زد. واقعاً داشت داد می‌زد. این را نمی‌شود آدم بگوید مثلاً آنجا قصد خیانت داشت، حالا بلد نبود یا فکر می‌کرد جنگ همین است که ارتش یاد گرفته، چون ما عملاً می‌دیدیم که هیچ



امیر دریابان شمشانی و سرلشکر غلامعلی رشید در جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی

«محمدرضا باستی» از بچه‌های اصفهان است. الآن هم بازاری است. ایشان خاطرات را خیلی قشنگ تعریف کرده، یعنی شاید زیباترین روایت هویزه را ایشان گفته که انگار یک آدم راوی هم هست لحظه‌لحظه با مشخصات دقیق اسامی افراد را خوب بلد است. اصلاً ایشان بچه اصفهان است، ولی اسامی بچه‌های هویزه را خوب بلد است.

محسن رضایی: او می‌گوید حسین چه‌طور شهید شده؟ **محسن نوذریان:** نه، نمی‌گوید ایشان هم خبر ندارد. ایشان فقط می‌گوید من دیدم.

مسعود انصاری: من می‌گویم چی شد، حالا شما بفرمایید. **محسن نوذریان:** ایشان فقط می‌گوید من دیدم حسین شهید شد. محمدعلی حکیم، جمال دشور، محسن قدیریان و غفار درویشی گفتند: شما برگردید عقب ما می‌مانیم اینجا، ولی ندیدیم شهید شد، ولی قطعاً شهید شده. کسی شهادت حسین را تا این لحظه ندیده است. حدود ساعت ۰۲:۰۰ بعدازظهر، تا آقا حسن فیض‌الله وانتش را پر کرد از تجهیزات، ما با امید که الآن می‌خواهیم برویم آنها را برسانیم به بچه‌های خودمان که دیشب در مدرسه بودند، مدرسه اطراف روستای حمودی فردوس.

محسن رضایی: کجا است حمودی فردوس؟ **محسن نوذریان:** از طراح به پایین همان منطقه‌ای که می‌رسید به یک پلی که پل حمودی فردوس نام دارد. **مسعود انصاری:** آنجا آخرین درگیری‌های ما بود. **محسن نوذریان:** از اینجا دیگه می‌آیم برای سهراهی جُفیر. **محسن رضایی:** خُب.

محسن نوذریان: ایشان گفت باید برویم آنجا و اینها را ببینیم. گفتم: حسین مطمئن هستی بچه‌ها سالم هستند، چون قبلش احمد قدیریان، که بعداً در عملیات دیگری شهید شد، به من گفت خبرهای چیزی رسیده و فلان، اما در فیلم روایت فتح که من دیدم با شهید آوینی دارد روایت می‌کند یک‌جوری روایت می‌کند که مثلاً دیده علم‌الهدی شهید شده است.

من از حسن فیض‌الله که پشتیبانی کل بچه‌های سپاه هویزه بود سؤال کردم. ایشان مصاحبه‌ای با شهید آوینی در روایت فتح کرد. به نظر من یک تناقضات گفتاری وجود دارد که من هرچور بخواهم تطبیق بدهم با واقعیتی که خودم دیدم و آن چیزی که ایشان می‌گویند جور در نمی‌آید؛ حالا شاید اشتباه از من باشد. ایشان در آن مصاحبه یک‌جوری بیان می‌کند که شهادت حسین علم‌الهدی را در روز شانزدهم دیده و آن را روایت می‌کند، اما من روز هفدهم که رسیدم گفتم آقا فیض‌الله چه‌خبر از حسین و بچه‌ها؟ گفت: همه خوب‌اند. گفتم: خبر داری؟ گفت: بله اینها دیشب رفتند توی یک مدرسه‌ای، چون هوا سرد بود - دی‌ماه بود، هوا خیلی سرد بود - رفتند توی یک مدرسه‌ای. من هم الآن دارم برایشان تدارکات می‌برم. فکر می‌کنم یک ماشین تویوتا یا نیسان شخصی هم بود، مال خودش بود که در خدمت جنگ قرار داده بود، گفت: الآن می‌خواهم حرکت کنم بروم. گفتم: خوب برویم، حرکت کنیم. تعداد زیادی از ما سوار ماشین شدیم که برویم سمت همان مدرسه‌ای که ایشان گفت. حسین علم‌الهدی داخل آن مستقر است، چون من واقعیتش از هیچ‌کس مستقیم نشنیدم که قطعی بگویند من حسین را دیدم شهید شد، هیچ‌کس را ندیدم. حتی آقای انصاری که بعد از سال‌ها دارم می‌بینم ایشان را. یک مصاحبه تلویزیونی در باشگاه استادان اهواز از ما گرفتند که از آنجا به بعد آقای انصاری را دیگه من ندیدم.

محسن رضایی: تا امروز؟

محسن نوذریان: تا امروز.

مسعود انصاری: نه بابا یکی دوبار همدیگر را دیدیم. **محسن نوذریان:** یکی دوبار حالا شاید...

محسن نوذریان: هیچ احدالناسی سراغ ندارد که مستقیماً دیده باشد. اگر آقای انصاری دیده بگوید که کسی دید حسین چه‌جوری شهید شد. آخرین لحظه را هیچ‌کس ندیده است. یک نفر ما داریم آقای

تانک دیگه همین جوری رژه دارند می آیند عقب. غروب هم که شد تانکها چراغ خیلی کوچکی روشن می کردند. دیگه شک کردیم که اینها دارند عقب نشینی می کنند، به ما هم گفتند چراغتان را خاموش بکنید ما هم چراغ ماشین را خاموش کردیم و مسیر را نمی دیدیم. مجبور شدیم یکی از بچه ها رفت روی کاپوت وانت نشست و مثلاً می گفت حالا این جوری حرکت کن، راست حرکت کن، اینجا را بیا به چپ و... چندتا تانک که آدم هایش را می دیدیم از راننده های تانک سؤال کردیم چه خبر؟ [یکی از راننده ها] گفت بروید جلو، بروید جلو. تانک اول، تانک دوم، سوم، چهارم هیچ کدام به ما نگفت برگردید عقب، همه شان به ما گفتند بروید جلو، ولی دیگه ما فهمیدیم اینها دارند عقب نشینی می کنند. احساسمان این بود این همه حجم تانکی که تعدادی شان هنوز باید وجود داشته باشند شاید یک بخشی از نیروها هستند که دارند عقب نشینی می کنند. تا ساعت...

غلامعلی رشید: آنها برعکس می گفتند؟
محسن نوذریان: برعکس می گفتند بله، خودشان داشتند عقب نشینی می کردند به ما می گفتند بروید جلو.
غلامعلی رشید: چیز عجیبی بوده لااقل سکوت هم نکردند.
مسعود انصاری: اصلاً عملیات مربوط به آنها بود.
محسن نوذریان: تمام دغدغه ما هم این بود تا آن سهراهی که بچه های ما نزدیک مدرسه هستند و آقای حسن فیض الله می گفت باید کمکها را بهشان برسانیم و بچه ها گرسنه هستند، غذا ندارند، چه و چه، اینها را برسانیم بهشان. تقریباً رسیدیم نزدیکی های سه راهی، حدسی می گویم سه راهی، اما صبح که شد دیدیم سهراهی هستیم، وقتی رسیدیم سهراهی دیدیم از همه طرف دارد تیر رسام می آید، از هر طرف که ما نگاه می کنیم از شمالمان از شرقمان منهای آن مسیری که خودمان آمده بودیم، منهای آن مسیر که بعضی وقتها هم...

مسعود انصاری: نه، اصلاً شب بود ما ۲، ۳ نفر با هم بودیم تا ۷ شب ما می داشتیم با هم حرف می زدیم.
محسن رضایی: تا ۷ شب.
مسعود انصاری: ۷، ۸ شب، بله.
محسن رضایی: ۸ شب.

آقای مسعود انصاری: بله. بچه ها شهید می شدند و هی عراقی ها می آمدند و مقاومت می شد، چون پراکنده بودند. حتی آمدیم کنار آن جاده ای که ارتفاع داشت جاده بلند. حالا من توضیح می دهم. شما بفرمایید. دیگه تنها کسی که...

محسن نوذریان: وقتی ما حرکت کردیم در همان مسیری که روز...

محسن رضایی: آن مسیر را قبلاً رفته بودید.

محسن نوذریان: دیدیم تانک های خودمان دارند برمی گردند.

محسن رضایی: ساعت چند؟

محسن نوذریان: ساعت ۳، ۴ بعدازظهر به بعد.

محسن رضایی: ۴ بعدازظهر، روز هفدهم.

خودشان عقب نشینی می کردند به ما می گفتند بروید جلو!

محسن نوذریان: روز هفدهم. تانکها دارند برمی گردند. تا تانک چهارم

پنجم این سؤال برای ما پیش نیامد که چرا اینها دارند برمی گردند، چون طبیعی بود بالاخره چهار پنج تا تانک دارند برمی گردند، ولی همین که جلوتر رفتیم و داشت غروب می شد، دیدیم تعدادی

* مسعود انصاری، حسین علم الهدی و یک نفر دیگر.

مسعود انصاری: غروب شانزدهم دی تمام اسلحه ها خالی از گلوله، همه چی خالی. حسین [علم الهدی] گفت: فلائی، بی سیم و کالک و اینها را بپنداز دور. بغل دست خودت نباشد، چون احتمال دادیم اسیر بشویم. اینها [عراقی ها] آمدند و فقط ۵، ۶ نفر زنده ماندیم. عراقی ها تق تق گلوله می زدند تو مغز بچه ها.

از روز قبل از عراق مانده بود، تانک مانده بود، توپ مانده بود، نفربر مانده بود، هرچی مانده بود دورتادور ما بودند. حدود ۷ دستگاه هم از نفربرها و تانک‌های ارتشی سر سه‌راهی به فاصله مثلاً ۳ متر ۲ متر از همدیگر همین‌جوری پشت یک خاکریز نصفه و نیمه مستقر بودند.

محسن رضایی: کسی هم توی آن بود؟

انهدام تانک‌های ایرانی و عراقی توسط عراقی‌ها

محسن نوذریان: آره. آدم توی آن بود. از ما تقاضای غذا کردند. گرسنه بودند از ما تقاضا کردند اگر غذا دارید به ما بدهید. چیزی دارید؟ خیلی وقت است ما چیزی نخوردیم. یک مقدار غذا بهشان دادیم، ولی ما باید غذا می‌رساندیم به شهید حسین علم‌الهدی و بچه‌ها. هوا مه‌آلود بود. مه خیلی شدیدی بود و دید وجود نداشت. به فاصله مثلاً ۱۰ متری پشت سر من یک تانک عراقی بود. من دیدم یک چیزی روشن شد، یک آتشی روشن شد و تانک شلیک

محسن نوذریان: روز هفدهم دی از راننده‌های تانک‌های ارتش سؤال کردیم چه خبر؟ [یکی از راننده‌ها] گفت بروید جلو، بروید جلو. تانک اول، تانک دوم، سوم، چهارم هیچ کدام به ما نگفت برگردید عقب، همه‌شان به ما گفتند بروید جلو، ولی ما فهمیدیم اینها دارند عقب‌نشینی می‌کنند.

کرد به همان تانک غنیمتی عراقی که از قبل مانده بود. شروع کردم دادو قال کردن. فکر کردم نیروهای خودمان هستند دارند اینها را می‌زنند. شروع کردم صحبت کردن که این تانک غنیمتی است، نزن حیف است باید برگردانیمش و فلان، ولی حرف‌ها و صدای ما به جایی نمی‌رسید و فاصله‌ای هم با آن تانک نداشتیم، ۲، ۳ تانک دیگه هم بود به آنها هم شلیک کردند. درواقع خود نیروهای عراقی بودند که

محسن رضایی: چند کیلومتر بالاخره شما رفتید جلو؟
محسن نوذریان: حدوداً ۲۵ کیلومتر رفتیم جلو و رسیدیم سر سه‌راه.
محسن رضایی: سر سه‌راهی که رسیدید هنوز ارتش عراق آنجا نیامده بود؟
محسن نوذریان: حالا می‌گویم، دارم می‌گویم.
احمد غلامپور: ارتش عراق مستقیم جلو رفته بود.
محسن نوذریان: نه، سردار اجازه بدهید من این را بگویم.
محسن رضایی: عبور کرده بود از...

احمد غلامپور: ولی سمت هویزه نیامده بود.
محسن نوذریان: آنجایی که ما ایستادیم از همه طرف تیر رسام می‌آمد. گفتیم ۲ نفر از بچه‌های ما از ماشین پیاده شوند بروند ببینند موقعیت چه‌جوری است. یکی از بچه‌ها به نام احمد خمینی و یکی از بچه‌های دیگه به نام سعید جولا اینها از ماشین...
محسن رضایی: اینها الآن هستند یا شهید شدند؟
محسن نوذریان: نه ببخشید، احمد خمینی و حسن احتیاطی. احتیاطی در عملیات طریق‌القدس شهید شد، اما احمد خمینی هست. ایشان هم سالم بود، چون روز قبلش مثل من اسیر آورد عقب. گفتم دو نفر بروند موقعیت را پیدا بکنند ببینند اصلاً چه خبر است. اینها رفتند بعد از نیم‌ساعت آمدند گفتند هیچی معلوم نیست چی به چی است و خود ما این مسیر را هم که رفتیم و برگشتیم پیش شما، به زحمت شما را پیدا کردیم. چون تاریکی مطلق بود. حالا من نمی‌دانم چندم ماه بود، ولی تاریکی مطلق بود. در این حول و ولا ما فقط توانستیم در آن وضعیت نماز مغرب و عشاء را که نمی‌دانیم قضا شد، نشد هرچور بود خواندیم و ماندیم تا صبح بشود که هوا هم خیلی سرد بود، دی‌ماه بود. دیگه هفدهم دی‌ماه تا صبح روز هجدهم ما آنجا بودیم. صبح که هوا مقداری روشن شد نمازمان را خواندیم با آن وضعیت بدون آب و با پوتین و غنیمتی‌هایی که

محسن رضایی: بالاخره شلیک کنند.

محسن رضایی: یک تناقضی هست. ایشان هفدهم دی که آمده می‌گویند هیچ‌کس را توی مسیر ندیدم.

محسن نوذریان: نه، نه ما هفدهم...

مسعود انصاری: بله، ایشان هفدهم دی را می گوید آقای دکتر.

محسن نوذریان: شانزدهم دی بچه ها شهید شدند.

مسعود انصاری: همه شهید شدند.

محسن رضایی: آره، ولی نیروهای عراقی که شما می گوید از ما گذشتند آمدند سمت هویزه.

مسعود انصاری: هویزه را نگرفتند.

محسن رضایی: هان.

محسن نوذریان: هویزه چهار روز بعد [تصرف شد].

احمد غلامپور: بیشتر، خیلی بعد [تصرف شد].

محسن رضایی: شانزدهم دی را می گوید.

مسعود انصاری: نه، نه، شانزدهم دی عراقی ها نیامدند هویزه را بگیرند.

محسن نوذریان: هفدهم دی تو مسیر بودیم، هجدهم دی برگشتیم.

محسن رضایی: هجدهم تا قبل از ظهر برگشتند هویزه.

محسن نوذریان: هجدهم صبح زود دیگه.

احمد غلامپور: آقا محسن ببخشید، عراقی ها یعنی نیروهایی که اینها را شهید کردند از این مسیر آمدند، ولی این مسیر خالی بود...

مسعود انصاری: اصلاً به سمت هویزه نیامدند، خیلی بعد آمدند.

محسن رضایی: پس اینکه می گوید از شما عبور کردند، به سمت هویزه نبوده است.

مسعود انصاری: به سمت کرخه کور سمت جاده حمیدیه سوسنگرد بود.

محسن رضایی: خُب این حل می کند.

مسعود انصاری: بله همه هم اینجا بودند.

احمد غلامپور: ارتشی ها هم عموماً از اینجا برگشتند.

درباره حسین علم الهدی

محسن رضایی: شما صدای حسین [علم الهدی] را

نشنیدید که شهید شده.

مسعود انصاری: نه، ببینید تقریباً من می توانم بگویم حول وحوش ساعت ۰۷:۰۰ - ۰۷:۳۰ شب بود، یعنی از ساعت ۰۵:۰۰ بعد از ظهر که این داستان ها شروع شد و ما مجبور به مقاومت بودیم و ارتباط هم قطع شده بود تا ساعت ۰۷:۰۰، حسین حتی به من هم گفت مسعود این بی سیم و این کالک و قطب نما را بپرداز دور اینها را چیز کن، چون دیگه ما اینجا راه برگشتی نداریم می دانستیم راه برگشتی نیست. ساعت شاید مثلاً ۰۷:۳۰، یک ربع به هشت دیگه من صدای حسین را نشنیدم. اینکه خودم با چشم چون تاریک بود بینم گلوله خورده به سرش کجایش نه، ولی دیگه چون آنها ۲۰ متر از ما جلوتر بودند، یک جاده خاکریز بود ما همین جوری به شکل خطی موضع گرفته بودیم.

محسن رضایی: حسین سمت چپ شما بود؟

مسعود انصاری: نه، حسین جلو ما بود. ۲۰ متر جلوتر ما ردیف بودیم. دیگه من از ساعت ۰۷:۳۰ - ۰۸:۰۰ صدایش را نشنیدم، چون دائم داشت می گفت فلانی تو برو آنجا، تو بیا عقب، این تانک را بزن، آن کار را بکن، رگبار ببند. دیگه از یک ربع به هشت من صدایش را، نشنیدم ولی خودم به چشم خودم ندیدم. دیگه تقریباً همین جور هی می زدند ما را می آمدند عقب.

محسن رضایی: بسیار خُب یک صلوات بفرستید

[حاضرین: اللهم صل علی محمد(ص) و آل محمد(ص)]

محسن رضایی: خُب این توضیح خوبی برای عملیات هویزه شد، البته باید از دوستان ارتش هم یکی دو نفر بیایند.

احمد غلامپور: می خواستیم آقای جوادی را هم بیاوریم که تهران نیستند.

محسن رضایی: یکی دو نفر هم از ارتش بیایند آنها هم بگویند. حسین علایی: خود لطفی هم می شود.

محسن رضایی: [با توجه به سن بالا] لطفی یادش هست؟

احمد غلامپور: البته جمشیدی و چیز بهتر است.

مسعود انصاری: باور کن اسم‌های آنجا را نمی‌دانستند.

علیرضا عندلیب: این فضایی که ایشان گفتند خیلی نکته عجیبی است. حالا وقت نیست صحبت بکنیم. نکته دیگری که باعث تعجب خود فرماندهان بود و همه فرماندهانی که آنجا در اتاق جنگ بودند با تعجب می‌گفتند چگونه ممکن است ما حدود ۲ هزار نفر اسیر بگیریم و تلفات به این کمی بدهیم. یک سرگرد می‌گفت در عملیات تهاجمی ۱۵ درصد برای تلفات می‌گذارند که حدوداً ۷۰۰ نفر می‌شود و ما بیشتر از ۲۰ شهید ندادیم؛ البته، آنها بچه‌های سپاه را حساب نمی‌کردند. فرمانده تیپ کسب تکلیف می‌کند که تا کجا باید پیش برویم؟ به او دستور می‌دهند همچنان به پیش برو؛ این یعنی فرماندهی کاملاً بدون طراحی و بدون هدف است، بدون مدیریت است، بدون اطلاعات است.

محسن رضایی: یک صلوات بفرستید.

[حاضرین: اللهم صل محمد (ص) و آل محمد (ص)]

ضعف تاکتیکی ارتش در عملیات

محسن رضایی: [این عملیات] نشان می‌دهد که

علیرضا عندلیب: برادر محسن من یک نکته اگر اجازه بدهید ظرف یکی دو دقیقه بگویم.

محسن رضایی: بله بگویید.

ضعف اطلاعات و فرماندهی ارتش در عملیات هویزه

علیرضا عندلیب: خیلی کوتاه عرض بکنم. صحبت‌هایی که آقا رشید راجع به عملیات ارتش کرد در جنگ کلاسیک و آن دستگاه فکر و اینها، من چون در اتاق جنگ لشکر ۱۶ بودم، حرف‌های اینها، گفت‌وگوهای اینها، مکالمات پای بی‌سیم اینها را و دستور اینها را که عقب بیاپید، بروید جلو، چه کار بکنید همان موقع نوشتم. این تحلیلی که آقا رشید گفتند، من می‌خواهم از این جهت تأیید بکنم و همین‌جور که مسعود هم گفت اصلاً اطلاعات نداشتند، یعنی کاملاً با چشم بسته وارد فضا شده بودند. فرماندهی در میدان اصلاً وجود نداشت. من نوشتم فرض کن فلان تیپ می‌پرسد من چه کار بکنم؟

مسعود انصاری: من که دیده‌بان بودم اطلاعاتم از آنها بیشتر بود.

علیرضا عندلیب: می‌پرسد من تا کی و کجا بروم جلو تا کجا بایست بروم جلو؟ می‌گوید: برو جلو حالا برو جلو. [با خنده]



جلسه تاریخ شفاهی دکتر محسن رضایی

محسن رضایی: یا بمانید. لذا اینکه ارتباط ۷، ۸ تانک قطع شده و همین‌طور مانده‌اند و یکی یکی بندگان خدا جلو چشم همدیگره آب رفتند.

احمد غلامپور: تانک‌هایی هم که برگشتند، آقا محسن، سرخود برگشتند.

محسن رضایی: پس بحث آقای رشید بیش از بحث فرماندهی است. درست است اینها فرماندهی نداشتند، تاکتیک هم اوضاعش به هم ریخته بوده، اما بحث عمیق‌تر است خیلی فاجعه عمیق‌تر است. این نشان می‌دهد که آنها آموزش‌هایی که دیده بودند را هیچ‌گاه در صحنه عمل نتوانسته بودند [پیاده کنند].

مسعود انصاری: اگر صدتا جیپ به ما می‌دادند، صدتا جیپ نه، تانک که ما بتوانیم بچه‌ها را ببریم جلو، همه اینها را می‌زدیم عقب، چون عراقی‌ها هم چیزی نداشتند، عراقی‌ها هم مانعی، سنگری، هیچی نداشتند. آنها هم [در دشت] ول بودند، ما هم ول بودیم.

محسن رضایی: البته نیروی احتیاط عراق که آمده، سازمان‌یافته آمده است. اگر این طرف سازمان‌یافتگی داشت می‌توانست جلو نیروی سازمان‌یافته [مقاومت کند]؛ یعنی آنها تاکتیک را خوب عمل کردند.

احمد غلامپور: آقا محسن عملیات شانزدهم دی شروع شد، هفدهم دی تانک‌ها و نفربرهای ارتش دارد می‌رود. کسی نیست به اینها بگوید برگردید؛ سه روز است.

محسن رضایی: به اینها می‌گوییم اراده یکپارچه در صحنه نبرد. بسیار حُب صلوات بفرستید.

حاضرین: اللهم صل علی محمد (ص) و آل محمد (ص)

مراحل عملیات از رزم شروع می‌شود و به تاکتیک می‌رسد و از تاکتیک به عملیات و بعد هم به راهبرد می‌رسد. این گزارشاتی که دوستان دادند، یعنی اینکه ارتش هنوز تاکتیک یاد نگرفته بود. رزم در دل تاکتیک است و تاکتیک یعنی هماهنگی یگان‌ها با همدیگر و تاکتیک یعنی روشن کردن هدف قاطع برای واحدها که هدف قاطع کجا است. معلوم است در عملیات هویزه اصلاً تاکتیکی شکل نگرفته بود و واحدها براساس یک تاکتیکی توجیه نشده‌اند و روابط و مناسبات براساس یک تاکتیکی از قبل مشخص نشده بود. احتمالاً یک طرحی روی نقشه کشیدند، ولی اینکه این طرح برود درون واحدها و آنها توجیه بشوند، بعد واحدها سؤال‌شان را بکنند، ابهامات‌شان را بگویند و ابهامات برطرف بشود، بعد به همدیگر کد و رمز بدهند، کانال‌هایشان را مشخص کنند و بعد با واحدهای سپاه هماهنگ شوند، این بیانگر این است که ارتش تا اینجا هنوز تاکتیک را نتوانسته پیاده کند. آقای رشید سرپل جسر نادری را هم گفت، آنجا هم همین است. ما از زاویه تاکتیک می‌توانیم عملیات ارتش را تحلیل کنیم که اصلاً این عملیات فاقد یک تاکتیک طراحی شده و توجیه شده بوده است. بنابراین، اینها احتمالاً فقط می‌توانستند تیراندازی کنند؛ یعنی رزم بکنند، آن‌هم وقتی که ارتباط قطع شد تانک‌ها یکی یکی خورده‌اند و نمی‌توانستند بجنگند. چرا؟ چون ارتباط‌شان قطع بوده. قاعدتاً باید فرماندهی به آنها می‌گفت که الآن شلیک بکنید یا شلیک نکنید.

احمد غلامپور: برگردید یا بمانید یا چه کار کنید.

[illegible][illegible]



تاریخ شفاهی؛ گفت و گوی سردار غلامعلی رشید با دکتر محسن رضایی

محمد درودیان*

[illegible]

مقدمه

یافته است. در این میان، گفت‌وگو با فرماندهان جنگ درباره وقایع و رخدادهای سیاسی - نظامی و امنیتی، روش جدیدی است که مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس تحت عنوان «تاریخ شفاهی فرماندهان جنگ» بدان اهتمام ورزیده، با جدیت آن را پیگیری می‌کند. متن حاضر حاصل گفت‌وگو با دکتر محسن رضایی، فرمانده پیشین کل سپاه و دبیر کنونی مجمع تشخیص مصلحت نظام است. این گفت‌وگو،

با گذشت بیش از سه دهه از آغاز جنگ و دو دهه از پایان آن، همچنان گفتارها و نوشتارها درباره جنگ ایران و عراق ازسوی فرماندهان، مسئولان و محققان، به‌همراه انتشار اسناد ازسوی نهادهای سیاسی و نظامی، به‌طور جدی دنبال می‌شود. همچنین درطول یک دههٔ اخیر، گفت‌وگو درباره خاطرات شاهدان و فعالان دوران دفاع مقدس گسترش چشمگیری

* راوی و پژوهشگر مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی سردار غلامعلی رشید

سوال در ذهن من بوده شما در جبهه داخل فعالیت می کردید چه ادراکی از جنگ و رزمندگان داشتید؟
غلامعلی رشید: در جلسه ای در خصوص عملیات طریق القدس، جناب عالی در گلف با ما بسیار صمیمی شدید که ما آن را نمی پذیرفتیم. بحث های زیادی داشتیم. پس از اتمام جلسه، شهید باقری گفتند که آقای رضایی فرماندهی خودشان را ثابت کردند. نظرات شما نیز مدتی بعد اثبات شد. شما در پی مرکزیت دشمن بودید که ما با اطلاعاتی که داشتیم آن را نمی پذیرفتیم.

سوال سوم: رابطه شما با شهید صیاد از چه زمانی آغاز شد و هماهنگی ها در جنگ چگونه انجام می شد؟ نکته مهم دیگر اینکه آیا سطوح بالاتر در این هماهنگی نقشی داشتند یا خلاف آن عمل می کردند؟
 سؤالات دیگر را نیز به طور مجزا مطرح خواهم کرد.
محسن رضایی: چگونگی فرماندهی بنده زمینه هایی دارد؛ نخست، حس درونی ام بوده است که این حس چندین بار در زندگی به سراغم آمده است، از جمله در زمان انقلاب که جنگ چریکی به سبک مسلحانه را رها کردیم. در سال ۱۳۵۵ و اوایل

ایجاد شده و می توانید به موضوع جنگ بپردازید که این کار را با اعتماد به نفس پذیرفتید و مسئولیت آن را بر عهده گرفتید. نگران وضعیت داخلی کشور نبودید؟ صورتان از جنگ و وضعیت جنگی چه بود؟ به خاطر دارم آن زمان شما پیوسته در جبهه ها حاضر می شدید. زمانی که من در دزفول بودم، عراقی ها تا نزدیک کرخه - عبدالخان رسیدند، جناب عالی هم حضور داشتید. من نگران عبور آنها از کرخه بودم، اما شما معتقد بودید که عبور نمی کنند و بازمی گردند! بعد از ۲۴ ساعت آنها به عقب برگشتند. این نشان دهنده درک شما از وضعیت است. در نهایت نیز شما به طور کامل به سپاه آمدید و استقرار یافتید.

سوال دوم: شناخت شما از فرماندهان حاضر در عرصه نبرد چه بود؟ آقایان عزیز جعفری، حسن باقری، رحیم صفوی، علی شمخانی و سایر عزیزان.
محمد درودیان: در میان فرماندهان بیشتر آقای رشید مورد نظر است، زیرا با شما در مواردی بحث می کردند، اما بعد از پذیرفتن شما به این نتیجه رسیدند که می توانید نیروها را اداره کنید. همواره این



دکتر محسن رضایی در جلسه تاریخ شفاهی سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید

به دلیل انحرافی که در منافقین به وجود آمده بود ما به بن بست رسیده بودیم و به گونه ای محافظه کار شده بودیم، اما نهضت امام به اقدامات جدی نیاز داشت. در چنین وضعیتی تصمیم گرفتیم با جدیت به نهضت امام بیوندیم و تمامی حرکتان در این مسیر قرار بگیرد.

محمد درودیان: شما این را حس کردید؟

محسن رضایی: بله، این یک حس درونی همراه با عقلانیت و فهم و تحلیل بود، حتی فراتر از آن، چراکه ما درک می کردیم مبارزه چریکی نتیجه اش بن بست است، دچار انحراف نیز شده، مردم هم که نمی پیوندند. از سوی دیگر نهضت امام مطرح بود، اما مشکلاتی داشت. امام یک نفر بودند، اگر به ایشان آسیبی می زدند معلوم نبود که چه اتفاقی می افتاد؟ سازماندهی وجود نداشت، راهبردی تعیین نشده بود. به این ترتیب، با عقلانیت به تجزیه و تحلیل موضوع پرداختیم و این امری خارجی نبود، نوعی درک درونی بود و یقین پیدا کرده بودیم که باید در مسیر امام قرار بگیریم و تعلل نیز نکنیم، طوری که هنگام صحبت با دوستان به شوخی به یکدیگر می گفتیم استراتژی ات حل شده است یا نه!

حالت دوم زمان آمدن به سپاه بود که اساسنامه را تصویب کردیم. من همراه با افرادی که زیر نظر آقای هاشمی فعالیت می کردند و از طرف شورای انقلاب آمده بودند، ۱۲ نفر بودیم که اساسنامه را تصویب کردیم. شهید کلاهدوز در کنار من بودند و مرتب به من می گفتند که خودت را معرفی کن، زیرا آنجا افراد خودشان را برای تصدی فرماندهی سپاه کاندیدا می کردند. شهید کلاهدوز هم به من می گفتند که خودت را معرفی کن و من نمی پذیرفتم و می گفتم به دلیل مشغله ای که دارم، نمی توانم و باید برگردم. ما شورای سپاه را تشکیل دادیم، فرمانده انتخاب کردیم. در آن زمان هنوز از سازمان مجاهدین انقلاب بیرون نیامده بودیم.

۱۳۵۶ با وجود اینکه نهضت امام خمینی تازه در حال شکل گیری بود مطمئن بودیم که امام موفق می شوند و تصمیم گرفتیم با تمام توان در مسیر امام قدم بگذاریم. برخی مانند آقای نعمت زاده معتقد بودند که راهبرد امام هنوز تعیین نشده است. امام یک نفر بیشتر نیست و اگر آسیبی ببیند کل نهضت از بین می رود. نباید کار عجولانه انجام داد و باید منتظر بود تا این تشکیلات در درازمدت شکل بگیرد. ما چندین جلسه برگزار کردیم با این مضمون که آیا امام و نهضت ایشان راهبرد دارد یا خیر؟ یا اگر ایشان را حذف کنند چه اتفاقی می افتد؟ چطور باید وارد عرصه شویم؟ اگر راه بازگشت نباشد همه نفرت شناخته و دستگیر می شوند. درباره این موضوعات بحث های زیادی شد. من جزء گروهی بودم که اعتقاد داشتیم نهضت امام موفق می شود و باید پشت سر ایشان قرار بگیریم و هیچ راهی روشن تر از امام نداریم، زیرا در مبارزه مسلحانه به بن بست رسیده

بودیم ساواک نیز پیوسته افراد را دستگیر می کرد و حرکت ما نیز هنوز مردمی نشده بود. مردم اسلحه به دست نمی گرفتند و کار چریکی انجام نمی دادند. انحراف منافقین هم در آن زمان اتفاق افتاده بود. به خاطر دارید که در خانه تیمی خودمان قرآن و نهج البلاغه می خواندیم که ابتدا به تهذیب نفس خودمان پردازیم بعد به مبارزه روی آوریم. کسی که خودسازی نکرده بود امکان انحراف و روی آوردنش به گروه هایی از قبیل مارکسیست ها بسیار بود. بدون خودسازی دست به اسلحه بردن فایده ای نداشت.

محسن رضایی:

پس از دریافت حکم
فرماندهی سپاه انجام دادن دو
کار به ذهنم خطور کرد: یکی
تمرکز قوا از طریق آزادسازی
نیروهای در خط یا آوردن
سپاه به جنگ و دیگر، اجرای
عملیات های موفقیت آمیز.

و به ناهارخوری و نمازخانه اختصاص دادیم. طبقات بالای ساختمان خالی بود که با برطرف کردن کمبودها و تهیه وسایل موردنیاز، آن را آماده و اطلاعات سپاه را راهاندازی کردیم. پس از راهاندازی اطلاعات سپاه درگیر گروه "فرقان" که شهید مطهری را به شهادت رسانده بود، شدیم. به دلیل اینکه با کمبود نیرو مواجه بودیم از نیروهای سازمان آقای [محمدباقر] ذوالقدر و نجات و افرادی که در گروه منصوری بودند استفاده کردیم. آن زمان دیگر ما با بهزاد نبوی هماهنگی

محسن رضایی:

عملیات طریق القدس را
براساس جنگ حضرت امیر
در جنگ خیبر انجام دادیم

نمی کردیم. به آنها گفتیم شما ۲۰۹ [زندان اوین] را بگیرید، زیرا ما تازه شروع کرده بودیم و هنوز کادر نداشتیم. علت اینکه ما در ۲۰۹ از سازمان استفاده کردیم این بود که اطلاعات سپاه هنوز قوی نشده بود. پس از آن نجات و ذوالقدر آمدند. آنها اصلاً در سپاه نبودند و بعدها با فاصله زیادی حدود دو تا سه سال بعد به سپاه آمدند. ما در قضیه ۲۰۹ به دلیل اینکه به بازجو نیاز داشتیم از آنها

کمک خواستیم. آن حس درونی دومین بار اینجا به سراغم آمد و سومین بار حدود تیر و مرداد سال ۱۳۶۰، هم قضیه منافقین و هم زدوخوردها شروع شده بود. در این زمان موسی خیابانی و تیم مرکزی آنان را دستگیر کردیم و تقریباً یکی دو هفته بعد، به آقای سیف اللهی گفتم که اگر امام درصدد تغییرات برآمدند، من آمادگی پذیرش مسئولیت فرماندهی سپاه را دارم، زیرا سپاه فرمانده نداشت، ۳ تا ۴ فرمانده عوض کرده و وضع بلا تکلیفی داشت. بنی صدر هم که فرمانده وقت را تعیین کرده بود،

هنگام تصویب اساسنامه، ۳ نفر از مجاهدین انقلاب آمده بودیم، ۳ نفر از پادگان ولی عصر (عج)، ۳ نفر از طرف آقای موسوی اردبیلی یا همان جمشیدیه و ۳ نفر از گارد دانشگاه (محمد منتظری و شهید کلاهدوز از آنجا آمده بودند). من و ۲ نفر دیگر نیز که گمان کنم یکی از آنان آقای [مرتضی] الویری بود، از سازمان مجاهدین آمدیم. در این جلسه اساسنامه را تصویب کردیم و شورای فرماندهی سپاه را تشکیل دادیم. آقای [جواد] منصوری و من برگشتیم، ولی خردادماه یعنی یک ماه و نیم بعد دوباره من برگشتم. علت حس درونی ای بود که قبلاً درباره آن صحبت کردم. به این نتیجه رسیده بودم که می توانیم در برابر منافقین بایستیم و از وقوع کودتا جلوگیری کنیم و این فقط با فرماندهی سپاه محقق نمی شد، بلکه باید به شکل گیری اطلاعات سپاه می اندیشیدیم. در اساسنامه سپاه چیزی به نام اطلاعات سپاه وجود نداشت با اینکه یک ماه و نیم قبل آن را تصویب کرده بودیم.

غلامعلی رشید: گمان کنم نوشته بودند معاون نیروی انسانی و اطلاعات سپاه.

محسن رضایی: فاصله زمانی پایه گذاری اطلاعات تا تصویب اساسنامه یک ماه و نیم یا دو ماه بیشتر نیست. در این دو ماه به این نتیجه رسیدیم که باید اطلاعات راهاندازی شود. بعد از آن درباره حضورم در سپاه با جواد منصوری صحبت کردم که او پیشنهاد راهاندازی دفتر سیاسی را داد و گفت که می خواهیم مثل شوروی یک دفتر سیاسی داشته باشیم و تمام تصمیمات راهبردی ما در آنجا گرفته شود. او از من درخواست کرد که ریاست دفتر سیاسی را بپذیرم و من خطر منافقین و احتمال وقوع کودتا را یادآور شدم و پیشنهاد پایه گذاری اطلاعات را مطرح کردم. در خیابان پاسداران یک ساختمان نوساز متعلق به ساواک بود که هنوز آن را تحویل نگرفته و انقلاب شده بود؛ لذا طبقه پایین آن را بهره برداری کردیم

تاریخ شفاهی؛ گفت و گوی سردار غلامعلی رشید با
دکتر محسن رضایی

محسن رضایی: به دلیل اینکه من جنگ را پاتک انقلاب می دانستم و اگر سرمایه ای به این بزرگی خنثی می شد صاحبان انقلاب قاعدتاً باید راه دیگری را پیش می گرفتند و از روش دیگری استفاده می کردند؛ لذا برای من جنگ بسیار مهم شده بود. با وجود اینکه هنوز بخشی از منافقین مانده بودند، احساس می کردم اگر جنگ را تمام کنیم دیگر موضوع داخلی چندانی نخواهیم داشت. این موضوع، انگیزه من را بسیار زیاد می کرد.

موضوع بعدی این بود که من با جناب نوری ارتباط داشتم، ولی ارتباطم با آقای حسن باقری بیشتر بود، زیرا باقری مسئول اطلاعات بود.

غلامعلی رشید: بله، چون آنها دزفول بودند و شما به اهواز، که مرکز خوزستان بود، رفته بودید.

محسن رضایی: نه، به جز این، ماهفتگی اطلاعات می دادیم.

غلامعلی رشید: با نیروی اطلاعاتی که فرستاده بودید.

محسن رضایی: هر هفته ما از تهران برای او اطلاعات می فرستادیم و او هم هفتگی به ما گزارش می داد. مثلاً حتی حرکت یک سری خودرو از بغداد به سمت بصره را گزارش می دادیم؛ یعنی اطلاعات این چنینی را هم می فرستادیم و او هم تماس می گرفت.

غلامعلی رشید: یعنی عضو اطلاعات خودتان. بعد هم گفته بودید برو و سه ماه بعد برگرد؟

محسن رضایی: بله، ما اول گفتیم که شما آنجا را راه اندازی کن، بعد بیا. یعنی ایشان، شما و شهید زین الدین، این سه نفر از بچه های اطلاعات در حقیقت تیم اصلی بودید که از اطلاعات رفتید عملیات.

محمد درودیان: در نهایت این سؤال حل شد که آیا بعد از این جنگ جنگی دیگر هم به وقوع خواهد پیوست یا نه؟

محسن رضایی: نه به این موضوع هم خواهیم پرداخت. انگیزه بسیار قوی و ذهنیت من درباره جنگ این بود که اگر جنگ خاتمه یابد کشور تا مدتی طولانی به آرامش و ما به وضعیت باثباتی خواهیم

غلامعلی رشید: یا آذر یا دی ۱۳۶۰. این نکته مهمی است که ما هنوز در شهریور هستیم و شما فکر می کنید که منافقین در سرایشی افتاده اند، در حالی که آنها هنوز فعالیت می کنند.

محسن رضایی: پس احتمالاً اطلاعاتش را در اختیار داشتم و اوضاع تحت کنترل بوده است. به هر حال، آن تیم مرکزی موسی خیابانی و همسر مسعود رجوی را نابوده شده می دانستیم یا به نوعی نابود شده بود. شاید آن قدر مسلط شده بودیم که این قضیه را تمام شده فرض می کردیم. قبل از اینکه اینها شروع کنند ما کار کرده بودیم و اطلاعات فراوانی از منافقین داشتیم، ولی بعد از ۳۰ خرداد از نظر اطلاعاتی ما بسیار قوی شدیم. از بازجوها اطلاعات به دست می آوردیم و زندانی های زیادی می گرفتیم. قبل از اینکه شروع کنند، اطلاعات ما زیاد بود، تعقیب و مراقبت و همه چیز در اختیار داشتیم، اما در تیر و مرداد از نظر اطلاعاتی بسیار قوی شده بودیم و برداشت من این گونه بود که منافقین کارشان تمام شده است و اقدام مؤثر و مهمی نمی توانند انجام دهند. از سوی دیگر، موضوع جنگ هم برای من بسیار مهم بود. یکی از دلایلی که جنگ را مهم می دانستم این بود که معتقد بودم تا زمانی که عراق در داخل خاک ما حضور دارد، نه تنها منافقین، بلکه هر گروه سیاسی دیگری ما را در موضع ضعف می بیند و دست به اقداماتی می زند، اما بیرون راندن عراق از خاکمان علاوه بر ناامید شدن منافقین در داخل، عوامل ضد انقلاب خارجی نیز ناامید می شوند، حتی ممکن است به مقابله با ما پردازند. در سفری که با آقای هاشمی به لبنان رفته بودیم، بحث اصلی ما با ایشان همین موضوع بود که آیا بعد از این جنگ، جنگ دیگری هم اتفاق می افتد یا نه؟ زمانی که هنوز من فرمانده سپاه نشده بودم با ایشان به لبنان، الجزایر و لیبی رفتیم.

محمد درودیان: چرا این بحث برای شما مهم شده بود؟



دکتر محسن رضایی در جلسه تاریخ شفاهی سردار سرلشکر غلامعلی رشید

مشکلی که با آن مواجه شدم کمبود شدید نیرو و ضعف در بسیج رزمندگان و یگان‌ها بود که دو علت داشت: نخست اینکه گسترش ما گسترشی غیر طبیعی بود، زیرا در هر منطقه‌ای که دشمن نفوذ کرده بود نیروهایی قرار داده بودیم تا مانع ورود دشمن از آن نقطه خاص شویم، درحالی که اگر می‌توانستیم این نیروها را آزاد کنیم توانمان به‌طور قابل‌ملاحظه‌ای افزایش می‌یافت نکته دوم این بود که سپاه با همه توان در جنگ حضور نداشت؛ سازمان مرکزی آن در تهران استقرار داشت و مانند ارگان‌های دیگر، بخشی از نیروهایش را به جبهه‌ها فرستاده بود. اگر با همه نیروهایش وارد عرصه می‌شد قدرتمان چندین برابر افزایش می‌یافت. حتی به این موضوع می‌اندیشیدیم که با کسب موفقیت‌هایی، می‌توانیم از امکانات ارتش و هم از امکانات کشور استفاده بیشتری کنیم. از جمله اقداماتی که می‌توانستیم انجام دهیم یکی تمرکز قوا به شیوه‌های گوناگون، از جمله آزادسازی نیروهای در خط یا آوردن سپاه در جنگ و دیگر انجام کارهای موفقیت‌آمیز بود. با ترکیب این دو، راهبردی به دست می‌آمد که یک گام آن عملیات

رسید. زمانی هم که به فرماندهی سپاه منصوب شدم، ابتدا شهید کلاهدوز را به منطقه فرستادم و از او خواستم که در عملیات ثامن‌الائمه^(ع) شرکت کند که ایشان از آنجا مرتب مطالبی را به من منتقل می‌کردند و گاه از آقای ظهیرنژاد به‌دلیل صحبت‌هایش گلایه کرده، می‌گفتند زمانی که به تهران آمدم درباره او با شما حرف خواهم زد. باوجود ارتشی بودن، خود وی، از هماهنگی با ظهیرنژاد خسته شده بود و اطلاع ندارم که این مطالب را هم به شما نقل می‌کردند یا نه؟ بعد از آن ایشان ماندند و من که ۱۰، ۱۵ روز بود به فرماندهی سپاه منصوب شده بودم صلاح ندانستم که در منطقه حاضر شوم، ولی بعد از شهادت ایشان من به گلف آمدم. اگر حضور ذهن داشته باشید گفتم باید در عملیات بعدی کاری کنیم که نتیجه‌اش دو برابر عملیات قبلی باشد.

محمد درودیان: چه زمانی به این نتیجه رسیدید؟ شما نسبت به سایرین یک سال عقب‌تر بودید. درباره این ادراک و این ایده‌ها با کسی صحبت نکردید چطور این موضوع به ذهن شما رسید؟
محسن رضایی: زمانی که بنده به سپاه آمدم اولین

محسن رضایی: ما طریق القدس را براساس جنگ حضرت امیر^(ع) در جنگ خیبر انجام دادیم.

محمد درودیان: به هر حال، اینها هم باید مبانی و اصولی داشته باشد، چراکه شما از اطلاعات و درگیری جنگ شهری با گروه‌های سیاسی به سپاه آمدید و با ایده‌هایی بلند و اساسی وارد عرصه‌ای شدید که دشمن تفاوت داشت.

محسن رضایی: در اینجا چندتا عامل وجود داشت: یکی اینکه من از جریان یک‌ساله جنگ مطلع بودم. درست است که حضور نداشتم، اما زمانی که با نیروها صحبت می‌کردم جزئیات امور را از آنان می‌پرسیدم؛ مثلاً اینکه الله‌اکبر چه وضعیتی دارد؟ در تپه‌های مدن که آقا مرتضی و اسدی وارد عمل شدند، چه اتفاقاتی افتاده است؟ یا در عملیات فرماندهی کل قوا چه گذشته است؟ که آنان همه حوادث را با جزئیات شرح می‌دادند و من نیز آنها را به خاطر می‌سپردم. نکته دیگر این بود که نقطه اوج اقدامات ما عملیات ثامن‌الائمه^(ع) بود. این عملیات نکات بسیار ظریف و مهمی داشت، چراکه در مواردی حمله کرده بودیم، در جبهه‌هایی شکست خورده و گاه تا نزدیکی پل هم پیشروی کرده بودیم. با تجزیه و تحلیل این حوادث دلیل ناکامی یا موفقیت در حاشیه رودخانه مشخص می‌شد؟ به همین دلیل، به جزئیات توجه کردم و با فرمانده گردان و دیگران به گفت‌وگو پرداختم. در این میان، نه تنها با آقای رشید، صفوی و باقری، بلکه با آقای مرتضی قربانی، احمد کاظمی و حسین خرازی نیز صحبت کردم که چطور کنار رودخانه رفتند، دشتبان‌ها و نیروهای پیشروی‌کننده چند نفر بودند؟ عملیات چند ساعت طول کشید؟ مثلاً از زمانی که به سمت خط حرکت کردید تا ساعتی که دقیقاً به سرپل رسیدید چقدر طول کشیده است؟ این موارد را به طور مستقیم از حسین پرسیدم. آگاهی از این موارد هم فهم نظامی برای من به همراه داشت و هم اطلاعاتی عمومی از دشمن در اختیارم قرار

و گام دیگرش سازماندهی بود؛ با این تفاوت که سازماندهی باید دو برابر گذشته انجام می‌شد.

محمد درودیان: نکته همین جاست؛ آیا بدون هیچ سابقه‌ای این کار انجام می‌شد نمی‌خواهم بگویم فرمایش شما غلط است، اما می‌خواهم منطق آن روشن و برای شنونده باورپذیر شود، زیرا این سؤال پیش می‌آید که آقای رضایی که از اطلاعات به اینجا آمده است، چگونه ایده‌هایی چنین عمیق و اساسی دارد؟ طبق فرمایش شما، ابتدا که به سپاه آمدید، تیپ و لشکر نداشت، ولی شما یکی از مؤلفه‌های جنگ را بحث یگانی می‌دیدید.

محسن رضایی: ایده‌های من ابتدا برای آقای رشید، صفوی و باقری پذیرفتنی نبود. بعد از عملیات فتح‌المبین آقای حسن باقری از من پرسیدند که آیا متوجه نگاه‌ها و خنده‌های ایشان و آقای رشید شده‌ام که گفتم بله. ایشان گفتند قضیه از این قرار بوده است که پس از رفتن شما، ما دوباره طرح‌های شما صحبت کردیم و به ایده‌های شما که می‌گفتید بعد از این عملیات در عملیات بعدی باید با دو برابر توان قبلی وارد عمل شوید، خندیدیم. ما برای عملیات ثامن‌الائمه^(ع) به دنبال ۲ نفر نیرو بودیم و در آخر کار مدام می‌گفتم ۲۲ نیروی تکاور برای ما بفرستید که کسی اهمیت نمی‌داد! چطور می‌گوید بعد از هر عملیات باید با دو برابر نیرو وارد شد؟ درواقع یک تفکر عملیاتی در ذهن من بود.

محمد درودیان: این تفکر عملیاتی از کجانشئت می‌گرفت؟ **محسن رضایی:** شاید بخشی از آن هم ذاتی باشد.

محمد درودیان: یادتان هست زمانی از شما پرسیدم و به آقای رشید هم عرض کردم که شما به این نتیجه رسیده‌اید که باید راهکاری در پیش بگیریم که برای دشمن هم پیش‌بینی‌شدنی نباشد و از شما پرسیدم چطور به این موضوع رسیده‌اید؟ شما در پاسخ گفتید: «تاریخ جنگ‌های پیغمبر را که می‌خواندم دیدم از این روش استفاده می‌شده است.»

اجرای دو عملیات در جنوب و یک عملیات در غرب تعیین کرده بودیم؛ باید به طور متناوب عمل می کردیم. دلیل آن هم این بود که نمی خواستیم دشمن گمان کند با همه توان به جنوب آمده ایم و از سمت غرب آسوده خاطر باشد. به همین دلیل آقای رشید عملاً فرمانده قرارگاه طریق القدس بود. من کنار ایشان بودم که رمز عملیات را گفتند.

غلامعلی رشید: من از شما دلیل این کار را پرسیدم و شما بر اهمیت منطقه جنوب تأکید کردید. البته،

منظورتان هم کادر، هم جنگ و هم این بود که اینجا دیگر باید دشمن شکست بخورد.

محمد درودیان: با شهید صیاد به جنوب رفتید؟

محسن رضایی: بله. من و آقای صیاد دیگر از هم جدا نمی شدیم. ایشان یک ماه بعد از من، فرمانده نیروی زمینی شدند؛ یک ماه بعد از منصوب شدن من به فرماندهی سپاه، عملیات ثامن الائمه^(ع) اجرا شد که در آن عملیات به دلیل اینکه

تازه این مسئولیت را پذیرفته بودم، در تهران حضور داشتم و فرماندهی در صحنه را هنوز بر عهده نگرفته بودم، اما در عملیات طریق القدس اصلاً مصلحت نبود که من فرماندهی عملیات در صحنه نبرد را انجام دهم. در عملیات فتح المبین از فرماندهان ارشد خواستم به قرارگاه ها بروند. آقای باقری نگران بود و می پرسید که آیا بدون آنان می توانم عملیات را اداره کنم که من گفتم بله، از عهده آن برمی آیم و دلیل این نگرانی گستردگی عملیات فتح المبین بود. در این عملیات، قرارگاه های واسط بین لشکرها اهمیتشان کمتر از قرارگاه مرکزی نبود. این اولین بار بود که ما

می کرد، آقای اسدی و آقای قاسم سلیمانی یک شب تا صبح مجبور شده بودند در جای بسیار فشرده و تنگی بخوابند. آقای سلیمانی می گفت صبح خود را کنار تانک های عراقی ها دیده بودند که نیروهای خودی تانک ها را زدند و آنها مجبور به ترک منطقه شدند.

غلامعلی رشید: من به آقای رضایی می گفتم ایشان هم بیایند، زیرا تا ایشان نیایند این قضیه حل نمی شود. **محسن رضایی:** ما آنجا آقای صفوی را گذاشتیم و به سرعت بازگشتیم. توجه کنید اینها قسمت های کلان قضیه است که اگر آقای رشید و آقای باقری نبودند تطبیق امور کلان با جزئیات امکان پذیر نبود. ما ایده های کلان را در نظر داشتیم، ولی آقای رشید و آقای باقری در این مدت به گونه ای ساخته شده بودند که می دانستند یک دسته باید ۷۰ نفر باشد و یک گروهان ۲۲ نفر. ما درباره این موضوعات ساعت ها بحث می کردیم. این امر نشان می دهد این افراد آن قدر به امور مسلط شده بودند که می دانستند اگر نیروها از ۹۰ نفر عبور کنند، دیگر قابل کنترل نیستند. اگر من فرمانده سپاه می شدم و این اطلاعات ریز را نمی داشتم و گروهان ها را ۱۵۰ نفر انتخاب می کردم، در هیچ کدام از این نبردها موفق نمی شدیم. یا در عملیات طریق القدس، من فرمانده سپاه بودم، اما همه زحمات را آقای رشید متحمل شدند.

محمد درودیان: یعنی ایشان را به عنوان فرمانده عملیات انتخاب کردید؟

محسن رضایی: به عنوان فرمانده عملیات، اما فرمانده قرارگاه بودند، ایشان به جای من ایفای نقش می کردند و من هم در کنارشان حضور داشتم، زیرا در آنجا خطرناک بود که من همه امور را به دست بگیرم.

غلامعلی رشید: البته، آن زمان با شهید صیاد برای اجرای عملیات مطلع الفجر همراه شدید.

محسن رضایی: بله. به محض اینکه عملیات در جنوب تمام می شد، یک هفته بعد باید در غرب عملیات می کردیم، چون راهبرد جنگ را براساس

محسن رضایی:

اگر راهنمایی های آقای رشید در زمینه امور تاکتیکی جنگ (آفند و پدافند) نبود، قطعاً من نمی توانستم جنگ را اداره کنم. آقای باقری هم در سازماندهی دسته، گروهان، گردان و اطلاعات به ما کمک بسیاری کرد.

[illegible]

بلکه پیش از همهٔ اینها، انسان‌های پیشگامی بودند که ایمان و انگیزه می‌ساختند. در اینجا دو بحث مهم وجود دارد؛ گاه با انسان‌هایی مواجه می‌شویم که فراتر از نهادها هستند، یعنی نهاد می‌سازند، یک دسته از انسان‌ها نیز در نهادها ساخته می‌شوند. انسان‌های نهادساز مثل آقای حسین خرازی، آقای قاسم سلیمانی، آقای اسدی و... زمانی که در لشکر واقع می‌شوند یک یا دو نفر نمی‌سازند، بلکه فضا و یک محیط ارزشی می‌سازند که ده‌ها نفر در آن محیط ارزشی پرورش می‌یابند. نظر بنده درباره حضرت امام این بود که امام نهادسازی می‌کنند، نهادهای اساسی مثلاً نهاد جمهوری اسلامی، استقلال، ولایت فقیه، آزادی و... می‌سازند. عده‌ای نیز بودند که نهادها آنها را می‌ساختند. بیشتر برادران ما در ارتش این‌گونه بودند، زیرا به سبک ما تربیت نشده بودند؛ مثلاً نظم، انضباط، آموزش و... آنها را می‌ساختند. ما آدم‌هایی را یافته بودیم که مافوق آدم‌های عادی بودند و این را از انقلاب به ارث برده بودیم.

محمد درودیان: شما اگر الآن بخواهید این کار را بکنید دیگر آن پتانسیل و ظرفیت وجود ندارد.

محسن رضایی: البته ما از افرادی که در جنگ داشتیم در این ۲۰ سال بسیار می‌توانستیم استفاده کنیم، اما جمهوری اسلامی یکی از فرصت‌های طلایی خودش را در این ۲۰ سال از دست داد و این فرصت سرمایه‌انسانی‌ای بود که در زمان جنگ به دست آمده بود که نتوانست برای بعد از جنگ از آن استفاده کند، اما از آن سرمایه انسانی که در انقلاب به دست آورد در زمان جنگ حداکثر استفاده را کرد. همه فرماندهان جنگ سابقه‌ای پیش از انقلاب دارند. شما یک نفر را بگویید که سابقه‌ای نداشته باشد، همه آنها سابقه‌ای دارند.

غلامعلی رشید: نزدیک به ۳۰۰ عنصر کلیدی همین‌طوری به اینجا نرسیده‌اند، مثل مهدی باکری، اسدی، و بسیاری دیگر.

قرارگاه‌های چندلشگری ایجاد می‌کردیم که هر کدام در حکم همان قرارگاه طریق القدس بودند؛ لذا آقای رشید، آقای صفوی، باقری، جعفری و بقایی را برای سامان دادن به وضعیت این قرارگاه‌ها مستقر کردیم و زمام امور را به‌طور کامل در دست گرفتیم. قرارگاه‌ها در حقیقت از این زمان متولد و راه‌اندازی شدند. تا عملیات بیت‌المقدس هم به همین شکل ادامه دادیم. در حقیقت من و آقای صیاد در قرارگاه مرکزی مستقر شدیم و دوستانمان را فرستادیم قرارگاه‌های بعدی. اینجا هم آقای رشید در عملیات رقابیه و قرارگاه فتح نقش مؤثری داشتند. البته، مدتی هم آقا صفوی حضور داشتند.

غلامعلی رشید: بله، آقای صفوی فرمانده قرارگاه فتح بودند و من خدمت شما بودم که به من گفتید نزد آقای صفوی و بقایی بروم. شب اول من را نزد آقای بقایی، فضلی و حتی بعد از آقای صفوی نزد شهید باقری؛ یعنی سه جا فرستادید.

محسن رضایی: انصافاً اگر راهنمایی‌های آقای رشید در زمینه امور تاکتیکی جنگ (آفند و پدافند) نبود قطعاً من نمی‌توانستم جنگ را اداره کنم. آقای باقری هم در سازماندهی دسته، گروهان، گردان و اطلاعات به ما کمک بسیاری کرد. زمانی که تصمیم‌گیری‌های کلان را انجام می‌دادم، اگر روحیه احتیاط‌آمیز آقای رشید نبود شاید در برخی عملیات‌ها دست به اقدامات بلندپروازانه می‌زدیم. ایشان انسان محتاطی بودند و در کنار افراد دیگری که بسیار بی‌پروا بودند، نقطه تعادلی به‌شمار می‌رفتند. در مواردی در جلسات از ایشان می‌خواستم که صحبت نکنند تا دیگران نظرهايشان را بیان کنند. سپس از آقای رشید می‌خواستم به اظهار نظر پردازند تا نقطه تعادل را در تصمیم‌گیری کلان جنگ پیدا کنم. از این مرحله به بعد نیز نقش بسیار مؤثری در جنگ داشتند. من نیز امید بیشتری به پیشبرد جنگ داشتم. درحقیقت آنچه که ما را بیش می‌برد نه تجهیزات و نه روحیات بود،

محمد درودیان: این اندیشه عملیاتی را چگونه کسب کردید؟

محسن رضایی: من و آقای رشید پیش از انقلاب با هم بودیم و سنجیت فکری مان بسیار به هم نزدیک بود. در انتخاب افرادی مثل آقای شمخانی و آقای رشید این سنجیت را در نظر گرفتیم، سازگاری افراد یک گروه با هم بسیار مهم است. بحث زمان هم اهمیت دارد. زمانی که عملیات طریق القدس را به اتمام رساندیم دو سه ماه بیشتر فرصت نداشتیم و در صدد بودیم ۳ تیپ را به ۱۱ تیپ و بیشتر افزایش دهیم. اینکه ۴ تیپ سه ماهه تشکیل شود و شورای مرکزی مدیریت اصلی آن هم با هم هماهنگ باشند و اختلافی نداشته باشند، کار بسیار مهمی است. سنجیتی که بین من و آقای رشید بود بسیار به ما کمک می کرد.

محمد درودیان: در این ماجرا شهید صیاد بودند؟ شما هماهنگی هایی با رده بالاتر دارید. با امام چطور این امور را هماهنگ می کردید؟

محسن رضایی: ما همان اول با شهید صیاد تقسیم کار بسیار خوبی کرده بودیم.

غلامعلی رشید: اصلاً آشنایی شما با آقای صیاد شیرازی از کجا شروع شد؟

محسن رضایی: از همان زمان که ایشان به ستاد مرکزی سپاه می آمدند. زمانی که آقای صیاد شیرازی از ارتش خارج شدند به ستاد مرکزی، قسمت طرح عملیات آمدند و برخی مانند آقای دانایی فر به ایشان کمک می کردند و کارهایی مانند نقشه خوانی انجام می دادند. آشنایی ما از آنجا شروع شد. شهید کلاهدوز هم درباره ایشان با من صحبت هایی کرده بودند و با روحیات ایشان به طور کامل آشنا بودند.

محمد درودیان: نظر آقای کلاهدوز درباره شهید صیاد مثبت بود؟

محسن رضایی: در مجموع مثبت بود. البته، ایشان نکاتی را نیز متذکر می شدند که برای آشناسدن با هم بسیار مهم بود.

محسن رضایی: به هر حال، منظور من این است که ما از سرمایه قبل از جنگ در جنگ استفاده کردیم؛ یعنی از انقلاب، ولی از سرمایه جنگ برای بعد از جنگ استفاده نکردیم. ریشه مشکلات امروز کشور این است. زمانی که این انسان ها به سپاه بازگشتند. به خاطر ندارم در گلف چه کسی از من سؤال کرد آیا شما آن فرمان امام را که فرمودند دست بچه های انقلاب را بگیر و اوضاع را عوض کن، محقق ساختید؟ گفتم: بله. گفت: چطور؟ گفتم من در جبهه با انسان هایی مواجه شدم که از سیمایشان مشخص بود اگر به آنان امکانات داده بشود تا قدس می روند. باکری، قربانی، اسدی، کاظمی، همت و متوسلیان از جمله آنها بودند. این افراد یک جمع ۳۰ تا ۴۰ نفره بیشتر نبودند، اما سرمایه بسیار بزرگی به شمار می رفتند. فعالیت های پیش از انقلاب من در دوران چریکی بسیار به من کمک کرد، زیرا تمام سختی دوران چریکی یافتن افراد بود سپس به شیوه های گوناگون آنان را آزمایش می کردیم. این کار بعدها کمک بسیاری به من کرد. در حقیقت آنچه که در جنگ به من کمک کرد یکی یافتن انسان های خاص و دیگر اندیشه عملیاتی من بود. انسان شناسی را مدیون دوران انقلاب هستم. اگر آقای رشید یادشان باشد من با شهید باقری بحث می کردم که در فتح المبین به قاسم سلیمانی یک تیپ بدهید، او از عهده این کار برمی آید. آقای باقری معتقد بود او نمی تواند و در نهایت ما وی را راضی کردیم که یک گروه رزمی در اختیار نیروهای کرمان قرار دهیم تا یک گروه رزمی تشکیل دهند. اظهار نظر برخی دوستان ما در ارتش در خصوص تشکیل یک شبه تیپ در سپاه، به گونه ای درست و به تعبیری نادرست است. نادرست به این دلیل که ما بی برنامه افراد را انتخاب نمی کردیم! انتخاب هیچ یک از فرماندهان سپاه اشتباه نبوده است و هیچ حکمی را عوض نکردیم. این نشان دهنده انتخاب صحیح آنان است.

[illegible]

محمد درودیان: این سخنان بر ذهنیت اولیه شما
تأثیر گذاشت؟

محسن رضایی: این صحبت‌ها مهم بود، زیرا آنان همدیگر را از قدیم می‌شناختند. شهید کلاهدوز هنگام ورود آقای شیرازی کمکشان کرده بود، به ایشان اتاق داده بود، زیرا شهید کلاهدوز آن زمان عملاً فرمانده سپاه بودند؛ یعنی به‌عنوان قائم‌مقام تا پیش از اینکه من فرمانده سپاه شوم، ایشان ادارهٔ امور را بر عهده داشتند. آقای مرتضی رضایی بعد از کنار رفتن بنی‌صدر به سپاه نمی‌آمدند، کنار رفته بودند و آقای کلاهدوز سپاه را اداره می‌کردند. هنگامی که من به فرماندهی سپاه منصوب شدم، چون ایشان با تأخیری یک ماهه آمده بودند، در همان وهله اول ارتشی‌ها در برابر ایشان موضع‌گیری کردند و به همین دلیل بیشتر به‌سمت ما جذب شد. در اولین جلسه‌ای که صیاد شیرازی در عملیات طریق‌القدس حاضر شدند، جوادی، فرمانده لشکر ۷۷، به‌گونه‌ای اهانت‌آمیز در مقابل همه با ایشان صحبت کردند که من به یکی از دوستان گفتم باید به جوادی درسی بدهیم که متوجه شود صیاد بدون پشتوانه نیست. شاید هم همان موقع اعتراض کردم، زیرا بعد از جلسه به قرارگاه آنها نرفتم و به چادری که مقرر خودمان بود رفتم. به‌نظر می‌رسد این فرد جوادی نبود، سروری بود، اما تفکر جوادی را داشت. قبل از طریق‌القدس جوادی آمد، بعد از آن هم صیاد او را عوض کرد. او می‌گفت لشکر پیروز ۷۷ خراسان این اقدامات را انجام داده است و طوری با صیاد برخورد کرد که گویی با بچه‌ای بی‌تجربه صحبت می‌کند.

غلامعلی رشید: یا صدیقی بود یا سروری. آقای صیاد شیرازی می‌گفتند امام که حکمشان را خواندند آنها را تغییر داده است.

محسن رضایی: بعد از آن حمایت‌های ما از شهید صیاد در ارتش بیشتر شد و ایشان کاملاً با ما همراه شدند. از دوستانمان هم خواستیم از ایشان حمایت کنند.

محمد درودیان: یعنی شما از همان ابتدا ظرفیت ارتش را به عنوان بخشی از اندیشه عملیاتی خودتان در نظر داشتید؟ سپاهی که یگان‌هایش هنوز در حد خودش تشکیل نشده، به کارگیری ارتش را مدنظر داشته است؟

محسن رضایی: بله، آن را در نظر داشتیم. ما توپخانه نداشتیم، اما فرض را بر این گذاشته بودیم که توپخانه به عهده ارتش باشد. تا ما توپخانه تشکیل ندهیم افق روشنی نداشتیم. همچنین به نتیجه رسیده بودیم که نیروهای ما وقتی در یگان ارتش ادغام بشوند، حتی اگر فرمانده گردانمان را عقب بگذاریم، نظم و نسق نیروهای ارتش در سازمان دادن نیروهایمان در گردان ارتش بسیار مؤثر است. نیروهای ما هم در درون گردانهای ارتش نظم بیشتری می‌یافتند تا اینکه به‌تنهایی وارد عمل می‌شدند، مخصوصاً در عملیات‌های اول. زمانی که گردانهایمان را در گردانهای ارتش ادغام می‌کردیم، ترکیشان بهتر می‌شد و بعد می‌توانستیم از خمپاره‌هایشان استفاده کنیم. ارتش خمپاره و بی‌سیم و درکل امکانات بیشتری داشت. نیروهای ما چیزی نداشتند، نهایت اینکه به یک گردان یک بی‌سیم می‌دادیم، درحالی‌که گردانهای ارتش بی‌سیم داشتند، دسته‌هایشان بی‌سیم، خمپاره و مهمات‌رسانی داشتند. البته، این موضوع تاحدی به ما آسیب زد، زیرا ما باید از عملیات خیر یا در بدر از آنها جدا می‌شدیم. جدانشدن ما از ارتش دیر انجام شد. علت جدانشدن ما هم این بود که آنها امکانات وسیعی داشتند، اگر جدا می‌شدیم این امکانات از دست ما خارج می‌شد. ارتش هم قصد نداشت که آنها را در اختیار ما قرار دهد. ما هم بیش از حد صبر کردیم و این تأخیر به ما آسیب زد. اگر تشخیص دوستان ما نبود و با سعی و خطا می‌خواستیم به نتیجه برسیم که چگونه باید بجنگیم، این جنگ سال‌ها ادامه می‌یافت و بعد از هر ده شکست یک موفقیت کسب می‌کردیم، اما ما



سردار سرلشکر پاسدار غلامعلی رشید

بود و ما هم پیوسته از وی دفاع می‌کردیم. من و ایشان در همه زمینه‌ها به مشورت می‌پرداختیم و صحبت‌هایمان را هماهنگ می‌کردیم و در برابر مسئولان کشور هیچ حرفی را بدون هماهنگی با یکدیگر نمی‌زدیم. تا عملیات رمضان ما فرماندهی واحدی را ایجاد کرده بودیم.

غلامعلی رشید: در آن سؤال که نوشته بودیم آیا سطوح بالاتر هم در فرماندهی نقشی داشته‌اند؟ باید یادآور شویم که نقش منفی داشته‌اند و آغاز تغییر روحیه شهید صیاد شیرازی هم از اینجا شروع می‌شود.

محسن رضایی: البته از فتح‌المبین به بعد یک فشار جدی به صیاد وارد شد، چراکه ارتشی‌ها تا قبل از طریق‌القدس هیچ بهایی به سپاه نمی‌دادند و می‌گفتند اینها یک مشت عناصر هستند، این حرف‌ها چیست، مهمان‌های ما هستند. حرف‌های آیت‌الله منتظری برگرفته از سخنان ارتشی‌ها بود که شما میهمان ارتشی‌ها هستید. آنها اصلاً قبول نداشتند که سپاه با آنها برابر شود؛ مثلاً سپاه خودش یک‌طرف باشد و ارتش هم طرف دیگر. مرتب به صیاد می‌گفتند که

در جنگ با افرادی آشنا شدیم که حُسن آنها، قدرت تشخیص بالایشان بود که ده شکست و یک موفقیت را به سه تا چهار شکست و شش یا هفت پیروزی تبدیل کردند. در سه چهار عملیات موفق و در یک عملیات شکست می‌خوردیم و بار دیگر شرایط تغییر می‌کرد. از عملیات رمضان به بعد و پس از اجرای چند عملیات، سیر پیروزی‌هایمان آغاز شد. اگر در عملیات والفجر مقدماتی هم ارتش با ما وارد عمل نمی‌شد، به‌طورقطع پیروز می‌شدیم. احتمال شکست ما در عملیات رمضان وجود داشت، اما در والفجر مقدماتی می‌توانستیم موفق شویم، والفجر را هم تکرار نمی‌کردیم، زیرا نتیجه آن برای ما روشن بود. در عملیات خیبر هم احتمال موفقیت‌مان زیاد بود و نباید در آن عملیات شکست می‌خوردیم. شکست در عملیات والفجر مقدماتی و خیبر به دلیل دوگانگی در تصمیم‌گیری اتفاق افتاد. ما در آن عملیات‌ها تصمیم‌گیری واحدی نداشتیم. از عملیات رمضان به بعد تصمیم‌گیری عملیاتی مشترک من و آقای صیاد شیرازی آغاز شد. آن زمان صیاد شیرازی تازه به فرماندهی نیروی زمینی ارتش منصوب شده

آشفته شد و عده‌ای از جمله موسوی قویدل بیرون آمدند و اعتراض می‌کردند که این ابلاغ از کجاست؟ در بررسی‌های ستادی ما که ایشان به حرف ستادش گوش نمی‌دهد!

محسن رضایی: ما هم تنها راه حل این مشکل را یافته بودیم و تصمیم اتخاذ شده را ابلاغ نمی‌کردیم و به صیاد می‌گفتیم ابلاغ کند که هم آن جنبه ظاهری را حفظ کنیم که آنها مدام به او فشار نیاورند و هم دچار اختلافات نشوند. از عملیات رمضان به بعد دیگر این پرده برداشته و تدابیرمان به دلیل دخالت دوستان از کنترل خارج شد. در عملیات والفجر مقدماتی من نزد امام رفتم و از ایشان خواستم آیت الله خامنه‌ای را، که ریاست جمهوری را بر عهده داشتند، به فرماندهی جنگ منصوب کنند.

محمد درویدیان: چرا به این نتیجه رسیدید؟
محسن رضایی: به دلیل اینکه ارتش آیت الله خامنه‌ای را کاملاً قبول داشت و از ایشان حرف شنوی داشت. من هم خودم با ایشان بسیار هماهنگ بودم. در طرح مناطق نه گانه سپاه هم بیشترین حمایت را از من ایشان کردند، حتی آقای هاشمی هم در این طرح از ما حمایت نکرد. تا پایان این طرح آیت الله خامنه‌ای بیشتر از دیگران از من حمایت کردند. ممکن است برخی ذهنیتی از ایشان داشتند، اما من اطمینان داشتم که با ایشان مشکلی نخواهم داشت زمانی که این موضوع را با امام مطرح کردم، ایشان گفتند که من هم خودم چنین چیزی در ذهنم بوده است، ولی این موضوع را به کسی نگویند تا من تصمیم بگیرم. هنگامی که امام می‌خواستند حکم فرماندهی آیت الله خامنه‌ای را امضا کنند، نمی‌دانم چرا به تمشیت امور سپاه و ارتش تبدیل شد. ظاهراً به امام گفته بودند که ایشان رئیس جمهور است، اگر بروند و اتفاقی برایشان بیفتد در دنیا می‌گویند که ما رئیس جمهور ایران را کُشتیم و اعتبار بین المللی ما خدشه دار می‌شود، وگرنه امام تصمیمشان این بود که ایشان

فرمانده جنگ تو هستی، تو فرمانده نیروی زمینی هستی، نیروها همه تحت امر تو هستند، چطور می‌شود دو نفری فرماندهی کنید؟ فشار بر ایشان به حدی بود که در پایان عملیات بیت المقدس تصمیم گرفتیم ابلاغ‌ها را ایشان انجام دهد و مخصوصاً از ایشان خواستم که هم به یگان‌های ارتش و هم به یگان‌های سپاه برود که با حسین خرازی و نیایکی صحبت کرده بود و احمد [کاظمی] و حسین [خرازی] جلوی اینستاده و به او گفته بودند تو از چه ستادی هستی؟ می‌روی

جای دیگر تصمیم می‌گیری و اینجا ابلاغ می‌کنی، مگر ما ستاد تو نیستیم؟ بعد که اختلافات اوج گرفت، در عملیات رمضان به احمد آقا نوشتم که این دو سه نفر نمی‌گذارند که صیاد با ما هماهنگ باشد. احمد آقا چند روز بعد با من تماس گرفتند و گفتند که از طرف امام به آنها زنگ زده و گفته‌اند حواسشان را جمع کنند و به صیاد کاری نداشته باشند، اگر اتفاقی در جنگ بیفتد به حسابشان

رسیدگی خواهد شد. بعد از عملیات رمضان که اختلافات اوج گرفت، به این نتیجه رسیدیم که هیچ راهی وجود ندارد، هرگاه تصمیم می‌گرفتیم کاری انجام دهیم، آنها مرتب به صیاد فشار می‌آوردند.

غلامعلی رشید: من صحنه آخر عملیات بیت المقدس را به خاطر دارم. قرارگاه کوچکی بود و نیروها جمع شده بودند. بعد از اینکه شما با ایشان صحبت کردید، به قرارگاه آمدند و گفتند که تصمیم قرارگاه مرکزی کربلا را من ابلاغ می‌کنم. از ما حسین و متوسلیان مقاومت کردند. بعد از ابلاغ ایشان جو

محسن رضایی:

زمانی که آقای صیاد شیرازی از ارتش خارج شدند به قسمت طرح عملیات در ستاد مشترک آمدند و برخی مانند آقای دانایی فر به ایشان کمک می‌کردند.

جنگ دفاعی را به جنگ پیش‌برنده و سقوط صدام تبدیل کنید.

غلامعلی رشید: در سازماندهی مردم امکان دفاع و آزادسازی وجود داشت که صورت گرفته است.

دشمن را هم با همین سازماندهی مردمی و وجود افرادی مثل آقای اسدی، قاسمیان و... بیرون کردید. آیا امکان پیشروی در خاک عراق و شکست ارتش عراق با این نوع جنگ امکان‌پذیر بود؟ به نظر بنده با این نوع سازمان و با این نوع امکانات می‌شد، زیرا ما تا مرز

پیش رفتیم، ولی وقتی داخل مرز شدیم متوجه نشدیم که این امر امکان‌پذیر نیست. پیشرفتی حاصل نمی‌شد و این موضوع ۶ سال طول کشید.

محمد درودیان: اصلاً با جنگ مردمی، جنگ توسعه‌ای و تعاقبی را نمی‌شود انجام داد. ادله‌ای را که در ذهنم است بیان کنم. علت پیروزشدن ما هم همین نکته است.

محسن رضایی: یعنی شما می‌گویید پیروز نشدیم؟

محمد درودیان: نه، سقوط صدام و راهبرد نظامی با هدف سقوط صدام به نتیجه نرسید.

غلامعلی رشید: امام اهدافی داشتند که اگر ارتش عراق همراهی می‌کردند، آنچه که در ایران، اتفاق افتاد در این کشور هم به وقوع می‌پوست و می‌توانستیم جنگ را به نتیجه برسانیم.

محمد درودیان: اصلاً سقوط صدام ریشه در آن ۶ سال بعد از فتح خرمشهر دارد، اما مقصود من این است که از طریق راهبرد نظامی به این پیروزی دست یابیم. خود شما مبارز و چریک بودید و می‌دانید که با مردم جنگ دفاعی و جنگ آزادسازی را می‌شود

را به فرماندهی جنگ منصوب کنند. تا زمان اجرای عملیات خیبر آیت‌الله خامنه‌ای مسئول بودند و ظاهراً ستادی هم برپا کرده و از آقای رشید هم خواسته بودند حاضر شوند.

غلامعلی رشید: بله، تشکیل ستادشان را هم به ارتش و سپاه اعلام کرده بودند که دوام نداشت. بلافاصله بعد از این قضیه، آقای هاشمی با حکمی آمدند، ادامه و الفجرها را شما فرمانده عملیات هستید. ستاد ایشان هم قرارگاه خاتم را تشکیل داد.

محسن رضایی: امام هیچ‌کس را به فرماندهی جنگ منصوب نکردند، حکم جانشینی آقای هاشمی را هم در دو سه ماه آخر جنگ صادر کرد.

محمد درودیان: ولی من در صحیفه دیده‌ام که امام در همین دوره‌ای که آقای رضایی می‌گویند، از آقای هاشمی به نام فرمانده جنگ نام می‌بردند.

محسن رضایی: ولی اصلاً حکم ندادند. تنها حکم امام جانشینی فرمانده کل قواست که در دو سه ماه آخر جنگ آن را صادر کردند.

غلامعلی رشید: این را هم خود ما به آقای هاشمی گفتیم. **محسن رضایی:** نمی‌پذیرفتند. ما می‌گفتیم که در نهایت باید کسی بیاید که ایشان قبول نمی‌کردند. **غلامعلی رشید:** بله، ما طرح کردیم، آقای حسن روحانی هم نشسته بودند که مخالفت کردند.

محمد درودیان: آقای رضایی من برداشتی از اقدام شما دارم که شاید با بخشی از آن موافق باشید و با بخشی مخالف. بخشی که مخالفید چندان به شما مربوط نمی‌شود. من معتقدم که جنگ دفاعی و تأکید بر بازدارندگی را امام در حداصل تسخیر لانه جاسوسی آمریکا سازماندهی کردند؛ یعنی ذهنیت جنگ دفاعی را ایشان ایجاد کردند، ولی ما چون توانایی نداشتیم نتوانستیم آن را به بازدارندگی تبدیل کنیم، ولی تبدیل جنگ دفاعی به جنگ تهاجمی را شما با سپاه به وجود آوردید و پیروزی حاصل این بود، منتها شما هم قادر نبودید یک جنگ مردمی و

محسن رضایی:

زمانی که تصمیم‌گیری‌های کلان را انجام می‌دادم، اگر روحیه احتیاط‌آمیز آقای رشید نبود شاید در برخی عملیات‌ها دست به اقدامات بلندپروازانه می‌زدیم.

۵۰۰ یورو

۱۰- یی و یو و یی و یو

خرد شاید این باشد، اما در سطح جهانی این گونه نیست. **غلامعلی رشید**: اگر بر صدام غلبه می کردیم درست بود. **محسن رضایی**: باید به این نکته توجه کنیم که یک کشوری که روبه روی امریکا ایستاده و وابسته به شوروی هم نیست، چطور توانسته است هم سرزمین های خودش را آزاد کند و هم منطقه مهمی از عراق را تصرف کند.

غلامعلی رشید: اگر صدام سقوط می کرد، بله، ماجرا در کل منطقه تمام می شد.

محسن رضایی: اگر یادتان باشد ما هیچ گاه تا خود بغداد را لشکر بندی نمی کردیم. تا جایی پیش می رفتیم که می دیدیم اگر برویم سقوط قطعی است. یعنی کل سیستم به هم می خورد و واقعاً صدام این گونه بود، زیرا مثل امریکایی ها نمی توانست انعطاف پذیر باشد. اگر به حرکتان استمرار می بخشیدیم، این کوه فرو می ریخت، کما اینکه امریکایی ها هم از همین عامل تحرک استفاده کردند، یعنی مشکل صدام را فقط استمرار شبانه روزی ارتش امریکا عملاً حل کرد. **محمد درودیان**: شما با این صحبت راهبرد آقای هاشمی را تأیید می کنید؟ آقای هاشمی در نقد شما همین را می گویند که نظر من این بود که یک پیروزی به دست بیاوریم و آنها این پیروزی را کسب نکردند. اگر شما این توجیه را بکنید در دام نظریه آقای هاشمی و راهبرد یک پیروزی می افتید. شما می گوید اگر در عملیات خیبر پیروز می شدیم عراق سقوط می کرد. ایشان هم همین را می گویند. من هم در صحبت هایم به همین موضوع اشاره کردم؛ اینکه آنها نتوانستند.

محسن رضایی: چرا نتوانستیم؟

محمد درودیان: این دیگر بحث هایی تخصصی تئوریک می شود. من می گویم که درباره آن بحث کنیم. **محسن رضایی**: نه، من می گویم که چرا نتوانستیم؟ **محمد درودیان**: این دیگر می شود همان بحث ها که ایشان امکانات ندادند و... باید از این دعوا عبور کرده، قضیه را به طور کلان نگاه کنیم و شما می توانید

این معنا را که با جنگ نمی شود اهداف انقلاب را پیش برد، آن هم از طریق جنگ مردمی، تبیین کنید. با جنگ مردمی فقط می توان دفاع کرد.

محسن رضایی: این باور واقعاً در من وجود داشت و در تحلیل ها و صحبت هایم نیز هست که می گفتم انقلاب اکنون از طریق جنگ ادامه پیدا می کند.

محمد درودیان: اما نتیجه جنگ نشان می دهد که انقلاب متوقف شده؛ پس این تئوری شکست خورده است.

محسن رضایی: نه. شما که تصمیم گیرنده کل جنگ نبودید. **محمد درودیان**: اینها می شود دلیلش، شما وقتی دلیلش را می گوید، می خواهید خودتان و فاصله تان را حفظ کنید. شما زمانی که فاصله را نادیده بگیرید به یک تئوری می رسید و ما از این بیشتر می توانیم استفاده کنیم.

محسن رضایی: به نظرم عملیات خیبر می توانست عراق را سرنگون کند و اگر با موفقیت انجام می شد و ما بصره را جدا کرده بودیم رژیم عراق نابود می شد. **محمد درودیان**: هیچ کدام از عملیات ها در تجربه جنگ با عراق نشان دهنده این نیستند که در صورت پیروزی، صدام سقوط می کرد.

محسن رضایی: دقت کنید امروز چه کسانی در عراق حاکم هستند؟ همه آنها کسانی هستند که در طول جنگ به خصوص بعد از آزادسازی خرمشهر، با نیروهای ما در تعامل بوده اند.

غلامعلی رشید: بسیار خُب، آقای رضایی یک عملیات پیروز را نام ببرید. شما می گوید خیبر. درست است؟ تأثیرات بیت المقدس در پیشبرد انقلاب در بیرون از مرزها و داخل با تأثیرات فاو یکی است؟ با فاو که پیروز شده است واقعاً یکی است؟ مثلاً مردمی که در فلسطین و اردن هستند اگر بیایند خاک عراق را تصرف کنند، مردم عراق درک نمی کنند که ماجرا چیست؛ یعنی مثل اینکه ما متجاوز شدیم.

محسن رضایی: نه شما در دو سطح ببینید. در سطح

و حاج محسن رفیق دوست نزد امام بودید - نوشتند که اگر آقای هاشمی و آیت الله خامنه ای کمک نکنند ممکن است فاجعه ای در جنگ اتفاق بیفتد، یعنی اولین کسی که از یک سرنوشت خطرناک صحبت کرده اند امام است.

محمد درودیان: نظر من این است که اگر چارچوبی که میان شما و آقای هاشمی است کنار گذاشته شود و در پی یافتن مقصر نباشیم باتوجه به توانمندی ای که دارید می توانید از نظر تئوریک نظریه ای درباره جنگ طرح کنید. طرح آن نظریه از جانب شما که حاصل خون شهداست، به دلیل تیزهوشی، قدرت ذهنی و کلان نگری شما امکان پذیر است و در این صورت می توانیم پیوستگی جنگ را با انقلاب که می فرمایید، مشاهده کنیم و دریابیم انقلاب ها چه نوع جنگی را می توانند انجام بدهند. به اعتقاد بنده، انقلاب های مردمی نمی توانند با پیروزی نظامی اهدافشان را پیش ببرند.

محسن رضایی: تنها راه رسیدن به این هدف آن است که پیروزی نظامی را چه در سطح آن چیزی که به دست آورده ایم و چه در سطح آن چیزی که می توانستیم به دست بیاوریم در نظر بگیریم. این گونه

این نگاه را داشته باشید، منتها التزامتان به آن عملی که انجام شده و دفاع از آنها نمی گذارد شما وارد آن بحث بشوید.

محسن رضایی: نه، واقعاً پیروزی در جنگ برای ما مهم بود و اعتقاد هم داشتیم که پیروز می شویم، منتها روزه روز این اعتقاد ضعیف تر می شد. مثلاً دو سال بعد از آزادسازی خرمشهر توان ما در کسب موفقیت چند برابر سال آخر جنگ بود. هرچه زمان می گذشت این امید در ما کم رنگ تر می شد. من بعد از عملیات کربلای ۵ استعفا دادم؛ یک سال قبل از پایان جنگ. بعد از استعفا هم از مسئولان کشور تشکر کردم. نامه ای به آقای هاشمی نوشتم با این مضمون که اینک که می خواهم این مسئولیت را به شخص دیگری واگذار کنم، می خواهم از شما تشکر کنم. نامه ای هم به احمد آقا نوشتم و از همراهی ایشان تشکر کردم. هرچه ما به انتهای زمان طلایی مان می رسیدیم که می توانستیم کارهای بزرگ نظامی انجام دهیم، می دیدم که در حال تمام شدن هستیم. البته، امام هم به این نتیجه رسیده بودند. امام در آن نامه بعد از تلفنی که به ایشان زدم - که شما (رشید)



دکتر محسن رضایی در جلسه تاریخ شفاهی سردار سرلشکر غلامعلی رشید

دیگر عراق به عنوان عراق مطرح نبود. جاده در این عملیات بسیار مهم بود. در ابتدای سخنانم اشاره کردم که ارتش صدام از کرخه عبور نمی کرد، زیرا می دانستم تا آن گلوگاه را در خوزستان نگیرند، هرچقدر از این رودخانه ها عبور کنند، پشت رودخانه برمی گردند. آن گلوگاه بسیار مهم بود. این جاده حکم همان گلوگاه را داشت.

محمد درودیان: پیروزی نظامی که به پیروزی سیاسی نینجامد و هدف سیاسی را تأمین نکند چه ارزشی دارد؟

محسن رضایی: باید ببینیم هدف سیاسی چه بوده، آیا سقوط صدام بوده است؟

محمد درودیان: پس چه چیزی بوده است؟ از فتح خرمشهر تا پایان جنگ هدف سیاسی جنگ چه بوده است؟

محسن رضایی: در هدف نظامی مثلاً اگر یک هدف قاطعی را در نظر گرفته باشید، تا آن هدف تحقق نیابد شما به هدفتان نرسیده اید، اما در سیاست این گونه نیست.

محمد درودیان: هدف سیاسی ما در جنگ چه بود؟ تأمین خواسته های ما بود، اینکه مردم عراق ما را بپذیرند، سقوط صدام بود. پیروزی نظامی باید با اینها یک نسبتی داشته باشد؟

محسن رضایی: ولی امام در بحث های سیاسی هیچ گاه به سقوط صدام اشاره نمی کند.

محمد درودیان: از فتح خرمشهر تا پایان جنگ هدف سیاسی چه بود؟

محسن رضایی: همان سه شرطی که امام به آنها اشاره کردند. در دیپلماسی درباره این موضوع بحث شده است. زمانی ما تبلیغاتی صحبت می کنیم و زمانی در دیپلماسی و در مذاکره واقعیت را می گوئیم. پیروزی سیاسی زمانی محقق می شود که می خواهید چیزی که در دیپلماسی روی میز گذاشته می شود، به نتیجه برسد. آنچه که ما روی

تأثیراتی فراتر از نظامی برایش قائل شده ایم.

محمد درودیان: بعد از فتح خرمشهر، ما پیروزی نظامی به دست نیاوردیم. موفقیت های کسب شده پیروزی تاکتیکی و عملیاتی است. پیروزی را که اگر نتوانیم به هدف سیاسی، یعنی سقوط صدام تبدیل کنیم، پیروزی نظامی نامیده نمی شود.

محسن رضایی: منظور شما این است که امام می گفتند تا بغداد پیش برویم؟

محمد درودیان: پس همان صحبت آقای هاشمی درست بوده است.

محسن رضایی: نظر آقای هاشمی عملیاتی بود که هیچ حد و حدودی ندارد. ما ده ها عملیات انجام می دادیم و ایشان می گفتند که این عملیات من است. **محمد درودیان:** اگر می خواستیم صدام را ساقط کنیم راهش این بود. ما در کل جنگ نتوانستیم هیچ گونه جریان اجتماعی در عراق ضد عراق به راه بیندازیم؟ با همان چارچوب پیوستگی جنگ و انقلاب که می فرمایید. این نشان می دهد که این امر امکان پذیر نیست. ما قدرت نظامی هم نداشتیم. انتفاضه در عراق چه زمانی به وجود آمد؟ هنگامی امریکایی ها قدرت نظامی عراق را درهم شکستند. آن مدل نشان می داد اگر ما در جنگ می توانستیم قدرت نظامی عراق را درهم بشکنیم، در داخل عراق اتفاقی می افتاد، ولی هیچ گاه نتوانستیم.

غلامعلی رشید: در عملیات خیبر می توانستیم.

محمد درودیان: در خیبر یگان های ما و یگان های عراق هم سطح نبودند.

غلامعلی رشید: ما برابر طرح، موفق می شدیم.

محمد درودیان: اگر ما می آمدیم آن جاده را می گرفتیم آیا بصره سقوط می کرد؟ سپاه سوم می رفت و صدام سقوط می کرد؟

غلامعلی رشید: بله، گوشه ای می رفت و به مقاومت می پرداخت.

محسن رضایی: اوضاع آنها به هم می ریخت.

بحث‌های دیپلماسی مطلع بودند و اگر آنها را کافی نمی‌دانستند، می‌گفتند توافقات را به هم بزنید. امام هیچ‌گاه این را نگفتند. لذا ما باید ببینیم منظورمان از پیروزی سیاسی چیست؟ یعنی به جزئیات آن پردازیم نه اینکه سقوط صدام را قطعی بدانیم و بگوییم هدف قطعاً این بوده است و نتوانستیم آن را تحقق ببخشیم بله، اگر ما پیروزی‌های سیاسی اولیه را به دست می‌آوردیم؛ سلسله پیروزی‌هایی که ابتدا و انتها داشت، احتمال داشت که اگر امام اوضاع را خوب دیدند، بگویند ادامه بدهید، برای چه می‌خواهید توقف کنید؟ ولی این احتمال هم وجود داشت که اگر دیدند اوضاع بد است، بگویند متوقف شوید؛ کما اینکه وقتی قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفتند، مرتب می‌گفتند که این پذیرش تاکتیکی نیست. امام مرتب در مکان‌های مختلف می‌گفتند که دنیا بداند اقدام ما تاکتیکی نیست. خود ما از امام خواستیم اجازه دهند به بصره حمله کنیم. آیت‌الله خامنه‌ای هم که به جبهه آمده بودند، این موضوع را منتقل کردند. احمدآقا چند جمله نوشته بودند که ایشان برای ما خواندند و در مجله نگین هم چاپ شده است. امام فرمودند که مسئله قبل از آتش‌بس و بعد از آتش‌بس ندارد. به دلیل اینکه صدام هنوز آتش‌بس را اعلام نکرده بود، تصمیم گرفته بودیم تا اعلام نکرده است حمله کنیم که امام فرموده بودند: ربطی ندارد که او بپذیرد یا نه. پیام احمدآقا به این شرح بود: حضرت حجت‌الاسلام خامنه‌ای، پس از سلام، پیام شما را به حضرت امام رساندم که رزمندگان آماده‌اند عملیات کنند. حضرت امام فرمودند که به هیچ وجه به خاک عراق حمله نکنید. در صورتی که بمباران کردند و شما صلاح دانستید، دستور بمباران را بدهید. شما نیرو مهیا داشته باشید در صورتی که آنها حمله کردند و زمینی را تصرف کردند، شما هم به آنها اعلام کنید. من اعلام کردم که قبول قطعنامه تاکتیکی نیست.

میز دیپلماسی گذاشتیم بازگشت به مرزهای بین‌الملل، به رسمیت شناختن مرزهای بین‌المللی ماقبل جنگ و کمیته تعیین متجاوز نه محاکمه متجاوز که بگویند چه کسی متجاوز است. احتمال به دست آوردن آنچه که روی میز مذاکره گذاشته بودیم وجود داشت و برای به دست آوردن آن تلاش هم می‌کردیم. گام‌های بعدی را نیز برمی‌داشتیم و تا سقوط صدام هم پیش می‌رفتیم. لذا اینکه امام سقوط صدام را مطرح می‌کردند، به این معنا نبود که اگر می‌توانستیم نمی‌رفتیم، اگر می‌توانستیم می‌رفتیم، ولی به معنا این هم نبود که برای این کار برنامه‌ریزی کرده باشیم. آنچه که ما روی میز مذاکره گذاشتیم بازگشت به مرزهای بین‌الملل، به رسمیت شناختن مرزهای بین‌المللی ماقبل جنگ، کمیته تعیین متجاوز و کمیته تعیین خسارت بود. بله. اگر آنها را به دست می‌آوردیم امکان داشت امام بگویند من که گفته بودم باید سقوط صدام را هم محقق سازید. ولی این بدین معنا نیست که ما آنجا را به صورت صد درصد قطعی گرفته بودیم

که تا بغداد پیش برویم. زمانی که قطعنامه ۵۹۸ صادر شد، دیپلماسی به طور کامل عوض می‌شود. مقامات کشور قطعنامه ۵۹۸ را به صورت مشروط پذیرفتند و گفتند که بیانیه دبیرکل باید صادر بشود. حسن این کار این بود که دوپهل بودن، بعضی از بندها را شفاف می‌کرد. علت اینکه تصمیم گیرندگان امور تا اینجا پیش می‌رفتند این بود که امام از همه جزئیات

محسن رضایی:

از فتح‌المبین به بعد یک فشار جدی به صیاد وارد شد، چراکه ارتشی‌ها تا قبل از طریق‌القدس هیچ بهایی به سپاه نمی‌دادند و می‌گفتند اینها یک مشت عناصر هستند، این حرف‌ها چیست، مهمان‌های ما هستند. حرف‌های آیت‌الله منتظری برگرفته از سخنان ارتشی‌ها بود که می‌گفتند شما میهمان ارتشی‌ها هستید.

بوده است. اگر من رفته بودم کویت، من را از بین می بردند و انقلاب پیروز نمی شد.

مقصود من از این اشارات این است که نباید بگوییم امام دنبال سقوط صدام نبوده است، اما اینکه این موضوع به عنوان برنامه ای روی میز حکومت گذاشته و از مسئولان خواسته شود و آنان نیز در دیپلماسی آن را روی میز بگذارند، آرمانی بوده است که اگر ایشان فرصت می یافتند آن را پیگیری می کردند. در ذهن و آرمان های امام این موضوع بوده است، اما آنچه که برنامه ریزی و مطرح می شد این بود که ضمن

به رسمیت شناخته شدن مرزهای بین المللی، متجاوز بودن عراق و اینکه شروع کننده جنگ بوده است نیز مشخص شود. برای امام بسیار اهمیت داشت که در آینده اگر خواستند خون عراقی ها را به گردن ما بیندازند، بگوییم خودتان تجاوز کردید، شما که برادرهای ما بودید ما قصد کشتن شما را نداشتیم، این عراق بوده که تجاوز کرده است. این موضوعات برای امام بسیار مهم بود؛ لذا بیشتر از این، دیگر امام آقایان را به

برنامه ریزی وادار نمی کردند. قصد ما تحقق این اهداف بوده و برای دستیابی به آنها برنامه ریزی می کردیم که آقای هاشمی می گفتند صلاح نیست که همه کشور وارد جنگ بشود.

غلامعلی رشید: تصمیمی که امام بعد از خرمشهر گرفتند که باید وارد خاک عراق بشوید، با این بحث ها تطبیق می کند؟

محسن رضایی: ما آنجا استدلال کردیم که تا پشت ارونه برویم. استدلال من و آقای ظهیرنژاد همین بود که اینجا نمی شود پدافند کرد.

هنوز صدام آتش بس را نپذیرفته است، حمله نقض آن است، قبل و بعد آتش بس ندارد. خیلی عجیب است که امام بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ می گویند که تاکتیکی نیست. چرا؟ خودشان جواب این سؤال را می دهند که آنها دنبال بهانه های هستند که بگویند ایران قطعنامه را به صورت تاکتیکی پذیرفته است تا به ایران حمله کنند. خود امام جواب این پرسش را می دهند. ما در عملیات مرصاد موفق شده بودیم، در خرمشهر نیز موفق شده بودیم، نیروی زیادی به جبهه ها آمده بودند، در نتیجه امام احتمال پیروزی ما را می دادند، اما به ما اجازه حمله به بصره را نمی دادند. لذا همه این بحث ها نشان می دهد درست است که آرزوی امام سقوط صدام بوده است، اما هیچ گاه آن را روی میز نگذاشتند و مسئولان را وادار نکردند که آن را محقق سازند. از آقای هاشمی و آیت الله خامنه ای این را مطالبه نکردند. از طرفی مسئولان حکومتی هم که به کشورهای خارجی برای مذاکره می رفتند امام از جزئیات آنها اطلاع کامل داشتند. این گونه هم نبوده است آنچه را که روی میز مذاکره گذاشتیم به دست آورده باشیم. ضمن اینکه صدام سقوط کرد. من ۴۸ ساعت بعد از پذیرش قطعنامه خدمت امام رسیدم. ایشان فرمودند که شما نگران نباشید، ما در انقلاب بارها و بارها برنامه ریزی کردیم که از طریق موفقیتی به دست آوریم و نشد، بعد دیدیم که خدا از جای دیگری که ما فکر نمی کردیم ما را پیروز کرد. ایشان سپس فرمودند: در حادثه کویت من آرزو می کردم به یک کشور اسلامی بروم. وقتی به من گفتند می خواهند به کویت تبعیدت کنند من خیلی خوشحال شدم، گفتم الحمدلله. ما را تا مرز کویت آوردند. نماز را هم آنجا خواندیم. همین که نماز تمام شد، گفتند که اوامر برگشته است، شما باید برگردید بغداد، از آنجا باید بروید پاریس! من خیلی ناراحت شدم، اما امروز می فهمم که کار خدا

محسن رضایی:

در عملیات والفجر مقدماتی
من نزد امام رفتم و از ایشان
خواستم آیت الله خامنه ای را
- که ریاست جمهوری را بر
عهده داشتند - به فرماندهی
جنگ منصوب کنند.



سردار غلامعلی رشید و محمد درودیان

سازمانی که می‌فرمایید. **محسن رضایی:** ما در عملیات خیبر می‌توانستیم پیروز بشویم. **محمد درودیان:** نظر من این است که نمی‌توانستیم، زیرا اگر می‌توانستیم پیروز می‌شدیم. **محسن رضایی:** نه، ملاحظات که ما کردیم اشتباه بوده است. **محمد درودیان:** اگر اشتباه بوده، آن هم بخشی از فهم ما و توان ما بوده است. اینکه نشده است یعنی امکان انجام شدن آن نبوده است. **محسن رضایی:** بله، با آن وضعیت بیشتر از این نمی‌شد کاری انجام داد. **غلامعلی رشید:** من دو سال بعد به این نتیجه رسیدم که دیگر نمی‌شود. **محمد درودیان:** پس در نظریه‌پردازی نباید اگر را به کار بریم، ولی در واقعه باید با همین اگرها عمل کنیم. **غلامعلی رشید:** آقای هاشمی می‌گفتند که کشور ظرفیت انجام شدن این کار را داشت، ولی آنها نتوانستند. **محمد درودیان:** آقای رضایی فرمانده سپاه کشور بودند، رهبر و رئیس‌جمهورش نبودند. این

هم جزئی از واقعیات است. **غلامعلی رشید:** ما هم که فرمانده ... نیستیم که بگوییم اگر به ما امکانات بدهید می‌جنگیم، اگر نه نمی‌جنگیم. **محمد درودیان:** اگرها بسیار شده است. **محسن رضایی:** به نظر من، آن اهداف سیاسی که شما می‌گویید ما به آن نرسیدیم، به آن رسیده‌ایم، منتها آن اهداف سیاسی سقوط صدام نبوده است. **محمد درودیان:** ما چگونه جنگ را تمام کردیم؟ یعنی به اهدافمان رسیدیم و جنگ را تمام کردیم؟ **محسن رضایی:** تا پذیرش قطعنامه ۵۹۸ جنگ نیمه‌تمام بود. **محمد درودیان:** نه. وقتی خرمشهر به خطر افتاد جنگ را تمام کردیم. پس آنجا ما مذاکره‌ای نکردیم که به اهدافمان برسیم و جنگ را تمام کنیم. **محسن رضایی:** این هم خودش نکته مهمی است. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ اگر پایان جنگ باشد یک معنا دارد؛ اگر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از جانب ما باشد یک معنا دارد، اگر از جانب صدام باشد - با این حوادثی که بین این دو پذیرش اتفاق افتاده است - معنی دیگری دارد.

غلامعلی رشید: امام می‌خواستند بهانه را از آنها بگیرند. محمد درودیان: یعنی پای چیزی بی‌خاصیت ایستادند تا بهانه را از آنها بگیرند؟ چرا به قول شما چیز بی‌خاصیت را می‌گویند نوشیدن جام زهر؟

بعد از عملیات کربلای ۵، یعنی یک سال قبل از پایان جنگ، استعفا دادم و بعد از استعفا به تشکر کردن از مسئولان پرداختم

ماه دیگر بیانیه دبیرکل هم صادر می‌شود و ما با یک قطعنامه ۵۹۸ با امتیازات حداکثری که به نفع ما بود روبه‌رو می‌شویم. عراقی‌ها این قطعنامه ۵۹۸ را با نفع حداقلی نمی‌خواستند بپذیرند و هدف دیگری داشتند. زمانی که حملات آغاز شد، همین قطعنامه ۵۹۸ با نفع حداقلی آن هم به گونه‌ای زیر سؤال رفت که امام واقعاً با آبرویشان آن را پذیرفتند، زیرا هیچ ضمانتی وجود نداشت زمانی که امام آن را می‌پذیرند عراق آن را قبول کند. احتمال می‌رفت با پایان یافتن جنگ،

محسن رضایی:

یک سال قبل از پایان یافتن جنگ ناامید شدم که در این وضعیت بتوانیم کاری انجام دهیم. ناامیدی بر من غلبه کرد و احساس کردم تلاش کردن دیگر فایده‌ای ندارد و با کنارکشیدن من شاید راهی باز شود.

عراق بگوید چه کسی گفته است قطعنامه ۵۹۸؟ و بر جاری شدن قطعنامه ۵۹۹ تأکید کند. این ریسک بزرگی برای امام بود. اما وقتی که آنها شکست خوردند دوباره قطعنامه ۵۹۸ جان گرفت و بالفعل شد؛ همین که شما می‌گویید که مبنای پایان جنگ شد، منتها زمانی که ما پذیرفتیم ضعیف شد و دوباره قوت یافت، با قطعنامه ۵۹۸ جنگ پایان یافت. آن مدت به گونه‌ای

بر ما گذشت که تعبیر جام زهر واقعاً مصداق آن است، منتها خداوند متعال این پیروزی‌ها را دوباره به ما باز گرداند و آنچه که روی میز گذاشته بودیم حاصل شد؛ اسرا آزاد شدند؛ دبیرکل بر خسارت ۹۰ میلیاردی و تعیین متجاوز اذعان کرد و هر آنچه که ما می‌خواستیم عملی شد.

محمد درودیان: صدام هم قرارداد ۱۹۷۵ را پذیرفت. محسن رضایی: بله.

محمد درودیان: ولی همه اینها می‌شود قطعنامه ۵۹۸ و بعدش، ولی چرا قطعنامه ۵۹۸ به ما قبلش به سقوط فاو و شلمچه برمی‌گردد؟

محسن رضایی: همه حرف ما این است که قطعنامه ۵۹۸ سند پرافتخاری بوده، زیرا در اوج پیروزی‌های ما نوشته شده است، منتها ما در اوج شکست‌های عراق قطعنامه را پذیرفتیم و از خاصیت بالقوه‌اش استفاده کردیم.

محمد درودیان: یعنی آن را بالفعل کردیم. من هم این را قبول دارم، اما می‌گویم نباید به تفکیک آن بپردازیم، چراکه پیوسته است.

محسن رضایی: ابتدا بالفعل بود، سپس بالقوه شد و بعد دوباره بالفعل شد و ما هم با قدرتمان عملی‌اش کردیم، ولی اگر صدام در خرمشهر و کرمانشاه مستقر می‌شد، بی‌خاصیت و محو می‌شد.

محمد درودیان: همه اینها تجزیه و تحلیل قطعنامه ۵۹۸ و پیامدهایش است.

محسن رضایی: بهتر است این گونه جمع‌بندی کنیم که قطعنامه ۵۹۸ در اوج پیروزی‌های ما نوشته شده است، لذا عراقی‌ها ناچار بودند امتیازاتی به ما بدهند و درواقع این امتیازات را هم دادند، یعنی ۸ بند از آن بسیار به نفع ماست، منتها مشکل ما این بود که یکی دو بند آن دوپهلوی بود که ما قصد داشتیم با بیانیه دبیرکل آنها را کامل کنیم. ما در در اوج پیروزی‌هایمان قطعنامه را نپذیرفتیم.

محمد درودیان: مشکل همین جاست. اگر اهداف سیاسی ما مواردی است که اشاره فرمودید باید مسیر دیگری را در پیش می‌گرفتیم.

محسن رضایی: ما مسیر را درست می‌رفتیم، آنها گمان نمی‌کردند این گونه می‌شود.

محمد درودیان: همین که فکر نمی‌کردند اشکال کار است. محسن رضایی: دوستان ما فکر می‌کردند تا دو سه



تاریخ شفاهی مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس

امیر رزاق زاده*

چکیده		
واژه‌های کلیدی: عملیات آزادسازی مناطق اشغالی، عملیات طریق القدس، تک عراق به تنگه چزابه، عملیات فتح المبین، تیپ ۲۵ کربلا.		

حتی در فکر و خیال هم متصور نیست. نام و یاد و خاطره چنین انسان‌هایی سینه‌به‌سینه در همه نسل‌ها و عصرها می‌پیچید و منتشر و منتقل می‌گردد و بدون اینکه خودشان بخواهند الگو، قهرمان و اسطوره آیندگان و نماد دفاع از آئین و سرزمین خویش قلمداد می‌شوند. این مباحث جزئی از جنگ و میادین نبرد است که در همه جنگ‌ها مصداق داشته و دارد و درخصوص پیکار ایران و عراق نیز صدق می‌کند.

مقدمه

در تلاطم و گرماگرم نبردهای خونین و مرگبار، گاه مردان فداکار و خودساخته‌ای فرصت ظهور و حضور پیدا می‌کنند که گویی برای پیکار از دامان مادر زاییده و پرورده شده‌اند و با چنان جسارت مثال‌زدنی نبوغ و استعداد خویش را در کارزار با اهریمنان به کار می‌گیرند و در مسند فرماندهی و هدایت فرمانبرداران خود طلوع می‌کنند و می‌درخشند که دیگر هیچ غروبی برایشان

* راوی و پژوهشگر دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی سردار مرتضی قربانی

سال دوازدهم □ شماره چهل و ششم □ پاییز ۱۳۹۲

تاریخ شفاهی مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا
در دوران دفاع مقدس

تاریخ شفاهی سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی به چند فراز از دوره زندگی ایشان از وضعیت خانوادگی و دوره تولد تا پیروزی انقلاب و وقوع جنگ تحمیلی اختصاص دارد. از آنجایی که رسالت و مأموریت اصلی مرکز معطوف به حوادث و رویدادهای دوران دفاع مقدس می‌باشد، لذا بررسی و دریافت داده‌های اطلاعاتی ایشان اعم از اخبار، اطلاعات، گزارش‌ها و دست‌نوشته‌های دست اول، معتبر و موثق موجود در مرکز و اسناد شخصی وی از مراحل طراحی، تصمیم‌سازی، تجزیه و تحلیل، تصمیم‌گیری تا اقدامات اجرایی در میدان‌های نبرد، از سال ۱۳۸۸ در دستور کار قرار گرفت و دوران فعالیت و حضور مرتضی قربانی از روز دوم مهر ۱۳۵۹ که مقارن با ایام هجوم سراسری ارتش عراق و تجاوز به سرزمین ایران است، به تفصیل و با دقت کنکاش شد. این بررسی‌ها شامل چگونگی ورود ایشان و هم‌قطارانش به صفوف مردم و رزمندگان سلحشور شهرهای موردهجوم استان خوزستان در اهواز، دشت آزادگان، خرمشهر و آبادان تا شکل‌گیری دفاع منسجم در چندین ماه حصر آبادان و سپس تشکیل یگان ۲۵ کربلا از گردان تا تیپ و سپس معطوف به نبردهای ایذایی، کوچک و بزرگ که ایشان در آن مشارکت داشتند، می‌باشد. جلسات تاریخ شفاهی در پادگان شهید نظران (حشمتیه سابق)

مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ) نیز از هنگام آغاز جنگ به منظور ضبط و ثبت وقایع و داشته‌های تاریخی دست‌اندرکاران دفاع مقدس، در گام اول و بدو ورود به عرصه خطیر تاریخ‌نگاری، ابتدا استفاده از شیوه تاریخ شفاهی را برگزید در پیمودن این مسیر موفقیت‌های شایان توجهی به دست آورد. اکنون با گذشت چند دهه، مرکز درصدد بازخوانی و بازروایی سرگذشت و تاریخ مقدس از زبان فرماندهان دوران جنگ هشت ساله ایران و عراق است تا ضمن مراجعه و استناد به اسناد و مدارک موجود، از لایه‌های پنهان و ناگشوده رمزگشایی کند تا برگ دیگری از چنین واقعه‌ای شگرف پدیدار شود و اطلاعات ناب و ناگفته‌ها و زوایای مهم ایام دفاع مقدس به رشته تحریر در آید تا فصل نوینی برای ترتیبات دفاعی و امنیتی جمهوری اسلامی گشوده شود و رقم خورد و الگوی عینی و عملی مناسب و کاربردی پیش روی نسل‌های آینده قرار دهد.

به همین منظور، با الهام از سبک و سیاق تاریخ شفاهی در گفت‌وگو با فرماندهان مؤثر و یگانه جنگ، مرکز اسناد فرماندهان شاخص تاریخ هشت سال دفاع مقدس را در اولویت قرار داده، سلسله جلساتی را برای تدوین تاریخ شفاهی آنان ترتیب داده است که ازجمله این فرماندهان تأثیرگذار، مرتضی قربانی می‌باشد. مقرر شده است مطالب ایشان ابتدا ثبت و ضبط شود و به‌دنبال پیاده‌سازی و تدوین به نگارش درآید. امیدواریم با حفظ اصل امانتداری، انتشار این مطالب بتواند در تحقق اهداف پیش‌بینی شده مفید و مؤثر واقع شود،



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی فرمانده لشکرهای ۵ نصر و ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس

طریق القدس طبیعتاً قضیه این بود که ما به کنار رودخانه نیشان رسیدیم و پدافند کردیم، بعد برای عملیات فتح المبین بنا شد که به منطقه عملیاتی شوش برویم و تقریباً بیست یا بیست و دو روز بعد از عملیات طریق القدس یعنی از روز سی ام آذرماه تأموریت دادند. خُب، ۳۰ آذر ۱۳۶۰ جبهه ما تثبیت شد و برای ادامه عملیات بعدی آماده بودیم. باتوجه به بخشی که ارتش عراق در عملیات طریق القدس از ترس عقب نشینی کرد و به جنوب رودخانه نیشان رفت، ما جبهه مان را در شمال رودخانه نیشان تثبیت کردیم، یعنی از یک جناح در ساحل شمالی به رودخانه نیشان و از جناح دیگر در کناره شرقی هورالهویزه خط پدافندی تشکیل دادیم که از روبه رو، جبهه غربی ما، دفار و هورالهویزه بود - که در اختیار نیروهای بومی قرار داشت - و از آنجا هم می آمد می خورد به تنگه چزابه. فرماندهان نظامی توی تنگه چزابه هم تیپ ۱۴ امام حسین (ع) را مستقر کردند و یک تیپ زرهی ارتش هم آنجا ماند که تنگه چزابه را تا مناطق و ارتفاعات رملی حفظ کنند. تو قسمت رمل ها هم که نه عراقی ها نیرو داشتند نه ما نیرو داشتیم. در این منطقه کلاً امکاناتی که عراقی ها بعد از فرار به

و حرم امام خمینی (ره) در بهشت زهرا با حضور ایشان و همچنین برخی فرماندهان عرصه دفاع مقدس نظیر امیر سرتیپ سیروس لطفی، فرمانده لشکر ۱۶ زرهی (قزوین) ارتش جمهوری اسلامی ایران، مرتضی تاج از هم رزمان همیشگی سردار مرتضی قربانی در هشت سال دفاع مقدس و صفر حسین پور، راوی وفادار تیپ ۲۵ کربلا از سال ۱۳۶۰ تا نبردهای ۱۳۶۱، ترتیب یافت که در مجموع ۱۶ جلسه و بیش از ۴۵ ساعت رادر برگرفت که حاصل آن مطالب درحال تدوین و آماده سازی برای انتشار می باشد. امید است که مفید فایده باشد. گفتگوی زیر درباره عملیات فتح المبین است.

بررسی نبرد گذشته و آینده، غلبه بر تردیدها با کلام امام خمینی، گسترش سازمان رزم

امیر رزاق زاده: در آغاز بحث، ضرورت دارد وقایع عملیات طریق القدس را به طور کلی مرور کنیم. چنانچه شما حضور ذهن دارید رئوس مباحثی از آن نبرد را مطرح بفرمایید تا ما بحث اصلی خودمان را آغاز کنیم.

مرتضی قربانی: خیلی خُب. با انجام عملیات

ای کاش من هم یک پاسدار بودم و شما با تدبیر، تفکر و تعقل کارها را دنبال بکنید. شما چه کشته شوید و چه بکشید، پیروزی و خود خدا می‌داند که اسم تک‌تک این شهدا و رزمندگان در طومار زرین امام حسین^(ع) ثبت و ضبط است و بروید بایستید.* فکر کنم ایشان ۲۰، ۲۵ دقیقه صحبت کردند.

به هر جهت، بعد که فرمایش حضرت امام و خلاصه جلسه تمام شد، بچه‌ها ریختند روی سر امام و سروصورت و بدن امام را غرق مایه‌پوسه کردن. یکی از برادرها به نام عندلیب گردن امام را گرفت و کشید، در این هنگام آقا محسن بلند شد دست بچه‌ها را پس زد گفت بروید آن طرف پاسدار بازی درنیارید حضرت امام دست آقا محسن را پس زد و گفت: بگذار پاسدار بازی دربیارند و آنجا واقعاً به برادران ارتش و سپاه

مرتضی قربانی: در دیدار فرماندهان با امام، فرمانده سپاه و نیروی زمینی ارتش ابهام فرماندهان در مورد حجم بالای تلفات در عملیات طریق‌القدس را مطرح کردند، حضرت امام فرمودند: ای کاش من هم یک پاسدار بودم و شما با تدبیر، تفکر و تعقل کارها را دنبال بکنید.

* نگارنده: در پی بروز مشکلاتی در جریان عملیات طریق‌القدس و تلاش سرسختانه ارتش عراق برای بازپس‌گیری مواضع از دست رفته در خاک جمهوری اسلامی میزان تلفات انسانی قوای جمهوری اسلامی افزایش یافت. همچنین موفقیت رزمندگان اسلام در جبهه‌های جنوب و غرب، به‌ویژه آزادی شهر بستان و شکست دشمن اشغالگر خشم مخالفان نظام و سازمان‌های تروریستی را برانگیخت و سبب شد تا سازمان تروریستی از جمله سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به اقدامات تروریستی روی آورند که این موضوع احساس ناخوشایندی در حال مسئولان درباره مسئولیت خطیرشان ایجاد کرده، موجب شده بود درباره ادامه فعالیتشان در نبردهای آینده دچار تردید شوند که با چاره‌جویی محسن رضایی، فرمانده سپاه پاسداران، ملاقاتی با امام ترتیب داده شده با بهره‌گیری از سخنان مرشد و راهبر انقلاب قوت قبل یافتند و با اطمینان خاطر آماده حضور در میداين و فرماندهی یگان‌های تحت‌امرشان برای دفع فتنه دشمن شدند.

صدام شکست خورده بود و دشمن برای تربیت ضدانقلاب و منافقین و همه آنها برنامه گذاشته بود که مردم کوچه و خیابان و مسئولان نظام را ترور کنند. این گروه‌ها هم این کار را می‌کردند. وقتی که ما می‌خواستیم بیاییم تهران خیلی به ما سفارش می‌کردند که به‌صورت جمعی و با لباس فرم سپاه به تهران نروید و چون منافقین فعال بودند، خُب ما هم که اسلحه داشتیم و بحمدالله ترسی از منافقین نداشتیم، ولی به هر جهت روی این موارد تأکید شد. بعد ما خدمت حضرت امام رسیدیم تو این جلسه، خرازی، سرهنگ صیاد شیرازی، غلامعلی رشید، شمشخانی، عزیز جعفری، احمدپور، رفیق‌دوست، رحیم صفوی، مهدی زین‌الدین، غمخوار، علیرضا عندلیب، داود کریمی، حاج آقا سالک، محصولی، حسن درویش، مجید بقایی، حسن باقری، احمد کاظمی، چند فرمانده دیگر از ارتش، مثل فرمانده لشکرهای ۷۷، ۱۶، ۹۲ یعنی سرهنگ سیروس لطفی و سرهنگ نیکی هم بودند. در این جلسه صیاد شیرازی و برادرمان آقا محسن رضایی گزارشی از شرح عملیات سپاه و ارتش دادند. در این جلسه بحث فتح‌المبین و بحث عملیات بیت‌المقدس هم مطرح شد و آنجا بود که نقشه‌ای را آقا محسن پهن کرد و توضیحاتی داد و گفت: این عملیات این‌طوری بوده، از آن طرف عملیات فتح‌المبین را می‌خواهیم ان‌شاءالله شروع بکنیم، بعد هم عملیات بیت‌المقدس را. که تو این جلسه بیشتر فرماندهان یک سؤال اساسی از حضرت امام داشتند که به آقای محسن رضایی گفته بودند که ایشان در صحبت‌هایش از حضرت امام سؤال کنند که آقا شما بگویید تکلیف ما چیست؟ چون کلاً تو جلسه خود بچه‌های سپاه بیشتر این بحث‌ها بود که با این قدر شهید تکلیف شرعی ما چی می‌شود؟ بعد از اینکه خدمت امام رسیدیم و فرمانده سپاه و نیروی زمینی ارتش این سؤال را مطرح کردند، حضرت امام آنجا فرمودند:

منطقه رود کرخه. به ما گفتند آقا، شما باید بروید شوش. حدود دهم، پانزدهم دی یک جلسه‌ای گذاشته شد و جلسه بحث شد و محورهای تقسیم شد که مسئولان سپاه تو آن جلسه‌ای که تو گلف گذاشته شد، تقسیم کار کردند و ابتدا تیپ ۸ نجف را به منطقه رقیبه که مسئولیت خط پدافندی آنجا با تیپ ۵۵ هوابرد بود فرستادند. تیپ ما را به شوش که مسئولیت این جبهه هم در اختیار مرتضی صفار بود اعزام کردند و محور شمالی، یعنی منطقه دالپری و مورموری تا دهلران و عین‌خوش را هم به حاج حسین خرازی، فرمانده تیپ ۱۴ امام حسین^(ع)، دادند. حُب این طرح هنوز پخته نبود، چون روی طرح به صورت جامع و کامل بحث نشده بود و برآوردها هم هنوز درست و حسابی کامل نبود و طرح مانور هم نقص زیادی داشت؛ مثل اینکه ما باید چگونه و از کجا وارد بشویم و کجا خطوط دشمن را قطع بکنیم؟ به هر جهت ما کار را شروع کردیم برای اینکه نیروها را جابه‌جا بکنیم و امکانات را به منطقه جدید منتقل کنیم. یک جایی توی شوش گرفتیم که دوتا مدرسه و یک گاراژ بود و آهسته‌آهسته هماهنگ کردیم و وسایل خودمان را منتقل کردیم.

تمهیدات دشمن و تشریح اوضاع چزابه

امیر رزاق‌زاده: لطفاً تشریح بفرمایید برنامه و تلاش دشمن در میداین نبرد و شهرهای مهم کشور برای جلوگیری از عملیات بعدی ما چه بود؟

مرتضی قربانی: در این هنگام نیروهای یگان درحین انتقال بودند و داشتیم برای این کار سازماندهی و برنامه‌ریزی می‌کردیم که یک‌دفعه قضیه دامن‌دار حمله عراقی‌ها به تنگه چزابه پیش آمد که از حدود پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بهمن تا اوایل اسفند ۱۳۶۰ هم ادامه داشت.

دشمن حُب یک وضعیتی از لحاظ سیاسی و نظامی پیدا کرده بود، چون تو عملیات ثامن‌الائمه^(ع) شکست خورده و اسیر و کشته داده بود. حدود دو لشکرش هم

یگان‌هایی مثل تیپ ۲۷ حضرت رسول، ۷ ولیعصر، ۴۱ ثارالله، ۴۶ فجر، ۱۷ قم*، تیپ ۳۳ المهدی، ۱۵ امام حسن، ۳۵ امام سجاد، تیپ سپاه ایلام و تیپ ۸ نجف را تشکیل داد. حالا نام‌های پیشنهادی فرمانده یگان‌ها هم یادم هست. مثلاً بنا بود داود کریمی و اویسی فرمانده تیپ ۲۷ تهران بشوند، ولی بعدش چون به هر جهت قرار شد فرمانده این یگان‌ها بیشتر باید از تو مناطق عملیاتی شکل بگیرد، برای همین احمد متوسلیان را انتخاب کردند. بعد تیپ ۱۷ قم به فرماندهی مرتضی صفار و تیپ ۴۶ فجر که نیروهایش بیشتر اهل شیراز بودند را به نبی‌رودکی دادند که حُب تو محاصره آبادان بود، بعد هم آمد توی عملیات طریق‌القدس پیش خود من و تو حین رزم هم بود و اینها تیپ ۴۶ فجر را تشکیل دادند. رئوفی که از اول هم تو همین منطقه تو محور دزفول و کرخه بود را فرمانده تیپ ۷ ولیعصر کردند. قاسم سلیمانی که از اول پیش ما تو جبهه طراح بود، ضمن اینکه تو عملیات طریق‌القدس هم در قالب یک تیپ به ما مأمور شد و قرار بود بعد در عملیات فتح‌المبین هم به یگان ما مأمور شود، تقریباً تا حدود پانزده روز مونده به عملیات فتح‌المبین با گردان‌های تحت‌امرش پیش ما بود، که بعد دیگر از یگان ما جدا شد، اما ایشان هم فرمانده تیپ ۴۱ ثارالله شد و بالای سر تیپ خودش رفت. تیپ ۸ نجف هم به فرماندهی احمد کاظمی هم به لحاظ سابقه کارش که تو فیاضیه هفت، هشت، ده ماه در محاصره بود و هم از نظر عملیاتی، استخوان‌بندی و کادر خوبی داشت و هم خودش و نیروهای دوره دیده بودند و شم نظامی قوی داشتند، بنا شد مستقل باشد. پس یک تیپ دیگر هم از اصفهان اضافه شد.

حُب الحمدلله به این صورت بحث توسعه سازمان رزم مطرح و اجرا شد، بعد ما برگشتیم، در حوالی غرب

* لازم به یادآوری است که سپاه در عملیات طریق‌القدس دارای پنج یگان یا به تعبیری تیپ بود که تیپ ۳۴ امام سجاد در حین آن عملیات با تیپ ۱۴ امام حسین ادغام شد و تیپ احتیاط ۳۵ امام حسن به فرماندهی جعفر اسدی که بنا به ضرورت تأسیس شده بود نیز منحل شدند.



— سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی

بعد سیاسی، هم تو بُعد نظامی مستأصل بکنیم. در بعد نظامی تو مناطق جنگی ما را درگیر کردند و با یک برنامه‌ریزی حساب‌شده تو عقبه و شهرها و تهران هم یک تشنجی به وجود آوردند تا این تشنج باعث تضعیف و متزلزل شدن روحیه دولت‌مردان و تصمیم‌گیران ما بشود. یادم هست که تو همین رابطه هم صدام و هم طه یاسین رمضان* چنداناً مصاحبه با رسانه‌های مهم و معروف دنیا کردند. طه یاسین رمضان یک مصاحبه‌ای خیلی تندی علیه ایران با رسانه‌ها کرد که مصاحبه‌اش را هم شبکه‌های ارتباطی و رسانه‌ای جهان پخش کردند. من یادم هست این مسئله را تو اهواز از تلویزیون خود عراق گوش دادم، چون فارسی ترجمه می‌کرد. گفت که ما در رابطه با ایران، اینکه فقط جنگ را به اروند و به مرزها خلاصه و بسنده کنیم نیست، اصلاً ما سر مرز و سر آب و سر اروند و شط‌العرب [اروندرو] که با ایران بحث و مشکل نداریم، به هر جهت ما یک بحث و اختلاف اساسی با ایران داریم و آن این است که باید

* راوی: طه یاسین رمضان که یکی از مسئولان مؤثر و خیره عراق و مورد حمایت کشورهای غربی و به عنوان قائم مقام صدام و فرمانده ارتش خلقی عراق هم بود.

منه‌دم شد. بعد هم باز در عملیات طریق‌القدس دوباره سه چهارتا لشکر دشمن اینجا آسیب دیده بود، چون در اینجا یک جبهه وسیعی را ما ایجاد کرده بودیم. ما در شمال کرخه مواضع دشمن را دور زده بودیم و دشمن شکست خورد و [این موضوع] منجر به آزادسازی بستان شد و ما در یک سطح خوبی قرار گرفتیم و اوضاع عراق از نظر سیاسی، نظامی نامساعد شد. بعد از عملیات طریق‌القدس، حامیان و دولت‌ها و ابرقدرت‌هایی که حدود سی چهل تا کشور بودند، تا ما بستان را گرفتیم و دیدند که صدام داره روزبه‌روز ضعیف و از این طرف توان نظامی ما از نظر روحیه و توان با پیروزی‌های به‌دست‌آمده افزایش پیدا می‌کنه، همین مسائل باعث شد که ارتش و حکومت صدام را حسابی تقویت بکنند و خود صدام هم آمد وارد یک معرکه‌ای شد. معرکه اولش این بود که بعد از عملیات ثامن‌الائمه^(ع) و طریق‌القدس اقداماتی انجام دادند، در آستانه علمیات طریق‌القدس فعالیت منافقین اوج گرفت و بالا رفت، طوری که آنها شروع کردند به حمله و تلفات وارد کردن به ما. از طرف دیگر، استراتژی‌ای که تعریف کرده بودند این بود که ما باید یک کاری بکنیم که ایران را هم تو

عراقی‌ها تو عملیات خیلی تلاش کردند که بیابند چزابه و بستان را بازپس بگیرند، ولی نتوانستند. بعد آمدند یک برنامه‌ریزی چندمنظوره برای رسیدن به این اهداف کردند که اول انهدام نیرو بود؛ دوم این بود که ما را متوقف بکنند و سوم، عملیات بعدی ما را به تأخیر بیندازند یا از وقوع آن جلوگیری بکنند. تلاش دشمن در عملیات چزابه - که تقریباً تو عمق هشت، نه کیلومتر در عرض دو کیلومتر بود - برای پس گرفتن آنجا و بستان از روز ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ آغاز شد و تا ۷ اسفند ۱۳۶۰ ادامه داشت، یعنی مادر این محدوده، بیست روز درگیر بودیم. عراقی‌ها هر روز به هر جهت در غرب تنگه چزابه به بستان تظاهر به تک می کردند و دنبال این بودند که بیابند خط را بگیرند و از آن طرف با توپخانه آتش شدیدی تو منطقه می ریختند، طوری که خود صدام در مکالمه با فرماندهانش که توسط نیروهای اطلاعاتی ما شنود می شد، دائم می گفت که ما همه ایرانی‌ها را اینجا و توی منطقه چزابه سوزانندیم. حالا ما آمار و اطلاعاتی داریم که در عرض بیست روز اینجا یک میلیون و دویست، سیصد تا پانصد هزار گلوله از توپ‌ها و ادوات عراقی‌ها شلیک شده است که ما اگر بخواهیم این گلوله‌ها را با آن شعاع ترکش‌هایش حساب بکنیم، یک میلیون و پانصد هزار گلوله را بخواهیم حساب کنیم، باید در معادلات محاسبه کنیم و ببینیم در میزان یک متر یا یک کیلومتر مربع چقدر گلوله تو این منطقه خورده است. ریختن و اجرای گلوله‌ها به وسیله دشمن به صورتی بود که وقتی اجرای آتش را شروع می کرد، از روی خط اول عین اینکه زمین را جارو بکنند، مواضع ما را از عقب می زد، می آمد جلو، بعد دوباره از پشت می زد، می آمد عقب و تو اصطلاح نظامی می گویند: ما همه چی را داریم جارو و پودر می کنیم و می سوزانیم می رویم جلو. حُب الحمدلله رب العالمین یک بخشی از کار این بود که گلوله‌ها تو آب و باتلاق و هور می خوردند و مؤثر نبود. یک بخشی هم این زمین‌های رملی بود که گلوله می رفت آن زیر و عمل می کرد و ترکش نداشت و از این نظر تلفات الحمدلله به نسبت اجرای آتش دشمن کم بود،

این حکومت جمهوری اسلامی را نابود کنیم. باصراحت گفت باید نظام حکومتی ایران را نابود کنیم و مشخص بود که این خط ابرقدرت‌هاست. طه یاسین رمضان که خودش هماهنگ و نزدیک به حکومت‌های غربی به ویژه انگلیس بود، گفت: ما با قدرت و تمام توان با ایران برخورد خواهیم کرد. حُب دیگر تو این قضیه سران کشور عراق، هم منافقین را فعال کردند و هم صاحب‌های زیادی با رسانه‌ها داشتند.

به هر جهت ما تقریباً از ۳۰ آذر تا ۱۰ دی ۱۳۶۰ منطقه عملیاتی خودمان در عملیات طریق‌القدس را دیگر به ارتش تحویل دادیم و از منطقه رفته بودیم و داشتیم تو منطقه عملیاتی جدید جابه‌جا می شدیم، نیروهایمان را هم آورده بودیم برای آموزش و داشتیم کار می کردیم که عراقی‌ها در تاریخ ۱۷ بهمن ۱۳۶۰ دوباره به خاک ایران حمله کردند. حمله‌ای را که پیش‌بینی کرده بودند، به منظور این بود که ما را به نحوی درگیر کنند و نیروهای ما را معطل و منهدم کنند و نگذارند ما در عملیات اساسی بعدی به یک پیروزی بزرگ دیگر دست پیدا بکنیم. لذا آمدند بررسی کردند و بهترین جایی را که برای این کار انتخاب کرده بودند، حمله به تنگه چزابه بود؛ یعنی اینها اول راهکارها را تجزیه و تحلیل کردند و با خود گفتند: ما اگر تو شرق اروند و کارون وارد می شویم نمی‌توانیم آن مناطق را قُرُق کنیم یا مثلاً دوباره منطقه عملیاتی ثامن‌الائمه را پس بگیریم، اما به نتیجه رسیدند که بیابند شهر بستان را پس بگیرند. تو تحلیل‌هایی که از اسرای عراقی بعدها گرفتیم این موضوع مشترک بود که همه به آن اشاره می کردند و آن این بود که ما باید برویم باز دوباره بستان را پس بگیریم که هم به هر جهت جو سیاسی که علیه صدام ایجاد شده بود را یک طوری حل بکنند و هم عملیات آینده ما را منتفی کنند. حُب اینها آمدند از این کریدور [تنگه چزابه] یا راه ارتباطی محدودی که بین تپه‌های رملی تا هورالهویزه وجود داشت و عرض آن یکی، دو کیلومتر هست عبور کنند و شهر بستان را دوباره اشغال کنند.

اما باین حال اینجا فقط سپاه حدود ۳۰ تا ۳۵ گردان نیرو هزینه کرد و بیشتر پاتک‌ها را هم یگان‌های سپاه جواب داد. هرچند در آن زمان، پدافند بخشی از خط اول منطقه دست تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) بود، منتها یک تیپ زرهی هم از ارتش آنجا مستقر بود؛ همان تیپی که با تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) در عملیات طریق القدس به‌طور مشترک عمل کرده بود؛ یعنی تیپ ۳ لشکر ۹۲ زرهی. به‌هرجهت، عراقی‌ها در حملاتشان بیشتر فشار خود را روی خط سپاه می‌آوردند و می‌خواستند نیرو و سازمان رزمی که سپاه برای عملیات فتح‌المبین آماده کرده و ترتیب داده بود اینجا هزینه بکند و دشمن درواقع به‌دنبال این بود که ما را ازهر نظر در منطقه غرب بستان و چزابه مستأصل کند؛ هم ما را خسته بکند هم سازماندهی ما را از بین ببرد.

پس قصدش این بود که نیروهای ما را مضمحل و تجهیزات ما را منهدم کند، تأخیر در عملیات بیندازد، به‌هرجهت روحیه‌های ما را هم پایین بیاورد. حتی اگه هم ما در عملیات فتح‌المبین موفق می‌شدیم و او هم شهر بستان را می‌گرفت، بگوید آقا ایرانی‌ها دروغ می‌گویند و حسابی علیه ما در رسانه‌ها تبلیغات راه بیندازد و دروغ‌پردازی بکند. ولی اینجا یک مقاومت مردانه‌ای شد که من می‌خواهم بگویم که خدا می‌داند از سنگر که می‌آمدیم بیرون می‌رفتیم تو منطقه و برمی‌گشتیم، گلوله که جای گلوله می‌خورد، من خودم وحشت می‌کردم. من آنجا فرمانده تیپ ۲۵ کربلا بودم. این نیرویی که به ما داده بودند و آمده بودند، ما داشتیم آنها را به سلاح تجهیز می‌کردیم؛ یعنی سلاح به آنها داده و آماده کرده بودیم که ببریم برای آموزش. همه این

بعد از عملیات
معالیت منافقین
زیاد بود و جو
ستی، منافقین تو
د آورده بودند؛
می‌کشتند ترور
وار را می‌کشتند،
می‌کشتند.

مرتضی قربانی: بعد از عملیات
طریق القدس فعالیت منافقین
هم فوق العاده زیاد بود و جو
رعب و وحشتی، منافقین تو
تهران به وجود آورده بودند؛
مردم را می کشتند ترور
می کردند، پاسدار را می کشتند،
کمیته ای را می کشتند.

می شدیم، ولی این نیروی ما تو چزابه صرف و هزینه شد؛ یعنی هم کادرها و هم نیروهای ما زخمی شدن، هم به هر جهت این نیروهای آسیب دیده و گردان های از رده خارج دیگر برای ما نیروی عملیاتی نبودند. **امیر رزاق زاده:** بیشتر نیروهای اعزامی اهل کجا بودند یا از کجا آمده بودند؟

مرتضی قربانی: به هر جهت بچه های کادر و تدارکات و پشتیبانی مجموعه ما بیشتر اهل اصفهان بودند، منتها دیگر بقیه نیروهای تیپ و گردان ها از شیراز، فارس، اصفهان، کرمان،

کرج، قم، ساری و خوزستان بودند، ولی تو این ده، بیست روزی که نیروهای ما تو چزابه جنگیدند، من قشنگ روزی یک گردان از نیروهای اعزامی را آنجا هزینه کردم؛ یعنی هم سلاح رفت هم تجهیزات عمده یگانم. اصلاً سلاحی که به نیروی گردان ها به صورت نو یا از غنائم به دست آمده داده بودم و با این نیروها فرستادم چزابه، همه از دست رفت، چون یک تعدادی مجروح یا شهید شدند و بقیه نیروها که

مرتضی قربانی: در حین انتقال، سازماندهی و برنامه ریزی بودیم که یک دفعه قضیه دامنه دار حمله عراقی ها به تنگه چزابه پیش آمد که از حدود پانزدهم، شانزدهم و هفدهم بهمن تا اوایل اسفند ۱۳۶۰ هم ادامه داشت.

از منطقه چزابه می آمدند سلاحشان را از آنها همان جا می گرفتند. نیروهای باقی مانده برای عقب دیگر سلاحی نداشتند که بیاورند و تقریباً انبار و همه امکاناتمان برای تجهیز انفرادی نیروهای پیاده مان مصرف شد. حالا دیگر فقط علی ماند و حوضش؛ یعنی فقط خود ما ماندیم. تو همین فاصله هم ما رفتیم تو منطقه شوش و آنجا مستقر شدیم.

امیر رزاق زاده: قرارگاه فرماندهی و هدایت عملیات مرکزی در عملیات امام علی^(ع) کجای منطقه چزابه واقع شده بود؟

وارد عمل شوند. یعنی ما اصلاً خودمان آنجا نمی آمدیم و مسئولیتی در خط نداشتیم، بلکه مسئولیت آن محور تو خط با حسین خرازی، مصطفی ردانی و حسن باقری بود. باقری آنجا خودش به عنوان فرمانده قرارگاه رأساً دیگر کنار حسین خرازی فرمانده تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) و بچه های اصفهان مستقر بود و شانه به شانه در همه صحنه ها حاضر بود و در درگیری ها و حمله نیروهای ما به دشمن حضور داشت. اصلاً خود ایشان گردان را می برد و در تپه عرب و نبهه مانند یک فرمانده گردان وارد عمل می شد که عراقی ها را دور بزنند و یک انهدام سنگینی از عراقی ها بگیرد که با حضور این فرماندهان و هدایت مؤثر آنها، نیروهای پیاده گردان های سپاه توانستند تجهیزات عراقی ها را مثل قوای زرهی شان منهدم کنند، طوری که سرانجام بچه ها برای مقابله با تحرکات دشمن یک شب ریختند تو تانک های دشمن و آنها را زدند، چون دیگر آنجا توپخانه ما ضعیف بود. اگر مجموعاً فرمانده ها با هدایت مؤثر نیروها، تلفات سنگینی به دشمن وارد نمی کردند، اصلاً بچه ها نمی توانستند خط را تثبیت بکنند، ضمن اینکه طول منطقه چزابه محدود و در حدود دو کیلومتر بود. اگر اینجا دیگر می خواستیم نیروی زیادتری یا یگان های جدید تازه نفس وارد کنیم، خودکشی محض بود. پس فقط همان یگان ها و فرماندهان مستقر، مسئولیت و مقابله با پاتک های سنگین دشمن را به عهده داشتند. تو این ده، پانزده، بیست روز، یعنی از ۱۷ بهمن تا ۱ اسفند ۱۳۶۰، عراق حمله کرد، از ۲۰ بهمن من حدود ۱۱ گردان نیرو به چزابه بردم، یعنی روزی یک گردان اینجا می بردم، منتها شهدای این نیروها را باید برمی گرداندم، گردان های آسیب دیده و از رده خارج را باید دوباره به مقر خودمان در عقبه برمی گرداندم و دوباره برای سازماندهی نیروهای اعزامی جدید وارد عمل می شدیم و به آنها تجهیزات و آموزش می دادم و کارهایشان را راه می انداختم. این اقدام ما برای عملیات بعدی مثل نبرد فتح المبین بود که باید با ده، دوازده گردان عملیات انجام می دادیم و وارد عمل

مرتضی قربانی: قرارگاه اصلی پشت بستان کنار پیچ قبل از شهر سمت چپ جاده آسفالتی که می‌پیچد قرار داشت، طوری که توپ ۱۳۰ و کاتیوشا قشنگ روی آن کار می‌کرد. این رزمندگان ما خیلی کار ارزنده‌ای آنجا کردند و به هر جهت یک منطقه‌ای را که گفتیم به وسعت هشت کیلومتر در دو کیلومتر بود، اینجا را دیگر دو سه بار عراق با اجرای آتش توپخانه مچاله‌اش کرد. براساس آماری که خود عراقی‌ها اعلام کردند، بالغ بر ۱/۵ میلیون گلوله توپ و خمپاره شلیک کردند و ۳۰ تا ۳۵ گردان هم از نیروهای سپاه اینجا هزینه شد؛ یعنی عملاً مهمات ما، یعنی گلوله توپخانه و سلاح را که قرار بود در عملیات بعدی استفاده کنیم، در چزابه مصرف شد، ضمن اینکه نیروی ما هم تحلیل رفت. عراقی‌ها هم با گرفتن تلفات و زمان از ما فکر می‌کردند به اهداف خود رسیده‌اند. آنها تو این حرکت یک هدف اساسی داشتند و برای رسیدن به اون، این اقدامات را انجام دادند؛ یکی اینکه تو عقبه شهرها و مرزها منافقین و گروه‌های ضدانقلاب مثل کومه‌له را فعال کردند و دوم اینکه با انهدام نیرو و تجهیزات سپاه ارتش، می‌خواستند از عملیات بعدی ما جلوگیری کنند. اینها همه‌اش به دنبال این بودند که ما عملیات فتح‌المبین را انجام ندهیم، یعنی لشکر یکم و لشکر دهم عراق دنبال این بودند که عملیات بعدی ما منتفی شود. خدا ان شاء الله روح آن شهدای مظلوم را - چون آنها هم مظلومانه شهید شدند - با امام حسین^(ع) و حضرت ابوالفضل^(ع) محشور بکند و خدا به آن کسانی هم که زحمت کشیدند، اجر و پاداش بدهد و به ما توفیق بدهد ان شاء الله از شهدا غافل نشویم و عقب نمانیم. لازم است برای چزابه من عرض بکنم که واقعاً محسن رضایی و صیاد شیرازی آنجا تو صحنه حضور مستقیم داشتند که ارتش عراق قرارگاه فرماندهی را چندبار با اجرای آتش توپخانه، کاتیوشا و ادوات زیرورو کرد، ولی این فرماندهان از آنجا تکان نخوردند و تو نزدیکی منطقه درگیری حضور دائمی داشتند. من هر لحظه می‌گفتم که دیگر عراقی‌ها می‌آیند. اصلاً چند باری بچه‌های فرمانده بگانه‌ها گفتند: آقا بلند

مرتضی قربانی: یادم هست یک تدبیری که آقای محسن رضایی تو اوج همین درگیری‌های چزابه تو قرارگاه زیر آتش داشت این بود که جلسه‌ای برای فتح‌المبین گذاشت. آقا محسن ادامه جلسه را تهران گذاشت. به هر جهت بحث و صحبت زیادی شد، بعد هم به ما گفتند آقا بروید تو منطقه عملیاتی جدید مستقر شوید. لذا براساس تدبیر آقا محسن از تاریخ ۱۰ اسفند ۱۳۶۰ تقریباً دیگر ما رفتیم تو منطقه جدید مستقر شدیم. در منطقه عملیاتی فتح‌المبین به‌عنوان هدف، ابتدا تپه ۱۲۰ را که درواقع منطقه روبه‌روی آن تپه جبهه‌ای بود به ما تحویل داده بودند. موقعیت جغرافیایی دقیق تپه ۱۲۰ در منطقه عمومی شوش بود که برای رسیدن به آنجا ما باید از پایین عنکوش و یک پل ماشین‌رو از روی رودخانه که نیروهای جهادی زده بودند، عبور می‌کردیم و می‌رفتیم تا به محدوده تپه ۱۲۰ می‌رسیدیم. ما بچه‌های واحد اطلاعات را روز اول بردیم مستقر کردیم.

ما آمديم شرق رودخانه كرخه مستقر شديم و امكاناتمان و وسايلمان را تو يك روستايي به نام خلف مسلم آورديم و همه بارها و كلا ستاد ما را تو خلف مسلم قرار داديم و نيروها و واحدهاي پدافند، ادوات، توپخانه و هرچي امكانات داشتيم آورديم و اينجا مستقر و از اينجا شناسايي هاي خودمان را هم شروع كرديم. در يك حركت نظامي هم بچه هاي ما رفتند يك اسير از عراقي ها هم گرفتند. ما كه رفتيم شرق رودخانه،

مرتضی قربانی: در ۱۵ اسفند به ما دستور دادند که آقا شما از این جبهه آزاد شوید. اما تو منطقه قبل عرض کردم سمت شوش و رودخانه کرخه و در حوالی محدوده تپه ۱۲۰ بالا سر منطقه‌ای به نام سندال بودیم که در اونجا، یعنی در منطقه شوش، من شناسایی هامو کردم، امکانات و دستگاه‌های زرهی خودم را از رودخانه کرخه عبور دادم. همه چی اصلاً صددرصد آماده بود. ۱۵ روز قبل از عملیات، به من دستور دادند حرکت کن و برو محل مأموریت و منطقه جدید. ما که منطقه شوش و حوالی تپه ۱۲۰ بودیم، هنوز قرارگاه‌های تاکتیکی رده بالاتر ما به صورت رسمی شکل نگرفته بود. خُب دیگر ما مسئله سختی تغییر مأموریت و جابه‌جایی محور را هم پذیرفتیم و هم انتقال پیدا کردیم آمدیم تو منطقه شیخ‌شجاع و از سواره عبدالخان دیگر پایین می‌آمدیم. قرارگاه فتح هم حدود پانزده بیست روز قبل از عملیات شکل گرفت. به هر جهت دیگر تصمیم بر این شد. ما هم دنبال این بودیم که طرح مانور، طرح جامع و کاملی بشه. بعد هم آمدیم تو این محور جدید مستقر شدیم. تیپ ۱۷ قم^۱، یعنی بچه‌های قم هم آمدند اینجا؛ یعنی محل استقرار تیپ را از ما تحویل گرفتند. ما از خلف مسلم و سایلمان را جمع کردیم آمدیم عقب دیگه. وقتی این دستور آمد که بیایید برای تحویل منطقه مأموریتی جدید، دیگر ما یک نخود هم آنجا نگذاشتیم. لذا تو بحث‌ها و تبادل نظر فرماندهان، یگان ما را آزاد کردند و تیپ ۱۷ قم را جایگزین تیپ ۲۵ کربلا کردند.

ما از اینجا بنا به دستور آزاد شدیم آمدیم به سمت شرق کرخه و در نزدیکی سواره عبدالخان. ما هم

^۱ * راوی: تیپ ۱۷ قم که بیشتر نیروهای آن از شهر قم و استان مرکزی بودند، تازه تشکیل شده بود و فرمانده‌اش برادری بود به نام کریمی که بچه سبزه‌میدون اصفهان بود. خدا رحمتش کنه، فکر کنم تو همین عملیات هم کریمی شهید شد. بابای ایشان هم از این آبمیوه‌فروشی‌های کنار مسجدجامع اصفهان بود. ایشان اولین فرمانده ۱۷ قم بود که فرد دیگری به نام حسن درویش فرمانده تیپ شد که ایشان، مرتضی صفار و مجید بقایی تو محور قرارگاه فجر با هم بودند.

این نیروهای گردان ارتش را به خط کردیم و آنها را آوردیم که مستقر بکنیم. چون زمان ما کم بود از آن طرف نیروهای اطلاعاتی شناسایی هم کم بود بعضی از این موارد را من خودم شخصاً می‌رفتم انجام می‌دادم. مثلاً با فرمانده گردان ارتش از لشکر ۹۲ که اینجا تو قرارگاه دنبال این درخت‌های تو منطقه روبه‌روی عبدالخان مستقر بود، رفتیم هماهنگی‌های لازم را کردیم.

این گردان ارتش که در شرق رودخانه کرخه حضور داشت، احتیاط لشکر ۹۲ بود که با ابلاغ رسمی و امضای خود سرهنگ صیاد شیرازی آن گردان را در اختیار ما گذاشتند. بعد رفتیم که این گردان را عبورش بدهیم. دادیم فرمانده‌اش را برداشتیم آوردیم که توجیهش کنیم. حالا در حال حرکت بودیم که گلوله خمپاره کنار ما خورد. این جناب سرهنگ هم فرار کرد که ما او را برگردانیم^۲ و تو فاز اول خُب ما مستقر شدیم و دیگر حالا من از دو ماه قبل آمدم شناسایی‌هایم را کردم، کارهایم را کردم، تو خانه‌های شوش استقرار پیدا کردم. بچه‌ها را جا دادم، همه چیز را مرتب کردم، پل روی رودخانه را احداث کردم و شناسایی‌های تیپ ما اینجا [غرب شوش] کامل شد. اصلاً من همه کارهای لازم برای عملیات را کردم و ایراد گرفتم که چرا دارید من را جابه‌جا می‌کنید. من تو سنگر عراقی‌ها رفته بودم اسیر آورده بودم. دیگر از همه چی مطلع بودم. اصلاً بچه‌های واحد اطلاعات یگان ما همه رفته بودند بعضی جاها تا بالای سر عراقی‌ها را شناسایی کرده بودند. من هم شناسایی‌هایم اینجا کامل کردم. دیگر فکر کنم تقریباً در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۶۰ بود که برای عملیات آماده شدم. **امیر رزاق‌زاده:** اما گویا یگان شما جابه‌جا شد. حالا در خصوص وضعیت جدید پیش روی تیپ ۲۵ کربلا توضیح دهید و بفرمایید چرا مأموریت شما برای عملیات تغییر کرد؟

^۲ * این مطالب در دفاتر و اسناد یکی از دو راوی تیپ ۵۲ کربلا به نام جناب آقای صفر حسین پور ثبت و ضبط شده و به تأیید ایشان در جلسه هم رسید و با بیان مطالبی این موضوع را کامل بیان کردند.

[illegible]

سخت بود. یعنی دو نقطه مهم را در جناح شمال و جنوب به یگان‌های قوی و قدر و اگذار کردند که هدف مهم آزادسازی تنگه عین‌خوش را به قرارگاه قدس به فرماندهی عزیز جعفری و اگذار کردند که یگان مهم آن تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) به فرماندهی حسین خرازی بود و منطقه مهم دیگر قرارگاه فتح به فرماندهی رحیم صفوی بود که مأموریت آزادسازی میشداغ و رقبایه و برقازه تا دوسلک را به آنها و اگذار کردند.

دلیل دیگر تغییر طرح و انتقال تیپ ۲۵ کربلا این بود که یگان ما با تجربه بود. بین یکی تیپ ۱۴ امام حسین (ع) و یکی تیپ ۲۵ کربلا بود که این سومین عملیات بزرگ و مهمی بود که می‌خواستند انجام دهند و از یک تجربه‌ای فوق‌العاده برخوردار بودند. خُب لذا براساس استعداد و توان و تدبیر و تخصص و علمی که بچه‌ها نسبت به جنگ پیدا کرده بودند، این یگان‌ها سازماندهی شدند. اول بنا بود که تیپ ۸ نجف و ۵۵ را بیاورند اینجا تو تنگه رقبیه و میشداغ از اینجا عمل بکنند. یک تیبی به نام ۴۶ فجر که فرمانده‌اش نبی‌رودکی بود هم برای سپاه تشکیل داده بودند. دیگر قرار بود که این تیپ هم بیاید اینجا با ما عمل کنند. دو گردان هم از نیروهای اهل شیراز به ما دادند* تا کم‌کم آن تیپ شکل بگیرد که این مبنای تشکیل آن تیپ بود.

اما بعد آمدند توان یگان‌ها را بررسی کردند، گفتند کدام یک از یگان‌ها در این نبرد به شکل دورانی و کدام به صورت یک جبهه‌ای حرکت و عملیات بکنند. حرکت دورانی و قیچی کردن دشمن را طبق طرح به تیپ‌های ۸ نجف، ۱۴ امام حسین، ۵۵ هوابرد و تیپ ۲۵ کربلا واگذار کردند و براساس آن هم ما تو این خطوط آرایش گرفتیم. خود حاج احمد کاظمی که بنا شد از ارتفاعات میشداغ برود و عراقی‌ها را دور بزنند، از صفر شروع کرد. این منطقه را گویا کردند و فعال شدند، چون یک خط پدافندی راکدی بود که از قبل یگانی از ارتش توش مستقر بود و تنها کار تبادل آتش را داشت انجام می‌داد.

* راوی: یکی از فرماندهان آن گردان فردی به نام بنایی بود.

می‌آمدیم شرق رودخانه و گفتند شما بیایید اینجا مستقر بشوید، این خط را بگیرید و باید این فلش عملیاتی، یعنی از رقبیه تا تنگه دوسلک را انجام بدهید. البته، بعد از تنگه دوسلک مسیر می‌پیچید و می‌رفت به طرف فکه. این منطقهٔ مأموریتی جدید تحویل تیپ ۵۵ هوابرد بود که آن وقت فرمانده‌اش جناب سرهنگ عبادت بود که ارتش اینجا تقریباً یک دستهٔ شناسایی رزمی داشت. ما در قرارگاه روی طرح خیلی بحث کردیم. بحث فرماندهان این بود که ما خودمان را بیخود با خطوط اول و نیروهای دشمن درگیر نکنیم و بیشتر روی تنگه‌ها در عقبه مواضع دشمن متمرکز شویم که اینجا یک تنگه میشداغ بود که به دلیل رملی بودن، به طور کامل دست عراقی‌ها نبود. البته، تو آن محدوده یک سری نیروهای گشتی شناسایی داشتن. گلوگاه‌های مهم این منطقه، درواقع تنگه‌های رقبیه، برقازه، دوسلک، ابوغریب و عین‌خوش بود و این منطقه یک سلسله ارتفاعات تقریباً تیغ‌های مانند داشت. ما در هنگام تهیه طرح مانور کلی حساب کردیم و دیدیم اگر بیایم در این منطقه عملیاتی، عقبهٔ دشمن را ببندیم و وارد عمق مواضع دشمن بشویم به نفعمان هست تا اینکه با قوای آماده و مجهز دشمن به صورت جبهه‌ای درگیر بشویم. اینجا دشمن در خطوط اول و دوم، دو لشکر داشت: لشکر یکم و لشکر دهم که همه هم زرهی بودند. اگر می‌خواستیم با آنها درگیر بشویم دیگر تلفات و خسارت ما خیلی سنگین می‌شد. قرار بود ما در محور جنوبی، یک جناح عمده را از دشمن بگیریم. حسین خرازی هم تو جبههٔ شمالی یک جناح دیگر از دشمن می‌گرفت که طبق طرح مانور، تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) از ارتفاعات تی‌شکن و دالپری می‌آمد و برای دراختیار گرفتن جناح مهمی از دشمن روی تنگه عین‌خوش عمل می‌کرد. پس برادرهای قرارگاه قدس، از آن بالا می‌آمدند، از عین‌خوش می‌آمدند تا دسترسی به تنگه‌ها پیدا کنند. یک جناح هم ما بودیم؛ یعنی من می‌خواستم از تپه ۱۲۰ بیایم سندال و از سندال برویم برقازه. این برای ما خیلی



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی و امیر رزاقزاده

تحويل خط، استقرار و آماده‌سازی

امیر رزاقزاده: بعد از اینکه در محل مأموریت اصلی خود مستقر شدید، روند اقدامات و فعالیت‌های یگان خودتان را در مراحل گوناگون از پشتیبانی، شناسایی، تعیین سازمان رزم و طرح مانور و فرمانده گردان‌ها و مسئولان واحدها ستادی و عملیاتی و... را بفرمایید.

مرتضی قربانی: بعد از دستوری که پانزده یا هفده روز قبل از عملیات به ما داده شده دیگر ما همه تجهیزات و نیروهای یگان را از محل مأموریت اول جمع کردیم و عازم محل مأموریت جدید شدیم. تو مهلت باقیمانده ما باید همه کارهای خودمان را می‌کردیم؛ یعنی شناسایی، تحويل خط و جابه‌جایی تیپ را انجام می‌دادیم و گردان‌ها را توجیه می‌کردیم. این کارها خیلی سخت بود. براساس طرح مانورمان هم یگان‌ها را می‌چیدیم، عملیات هم می‌کردیم. حُب الحمدلله رب العالمین ما را آمدم، نق‌ونوق هم نکردیم، کارها و کادرهای ما را آماده‌سازی کردیم، خدا هم تو جابه‌جایی آنجا ما را آزمایش کرد که من شکر می‌کنم که هم خودم هم مسئول واحدها و هم فرماندهان محور و گردان‌های زیرنظرمان که در تیپ ۲۵ کربلا بودند، بهانه نگرفتند و

مأموریت جدید را راحت پذیرفتند و حتی گردان‌هایی که دو روز قبل از عملیات می‌آمدند و به ما مأمور می‌شدند و فرمانده گردان‌ها، مأموریت ابلاغی را کامل می‌پذیرفتند، اصلاً نمی‌گفتند که حالا چرا ما را آوردند اینجا تا فردا شب به خط بزنیم؟! آن هم خط عملیات به این گستردگی! ولی باین حال، مأموریت جدید را با دل و جان می‌پذیرفتند. باینکه تیپ ۸ نجف از دو ماه قبل اینجا مستقر شده بود، ما همه سختی‌ها را به جان خریدیم. ما آمدم خط حد جدید را از برادرهای ارتش تحويل گرفتیم و یک روستایی هم بود وقتی از سهراب عبدالخان می‌آمدیم پایین، روستایی به نام شیخ شجاع* می‌رسیدیم. بعد اینجا ما که مستقر شدیم خط را تحويل گرفتیم. برای حضور در منطقه‌ای که به یگان ما، یعنی تیپ ۲۵ کربلا واگذار شده بود، ما باید از رودخانه کرخه و از سهرابی عبدالخان عبور می‌کردیم، بعد یک پل آن نزدیکی‌ها بود که باید از آن عبور می‌کردیم و به

* راوی: ما برای شناخت منطقه، روستای شیخ شجاع را شناسایی کردیم. بومی‌های منطقه می‌گفتند که هنگام هجوم سراسری عراق به این منطقه بیشتر مردم شیعه ساکن روستاهای شیخ شجاع فرار کرده بودند، ولی طرفداران خلق عرب تسلیم عراقی‌ها شدند.

*راوی: رضا گودرزی فرمانده یکی از گردان‌های ما اهل الیگودرز و فردی شجاع و کارداران بود.

مرتضی قربانی: پس از پیروزی ایران در دو عملیات ثامن الائمه و طریق القدس، اوضاع عراق از نظر سیاسی و نظامی نامساعد شد. حامیان و دولت‌ها و ابرقدرت‌هایی که حدود سی چهل تا کشور بودند تلاش کردند صدام را تقویت بکنند.

دشمن تو خط سندال و لخیضر نیامده بود در نزدیکی مواضع ما مستقر بشود و پدافند کنه، بلکه با یک فاصله بیشتری آمده بود عقب‌تر پدافند می‌کرد. تقریباً دشمن در خط پدافندی‌اش آمده بود یک شکمی [به صورت محدبی] به طرف عمق خاک ایران داده و مستقر شده بود. در ادامه خط پدافندی خودش از روی تپه‌های سندال آمده بود زیر ارتفاعات رقابیه و از تو تنگه رقابیه رفته بود به پشت مواضع ما. منطقه مأموریتی که به تیپ ما و ۸ نجف واگذار شده بود، از سمت راست یعنی از تنگه برقازه

مرتضی قربانی:

بعد از عملیات ثامن الائمه (ع) و طریق القدس، صدام و متحدانش استراتژیک‌اش در بعد نظامی تو مناطق جنگی ما را درگیر کردند و در بعد سیاسی با یک برنامه‌ریزی حساب‌شده با فعال‌شدن منافقین تو عقبه و شهرها و تهران هم یک تشنجی به وجود آوردند تا این تشنج باعث تضعیف و متزلزل‌شدن روحیه دولت‌مردان و تصمیم‌گیران ما بشود.

تا دوسلک و از تنگه میشداغ تا تنگه رقابیه درواقع خط حد تیپ ۸ نجف به فرماندهی حاج احمد کاظمی بود. البته، خط حد تیپ ۵۵ هوابرد، یعنی سمت راست تنگه هم در طرح مانور ابلاغی بود؛ یعنی از روی خط‌الرأس و نوک ارتفاع تا بیاید تنگه برقازه و تنگه دوسلک خط حد مشترک ما بود؛ یعنی مأموریت مرحله اول ما، رسیدن به ارتفاعات بالا سر رقابیه تا تنگه دوسلک و سندال بود. تو مرحله اول، این خط حد ما بود، بعد هم به هرجهت رفتن به دوسلک یکی از هدف‌های اصلی ما بود، چون اصل محوری که دشمن تدارک

می‌شد، همین محور بود و عقبه‌اش متکی به فکه، دوسلک و چنانه بود. مثلاً اگر مقایسه‌ای بین دو منطقه شمال و جنوب در عملیات برای دسترسی به جاده‌ها انجام بدهیم، از دشت عباس بعد از حدود ۲ کیلومتر که از ارتفاعات پایین می‌آمدیم، به جاده می‌رسیدیم.

حضور داشتند و نیروهای پدافندی ما هم بالای بسن و روبه‌روی سندال مستقر بودند. جناح سمت راست ما تقریباً تپه ۱۲۰ بود. جناح سمت چپ ما تیپ ۵۵ هوابرد ارتش درست در جلو رقابیه قرار داشت. روستای سینه بین ما و تیپ ۸ نجف [بود] که به هرجهت منطقه شاخص الحاق و هماهنگی و حرکت‌مان برای عملیات بود. بعد جلو ما بسن بود؛ یعنی جلو آنجا که مستقر بودیم، زیر تپه رملی‌ها، بسن بود. سمت راست هم روستای سندال بود که تپه ۱۲۰ هم نزدیکی آنجا قرار داشت که ما در حوالی آنجا مستقر بودیم. وقتی که می‌خواستیم از تنگه رقابیه مثلاً در سمت راست - که خط حد ما از ارتفاعات سمت راست که شروع می‌شد تا برقازه و از دشت سندال در جلو منطقه باتلاقی تا نهر ملحه* و تپه‌های ۱۲۰ - فاصله دشمن را در خط مقدم با نیروهای ما حساب کنیم، تقریباً ما ۲۰ کیلومتر با خط دشمن فاصله داشتیم.

در عمق هم حدود ۳ کیلومتر بود، چون دشمن خیلی مسلط بود. اگر که خط ما به عراق نزدیک می‌شد، دشمن قشنگ از روی ارتفاعات با تیربار و کالیبر می‌آمد نیروهای ما را می‌زد و وقتی می‌آمد به سمت ارتفاعات، نیروهای ما هم همین‌طور می‌آمدند روی تپه‌رملی‌ها، یعنی دشمن رفته بود آن عقب روی تپه‌های رملی که می‌خورد به سندال به جلو تنگه برقازه. بنابراین، فاصله سمت چپ ما می‌شد ۳ کیلومتر؛ وسط جبهه ما می‌شد ۸ کیلومتر که روبه‌روی تنگه برقازه قرار داشت. بعد به سمت سندال که این هم می‌شد ۶ کیلومتر؛ یعنی خط پدافندی دشمن که روبه‌روی خطوط پدافندی ما، یعنی از جلو لخیضر تا تنگه رقابیه، به صورت یک منحنی بود. حالت دال‌شکلی بود. تو این قضیه یک وضعیت یو** شکل داشتیم.

* راوی: نهر ملحه در جوار روستای به همین نام قرار داشت که نهری فصلی بود.
** راوی: یو انگلیسی (U) یا نعل اسبی.

جاده هم تهدید می شد یا از تو رودخانه چیخواب که نیروهای یگان های محوره های دیگر می آمدند، صاف می رسیدند به جاده. پل روی جاده را هم می توانستند منهدم بکنند؛ مثلاً توی عین خوش، فاصله ارتفاعات وقتی یگان ها می آمدند پایین به جاده نزدیک بود. فقط دشمن یک مشکل ارتباط قوای خودش با عقبه اش را داشت که با حضور نیروهای ما این راه ارتباطی مسدود می شد. اما اینجا هم که ما دسترسی به عقبه داشتیم، منطقه رملی بود که تردد ماشین آلات در رمل ها برای ما خیلی سخت بود. با اینکه هدف اصلی ما بستن تنگه رقابیه بود، اما می بایستی با آن یگان های دیگری هم که از بالا یا منطقه شمالی محدوده عملیاتی می آمدند با هم هماهنگ می کردیم، چون این هدف خیلی تو عمق بود. ما هم به اصطلاح از لحاظ جاده ای عقبه مناسبی نداشتیم که بتوانیم از آنجا به خوبی و سادگی پشتیبانی بشویم. اصلاً این منطقه همه اش رمل بود و مردم عشایر که از تو تنگه رقابیه می آمدند، یک جاده داشتند که به شیخ شجاع منتهی می شد، بعد خود را می رسانند به سهره عبدالخان. یک مسیری بود که جاده داشت، اما جاده اش شوسه بود. به هر جهت یک

حالا شما ببین، نه جا، نه امکانات، نه وسایل، نه تدارکات داشتیم. اینجا هیچی نداشتیم. نه ساختمان بود، بلکه بیابان برهوت بود. یعنی اگر تانک می‌آمد، باید بچه‌ها تو همان تانک می‌خوابیدند، یعنی نیروی پیاده، شب عید تو هوای سرد و بارانی ۱۵ اسفند در



سردار سرتیپ یاسدار مرتضی قربانی

گام به گام عنایت خدا و برکت الهی را داشتیم. همان ابتدای کار آیت الله احسان بخش** به اتفاق یک تعدادی از مردم رشت، امکانات زیادی آوردند و به ما کمک کردند. ضمن اینکه آیت الله طاهری اصفهانی و آقای حسینی رامشه‌ای، آقای علوی و یک تعدادی از علمای دیگر اصفهانی برایمان از اصفهان هم امکانات آوردند و اینجا به ما کمک کردند. یعنی از نماینده‌های حضرت امام یکی آیت الله احسان بخش بود، یکی آیت الله طاهری بود و یکی هم مجموعه‌ای از دادگاه ویژه و دادگاه انقلاب اصفهان بودند علمای مثل آقای حسینی رامشه‌ای که اینها آمدند تو این عملیات، برایمان امکانات و وسایل آوردند و الحمدلله توانستیم عملیات را آبرومندانه با موفقیت انجام بدهیم. مثلاً آیت الله احسان بخش اولین امام جمعه‌ای بود که خودش با کاروان برای ما حدود ۳۰، ۴۰ دستگاه امکانات و وسایل آورد و اصلاً از نظر امکانات ما تقریباً شارژ شدیم و مشکلاتمان حل شد.

شناسایی، سازماندهی و طرح مانور

امیر رزاق زاده: پس از تعیین مأموریت و تحویل خط، وضعیت شناسایی، سازماندهی و طرح مانور تیپ ۲۵ کربلا چگونه انجام شد و سامان یافت؟

مرتضی قربانی: حدود بیست روز مانده به عملیات، استقرار پیدا کردیم و تازه شروع کردیم به شناسایی، منتها یک حسن خوبی که کار داشت این بود که چند نفر از نیروهای قدیمی و راه‌بلد سپاه دزفول که قبلاً تو منطقه بودند و نسبت به چنان، سیبور و تنگه برق‌قازه شناخت داشتند و این منطقه را کامل می‌شناختند، اینها را به ما مأمور کردند که یکی فردی به نام شاه‌حسینی بود که اصلاً خودش دزفولی بود که ایشان فرمانده واحد اطلاعات تیپ ما شد. ما شاه‌حسینی را مستقرش کردیم و نیروهای اطلاعاتی که داشتیم همه را در اختیار ایشان گذاشتیم و ایشان هم یکی دو تا نیرو هم خودش داشت؛

** آیت الله حاج شیخ صادق احسان بخش (۱۳۸۰ - ۱۳۰۹) نماینده امام و ولی فقیه در استان گیلان و امام جمعه رشت.

این ارتفاعات و تنگه‌ها باید روی زمین و زیر آسمان می‌خوابیدند که تو اینجا باز هم حکایت ضرب‌المثل روز از نو و روزی از نو برای ما تکرار شد، چون دیگر باید با همه مشکلات ۱۵ روز آماده می‌شدیم.

به هر جهت، ما هم برای یگان خود در شرق رودخانه کرخه بنه‌ای تدارکاتی برای تأمین نیازهای واحدها و گردان‌ها راه انداختیم. ارتش هم اینجا روی رودخانه پل پی.ام.پی زده بود و ما هم نیرو و امکانات و همه چیز خودمان را آوردیم اینجا. یک آشپزخانه هم یادم هست فعال کردیم. نمی‌دانم آشپزخانه را قرارگاه فعال کرد یا ما فعال کردیم و تو این عملیات بالغ بر ۱۹ گردان به ما نیرو واگذار شد. من الآن فکر می‌کنم خدایا ۱۹ گردان تو بیابون چه طور تدارک می‌شدند. آب، نان، حمام، بهداشت، درمان نیروها را چه کسی پشتیبانی می‌کرد؟ با چه امکاناتی می‌رساند؟ ما چه داشتیم؟ والله من در تأمین این مسائل درماندم، یعنی شوخی نیست. اینجا نمی‌خواهم شوخی و اغراق بکنم که بابا، حتی وقتی آدم یک شب یک مهمان می‌خواهد بیايد، برای پنج تا مهمان مثلاً خواهر و برادر یا رفیقش هم که باشند، همه را (زن و بچه را) بسیج می‌کند. گردان‌های ما آگه که بخواهیم دقیق حساب بکنیم، یعنی کل گردان رزمی منهای همه بخش‌های پشتیبانی را بخواهم حساب بکنم ۴۰۰ نفر بودند.* این ۴۰۰ نفر هم آبرو دارند، هم ایمان دارند، هم خدا را دارند، هم پیغمبر را. تغذیه‌شان هست، طاعتشان هست، وضویشان هست، نمازشان هست. بله مسائل بهداشتی‌شان هست، غذایشان، آب و خوراک هست. حتی اگر بخواهیم برای همه آب خوردن هم ببریم و برسانیم؛ آن هم جایی که اصلاً تانکرها می‌توانستند بروند؛ اصلاً با تراکتور هم نمی‌شد آب را ببری [بسیار مشکل است]. الحمدلله رب العالمین، ما

* راوی: تعداد نفرات گردان‌های ارتش معمولاً به دلیل وجود واحدهای ستاد و پشتیبانی گوناگون در درون خود گردان معمولاً بیشتر از سپاه بود. اما تعداد نفرات گردان‌های سپاه صرفاً رزمی بودند و همیشه واحدهای ستاد و پشتیبانی، مجزا از گردان بودند. چنانچه گردان‌های ارتش هم مثل سپاه عمل می‌کردند نفراتشان از نظر کمی برابر بودند.

تاریخ شفاهی مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا
در دوران دفاع مقدس

هم هست، چون که اینا آمدند به سمت جلو، این کار به نفع ما شد. درواقع، عراقی ها هم معابر را باز کردند هم اسیر دادند! بعد ما توپخانه شان را قشنگ شناسایی کردیم. جاهای شلیک های دشمن قشنگ برای ما درآمد، ثبت های ما هم مؤثر بود.

این شناسایی ها را تقریباً ده پانزده روز به عملیات مانده انجام دادیم، چون ما هم باید دقت می کردیم که هم شناسایی اینجا لو نرود، هم اطلاعات دقیق از دشمن را می خواستیم برای شب عملیات و این چیزی نبود که زودتر به درد ما بخورد. ما فقط آخرین تغییرات و تقویت هایی که دشمن در منطقه می کرد برای تانک، توپ و توپخانه اش را می خواستیم؛ لذا ما روزهای آخر، نیروهای خودمان را هم؛ یعنی شاه حسینی و کمیلی را با این محلی ها، چند مرحله فرستادیم رفتند پشت سر عراقی ها.

من از راهکار تک عراقی ها استفاده کردم. والله تو این دشت شناسایی و معبرزدن در میادین مین منطقه عملیاتی تو این فاصله غیرممکن بود. درغیراین صورت، برای اینکه ما بتوانیم موفق باشیم، باید تلفاتی زیادی می دادیم. حُب فرمانده گردان های تیمان مثل عسگری، اسودی و صادق لی و... را تا می شد و امکان داشت فرستادیم رفتند شناسایی و برگشتند. الحمدلله رب العالمین گردان هایی که داشتیم، ۲ گردان ما که از شیراز آمده بود (۳ روز قبل عملیات آمده بودند که توجیه شدند، اما چند روز بعد آنها را از ما گرفتند)، ۳ گردان اصفهان را داشتیم، ۳ گردان شمال را داشتیم، ۲ گردان تهران بود که فرمانده آنها علی موحد و کاظم رستگار بودند که اینها را گذاشتم تو خیز دوم، قرار شد که گام اول را با گردان های شمال به فرماندهی عسگری و اسودی و یک گردان از بچه های چمران تو تنگه برقازه عمل کنیم و یک گردانش را احتیاط نگه داریم. فرمانده آنها هم ماهیینی، علی یعقوبی، محمد جعفرنیا و سید چریک بود و بعد اینها را گذاشتم تو تنگه برقازه. یک گردان از اصفهان را گذاشتم سمت رقابیه. این شد ۴ گردان عمل کننده شب

شناسایی های همه اینجا و محورها انجام گرفت. دیگر از همان ۱۵ روز قبل عملیات، یعنی از پانزدهم اسفند که ما آمدیم، من بلافاصله کار جمع آوری اطلاعات را شروع کردم. دیده بان همامان شروع کردند به کار شناسایی. آمادگی های لازم جهت انجام عملیات را فراهم کردیم. چون شناسایی وقتی انجام بشود باید انجام کارها را دراختیار واحد عمل کننده بگذارند. این کار هم الحمدلله انجام گرفت و تو این قضیه یکی از عنایت خدا، این بود که دشمن به ما حمله کرد. حمله دشمن هم آنجا به آن بخشی شد که با زور به ما ابلاغ کردند و گفتند بروید اونجا. ما حُب نگران بودیم، ولی اطاعت کردیم. اصلاً ما هم اعتراض نکردیم. اصلاً یادم نمی آید یک کلمه هم اعتراض کرده باشیم بگویم که مثلاً آقا من همین جا آماده هستم و جابه جا نمی شوم، یگان دیگری را ببرید. ولی خدا اینجا تلافی کرد؛ دشمن را گفت برو حمله کن. قوای عراقی هم حمله کردند و من از همه نیروها و عوامل یگان خودم برای مقابله با حمله پیشگیرانه دشمن استفاده کردم.

ما تو این قضایا با دیده بانی و با تردد خودروهایی که از دشمن می دیدیم، نقاط مهم در خط مقدم و عقبه را ثبت کردیم، اخبار و گزارش ها را به بچه های اطلاعاتمان دادیم و ردگیری کردیم. اصلاً برای انجام بهتر کار تو عملیات، حتی اسیر گرفتیم. اسیرها هم از نظر اطلاعاتی به ما کمک کردند و اطلاعات خوبی به ما دادند که وضعیت از چه قرار هست. یعنی تو این حمله عراقی ها معابرمان که یک بخش از آن میدان مین های وسیعی داشت، باز شد. خود اسرای عراقی اطلاعات خوب و مؤثر و گرای کار را به ما دادند. با دسترسی به این اطلاعات، ما هم استعداد دشمن را خوب فهمیدیم و با چشمی باز به سمت دشمن رفتیم. یعنی نیروهای دشمن ناخودآگاه هم به نفع ما عمل کردند و راه عملیاتی ما را پاک سازی کردند، هم تلفات دادند! اصلاً این حرکت دشمن به نفع ما شد. اصلاً خود خداوند فرموده که ما دشمنان را از احقاقی ها آفریده ایم. واقعاً همین طوری

* راوی تیپ ۲۵ کربلا در عملیات فتح المبین صفر حسین پور و محسن محمدی معین بودند که این مطالب را در دفاتر شان ثبت کرده اند.

نداشت. درواقع گردان منهای زرهی بود، چون قبلاً عملیات کرده بودند و یک تعدادی از دستگاه‌های تانک آنها منهدم شده بود. البته، اینها، یعنی گردان زرهی و واحدهای مهندسی را شب که نمی‌شد وارد عمل کنیم، اما بعد از وجود آنها استفاده کردیم. اما در این وضعیت نقطهٔ اتکای اصلی ما به نیروها و گردان‌های پیاده بود. به‌هرجهت، من تو مرحلهٔ اول ۹ گردان پیاده داشتم که نام فرمانده گردان‌های پیاده ما که تو این عملیات بودند از این قرار است: اصغری، عسگری، گودرزی، کاظم رستگار، علی موحد دانش،

مرتضی قربانی:

تلاش دشمن در عملیات
جوابه که تقریباً در عمق
هشت، نه کیلومتر در عرض
دو کیلومتر بود به منظور:
اول انهدام نیرو؛ دوم توقف
حرکات ایران و سوم، تاخیر
در عملیات بعدی ما بود.

فرج‌الله مرادی، توانا، صادقلی، محمد جعفرنیا، سیدچریک قادری که استوار جعفرزاده هم با ایشان همکاری می‌کرد.

درستاد فرماندهی هم اصغر باباصفری، ابوعمار، رسول یاحی، داود کریمی و رضا اویسی بودند که در مجموعهٔ کار، این آقایان هم آمده بودند که من برای همه هم کار تعریف کرده بودم؛ مثلاً آقای داود کریمی را گذاشته بودم بالای سر نیروها تا با سخنرانی و صحبت، آنها را خوب توجیه

و به امور معنوی و روحی نیروها و مسائل فرمانده گردان‌ها رسیدگی کند و با آنها جلسه بگذارد و تجهیز و آماده کند و کلاً گردان‌ها را چک کند. صمد شفیعی را من اینجا گذاشته بودم جهت توجیه گردان‌ها؛ یعنی هر روز از شیخ‌شجاع تو شیارها من نیرو را می‌بردم تو خط مقدم به چه منظوری؟ به‌منظور بدن‌سازی، آموزش، تمرین و راه‌پیمایی. می‌خواستم نیروها را عادت بدهم برای شب عملیات که دیگر تا می‌آید برسد به هدف خسته نشود. چرا؟ چون فاصله خط ما تا تنگه برقازه حدود ۱۲ کیلومتر بود، تا تنگه دوسلک که ۱۰ کیلومتر بود و جمعاً

بود. من هم خودم راننده و مسلح بودم. بعد به بچه‌ها گفتم: من به چوپان این گله گوسفندها مشکوک هستم. شما بروید هم گوسفندهاش را چک کنید هم ببینید گلهٔ گوسفند این چوپان از کجا آمده و کارش تو منطقه چی هست؟ چون ما چندبار دیدیم گلولهٔ توپ توی عقبهٔ یگان‌مان می‌خورد؛ تو نقاطی که ما مستقر هستیم بچه‌های اطلاعاتمان هم رفتند سراغشان. خلاصه چوپان را مدتی زیرنظر داشتند که مدتی بعد فهمیدند این آدم جاسوس است که به بی‌سیم و وسایل جاسوسی مجهز هست* و برای دشمن جاسوسی می‌کند. بعد که فهمیدیم این چوپان جاسوس دشمن است، او را گرفتیم، دستگیر کردیم و به واحد حفاظت تحویلش دادیم. بعد فهمیدیم اطلاعات همین چوپان برای توپخانه عراق باعث شده بود تا مواضع نیروها و عقبه یگان ما زیر آتش دشمن برود و به تیپ ۲۵ کربلا تلفات وارد کند.

مسئول اطلاعات ما اینجا با نیروهای بالغ‌تر هفت هشت مورد شناسایی رفتند که در دو سه موردش فرمانده گردان‌ها را بردند و حتی شب قبل از عملیات، من عسگری را با صادقلی - فرمانده گردانی که از اینجا قرار بود شب عملیات بروند و با هم الحاق بکنند - فرستادم رفتند پشت سر عراقی‌ها و منطقه را شناسایی کردند.

ما تو مرحله اول یک گردان لودر و بولدوزر از جهاد داشتیم که مسئولانش برادر ساجدی و ورشابی از بچه‌های مشهد بودند. از جهاد نجف‌آباد هم باز یک استعدادی داشتیم. منجمی که قبلاً رانندهٔ بولدوزر و از نیروهای جهاد نجف‌آباد بود، آمد پیش خودمون، دیگر مسئول مهندسی تیپ ما شد. دو گردان مکانیزه و تانک‌های عراقی و چیفتن داشتیم که هم نفربر پی.ام. پی. و هم ام. ۱۱۳ داشتیم. پس این شد ۲ گردان. یک گردان هم که از لشکر ۹۲ به ما مأمور شد، گردان مستقل تانک بود که به ما مأمور بود، منتها ۸ تا ۱۰ تانک بیشتر

* راوی: این چوپان به زرنگی که کرده بود، به بی‌سیم بلند داشت که در حدود ۵۰، ۶۰ کیلومتر برد داشت که همه را زیر شکم گوسفند بسته بود.

۱۷، ۱۸ تا ۲۰ یا ۲۲ کیلومتر راه بود. اینجا من مجبور بودم نیروهای هم که اینجا تو این شیخ شجاع بودند را پیاده بیاورم. نیروها از شب تا صبح که راه می افتادند، ظهر به مقصد می رسیدند و ناهارشان را هم همین جا پشت خاکریز می خوردند. بعد هم فرماندهانش می آمدند توجیه می شدند و می رفتند. خود این صمد شفيعی این نیروها را تک تک، می برد. مأموریت نیروها را برای آنان تعریف کرده بودیم. گردانها را تقسیم کرده بودیم که ایشان آنها را می برد، حتی گاهی پنج تا پنج تا می برد و توجیه شان می کرد و آنها را برمی گرداند که نیروها در شب نبرد و روز بعد از عملیات تو این رمل ها و تو این منطقه گم نشوند. یعنی تقریباً ۲۰ روز کار ما همین بود که این نیروها تا می آمدند و برمی گشتند، باید روزی ۳۰ کیلومتر راهپیمایی می کردند. یعنی این گردان که راه می افتاد می آمد، گردان بعدی پشت سرش می آمد، به ترتیب شناسایی می کردند و برمی گشتند. ما فقط فرمانده گردانها را نمی بردیم، بلکه خود نیروها را هم می بردیم. اصلاً موفقیت ما به این بود که پیش از عملیات، نیروهای ما، مدتی تو منطقه نبرد حاضر و توجیه بودند. داود کریمی اینها را با سلاح و آرپی جی. و کوله پشتی و با وسایل و امکانات کامل تجهیز می کرد، منتها فقط به آنها مهمات نمی دادیم و همه را تو این منطقه آزاد می کردیم، دنبال رودخانه می آمدند تا شناسایی همه نیروها کامل انجام بشود، منتها فرمانده دسته و گروهانها به صورت ویژه و جداگانه تو منطقه توجیه می شدند، ولی نیروها صبح تا ظهر که تو منطقه می آمدند و روزانه کیلومترها راهپیمایی می کردند، بعد دوباره شب راهپیمایی شبانه داشتند؛ یعنی برای نیروها هم آموزش و هم مانور و هم توجیه بود. دقیقاً ما روزی ۲۰، ۲۵ کیلومتر و شبها هم ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر برای اینها برنامه پیاده روی گذاشته بودیم. دشمن هم حساس نمی شد، چون برتری دیده بانی دشمن، این بود که تنها روی تنگه رقابیه و تنگه برقازه و ارتفاعات تا رودخانه کرخه دید داشت من و فرمانده گردانها هم فقط از تو این شیارها که دشمن دید نداشت اینها را می بردیم و می آوردیم.

ترکیب و استعداد تیپ ۲۵ کربلا

امیر رزاق زاده: اگر چه تیپ ۲۵ کربلا جدیدالتأسیس نبود، اما خواش می‌کنم وضعیت و ترکیب واحدها و نیروهای یگان و قرارگاه فتح را بیان کنید.

مرتضی قربانی: در تیم ستادی تیپ که تو اهواز مستقر بودند و دائماً بین منطقه اهواز و شیخ شجاع رفت و آمد داشت، افراد باتجربه و خبره‌ای بودند که با قرارگاه ارتباط خوبی داشتند. اینها بچه‌های خوبی مثل محمود حمزه، حسن منتظری و حسن شفیع‌زاده بودند. حسن شفیع‌زاده رئیس ستاد ما هم بود. این سه تا نیروهای بسیار قوی و مسلط بر امور بودند که تو ستاد تیپ بودند که از عقبه با قرارگاه برای تأمین امکانات، نیرو، پول، وسایل و تجهیزات لازم وارد عمل می‌شدند. خود من داود کریمی، فرمانده سپاه منطقه ۱۰ سپاه* را تو تیپ گذاشته بودم تا ضمن برنامه‌ریزی لازم، نیروها را

* تشکیلات سپاه از سال ۱۳۶۰ به مدت چند سال در سطح کشور به ۱۰ منطقه تقسیم شده بود که سپاه منطقه ۱۰، استان تهران و بخش‌های تابعه و برخی استان‌های همجوار را نیز در بر گرفت و یکی از مهم‌ترین مناطق سپاه پاسداران در زمینه تأمین امنیت مراکز مهم کشوری و پایتخت و تأمین نیروهای لازم برای جبهه‌ها و جنگ و عقبه‌ها به حساب می‌آمد.

سازماندهی، توجیه، آماده‌سازی و تجهیز بکند و برای بچه‌ها سخنرانی بکند. ضمن اینکه کمک‌های مردمی که از استان‌ها می‌آمد اینجا سازماندهی می‌کرد. تو واحد پرسنل هم افرادی به نام هدایان و جعفر مرادی بودند که هر دو تا در این عملیات ترکش خوردند و زخمی شدند. تو واحد تدارکاتمان حسین دقایان، رسول حمزه، اکبرزاده، حاج آقا صدر، رجب‌علی سلیمانی و مصطفی بانکی بودند. در واحد آموزش و تخریب تیپ هم محمد حق‌طلب، رحمتی، رسول فراچی و محمد هنردوست مشغول کار بودند. نیروهای تخریب را هم به واحد اطلاعات عملیات مأمور کردیم. در واحد ادوات هم حسن مقدم با کمک حسن شفیع‌زاده، اصغر کاظمی، محمد آقایی، رضا زنگنه، محمدرضا عرب و حسن صافی خدمت می‌کردند. تو واحد آموزش زرهی مان هم محمدباقر قادری، استوار جعفرزاده و موحدی از بچه‌های نجف آباد پادگان شهید بهشتی بودند که پادگان عقبه را برای جذب، اعزام نیرو و تجهیز وسایل و امکاناتی که از شهرستان‌ها می‌آمدند آماده می‌کردند. مسئولیت کارهای عقبه و پادگان به عهده مرتضی تاج، پروازیان، حسن صفاتی و شمخانی بود که کلاً نیروها را آماده می‌کردند. تو واحد آموزش خمپاره، سلاح و تیراندازی



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی

گرفت و از اطلاعات آن اسرا ما توانستیم بهره ببریم و هماهنگی‌هایی شد تا مشکلاتی که بچه‌های اطلاعات عملیات تو تپه علی گره زد، تو منطقه مورموری، دال پری و جسر نادری برای شناسایی داشتند را حل بکنند. آنها روز ۲۹ اسفند ۱۳۶۰ دوباره یک پاتک دیگر کردند.

پس ببینید تو این وضعیت که ما در آستانه حمله به خطوط عراقی‌ها بودیم، تو شب و روز بیست و نهم، دشمن به ما حمله کرد که تو محدوده قرارگاه فتح، دشمن به تیپ‌های ۸ نجف، ۵۵ هوابرد و ۲۵ کربلا به استعداد چند تیپ پیاده و زرهی حمله کرد. پس در مجموعه کار، بیست و نهم دشمن به ما حمله کرده، یعنی امشب که بیست و نهم هست، به ما حمله کرد. نیروهای دشمن به ما حمله کردند که ببینند از ما اسیر بگیرند که ما اصلاً این کار را پیش‌بینی نمی‌کردیم و حواسمان به این کار دشمن نبود و چون ما نیروی آنچنانی در خط نداشتیم، نیرو فقط در حد تخریب و شناسایی مستقر کرده بودیم و چون فاصله ما با دشمن زیاد بود فکر نمی‌کردیم اصلاً دشمن حمله بکند. شب بعدش هم ما حمله کردیم که ۴ دسته از من، یعنی تیپ ۲۵ کربلا و ۴ دسته حاج احمد کاظمی از تیپ ۸ نجف - دسته‌ها هم در حد پنجاه شصت نفر بودند - لذا شب و روز بیست و نهم که دشمن به ما حمله کرد، شب بعدش ما به مواضع عراقی‌ها پاتک کردیم، یعنی شب و روز اول، آن حمله کرد که تلفاتی هم تو منطقه ما داد که شامل تعداد زیادی کشته و زخمی و چندتا هم اسیر بود و کلاً تو این هجوم تانک‌ها و نفربرهایش یا منهدم شد یا آسیب دید و بعدش هم دشمن رفت عقب. چون تانک‌هایش را دیگر ما قشنگ می‌دیدیم که همه آمده بودند تو دشت باز و در دید ما؛ یعنی از خط مقدم خودشان هم جلوتر آمده بود و تو فاصله دو کیلومتری ما استقرار پیدا کرده بود. شب بعد ما تصمیم گرفتیم به دشمن حمله کنیم. گودرزی و پاشازاده* که اهل خراسان بودند را من گذاشتم فرمانده این عملیات و اینها رفتند یک تعدادی تانک و نفربرهای

* این دو بزرگوار مدتی بعد شهید شدند.

ارتش، ۸ نجف و ۲۵ کربلا سپاه حضور داشتند، تک کرد و دقیقاً به کدام منطقه حمله کرد؟

مرتضی قربانی: همان‌طور که می‌دانید ۲۹ اسفند دیگر درگیری ما با دشمن شروع شد، یعنی آنها از حضور نیروهای جدید سپاه مطلع شده و حمله کرده بودند، ولی دشمن اطلاعات ریز از ما نداشت که بخواهد مقابل حمله ما خوب پدافند کند و تک ما را خنثی کند.

ببینید اینکه دارم می‌گویم، من خط حد خودمان را دارم بیان می‌کنم، ولی دشمن تو خط حد تیپ ۸ نجف و تیپ ۵۵ هوابرد هم حمله کرد که عراقی‌ها از تنگه رقابیه تا سندال به استعداد چند یگان آماده و قبارق به نیروهای ایرانی حمله کردن. اینها مأمور نبودند که ببینند منطقه‌ای را تصرف کنند، اینها چون تکاور بودند صرفاً آمده بودند برای گرفتن اسیر و به دست آوردن اطلاعات. بعد که ما از عراقی‌ها اسیر گرفتیم، اینها گفتند ما آمده بودیم از بین نیروهای شما چندتا اسیر بگیریم. خُب اینجا جناح سمت چپ ما تیپ‌های ۸ نجف و ۵۵ هوابرد و جناح راست ما هم بود که یک رودخانه‌ای از داخل شیار می‌آمد تو لخیضر و می‌رفت پایین و فاصله بین ما را ایجاد می‌کرد.

حالا من عرض می‌کنم خدمت شما از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۶۰، عملیات ما سه مرحله داشت؛ یعنی ۲۹ اسفند دشمن به ما پاتک کرد. عملیات مرحله اول ما در واقع سه مرحله بود: مرحله اولش این بود که جواب دو تک عراق را تبدیل به یک پاتک کردیم و در مرحله آخر خودمان با حمله به آنها وارد عمل شدیم.

شب ۲۹ اسفند ۱۳۶۰ عراقی‌ها با استعداد چند یگان زرهی و تکاور آمدند زدند به خط ما و به ما حمله کردند. شب من خودم هم تو پایین خط اول و سنگرم بودم که عراقی‌ها حمله کردند و مجموعاً یک زدو خورد سنگینی اینجا رخ داد و دیگر بچه‌ها بیشتر این تکاورهای مهاجم عراقی را کشتند و دیگر هرکسی آمده بود اینجا تو منطقه کشته شد. بچه‌ها سه چهارتا هم از آنها اسیر گرفتند و دشمن اینجا تو یک وضعیت بسیار بدی قرار

دشمن را زدند و منهدم کردند و یکی دو سه نفر هم اسیر گرفتند. بعد که اسیرها را گرفتند و آمدند مجموعه کار این شد که ما به سمت جلو پیشروی کردیم. پس من اول سناریو را بگویم بعد برویم تو توضیحات جزئیات شرح عملیات. بیست و نهم به ما حمله شده، شب بعدش ما در مرحله اول پاتک کردیم به دشمن برای اینکه از دشمن اسیر بگیریم. استعداد دشمن هنگام حمله روز ۲۹ اسفند سال ۱۳۶۰ به ما سه تا تیب بود: یک تیب

مرتضی قربانی: براساس آماري که خود عراقي‌ها اعلام کردند، [در منطقه تنگه چزابه] بالغ بر ۱/۵ ميليون گلوله توپ و خمپاره شليک کردند و ۳۰ تا ۳۵ گردان هم از نيروهاي سپاه اينجا هزينه شد؛ يعنی عملاً مهمات ما، يعنی گلوله توپخانه و سلاح را که قرار بود در عمليات بعدی استفاده کنیم، در چزابه مصرف شد، ضمن اينکه نيروی ما هم تحليل رفت.

درواقع عراقی‌ها به‌منظور اینکه از ما اطلاعات بگیرند، آمده بودند. چون جاسوس‌های عراقی گزارش داده بودند که حضور و تردد نیروها و یگان‌های ایرانی اضافه شده، پل هم روی رودخانه کرخه احداث کرده‌اند، جلولو عبدالخان هم تردد ماشین‌ها خیلی زیاد شده است. به همین دلایل، عراقی‌ها خُب دلوایس این بودند که ما می‌خواهیم یک حمله وسیعی بکنیم، ولی نمی‌دانستند

امیر رزاق زاده: پس از آماده‌سازی یگان که در آستانه نبرد قرار گرفتند، لطفاً مراحل گوناگون عملیات را شرح دهید. ضمناً بفرمایید موضوع انهدام سنگر فرماندهی تیپ ۲۵ کربلا در آستانه نبرد، در کار هدایت عملیات وقفه ایجاد نکرد و عکس‌العمل شما درقبال این اتفاق چه بود؟

مرتضی قربانی: اتفاق مهمی که یکی دو روز قبل از

مرتضی قربانی: خدا گفت من تا اینجا این گلوله را هدایت کردم روی الوار بخورد، اما داخل سنگر نیاید. این رمل‌ها را هم آوردم تا دم دهان شما. بسم الله. شما آزمایش خود را پس بدهید ببینم عرضه‌اش را دارید و ما واقعاً آنجا توکل و توسل پیدا کردیم آنجا روی همان رمل‌ها، با همان بی‌سیم‌ها که از لای خاک درآمدند، بچه‌ها همون‌طوری نشستند، من هم گفتم بنشینید دعای فرج را بخونید. دعای فرج، الهی عظم البلا را خونیدیم

و آنجا بعد از آن به قرارگاه پیام دادم گفتم: پنجاه درصد آمادگی برای عملیات هست که به دنبال آن غلامعلی رشید که اون موقع یکی از مسئولان قرارگاه فتح بود، نیم‌ساعت بعدش آمد پیش ما. خود ایشان سنگر فرماندهی را که دید اصلاً خودش هم تعجب کرد. من دیگر همه افراد پیرامونی‌ام را، حتی راویان تیپ که محسن محمدی معین و صفر حسین‌پور*** [بودند] را بسیج کردم تا هرطور شده سنگر را

مرتضی قربانی: در قرارگاه بحث فرماندهان این بود که بیشتر روی تنگه‌ها در عقبه مواضع دشمن متمرکز شویم. گلوگاه‌های مهم این منطقه، درواقع تنگه‌های رقابیه، برقازه، دوسلک، ابوغریب و عین خوش بود.

*** صفر حسین‌پور یکی از راویان تیپ ۲۵ کربلا درخصوص انهدام سنگر فرماندهی و تاکتیکی هدایت عملیات می‌گوید: «دیگه تو همین خرابی سنگر فرماندهی خیلی خوب من یادم هست ما به‌خاطر اینکه همه بچه‌ها تو خط بودند، از دوسلک بگیر تا میشداغ و همین‌جور بیا تا به اصطلاح تنگه رقابیه، بی‌سیم‌های ما همه متمرکز تو سنگر فرماندهی بود، ولی بچه‌ها همه تو منطقه بودند. ما گفتم همه اینا اگه از کار بیفته، دیگه دستان بند به هیچ‌جا نیستش. بعد دیدیم خداییش این هم یک معجزه بود؛ معجزه الهی بود که یک دونه از این خاک‌های رمل و ماسه‌های نرم تو یک دانه از این بی‌سیم‌های ما نرفت که کار را جهت ارتباط بچه‌های گردان‌ها با تیپ مختل کند. وقتی بچه‌ها گونی‌ها را دونه‌دونه آوردند و با بیل همه خاک‌ها رو از تو سنگر فرماندهی برداشتند و همه را تو کیسه ریختند و بردند بیرون، بعد ضبط‌ها و بی‌سیم‌های ارتش و سپاه همه رو از زیر خاک درآوردیم که خوشبختانه همه صحیح و سالم بود.

عملیات برای تیپ ما افتاد این بود که دشمن با گلوله توپ روی سنگر تاکتیکی فرماندهی و هدایت عملیات تیپ ۲۵ کربلا شلیک کرد. گلوله توپ هم درست خورده بود روی تراورس‌هایی که سقف سنگر بود و حدود دو سه متری هم از سنگر ارتفاع داشت و منفجر شده بود و توی سنگر دیگر پر خاک شد. چون این منطقه رملی بود، همه وسایلمان مثل بی‌سیم و امکانات ارتباطی حتی ضبط‌صوت راوی یگان ما، زیر خاک دفن شدند. من هم که دیدم اوضاع مساعد نیست، در تماس با قرارگاه فتح اعلام کردم که احتمال انجام عملیات ما به دلیل مشکلاتی که پیش آمده پنجاه، پنجاه است.

ما اینجا دیگر نمی‌خواستیم ریسک بکنیم و بگوییم ما عملیات نمی‌کنیم. حالا ما حساس شدیم و گفتم که برای عملیات پنجاه، پنجاه آماده‌ایم، ولی به هر جهت، عملیات سراسری بود و نمی‌شد مثلاً ما حالا بگوییم آقا اینجا عمل نمی‌کنیم. احمدکاظمی داشت از میشداغ پشت دشمن می‌رفت که درگیر بشود. مهدی باکری و تجلایی* با نیروهای خود به پشت دشمن رفته بودند. هدف آنها هم میشداغ و تنگه دوسلک بود.

از این طرف، همه یگان‌های قرارگاه فتح آماده شده و رفته بودند برای عملیات، از آن طرف، یگان‌های قرارگاه نصر و قدس مثل تیپ حسین خرازی عملیات کرده بودند. دشمن فشار آورده بود و اگه ما آن شب عمل نمی‌کردیم، تانک‌هایی که جلو ما بودند** به محورهای شمالی یا شرقی منطقه عملیاتی می‌رفتند و کار آن طرف را اصلاً مشکل‌دار می‌کردند و منطقه آنها را تصرف می‌کردند.

امیر رزاق‌زاده: عکس‌العمل قرارگاه درقبال این اتفاق چه بود؟

* راوی: مهدی باکری و تجلایی و برخی نیروهای سپاه ارومیه در تیپ ۸ نجف حضور داشتند و با احمد کاظمی، فرمانده این یگان، همکاری می‌کردند.

** راوی: اگر ما به یگان‌های زرهی و پیاده عمل کننده در جلو قرارگاه فتح، حمله نمی‌کردیم، اهداف عملیات فتح‌المبین حاصل نمی‌شد. به هر جهت، ما مجبور بودیم بلافاصله در شب بعد وارد عمل شویم و به اونها حمله کنیم.

پیدا کرد. شب تو تاریکی، تو این رمل‌ها و درخت‌های گز اصلاً نمی‌شد حرکت بکنی. اینکه شب نیروهایش را پیدا کرد، درواقع به آنها گفتیم که تا مأموریتتان، یعنی تصرف و انهدام توپخانه را انجام نداده‌اید، هیچ کدامت‌ان نباید عقب برگردید.

بعد از نیمه‌شب توپخانه که آتش می‌کرد، عسگری فرمانده گردان هم بچه‌هاشو پیدا کرد و ما هم گفتیم باید آتش این توپخانه را خفه کنید و اساس کار این بود دیگر و محمدرضا عسگری با صادق‌لی با چندتا از بچه‌های گرگان، که اینها خیلی شجاع بودند، رفتند سنگر اینها را خاموش کردند. فرمانده گردان بعدی، یعنی توانا به اینجا رفت و همین‌جا هم شهید شد. پس این فرمانده هم گردانش را سریع برد. توپخانه دشمن را ما همان شب، یعنی در حدود ساعت ۰۳:۰۰ بامداد تصرف و خاموش کردیم.

یک گردان زرهی هم داشتیم که فرمانده‌اش محمذباقر بود که آن را هم صبح روز اول وارد عمل کردم. شب عملیات تا صبح، خطوط اول دشمن را کامل گرفتیم. روز وقتی که ما آمدیم به هدف برسیم، هنوز با نواقصی مواجه شدیم؛ یک عارضه اینجا تو تنگه برقاره بود که دشمن از اینجا ما را با تانک شدید می‌زد. گردان اصفهان که اینجا وارد عمل شده بود را صبح آمدیم وضعیت آن محور را بررسی کردم و می‌خواستم بینم وضعیت چطور هست. دو گردان برای این منظور آماده و مهیا کردم که از بالا ارتفاعات بیابند سمت برقاره.

پس گردان عسگری همان شب اول آمد تو این تنگه برقاره، منتها زیر تنگه گیر کردند. اینها پشت آن سیم‌خاردار و موانعی که عراقی‌ها تو عمق گذاشته بود، آنجا درگیر شدند و صبح زود هم یک هلیکوپتر از عراقی‌ها را زدند و عراقی‌ها آمدند دیدند چه خبر هست! هلیکوپتر دشمن را بچه‌ها زدند، بعد هم گردان احمدرضا توانا همان صبح روز اول که برای شکستن خط برقاره آمده بود، عملیات کرد و ایشان هم شهید شد. ما از بیست‌وهشتم اسفند تا روز دوم فروردین در

رمز عملیات، یا زهرا^(س) بود و هدف عملیاتمان تصرف ارتفاعات و آزادی بخش وسیعی از جنوب غرب کشور (دزفول)، مناطقی مثل میشداغ، رقایبه، برقازه، دوسلک، ارتفاعات تینه و ابوغریب بود؛ یعنی ما در عملیاتمان خط قرمز را کشیده بودیم که دیگر از سمت رودخانه دویرج و تقریباً بالای سر فکه عبور نکنیم. خُب این عملیات تقریباً ۰۰:۳۰ دقیقه بامداد روز یکم فروردین سال ۱۳۶۱ شروع شده بود. البته، شب قبلش و سر شب دشمن به ما حمله کرده بود.

مرحله اول نبرد

ما شب اول عملیات، گردان‌های پیاده خود را این‌طور وارد عمل کردیم: یک گردان به فرماندهی احمدرضا توانا، گردان محمذباقر به فرماندهی اسودی، گردان شهید چمران و گردان عسگری که سمت راست گردان احمدرضا توانا بین تنگه برقاره تا تپه سندال بود و اینها بچه‌های اصفهان بودند. این شد ۵ گردان. ما ۴ گردان هم گذاشتیم برای صبح عملیات که با سرعت وارد بشوند. یک گردان زرهی هم به فرماندهی محمذباقر قادری داشتیم.

این گردان‌ها ضمن اینکه هم دنبال پشتیبان بودند، نیروی احتیاط هم بودند، چون ما هنوز چندین گردان دیگر داشتیم که اینها را توی پادگان شهید بهشتی نگه داشتیم و سازماندهی کرده بودیم. اینجا وقتی وارد عملیات شدیم، شب اول، ۵ گردان وارد کردیم. صبح عملیات هم ۲ گردان حاج علی موحد و کاظم رستگار را هم وارد عمل کردیم.

بچه‌های موج اول حمله ما به محض اینکه رسیده بودند به خط، توپخانه دشمن را منهدم کردند و این کار را گردان عسگری انجام داد، چون من خودش را زودتر فرستاده بودم تو عمق مواضع دشمن. ایشان هم خوب تو عمق مواضع دشمن رفته بود. همان فرماندهی که شب با بچه‌ها رفته بود. ایشان خودش تو منطقه، نیروهایش را گم کرد، ولی عسگری بعد گردانش را

اینجا دوتا فرمانده گردان‌هایمان به نام‌های گودرزی و توانا که شهید شدند را عملاً از دست دادیم. بعد فرمانده گردان بچه‌های زرین‌شهر را یک نفر دیگر از همان شهر که دستش قطع بود، به عهده گرفت که ایشان هم اصفهانی بود و این گردان را هم باز دوباره تو تنگه برقازه انداختمش پشت سر گردان اصغری. صبح روز اول عملیات ما، وقتی که این بچه‌ها آمدند توپخانه را زدند و زیر تنگه برقازه مستقر شدند، عراقی‌ها پاتک را آغاز کردند. آنها شروع کردن به فشار آوردن، چون از سمت شمال هم تانک و ادوات زیادی وجود داشت و ده‌ها

فاصله خط ما تا
۱۲ کیلومتر و
که ۱۰ کیلومتر
ده سازی نیروها]
ز کار ما همین
ما باید روزی
ن مسافت را
می کردند.

مرتضی قربانی: فاصله خط ما تا تنگه برقازه حدود ۱۲ کیلومتر و تا تنگه دوسلک که ۱۰ کیلومتر بود. [برای آماده‌سازی نیروها] تقریباً ۲۰ روز کار ما همین بود که نیروهای ما باید روزی ۳۰ کیلومتر این مسافت را راه پیمایی می‌کردند.

روشن بود، صاف بود و این تانک‌های دشمن که آمدند تو دشت، از تانک‌های خودمان اونهایی هم که بالا بودند اینجا شروع کردند به همدیگره شلیک کردن. آنها موشک و تانک و هرچی داشتند شلیک می‌کردند. اینها هم همینطور. یعنی یک جنگ رودرروی مردونه بین نیروی پیاده و تانک‌های سپاه به همراه تانک‌های ارتش با تانک‌های دشمن در گرفت. تانک‌های ارتش خودمان که چیفتن بود از این پایین به بالا درگیر بودند، منتها دید و تیر عراقی‌ها روی منطقه خیلی خوب بود.

این مرحله اولی بود که طبق طرح و مأموریتمان

برنامه‌ریزی کرده بودیم، منتها می‌خواستیم برویم توی تنگه برقاز. دشمن اینجا خیلی موانع و استحکامات داشت، ولی یک الحاق دیگر با احمد کاظمی با اینجا به وجود آمد تو همان گردوغبار و خاکریزی که زده شد.

بعد از ظهرش من آمدم قرارگاه. یک فرمانده گردان اهل اصفهان ما تو منطقه خط حد خودمان داشتیم که به او فشار آمده بود و شهید داده بود

و اینها شب عمل کرده بودند، بعد آمد و خوابید و زد تو سرش و گفت دیگر جمهوری اسلامی سقوط کرد. من هم یک چک گذاشتم زیر گوشش گفتم: پدر صلواتی کجا جمهوری اسلامی سقوط کرد؟ تازه اول کاره، برو ببینم. آقا رشید هم یقه‌اش را گرفت گفت: بلندشو برو ببینم از اینجا، تا نگفتم ببرنت دادسرای نظامی محاکمه و اعدامت کنند. من هم این فرمانده گردان را گرفتم و انداختم تو ماشین و آمدم با احمد کاظمی هماهنگ کردیم و اینجا نیروها را دوتایی با کاظمی منتقل کردیم و آمدم روی ارتفاعات. بعد هم یک گردان دیگر را من روانه کردم به سمت تنگه برقاز. به این بچه‌های

خطوط اول دشمن را گرفتیم، بخشی از ارتفاعات رقابیه آزاد شد، اما هنوز یک مقداری از تنگه برقاز دست نیروهای دشمن مانده بود که ما با اینها هم درگیر و مشغول زدوخورد شدید شدیم، طوری که دشمن با هلیکوپتر از نیروهایش حمایت و پشتیبانی می‌کرد، اما تا عصر که این وضع ادامه داشت تا حدود مغرب و اول شب بعد، با فشاری که اینجا من از طریق نیروهای گردان کاظم رستگار وارد کردم، سرانجام اینجا هم آزاد شد.

روز دوم، اینجا وقتی ما صبح شروع کردیم به احداث خاکریز، عراقی‌ها تا وقتی که صبح اول وقت تا ساعت ۷:۳۰، دید خوبی تو منطقه داشتند، خیلی تیراندازی می‌کردند، ولی نیم‌ساعت بعد یک غبار قشنگی بلند شد و اصلاً ما دیگر خودمان هم ارتفاعات را نمی‌دیدیم. یعنی دقیقاً اینجا مثل شب، تاریک شد. ما تو این فاصله‌ای که غبار شد تا ساعت ۲:۰۰ بعد از ظهر، دیگر همه مواضع مان را هم تثبیت کردیم و خاکریز پدافندی خودی را احداث و خط را تأمین کردیم. در این روز و مرحله، حضور گردان زرهی ارتش که تحت امر و هماهنگ با ما بود، خیلی مؤثر بود. فرمانده این گردان زرهی ۲۰۳ ارتش، سرهنگ مسعودی بود که تعداد ۲۰ تا تانک از ارتش داشت که مرد خوب و با تقوایی بود که تو طول کار و عملیات با ما هماهنگ بود و همه چیز در اختیار ما بود؛ دیگر یعنی استقرارش هم در اختیار ما بود.

یعنی وقتی به نفرات پیاده و خدمه تانک آن‌ها دستور می‌دادیم؛ این طوری اطاعت داشت. مثلاً یک تانکشان بود که اینجا تو روز روشن من رفتم و به لودر گفتم برایش یک سنگر کند، آن تانک هم رفت تو آن سنگر. بعد به راننده‌اش گفتم هر تیری از هر جا که آمد تانک‌های دشمن را که دید، مورد هدف قرار دهد و شلیک کند. تو روز روشن با شجاعت آمد ایستاد و شروع کرد. هر کدام از تانک‌های دشمن هم که صدمه می‌دید یا منهدم می‌شد، خدمه‌اش درمی‌رفتند و فرار می‌کردند. اینها تانک‌ها را که زدند خیلی مؤثر بود تا گردوغبار و طوفان آمد؛ یک طوفانی آمد مثلاً از صبح تا ساعت ۷:۳۰ و ۸:۰۰ که هوا

مرتضی قربانی:

رمز عملیات، یا زهرا (س) بود

و هدف عملیاتمان تصرف

ارتفاعات و آزادی بخش

وسعی از جنوب غرب کشور

(دزفول)، مناطقی مثل میشداغ،

رقابیه، برقاز، دوسلک،

ارتفاعات تینه و ابو غریب بود.

تاریخ شفاهی مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا
در دوران دفاع مقدس

آب‌گرفتگی هست که با عجله آمدند و برخوردند به این باتلاق و آب‌گرفتگی و دیگر همه‌شان مانده بودند. بچه‌ها هم رفتند و با بی‌سیم گفتند آقای قربانی اینجا تسلیم شده‌اند. فکر کنم بالغ بر یک تیپ یا یک لشکر بود. ۱۷۰، ۱۸۰ دستگاه تانک و نفربر و ماشین آمد اینجا متوقف شد. فکر کنم همه نیروهای حمله‌کننده مال لشکر ۱ بود. دیگر وقتی که آمدند از اینجا بروند، ما راحت بدون اینکه حتی یک دانه نیرو هم زخمی بدهیم آنها را محاصره و تخلیه کردیم و به دنبال این مسئله بیابان پر شد از نیروی اسیر عراقی. ۲۰۰۰ تا اسیر خیلی بود. مثلاً اگر شما بخواهید گردان‌های رزمی صف و بدون ستاد و پشتیبانی را ۲۵۰ تایی حساب کنی می‌شود چندتا گردان؟ حدود ۹ گردان می‌شود. خلاصه ما همه آنها را به خط کردیم. اینجا قدرت و عرضه زدن یک تیر را هم نداشتند. این را خدا از آنها گرفته بود. بعد هم من بچه‌های گردان‌های عسگری و علی‌موحّد و بچه‌هایی که اینجا بودند - یک گردان دیگر هم از این گردان‌های احتیاط که ما تو عقبه داشتیم از آن گردان‌های احتیاط بود؛ یعنی یک گردان دیگر را وارد کار کردم - همه آنها را ریختم بین این تانک‌ها. وقتی عراقی‌ها این نیرو را دیدند اونجا، همین‌طور مانده بودند و همه آنها تسلیم شدند و ما اینجا ۲۰۰۰ تا اسیر گرفتیم. همه این اسرا با سلاح و آرپی‌جی. و کلت و همه وسایلی که تو تانک‌ها بودند تسلیم شدند و تانک‌ها را رها کردند. ما هم اختیار این تانک‌ها را در دست گرفتیم و استقرار پیدا کردیم. از روز چهارم تا شب پنجم و ششم، دشمن اینجا صددرد مغلوب شد و ما دیگر اینجا تثبیت شدیم و آزادی‌سازی تنگه رقابیه هم تثبیت شد.

ضمناً در مرحله اول و دوم در سمت علی‌گره‌زد و منطقه شاوریه و بلتا یک‌سری مشکلات در دشت عباس برای یگان‌های قرارگاه‌های قدس و نصر پیش آمده بود که یگان‌های زرهی ارتش آنجا گیر کرده بود بغل تیپ ۱۴ امام حسین^(ع) که در محاصره بودند که بنابه دستور محسن رضایی، ما ۲ گردان برای

نمی‌دونستیم اینجا نیروی کی هستند؟* به هر جهت، آقا ما ناگهان دیدیم بیابان پر از تانک هست که دارند به طرف نیروهای ما می‌آیند. حالا ما اینجا مستقر بودیم و دشمن در حال حرکت به سمت پشت سر ما بود تا ما را دور بزنند و عملیات اینجا به شکست بینجامد. اصلاً اگر که عنایت خدا نبود ما اینجا شکست می‌خوردیم. یعنی شاید بیش از صدها دستگاه تانک و نفربر بود که این مقدار هم کم نبود. من خودم اینجا بودم دیدم بیابان را که از تجمع و تراکم تانک‌ها مثل هجوم مورچه‌ها یا ملخ‌ها سیاه شده است و عراقی‌ها همین‌جور گاز تانک‌ها را گرفته بودند و داشتند می‌آمدند. دیگر اینجا آمدند اینجا توی همان منطقه آب گرفته که رسیدند، دیگر رفتند تو این باتلاق‌ها و گیر افتادند. حالا مجموعاً اینجا روز چهارم هست آب و نان و غذا هم به آنها نرسیده بود، برای حل این مشکل، می‌خواستند از اینجا فرار کنند. آقا بچه‌های ما هم همین که دیدند اینجا یک‌دفعه متوقف شدند، بعد بچه‌ها را با موتور فرستادم و گفتم بروید ببینید وضعیت چه‌طوری هست و اینجا کی هستند؟ ۱۰، ۱۵ نفر از بچه‌های ما هم رفتند به سمت آنها که یک‌دفعه دیدم عراقی‌ها آمدند بر روی تانک‌ها و دست‌ها را بالا گرفتند. بچه‌ها هم با بی‌سیم تماس برقرار کردند و گفتن حاج آقا اینجا آمدند که از این تپه‌های ابوصلیبی‌خات و از این منطقه رادار داشتند می‌آمدند تا از اینجا فرار کنند که تانک‌هاشان توی این آب گرفتگی‌ها که از نهر ملحه می‌آمد پشت این سندال توی گل‌ولای گیر افتاده‌اند. اینجا از یگان‌های لشکر ۱ بودند و یگانی که تو سمت شوش و رادار بودند هنوز نمی‌دانستند که اینجا را ما گرفتیم؛ یعنی عقبه این منطقه را ما بسته‌ایم. روز چهارم که آمدند از اینجا فرار کنند، ما هم نمی‌دانستیم اینجا

* راوی: چون سنگر تاکتیکی ما قبل از مرحله اول منهدم شده بود، با قرارگاه مرکزی کربلا درست‌وحسابی ارتباط نداشتیم. اصلاً ما ارتباط بی‌سیم خودمان هم با گردان‌های عمل‌کننده مشکل بود، اما با قرارگاه فتح چون نزدیک‌مان یعنی سه چهار کیلومتری‌مان بود خوب بود، ولی برای ارتباط با گردان‌ها مان با مشکل مواجه بودیم، ولی ارتباط با قرارگاه مرکزی نداشتیم.



سردار سرتیپ پاسدار مرتضی قربانی

که حرکت کنیم برای تنگه دوسلک که به ما برای حرکت اجازه داده نشد. خُب شب پنجم دیگر الحاق را با یگان‌های مجاورمان انجام دادیم؛ یعنی آن مشکلی که آن بالا پیش آمده بود سمت علی گره‌زرد و سمت دشت و امامزاده عباس و عدم الحاق سمت خودمان پیش آمده بود، حل می‌شد.**

** نگارنده: توجه کنید مرحله‌ی دوم عملیات درواقع می‌شود شب چهارم فروردین که بحث الحاق تیپ ۲۵ کربلا در فرارگاه کربلا و فتح مطرح می‌شود. چون الحاق حاصل نشده بود، محمداقاری می‌گوید: در رقابیه دشمن پیوسته هست و منقطع نیست. بعد محسن رضایی می‌گوید: خیلی خبرگزاری، ما یک کاری بکنیم که الحاق شود. بین آقا رحیم هم می‌گوید مشکل ما مشکل الحاق است. بله. یکی الحاق هست که می‌خواهند الحاق بشود که بعد می‌گوید که راه‌حل الحاق این است که ما مأموریت مرتضی قربانی را یک مقدار به سمت چپ بدهیم. توجه بکنید که رحیم صفوی می‌گوید: بله که اونجا بحث الحاق به‌عنوان یک راه‌حل مشکل مطرح است و این‌گونه بحث می‌شود که تیپ ۲۵ کربلا را با تیپ ۵۵ هوابرد بگذاریم تا در سمت چپ جاده عمل کنند، مرتضی قربانی را بگذاریم جلو این تیپ زرهی دشمن، یعنی تیپ ۵۱ عراق را منهدم کند و همین‌جا پدافند کند. اینجا بحث تکمیلی مرحله دوم بوده که به‌اصطلاح تیپ ۲۵ کربلا عمل می‌کند که با اقدام تیپ ۲۵ کربلا و یگان‌های دیگر، با تیپ ۸ نجف الحاق حاصل

کمک به آنها آزاد کردیم و فرستادیم عین‌خوش.*
دیگه از روز چهارم، یعنی شب پنجم آماده بودیم که دستور حرکت را به ما بدهند و اما ای کاش مثلاً همان روز پنجم حرکت کرده بودیم. اینجا در دوسلک هنوز دشمن حضور داشت و دائم تیراندازی و خودنمایی می‌کرد، ولی دیگه حمله‌ی روز ششم باعث عقب‌نشینی دشمن شد.

بین، دوم سوم چهارم فروردین که بشه شب پنجم عملیات، منطقه ما کامل پاک‌سازی شد و بر همه‌جا مسلط شدیم. همه گردان‌ها را آماده کردیم

* نگارنده: در مرحله سوم براساس مستندات بی‌سیم، قضیه را ما بدین ترتیب دنبال می‌کنیم: ابتدا شما تماس می‌گیرید به آقا محسن رضایی سلام می‌کنید. آقا محسن می‌گوید: خسته نباشید آقا مرتضی. از اینکه آن نیروها را به ما دادید خیلی ممنون هستیم. بعد آقای محمد باقری می‌گوید که ایشان وضعیت نیروهایش چطور است. آقا رحیم در پاسخ می‌گوید که یک گردان یا دو تا گردان دادیم که رفتند در عین‌خوش. خدمتتان عرض بکنم شما یک گردان مأمور کردید به عین‌خوش که بلافاصله آنها خودشان را می‌رسانند به آنجا و عمل می‌کنند. گردان دیگر شما دست‌نخورده می‌ماند که اینجا از شما تشکر می‌کنند. بعد هم می‌گویند: نیاز نیروی انسانی شما را تأمین می‌کنیم. برای شما نیرو درنظر گرفتیم که پیش برادر هاشم امامی بروید و از ایشان نیروهایتان را بگیرید.

گرفتیم. دشمن اینجا دیگر به صورت تعجیلی آمده بود. ما یک اشتباهی کردیم که زودتر نیامدیم اینجا، ولو اینکه مثلاً یک چندتا از بچه‌ها شهید می‌شدند. یعنی شهید هم می‌دادیم، می‌ارزید که بیایم اینجا را زودتر بگیریم. اگر این طور می‌شد شاید مثلاً ۴، ۵ هزار نفر از نیروهای دشمن اسیر می‌گرفتیم، اما همه آنها از دست ما در رفتند. در این صورت، ما می‌تونستیم ماشین جنگی عراق که تو این منطقه فعال بود را ساقطش بکنیم. خُب اینجا ۲ هزار نفر اسیر شدند، ولی ما اگه یک شب زودتر به سمت دوسلک فشار آورده بودیم، خیلی خوب می‌شد، اما فرماندهان قرارگاه کربلا واقعاً از این جناح می‌ترسیدند، برای همین تو قرارگاه به ما اجازه ندادند که ما حرکت بکنیم. خُب هم سمت چپ هم سمت راست دشمن بود، ولی یک ریسک بود که بیندازیم روی سر این ارتفاعات بیایم دوسلک را بگیریم. در این وضعیت ما تانک‌های دشمن را گرفتیم و نتوانستند جلو بروند و همین جا ماندند. این سایت‌ها و رادارها هم روز چهارم و پنجم آزاد شد. پس مرحله دوم عملیات درواقع تکمیل عملیات و الحاق در سندال بود و همچنین گرفتن ده‌ها تانک و پاک‌سازی آن منطقه و گرفتن ۲ هزار اسیر. اینجا همین صدماتی که بچه‌ها خوردند، مشکلاتی که برای آنها پیش آمد، باد، بارون آمد و اوضاع و احوال، زندگیمان را آب و گل به هم ریخت و همه امکانات یگان را آب برد، اصلاً همه راه‌های ارتباطی و تدارکاتی ما بسته شد - یک شکاری پر آب بود - که همه اینها باعث شد که اینجا خداوند عنایتش به هر جهت شامل حال ما شود و همان‌که خداوند قطرات باران را فرستاد، تانک‌ها در گل گیر کردند و نیروهای ما آنها را محاصره و زمینگیر کردند؛ همین برای این عملیات بس بود.

مراحل بعدی نبرد؛ صدام در دام

امیر رزاق‌زاده: حالا مرحله سوم، یعنی روز هفتم و شب هشتم عملیات را شرح دهید. گویا در مرحله سوم

ما روز پنجم دیگر کامل آماده بودیم. شروع کردیم با این بچه‌های جهاد سازندگی خراسان به مسئولیت ساجدی و ورشابی. شب آمدیم زیر تنگه برقازه. من آمدم جلو. این لودر و بولدوزر اینها را هم بردم. این بچه‌های جهادی هم مدام می‌گفتند ما را می‌خواهی بکشی، ما را می‌خواهی اسیر کنی، چون ما و نیروهای جهادی هم اصلاً نیروی تأمین نداشتیم. به هر حال، من به ساجدی گفتم دسته مهندسی خودت را بردار و برو جلو، ما هم کار را شروع می‌کنیم تا من بچه‌ها را می‌آورم تأمین می‌چینم. یعنی با لودر و بولدوزر و ورشابی و ساجدی با دوتا اسلحه رفتیم جلو، بعد بچه‌ها شروع کردند به خاکریز زدن. این حالا روز پنجم و شب ششم بود. دیگر شروع کردیم خاکریز زدن که روز ششم بعد از ظهر دیگر تصمیم گرفته شد برویم سمت دوسلک. دیگر ما آمدیم یک خاکریزی جلوتر از تنگه رقابیه احداث کردیم. سمت چپمان رفتیم جلوتر خاکریز را زدیم و دشمن هنوز اینجا حضور داشت و تیراندازی و شلیک می‌کرد. یعنی اگه ما روز هم حرکت می‌کردیم و می‌انداختیم از این ارتفاع و تو عمق می‌رفتیم، هیچ مشکلی نداشتیم، منتها این دیگر تدبیر قرارگاه بود. در جناح راست، روز پنجم هم عراقی‌ها که از بالا می‌آمد اینجا اسیر شدند. ما خیلی از جناح سمت راست می‌ترسیدیم، چون لشکرهای زرهی دشمن جلو ما مستقر بودند و بیشتر اینها الحمدلله اسیر شدند. از روز ششم، که شب هفتم باشه، دیگر به ما گفتند پیشروی کنید. ما هم آمدیم این ارتفاعات را با زدوخورد و درگیری

می‌شود و برقازه کامل آزاد می‌شود و کار این محور عملاً تمام می‌شود. تکمیلی مرحله دوم دیگر حرکت به سمت جلو بود که ساعت ۰۲:۵۲ صبح روز ششم عملیات، تیپ ۲۵ کربلا وارد عمل شد و تا ساعت ۹ صبح، دیگر هدف‌های خودش را تأمین کرد. تیپ ۱۲۰ و سایر عوارض طبیعی و مصنوعی هم آزاد و در این مرحله تأمین کامل برقرار و الحاق هم حاصل می‌شود. توضیح اینکه: مأموریت تیپ ۲۵ کربلا از سوی قرارگاه کربلا مقابله با پاتک دشمن و انهدام یگان‌هایی نظیر تیپ ۳۴، ۵۱ و... بوده است.

عملیات، مأموریت شما با استناد به اسناد و مدارک این بوده که بیاید به سمت سندال حرکت بکنید، بعد جاده سندال به دوسلک را شما ببندید، سپس بروید به سمت دوسلک که پیشنهاد حسن باقری این بوده که اتصال ۱۲۰ یا سندال به انتهای ابوصلیبی خات را شما انجام بدهید که دشمن نتواند نیروهایش را از آنجا - یعنی از طریق همین جاده‌ای که گفتیم - فراری بدهد و بعد ادامه مأموریت و پیشروی خود را به سمت جلو بدهید.

مرتضی قربانی: در مرحله سوم عملیات، دشمن برای روز ششم برنامه‌ریزی کرد که دوباره اقدامی بکند و اصلاً ما می‌خواستیم یک شب قبل، اینجا برویم. ای کاش رفته بودیم، چون اگر می‌رفتیم صدام اینجا به دست نیروهای خودی می‌افتاد. وفیق سامرای این موضوع را تو خاطراتش می‌گوید که ما اینجا بودیم و صدام گفت که اگر من اسیر بشوم خودکشی می‌کنم و شما هم خودتان را بکشید. سرانجام ما روز هفتم و شب هشتم حرکت کردیم و جلو رفتیم و من با نیروهای خودم ساعت ده شب به دوسلک رسیدیم.

خُب، چون به هر جهت از بالا به ما خط حد داده بودند، مادر من مرحله‌ای از عملیات باید اول می‌آمدیم مناطق مجاورمان را می‌گرفتیم و آن مناطق را پاک‌سازی می‌کردیم و بعد سمت جلو می‌رفتیم که خُب ما دیگر همان شب هفتم که روز ششم باشد، شب هفتم سازمانده‌ی کردیم و نیروهایمان را من حدود ۳ گردان گذاشتم برای جناح سمت چپ که از ابتدا تا انتها هدف پیش‌بینی شده برای تیپ ما حدود ۸،۷ کیلومتر بود. همین‌طور که آمدم به نیروها خط حد دادم، ابتدا آنها را در تنگه برقازه چیدمان، یعنی هرچی ستونم می‌آمد جلو، دو طرفمان تأمین می‌چیدم؛ هم سمت چپ هم سمت راست را. یعنی از روی ارتفاعات برقازه را تا بیاید برسه به دوسلک، همه را من تأمین چیدم. ضمن اینکه نیروهای دو سه گردان را من به‌صورت مکانیزه جلو فرستادم؛ یعنی من نیروها را سوار نفربر کردم. دو سه گردان دیگر نیرو هم برای ما آمد. به این نیروها دیگر دست نزدیم. با نیروهای تازه‌نفس راه

که اینجا بودند لت و پار شده بودند و ما تصمیم گرفتیم هرچه زودتر اینها را از خط آزاد کنیم و یک مسئولیتی به احمد کریمی فرمانده تیپ ۱۷ علی بن ابیطالب که نیروهای قم را فرماندهی می کرد، بدهیم. همین که احمد کریمی آمد اینجا خودش را معرفی کرد، من اینجا مستقرش کردم، او هم نیروهایش را آورد و مستقر شد. بعد ما خط خودمان را دادیم به بچه های قم به فرماندهی کریمی که فرمانده تیپ ۱۷ قم شده بود و پیش مرتضی صفار بود. سه گردان را ایشان آورد. فرماندهی این خط را من رسماً صورت جلسه کردم و تحویلش دادم و پدافند این محور را به وی ابلاغ کردیم بلافاصله قرارگاه هم این کار را به وی ابلاغ کرد و ما خط را به ایشان واگذار کردیم و رفتیم. روز هفتم - که شب هشتم عملیات می شود - تا روز دهم که ما اینجا بودیم کار استقرار ما تمام شد و بعد هم راه افتادیم و رفتیم. دیگر مسئولیت پدافند خطوط و محورهای آزاد شده از دوش ما برداشته و به تیپ ۱۷ قم واگذار شد و بعد هم مسئولیت خط را به علی فضلی دادند که بعداً بنا شد ایشان برود تپه ۱۸۲ را که جلو این منطقه بود بگیرد و بعد هم عملیات کردند. آمدیم که بیاییم وسایل مان را جمع کنیم بیاییم برای عملیات بیت المقدس که خُب هنوز غنایم، امکانات و کلی وسایل تو منطقه بود، ما همه بچه ها را برای این کار بسیج کردیم.

آنچه که یادم هست مغرب و عشای روز هفتم که ما اینجا حرکت کردیم، بچه های جهاد را با لودر و بولدوزرهای خودشان و تانک و نفربر و هرچی داشتیم را بسیج کردم از این تو سیبور رفته سمت چنانه و دوسلک که این جاده را گرفتیم. حالا شب هشتم بود، ولی بحمدالله اینجا دیگر این ارتباط برقرار شد. ارتباط با احمد کاظمی و قرارگاه برقرار شد، اینجا یک خط پدافندی شد. بعد دیگر دوسلک با ابوغریب رفتیم. اینجا هم با قرارگاه و یگان های همجوار هماهنگ کردیم، الحاق برقرار شد تا اینجا که آمدیم با حسن دانایی و سلیمانی و بچه هایی که تو منطقه و خط بودند هماهنگی کردیم. حسن دانایی انگار رفته بود روی مین و درست و حسابی ما را نمی شناخت، رثوفی را

ولیعصر هستیم، دیگر من خالیم راحت شد. یادم هست تو آن نصف شب بچه های تیپ ۷ ولیعصر با همان لهجه دزفولی می گفتند خوبی؟ از کدوم یگانی؟ دیگر اینجا با آنها احوال پرسی هم کردیم.

اینجا من خودم دیگر جلو ستون بودم، چون تأمین ها را هم می چیدم و می آمدم دیگر نزدیک ساعت دو سه نصف شب تأمین در دوسلک برقرار شد و در مرحله سوم عملیات و شب و روز هفتم، ما دیگر اینجا را کامل پاک سازی کردیم.

در اینجا با این دوتا تنگه مهم، یعنی هم تنگه رقابیه هم تنگه دوسلک، یک گره موصلاتی عظیمی در عملیات وجود داشت که باید به هر صورت و ترتیبی حل می شد. پس شب هفتم ما حمله کردیم ساعت ده یازده شب دیگر اینجا الحاق شد و تنگه دوسلک هم آزاد شد و من اینجا نیروها را به ترتیب در تنگه دوسلک استقرار دادم و تا آنجا هم پدافند کردم. اینجا دیگر تا چند روز شروع کردیم به پاک سازی منطقه. ضمناً ما اینجا تا چند روز بعد هم هنوز اسیر می گرفتیم و یک پاک سازی خیلی خوبی انجام شد و ادوات و تانک و نفربرهای زیادی را خدا اینجا نصیب ما کرد. چند روز بعد، رحیم صفوی آمد اینجا و ما گفتیم: آقا وضعیت ما از این قرار هست. ما چی کار کنیم؟ گفت: کار جابه جایی و تحویل خط پدافندی را انجام بدهید. بچه های تیپ ۷ ولیعصر به فرماندهی رثوفی هم گفتند: شما هم بیایید اینجا را بپوشانید. ما هم از بعد اینکه خط قبلی را تحویل رثوفی دادیم، اینجا دیگر نیروهای قم و مازندران را تا تنگه رقابیه برای تأمین چیدیم. مسئولیت تنگه رقابیه هم که با حاج احمد کاظمی شد و اینها هم بعداً خط خود را به بچه های تیپ ۵۵ هوارد ارتش تحویل دادند. اینجا من بعد از اتمام مأموریت پدافند تنگه های رقابیه و برقازه را دیگر دادم به احمد کریمی، فرمانده تیپ قم، و ارتفاعات رقابیه را به ابوعمار* دادم. بعد یک سری از نیروهایی که عمل کرده بودند را مثل گردان های کاظم رستگار و علی موحد را آزاد کردیم، چون این بچه هایی

* شهید.

هم تو جلسه دیدم، اما حسن دانایی را نمی شناختم، اینجا با ایشان آشنا شدم و در مجموعه کار، ما ۱۵ فروردین ۶۱، دیگر از اینجا آزاد شدیم. ما تو این منطقه تقریباً ۴۵ روز تا دو ماه بودیم که عملیاتمان تمام شد و در این مدت هم بودیم و دو تا منطقه عملیات را آماده کردیم: یکی تپه ۱۲۰ سندال را که آنجا من اصلاً مخالف بودم آنجا عملیات بشود، ولی آماده اش کردم تحویل نبی رودکی و مرتضی صفار دادم. نبی رودکی هم روی تپه ۱۲۰ عمل کرد.

خسارات و تلفات نبرد

مرتضی قربانی: در مرحله سوم عملیات، صدام در منطقه حضور داشت و اگر یک شب زودتر به اینجا [دوسلک] می‌رفتم صدام به‌دست نیروهای خودی می‌افتاد. وفیق سامرای این موضوع را در خاطراتش می‌گوید که ما اینجا بودیم و صدام گفت که اگر من اسیر بشوم خودکشی می‌کنم و شما هم خودتان را بکشید.

به جلو انتقال دادیم که بتوانیم تنگه برقازه و منطقه جلو آن را از نظر اجرای آتش مؤثر، به‌خوبی پوشش بدهیم. لذا برای اجرای آتش مناسب از طرف فرماندهان و قرارگاه‌های حاضر در نبرد پیش‌بینی انجام نشده بود. نقاط ضعف دیگر ما تو این عملیات اینها بودند: فاصله زیاد خط اول ما تا دشمن، قطع ارتباطات یا اختلال مخابراتی، عدم تعقیب به‌موقع دشمن که باید پیوسته ما دشمن را تعقیب می‌کردیم، جابه‌جایی بی‌موقع تیپ ۲۵ که بلا از منطقه تبه ۱۲۰ شوش به منطقه بالای

هم شهید شدند. تعدادی از مجروحان ما در این عملیات چند روز بعد شهید شدند. دلیلش هم انهدام بهداری رزمی یگان ما بود. توی روزهای اول، دشمن با شلیک گلوله، بهداری رزمی مان که در نزدیک خط مقدم ساخته بودیم زد و منهدم کرد. اما بعد از اینکه دشمن با شلیک گلوله‌های زیاد بهداری رزمی ما را زد و منهدم کرد، چند آمبولانس را هم زده بود و از بین برده بود. که بچه‌های ما همه ولو و شهید شدند. بچه‌های بهداری آمدند به من گفتند: حالا چه کار کنیم؟ گفتم دکتر را بیاورید جلو. گفتند:

نمی‌شود. گفتم: باید بیاورید جلو تو خط. بعد آنها برزنت پهن کردند روی این علف‌های بیابان - که سبز هم شده بود - منطقه‌ای که خودم از قبل با موتور آمده و شناسایی کرده بودم. گفتم: بیاید اینجا مستقر بشوید. گفتم: همین جا سنگر اورژانس را احداث کنید و بعد آنها یک اورژانس صحرایی تو کف بیابان زیر آفتاب راه انداختند. پس از این، دیگر بهداری یگان ما در محوطه باز بود و بدون سقف. مجروح‌ها هم که می‌آمدند همین وسط آنها را مداوای اولیه می‌کردند و بعد مجروح را با نفربرها و آمبولانس‌ها پشت خط اول می‌بردند که از آنجا هم آمبولانس و اتوبوس بود که تا شیخ شجاع بچه‌ها را می‌بردند.

الحمدلله بچه‌ها هم همت کردند مسئول بهداری مان هم اسمش یادم نیست تو همین عملیات شهید شد. این همه پیروزی را خدا به ما داده بود، حتی اسرایی که آمده بودند، مثلاً همه اینها را ترس گرفته بود و اگر ما عملیات را ادامه می‌دادیم و حرکت کرده بودیم آمده بودیم

اینجا نقش بسیار تعیین کننده‌ای را داشت تو گامی که با ما می‌آمد تو همه عقبه‌ها تا شیخ شجاع و خطوط مقدم هم تو آب‌رسانی. بیشتر کارها با کمک بچه‌های جهاد خراسان و سمنان انجام شد، چون در این محور هم بچه‌های جهاد سمنان دستشان خالی بود. بچه‌های ما هم می‌رفتند از هر جایی شلیک چیزی می‌گرفتند و می‌آمدند. ائمه جمعه، مثل آیت‌الله احسان‌بخش هم اینجا خیلی امکانات آورد و کمک کرد و نقش ارزنده‌ای داشت، همچنین ساجدی* و برادرمان ورشابی اینجا خیلی نقش مهمی داشتند.

امیر رزاق‌زاده: در این نبرد خسارات و تلفات و غنائم شما و دشمن چقدر است؟

مرتضی قربانی: خُب اینجا تقریباً یک تعدادی وسایل و امکانات ما را دشمن به لحاظ تسلط خود منهدم کرد، مثل آمبولانس‌ها، خودروها، تانک‌ها، لودر و بولدوزرها مان. بعد بالغ بر چندین مسئول مهندسی مان مثل منجمی و بالغ بر ۵ تا فرمانده گردان تیپ ما حین عملیات شهید شدند. فرمانده گردان‌های خوبمان مثل گودرزی، شاهوردی و امثال اینها شهید شدند.

ما هم تو این عملیات تلفات دادیم، مثل محمد سلمانی که شهید شد. بعد در واحد ادوات و توپخانه مان حاج حسن صافی و محمد آقایی بودند که شهید شدند. بعد تعدادی حدود ۹ نفر از فرمانده گروهان‌های ما هم شهید شدند. ۲۰۰ نفر در کل شهید دادیم و باتوجه به تسلطی که دشمن داشت، چیزی در حدود ۱۵۰۰ نفر مجروح دادیم؛ یعنی ما تعداد زیادی مجروح داشتیم که حدود ۱۵۰۰ تایی می‌شدند. از دشمن اینجا ۲۰۰ تا اسیر گرفتیم. انهدام هلیکوپتر داشتیم، ۳۸،۳۷ دستگاه تانک‌های دشمن در اینجا منهدم شد و ۱۰ تا ۱۵ تا هم غنیمت گرفتیم. فرماندهانی مثل داود کریمی، روح‌الامین، اویسی، ابوعمار، فریدون بختیار، رضا بهمنی، کاظم رستگار، علی موحد، با ما همراه و همکار بودند و شهدایی مثل کریم، جعفر، گودرزی و پاشا زاده از بچه‌های کادرمان بودند که آنها هم اینجا شهید شدند. یک تعدادی دیگر از برادرهای واحدهای دیگر

* شهید.

مرتضی قربانی: درس نظامی عملیات فتح‌المبین، توان سازماندهی برای نبرد بود، اینجا سپاه، ۶ تیپ جدید تشکیل داده بود برای جنگ که به‌طور طبیعی در نبرد، من باید فرمانده تپی با ۳ گردان باشم یا اینکه فرمانده ۵ گردان باشم، اما در این نبرد و اینجا مسئولیت ۱۹ گردان به ما واگذار شده بود و منطقه‌ای هم که به من تحویل داده شده، خیلی گسترده بود، یعنی از رقایبه تا دوسلک بود.

تاریخ شفاهی مرتضی قربانی فرمانده لشکر ۲۵ کربلا
در دوران دفاع مقدس



تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول شنود سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

یدالله ایزدی*

چکیده	واحد شنود یا جنگ الکترونیک یکی از واحدهای مهم و تأثیرگذار در دوران دفاع مقدس است. این واحد با تلاش بی‌وقفه، فعالیت‌ها و تحرکات دشمن را در خط مقدم تا عمق خاک عراق و حتی تا بغداد عمدتاً از طریق استراق‌سمع مکالمات رصد می‌کرد و جمع‌بندی اخبار و تحلیل‌های خود را از اقدامات فعلی و بعدی آنان برای تصمیم‌گیری صحیح در اختیار فرماندهان قرار می‌داد. شنود در واقع گوش شنوای فرماندهی در اردوگاه دشمن به شمار می‌رفت که بدون آن مقابله آگاهانه با تحرکات آنان مقدور نبود.	
	متن پیش رو ماحصل ششمین جلسه گفت‌وگو با سردار علی اسحاقی مسئول شنود سپاه پاسداران با موضوع نقش شنود در عملیات بیت‌المقدس و آزادسازی خرمشهر است.	
	واژه‌های کلیدی: شنود، خرمشهر، جنگ الکترونیک، سپاه پاسداران، عملیات بیت‌المقدس.	

مقدمه

تحولات سیاسی، وقوع چند کودتا و روی کار آمدن حزب بعث بود، در بغداد پشت سر گذاشت. تسلط کامل وی به زبان عربی، پس از آمدن به ایران و گذران دوره سربازی در لشکر گارد ارتش شاه و آشنایی با تجهیزات الکترونیکی در این دوره زمینه‌های مناسبی برای رشد وی در دوران دفاع مقدس گردید.

وی پس از وقوع جنگ همراه با تعدادی از جوانان اصفهان با معرفی نامه امام جمعه شهر در

واحد شنود سپاه پاسداران با نام علی اسحاقی شناخته می‌شود؛ نامی که در مکالمات بی‌سیم در حین عملیات‌ها عموماً مترادف شنود یا جنگ الکترونیک به کار می‌رفت.

علی اسحاقی در یکی از روستاهای اصفهان متولد شد و همراه خانواده به عراق مهاجرت کرد. دوره تحصیلات ابتدایی و سپس دبیرستان را که مقارن با

* راوی و پژوهشگر دفاع مقدس و مجری تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی

علی اسحاقی ضمن انجام دادن کارهای اطلاعاتی به شنود مکالمات نیروهای عراقی می‌پرداخت و پس از مدت کوتاهی پایه‌گذار واحد شنود در سپاه پاسداران شد.

این واحد که کار خود را تنها با یک بی‌سیم غیمتی شروع کرده بود، در چند نوبت از جمله در محور دارخوین و عملیات فرماندهی کل قوا به سرعت اهمیت خود را به رخ فرماندهان ارشد سپاه کشید. به همین دلیل با استفاده از امکانات موجود در کشور که عمدتاً تجهیزات به‌دست‌آمده از ساختمان‌های ساواک و سفارت امریکا در تهران (لانه جاسوسی) و همچنین امکانات موجود در مخبرات کشور بود، به سرعت

توسعه یافت. واحد شنود در عملیات‌های بزرگ دوره آزادسازی سرزمین‌های اشغال‌شده توسط ارتش عراق توانست تحرکات عمده دشمن را کشف کند و این مهم نیروهای خودی را قادر ساخت تا با تسلط، این تحرکات را کنترل و ضدمحمله‌های ارتش عراق را با اقتدار سرکوب کنند.

اطلاع یافتن از پاتک عراق در عملیات
ثامن الائمه^(ع)، پاتک قوای عراق در پل سابله در جریان
عملیات طریق القدس و کشف چند ضدحمله
عمده دشمن در عملیات فتح المبین در موفقیت این

خرمشهر است. چون در جلسه‌های قبلی موضوع آزادسازی خرمشهر مطرح بود، ما سریع متوجه شدیم. [این دستور] قبل از جلسه اصلی قرارگاه و صدور دستور عملیاتی و مشخص شدن یگان‌های عملیاتی به ما اعلام شد. ایشان یک کار دیگری هم از ما خواست و گفت شما سعی کنید ورود کشتی‌ها را از دهانه خلیج [فارس] رصد کنید. خوب، این کار یک مقدار برای ما سنگین بود، ولی باین حال بر همین اساس ما در شناسایی‌هایی که انجام دادیم دو پایگاه جمع‌آوری اطلاعات برون‌مرزی

یکی در سپاه شیراز، یکی هم در منطقه بندرعباس در جزیره هرمز دایر کردیم. ضمن اینکه ما از قبل، یک پایگاه در منطقه هویزه، یکی هم در رقیبه داشتیم که آنها را حفظ کردیم. آمدیم در منطقه حمیدیه یک پایگاه دایر کردیم، چون احتمال دادیم که در منطقه حمیدیه و جنوب منطقه هویزه مأموریت داشته باشیم. البته، مقر اصلی ما از ابتدای شروع جنگ در دارخوین هم بود.

آنجا یک پایگاه داشتیم و تحرکات دشمن را رصد می‌کردیم. ما تا قبل از آغاز عملیات هیچ‌گونه تقویت عمده‌ای از دشمن ندیدیم. تحرکات عمومی و تدارکاتی و پشتیبانی ارتش عراق عادی بود. قبل از اینکه قرارگاه، منطقه عملیات را مشخص و فرماندهان قرارگاه‌ها و لشکرها را توجیه بکند، آقای رضایی یک‌بار از من سؤال کردند که «اون جایی که گفتیم برو کار کن، وضع را چه جوری می‌بینی؟» من گفتم: من تغییر محسوسی ندیدم، وضع یک وضع با روال عادی است. یگان‌های عراقی که در منطقه

فتح‌المبین را طی می‌کردیم و پاتک‌ها [ی دشمن] را جواب می‌دادیم، سردار [محسن] رضایی خروج نیروهای عراقی را از منطقه تعقیب می‌کردند. یعنی پایگاه‌هایمان در منطقه فتح‌المبین مستقر بود و ما هم در منطقه بودیم. تا اینکه از خروج نیروهای عراقی مخصوصاً گارد ریاست‌جمهوری عراق مطمئن شدیم.* پس از آن، آقای رضایی به ما منطقه موردنظر را برای [عملیات] آینده اعلام کرد. بعد از فتح‌المبین در یک جلسه‌ای، ایشان یک منطقه وسیعی را اعلام کرد گفت بروید حول و حوش این مناطق، اگر پایگاه ندارید پایگاه‌هایتان را دایر بکنید و شروع به جمع‌آوری اطلاعات بکنید، ببینید دشمن دارد چه کار می‌کند.

یدالله ایزدی: گفت در کجا مستقر شوید؟

علی اسحاقی: گفت اهواز به پایین، یعنی جنوب اهواز. بعد با فاصله خیلی کم، مجدداً تلفنی به من گفت: «اون خط آبی رو درنظر داشته باش، ثامن‌الائمه^(ع)». گفتم: بله. منظورش رودخانه کارون بود. گفتم: بله. [مجدداً] گفت: تا اونجایی که آقای غلامپور هست. [احمد] غلامپور یک مقر تقریباً بین حمیدیه و اهواز داشت. وقتی گفت تا اونجایی که آقای غلامپور هست، من فهمیدم که کل منطقه جفیر و غرب کارون شاملش می‌شد و هدف آزادسازی

* لشکر گارد جمهوری در [عملیات] فتح‌المبین دوبار پاتک کرد. در هر دوبار در جنگ با تیپ امام حسین^(ع) آسیب جدی دید؛ یعنی به‌حدی که دیگر روی پای خودش نتوانست برگردد و تمام سیستم زرهی و نفربر و خودروهایش را تمام با تانک‌کش برگرداند و برای بازسازی رفت. لشکر گارد هر جایی پاتک می‌کرد خودش نمی‌ماند؛ یعنی صبح علی‌الطلوع یا پیش از ظهر پاتک می‌کرد و منطقه عملیاتی آزادشده از دست ما توسط یک یگان پیاده دیگر [عراقی] پدافند می‌شد و لشکر گارد بلافاصله واحدهایش را از منطقه خارج می‌کرد. این یک تدبیری بود که مدیریت جنگ عراق آن را اعمال کرده بود و ما هم وقتی متوجه این موضوع شدیم رد این لشکر را تعقیب کردیم، دیدیم گارد و بقیه یگان‌ها هم از عقبه منطقه رفتند و برگشتند به مقرهای اصلی خودشان در پادگان‌هایی که در عقبه عراق داشتند.

علی اسحاقی ضمن انجام دادن کارهای اطلاعاتی به شنود مکالمات نیروهای عراقی می‌پرداخت و پس از مدت کوتاهی پایه‌گذار واحد شنود در سپاه پاسداران شد.



سردار علی اسحاقی مسئول واحد جنگال (شنود) سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس و یدالله ایزدی راوی مرکز

تأمسون یک کیلواتی در ساختمان ساواک اصفهان مستقر بود. ما آن را هماهنگ کردیم. یکی مشابه همان سیستم در تهران در اختیار مخابرات خود سپاه بود. یک سیستم هم در مرکز مخابرات شیراز فعال شد. [بنابراین] در سه نقطه کشور، یعنی شهر شیراز، اصفهان، تهران [ایستگاه داشتیم]. پشتیبانی پارازیت و جمع‌آوری اطلاعات HF (اطلاعات برون‌مرزی) را هم‌زمان دایر کردیم. این سه نقطه نسبت به منطقه عملیات یک مثلث تشکیل می‌دادند، یعنی تقاطع پترن آنتن‌هایشان باعث می‌شد که یک مثلث تشکیل شود. بعد آنتن‌هایشان همچون اتوماتیک جهت پیدا می‌کرد، از هر جایی هم ما خبری می‌شنیدیم به این مرکز می‌گفتیم، جهت را تغییر می‌دادند، رد می‌زدند و خیلی راحت جهت‌یابی می‌کردند. در خود منطقه هم همین شیلترهایی که داشتیم و سیستم‌های جهت‌یابی هم آورده بودیم، اینها این کار را انجام می‌دادند. دوستان ارتش فقط اطلاعات جمع‌آوری می‌کردند، جهت‌یابشان را فعال نکرده بودند؛ یعنی مثل ما آنتن‌هایشان را دایر نکردند. پس ما در منطقه دوتا سیستم داشتیم. در عقبه جهت‌یاب نداشتیم،

کنار سنگر فرماندهی بود. همیشه ما یا یک سنگر بعد از اطلاعات یا بین اطلاعات و فرماندهی بودیم. برادرهای [ارتش] طبق دستوری که بهشان داده شده بود، آمدند در منطقه و سیستمی که آوردند سیستم جهت‌یابی و جمع‌آوری اطلاعات شنود بود که مشابه سیستم‌هایی بود که خود ما از وسایل لانه جاسوسی [سفارت آمریکا در تهران] داشتیم. منتها سیستم‌هایی که ساواک در لانه جاسوسی به کارگیری کرده بود داخل خودروهای فولکس‌واگن تعبیه شده بود، ولی سیستم‌هایی که برادرهای ارتش داشتند داخل شیلتر بود و شیلتر روی خودرو نصب شده بود. با استقرار این برادران، تقریباً واحدهای جهت‌یابمان تکمیل شد. ما دوتا ایستگاه جهت‌یابی در منطقه داشتیم. چون هدف خرمشهر بود، یک ایستگاه را در منطقه جنوب دارخوین و یک ایستگاه را هم در عقبه محل خود قرارگاه در منطقه عمومی فارسیات [در جنوب اهواز] دایر کرده بودیم، چون عقبه [منطقه عملیات] تا حمیدیه باید رصد می‌شد. این منطقه وسط بود. دسترسی هم از آنجا برای قرارگاه خیلی خوب بود. [برای شنود مکالمات در عمق دشمن] یک ایستگاه

علی اسحاقی: کشف چندین پاتک دشمن، ایجاد اختلال در مکالمات رده‌های دشمن، نفوذ در شبکه‌های ارتباطی یگان‌های عراقی و گمراه کردن برخی رده‌های یگان‌های دشمن با دادن اطلاعات غلط به آنها از اقدامات تأثیرگذار شنود در عملیات بیت المقدس است

* لبه جلویی منطقه نبرد

علی اسحاقی: نه، ما این کار را انجام می‌دادیم. ما در منطقه بیت المقدس به فرکانس‌های نیروی هوایی و فرکانس هوانیروز عراق آشنا شده بودیم، اطلاعات اینها را دریافت می‌کردیم. در عملیات بیت المقدس

می کردند و از آنجا به وسیله کامیون [از طریق] زمینی داخل عراق می آمدند. ما چون اطلاعاتی از تحرک این کشتی ها پیدا کردیم و گزارش دادیم، آقای رضایی حساس شدند، گفتند حتماً آمریکایی ها در آنجا حضور دارند و دارند برای ما مشکلات درست می کنند. شما حتماً این کار را انجام بدهید، بروید پایگاه دایر بکنید. مأموریت شناسایی کل ساحل خلیج فارس را هم به ما دادند. البته من دقیقاً حضور ذهن ندارم که چه سالی بود. در این مأموریت ما رفتیم کل ساحل خلیج فارس را شناسایی کردیم. هم مقرهایی

علی اسحاقی: بعد عملیات فتح المبین ما دوتا ایستگاه جهت یابی در منطقه داشتیم. چون هدف خرمشهر بود، یک ایستگاه را در منطقه جنوب دارخوین و یک ایستگاه را هم در عقبه محل خود قرارگاه در منطقه عمومی فارسیات [در جنوب اهواز] دایر کرده بودیم.

را پیدا کردیم هم جای آن مقر را در هرمز توی همان مأموریت ما شناسایی کردیم. ۷-۸ نفر از عناصر اطلاعاتی - عملیاتی قرارگاه بودیم که به اتفاق رفتیم و با هلیکوپتر و خودرو، طول ساحل را شناسایی کردیم.

یدالله ایزدی: یک توضیحی هم درباره حکمی که آقای محسن رضایی در آستانه عملیات فتح المبین به شما دادند، بدهید، چون در مقطع عملیات بیت المقدس

رده خدمتی شما جنگ الکترونیک قرارگاه کربلا است.

علی اسحاقی: از [عملیات] فتح المبین آقای رضایی عنوان کردند که شما دیگر اطلاعات را کم کم رها کنید، مسئولیت اطلاعات را مستقیم نپذیرید. شما به تقویت جنگ الکترونیک بپردازید. قبلاً هم گفتیم که در [عملیات] فتح المبین یک تیمی از مخابرات آمدند برای بازدید دستگاه هایمان و بنابه دستور سردار [محسن] رضایی قرار شد تعدادی بورسیه دانشجوی با گرایش الکترونیک بگیریم که اینها بعداً بروند

یک هواپیمای دشمن را زدند، افسرش با چتر بیرون پرید، وقتی پایین آمد پاهایش توی ماسه های زمین فرورفته و قطع نخاع شده بود. وقتی او را آوردند من بازجویی اش کردم. ما یک جدولی از مکالمات اینها داشتیم، ولی کدهای هوایی عراق را دقیق نمی شناختیم و نمی دانستیم که منظور از مکالماتشان این کدها چی هست؟ ما از این افسر یک مقدار اطلاعات بیشتری در رابطه با پروازهای هوایی عراق دریافت کردیم و فهمیدیم که اینها چه فرودگاه هایی را برای عملیات پیش بینی کرده اند و از آنجا پرواز می کنند. مدت زمانی که می آیند و برمی گردند چقدر است؟ سوخت گیری کجا می کنند؟ هدف ها را چطوری پیدا می کنند؟ کجا روی نقشه توجیه می شوند؟ این اطلاعاتی بود که لازم داشتیم برای اینکه مکالمات خلبانان عراقی را متوجه شویم، یک سری واژه ها را از این خلبان سؤال کردیم، نوشتیم و ترجمه کردیم و هم فرودگاه هایی که فرودگاه های عملیاتی برای عملیات های مرزی شان بود، هم فرودگاه هایی که کار برون مرزی می کردند، شناختیم.

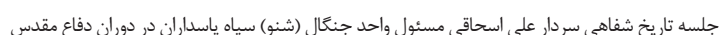
یدالله ایزدی: مأموریتی که در هرمز به شنود داده شد، هدف یا کار ویژه ای را دنبال کرد؟

علی اسحاقی: واگذاری این مأموریت به خاطر این بود که پشتیبانی عراقی ها از طریق کشورهای عربی انجام می گرفت. نیاز مهماتی و تسلیحاتی شان از این طریق و هم از طریق "بندر عقبه" که مال اسرائیلی هاست انجام می شد، ولی در آن زمان اردنی ها کمک به عراقی ها را از طریق بندر عقبه هم انجام می دادند و با هم هماهنگ بودند. یک بندری هم دارند بهش می گویند بندر "عُزْر" که در شمال غربی عربستان است. سعودی ها از آن بندر هم به عراقی ها کمک می کردند و کشتی هایی که در خلیج فارس حرکت می کردند غیر از کشتی های نفتی، کشتی های تجارتي عمده یا پشتیبانی عراق بودند یا می آمدند در جنوب غربی جزیره بوبیان، بارهایی که داشتند در کویت تخلیه

کارشناسی ارشد جنگ الکترونیک بخوانند، برگردند و جذب سپاه بشوند. آنهایی که از آن سال رفتند، سه سال بعد آمدند، یعنی سال ۱۳۶۴ آمدند و همه رفتند در مخابرات سپاه مشغول شدند. متصدی این کار آقای حسینی تاش و مخابرات سپاه بود، چون ما در کارمان عملیات میدانی بود، کار پشتیبانی آموزش نداشتیم به جز یک تعدادی دیپلمه که خودمان به صورت تعجیلی گرفتیم در خود منطقه عملیات آموزش جنگ الکترونیک دادیم، مخابرات سپاه دو دوره آموزش زبان انگلیسی و آموزش جنگ الکترونیک عهده دار شد و در عقبه آموزش داد. اینها همه بعد از فتح المبین بود.

یدالله ایزدی: در بحث‌ها به آستانه عملیات بیت‌المقدس رسیدیم. پست‌های شنود در منطقه مستقر شده بود. گفتید که تحرکات عراق را تا قبل از آن عادی تحلیل می‌کردید، آیا تغییری هم در وضعیت دشمن ایجاد شد؟ آیا با مستقرشدن قرارگاه‌ها و یگان‌های ما و احتمالاً افزایش ارتباطات، دشمن تغییراتی را در منطقه احساس کرد؟

علی اسحاقی: نه. در آن دوره خرید انجام نشد؛ البته، بعد از عملیات بیت المقدس به لحاظ نیازی که داشتیم یک دستوری را آقای رضایی به مخابرات و آقای حسینی تاش دادند و سپاه به اتفاق، آن وسایلی که گفته بودیم برای ما خریدند. تا بیت المقدس هم ما



می‌کردم و به صداهای سیگنالی اینها آشنا بودم. حافظه انسان برای یک حجم زیادی از این سیگنال‌ها ظرفیت دارد. در یک سفری برای گرفتن پشتیبانی و کمک نیروی انسانی برای جنگ الکترونیک به شیراز رفتم و در مدیریت کنترل فرکانس شیراز که مربوط به مخابرات کشور بود، آنجا مرا به یک پیرمرد نابینا که در آنجا فعالیت می‌کرد، معرفی کردند. این مرد نابینا بود، ولی چیزی حدود ۱۴۰۰ نفر مشترک مخابرات را از صدا به اسم و مشخصات می‌شناخت و می‌دانست. آدرسشان کجاست. وقتی من با این فرد صحبت کردم، گفت این قدرت در سلول‌های مغزی هر انسانی وجود دارد، ولی هرکسی بخواهد از این استفاده کند و دائم هم استفاده کند امکان ندارد که فراموش بشود. او می‌گفت: هر چیزی در مغز امکان پاک‌شدنش هست جز سیگنال‌های صوتی. گفت: سیگنال‌های صوتی در مغز تا آخر عمر می‌ماند و انسان آنها را فراموش نمی‌کند، مگر اینکه نخواهد استفاده کند [که] به مرور تحلیل می‌روند. از آنجا ما آمدم این کار کارشناسی را شروع کردیم و کار را روی افراد تقسیم کردیم. ارتش عراق سه‌تا سپاه بیشتر نداشت. سپاه یکم بالا بود، سپاه دوم وسط در جبهه میانی بود و سپاه سوم جنوب بود. برای هر کدام از این سپاه‌ها یک کارشناس تشخیص سیگنال صوتی فرماندهان عراق اختصاص دادیم و هرجایی مقر اصلی دایر می‌شد، این سه نفر جمع می‌شدند که اگر یک صدایی آمد از یک فردی ناآشنا بود، این تشخیص بدهد که این صدا مال کدام است و این لشکر تابع کدام سپاه است. آیا این یگان با سپاه مربوطه ارتباط دارد یا ندارد.

یدالله ایزدی: این روش موثر بود؟

علی اسحاقی: [با تأکید] صددرصد! اصلاً آقای رضایی یک مدتی روی این موضوع قفل کرده بود. می‌گفت: شما بگو ببینم حالا فرمانده سپاه سوم هست؟ آقای عدنان خیرالله از کجا دارد صحبت می‌کند. یعنی اصلاً فرماندهی ما را واقعاً به عجز آورده بود برای اینکه

علی اسحاقی: ارتش عراق یک‌سری تقویت‌ها و جابه‌جایی‌ها داشت، چون داشت بعضی از یگان‌هایی را که از منطقه فتح‌المبین رها کرده بود، می‌آورد. اینها یگان‌هایی بودند که از حوزه سپاه سوم رفته بودند آنجا مستقر شدند. چون منطقه فتح‌المبین در پوشش سپاه سوم بود، اینها به محل استقرار اصلی خودشان برگشتند؛ مثلاً یگانی قبل از شروع عملیات بیت‌المقدس در منطقه جفیر مستقر شد. ما اول احساس کردیم که اینها دارند تقویت می‌کنند. بعد از اینکه تعقیب کردیم، مشخص شد که این یگان قبلاً در منطقه جفیر مستقر بوده و برای تقویت یگان‌های منطقه فتح‌المبین رفته‌اند.

ما در بیت‌المقدس در تقویت‌هایی که از دشمن دیدیم فقط یک یگان مکانیزه را دیدیم که آمده بود آنجا مستقر شده بود و بعد در بررسی دیدیم این یگان، یگانی است که محل استقرار قبلی‌اش هم همین‌جا بوده و برای منطقه عملیاتی فتح‌المبین مأموریت گرفته. ما دنبال لشکر گارد جمهوری زیاد گشتیم. آقا محسن [رضایی] حساس شده بود، چون دیده بود که این لشکر در فتح‌المبین مصرانه آمده بود و می‌خواست یک اقدامی انجام دهد، مرتب به من می‌گفت از لشکر ۱۰ [گارد] غافل نشوید و مرتب اینها را کنترل کنید. من صداها را آنالیز کرده بودم؛ یعنی عمده فرماندهان عراقی را که از دارخوین با آنها درگیری پیدا کردیم، صداهاشان را ضبط کردیم. سه‌تا کارشناس داشتیم که اینها هرکدامشان مال یک سپاه [ارتش عراق] بودند؛ یعنی کارشناسی سیگنال‌های صوتی فرماندهان آن سپاه را می‌کردند. یعنی ما وقتی می‌خواستیم بفهمیم فرمانده لشکر ۳ زرهی عراق الآن کجاست، روی تمام شبکه‌ها که کار می‌کرد، آن کارشناس باید می‌گفت که الآن ایشان از کجا صحبت می‌کند. ضمن اینکه من خودم آشنایی به سیگنال همه اینها داشتم؛ چون همه اینها را وقتی صداهاشان را ضبط می‌کردند، می‌آوردند من خودم تجزیه تحلیل

تشخیص صداها این قدر برایشان مهم بود. خود ما هم وقتی می خواستیم گزارش دهی کنیم، یگان را که نمی دیدیم، بعضی مواقع هم نمی توانستیم ردیابی کنیم به اینکه این یگان کیست؟ از صدایی که قبلاً شنیده بودیم و اطلاعات داشتیم که این صدا مال این فرمانده یگان است، متوجه می شدیم که مثلاً این یگان درگیر که مقابل فلان لشکر ما هست چه یگانی است. این هم برای فرمانده لشکرها [ی ما] مهم بود، چون برایشان مهم بود که الآن مقابلشان چه یگانی دارد عملیات می کند. حتی برای عراقی ها

هم مهم بود که مقابلشان چه یگانی است؟ منتها عراقی‌ها تجزیه تحلیلشان مثل ما نبود. شنودشان مثلاً صدای اصفهانی‌ها یا تُرک‌ها را خوب می‌شناخت. چنین توانی را به خرج داده بودند و در انتخاب یگانشان برای مقابله یا پاتک، حتماً می‌آمدند یگان فراخور یگانی که از ما عملیات می‌کرد، انتخاب می‌کردند. این را ما در تجزیه تحلیل‌ها مان به نتیجه رسیدیم و صحبت‌هایی که آنها می‌کردند. خوب ما

در منطقه عمومی غرب کارون به غیر از آن یک موردی که جنوب جفیر اتفاق افتاده بود، تقویت خاصی ندیدیم.

یدالله ایزدی: وارد بحث عملیات بیت المقدس شویم. **علی اسحاقی:** عملیات که آغاز شد و محورها حرکت کردند، ما گزارش چندان زیادی تا نیروها به خطها نرسیدند و درگیر نشدند، نداشتیم که زمان زیادی هم طول کشید تا واحدهای ما به دشمن رسیدند. چون فاصله غرب کارون تا آن منطقه مین گذاری شده بود، باید بچه‌ها پاکسازی می کردند و از قبل هم این کار را

علی اسحاقی: [برای شنود مکالمات در عمق دشمن] در سه نقطه کشور، یعنی شهر شیراز، اصفهان، تهران [ایستگاه داشتیم]. پشتیبانی پارازیت و جمع‌آوری اطلاعات HF (اطلاعات برون‌مرزی) را هم‌زمان دایر کردیم.

دوتا لشکر خودش در منطقه جفیر و جنوب هویزه - حمیدیه دستور می‌دهد که این دو لشکر عقب‌نشینی کنند. طوری به دو یگان گفته بود که اینها فکر کرده بودند که ما اصلاً جاده را عبور کردیم و پشت اینها را داریم می‌بندیم. این دو لشکر با شتاب و سرعت تمام عقب‌نشینی کردند. طوری به آنها تفهیم شده بود که اگر نتوانید از منطقه شمال بصره خارج شوید، ایرانی‌ها شما را دور می‌زنند و همه شما به اسارت درمی‌آید. فرمانده لشکر ۳ زرهی [عراق] که در این منطقه مستقر بود، داشت با فرمانده سپاه سوم

علی اسحاقی: در عملیات بیت‌المقدس یک هواپیمای دشمن را زدند، افسرش با چتر بیرون پرید، وقتی او را آوردند من بازجویی‌اش کردم. برای اینکه مکالمات خلبانان عراقی را متوجه شویم، یک سری واژه‌ها را از این خلبان سؤال کردیم، هم فرودگاه‌هایی که فرودگاه‌های عملیاتی برای عملیات‌های مرزی‌شان بود، هم فرودگاه‌هایی که کار برون مرزی می‌کردند، شناختیم.

این گزارشی بود که ما در روز دوم گرفتیم. این فرمانده می‌گفت: «قربان! ایرانی‌ها مثل سیل وارد منطقه ما شدند، خطوط اول را شکستند، الآن دارند به سمت شمال بصره حرکت می‌کنند.» در صورتی که ما آن زمان که او این حرف را می‌زد هنوز وارد خرمشهر نشده بودیم، ولی رعب و وحشتی بین آنها افتاده بود. چون اولین پاتک آنها را هم بچه‌ها جواب دادند، پاتک منجر به شکست شد. واحد زرهی برگشت. واحد زرهی از لشکر ۳ زرهی بود و برگشته بود. فرمانده لشکر ۳ زرهی گزارش داده بود که

عمق نیروی ایرانی مثل سیل دارد می‌آید. فرمانده‌های رده بالاتر وحشت کرده بودند، به آن دو لشکر گفته بودند عقب‌نشینی کنید و آن دو لشکر عقب‌نشینی کرده بودند، [اما] نیامده بودند در عقبه سپاه سوم و یا شمال شرق بصره مستقر شوند، بلکه از طریق دو پل از توی منطقه به سمت بغداد فرار کرده بودند.

الآن خط سیاه [جاده] کامل در دست ماست. ولی این واحد عراقی داشت می‌آمد که روی این منطقه پاتک کند، هیچ خبری [از حضور نیروهای ما] وجود نداشت. این شد که قرارگاه روی این موضوع خیلی پافشاری کرد و به ما گفت ببینید چه اتفاقی افتاده، چی شده که این جوری است؟ بعد از قرارگاه رفتند سمت محل همان جاده خرمشهر به سمت اهواز ببینند اوضاع چه طوری است. معلوم شد بچه‌های ما این مسیر طولانی را که ۲۷ - ۲۸ کیلومتر و در بعضی جاها ۲۵ کیلومتر رفته بودند و بین راه هم مین پاکسازی کرده بودند، هم درگیر شده بودند آنجا که رسیده بودند، خسته بودند همه خوابیده بودند. همه نیروهای ما پشت جاده و پشت خاکریز عراقی‌ها از فرط خستگی خوابیده بودند. عراقی‌ها هم با یگان‌های مکانیزه در فاصله چیزی حدود ۲۰۰ - ۳۰۰ متر به جاده بود که ما متوجه شدیم. ارتباط هم با قرارگاه نبود، یعنی فرمانده یگان‌ها هم با قرارگاه ارتباط نداشتند. هرچه قرارگاه تماس می‌گرفت ارتباط نبود. وقتی ارتباط برقرار شد که تعدادی از این نفرها [ی عراقی] سوار خاکریز خط ما شدند، یعنی درگیری تن‌به‌تن اتفاق افتاد و قبل از اینکه عراقی‌ها بخواهند ببینند این طرف خاکریز یا آن طرف جاده بیایند، بچه‌ها خیلی از این تانک‌ها را زدند. یعنی این اولین پاتکی بود که شنود کشف کرد که باعث نجات این بچه‌ها شد. اگر این واحد می‌آمد رخنه ایجاد می‌کرد، داخل می‌شد، می‌توانست بقیه واحدهای ما را دور بزند و رخنه را باز بکند و با آوردن چند یگان منطقه را پر کنند. خدا را شکر آنجا این اتفاق نیفتاد و بچه‌ها هوشیار شدند، این پاتک را زدند و خنثی کردند و با فلش به سمت شمال خرمشهر ادامه مأموریت دادند. در ماجرای دیگری در روز دوم عملیات [بیت‌المقدس] ما گزارشی از یکی از فرماندهان لشکرهای عراقی مستقر در جفیر دریافت کردیم. دشمن وقتی متوجه شده بود که واحدهای ما به جاده خرمشهر رسیدند. سپاه سوم ارتش عراق به

صدام آمده بود و فیلمبردار و خبرنگار آورده بودند، می‌خواستند این حرف‌ها را خشتی کنند. صدام گفت: ایرانی‌ها دروغ می‌گویند. من الآن در خرمشهرم و آنجا با یک خانم خبرنگار یک مصاحبه کرد که این خبرنگار قبلاً، یعنی بعد از اشغال خرمشهر با صدام یکبار مصاحبه کرده بود. ما ضمن اینکه اطلاعات شنود را می‌گرفتیم، هم‌زمان تلویزیون عراق و رسانه‌های آنها را هم رصد می‌کردیم. تلویزیون عراق آن مصاحبه را زنده پخش کرد. یعنی هم زمانی که در منطقه خرمشهر عملیات بود، مصاحبه انجام شد، هم در زمانی که خرمشهر را از ما گرفتند، هم در زمان بعد از آزادی خرمشهر، مصاحبه انجام دادند. در این موقع هنوز خرمشهر آزاد نشده بود، نیروهای ما داخل شهر نرفته بودند. این خانم با صدام مصاحبه کرد. به صدام گفت که آقای صدام حسین، جنگ کی تمام می‌شود؟ صدام گفت: «ایرانی‌ها فکر کردند می‌توانند که بصره را از ما بگیرند یا خرمشهر را بگیرند و فکر می‌کنند که می‌توانند وارد خاک ما شوند. یک‌زمانی می‌توانند اینها وارد خاک ما شوند که نه یک عراقی مرد وجود داشته باشد، نه یک زمین آبادی باشد که اینها بتوانند رویش مستقر شوند.» این جواب صدام به این زن [بود که] به عربی گفت: «أَمَّا الْخُمَيْنِي، رَجُل دین و سیاسته. یغوی أَعْمَل و أَفْكَار الْمُسْلِمِينَ فِي إِيْرَان و فِي الْعَالَمِ. إِنَّهُ يَعْلَمُ رَجُل فِي الْعِرَاق و مِتر مِن اِرَاضِي الْعِرَاق صَالِحَة الزَّرَاعَة لَمْ لِيْمَر عَلَيْهَا رَجُل مِّن حَرَث خُمَيْنِي.» می‌گفت پاسدارهای خمینی. این مصاحبه قبل از ورود رزمنده‌های ما به خرمشهر بود و هنوز وارد شهر نشده بودند، انجام شد.

یدالله ایزدی: وقتی کشف شد که صدام در این منطقه است اقدامی مثلاً برای بمب باران یا گلوله باران آنجا صورت گرفت؟

علی اسحاقی: وقتی این خبر را دادیم، اقدام خاصی نشد، چون جای صدام ثابت نبود. یعنی در تدبیر قرارگاه بود که آن محل را هوایما با یا توپخانه بزند،

در کنار جاده‌ای که به پل نو منتهی می‌شد، یعنی شمال جاده پل نو، در نخلستان درگیر بودند، برای اینکه عراقی‌ها در آنجا مقاومت می‌کردند. در خرمشهر لشکر ۱۱ پیاده عراق مستقر بود. خبری [از بچه‌های شنود] به ما رسید. گفتند فرمانده نیروهای عراقی که در خرمشهر هست با [ماشین] جیش رفته روی مین و منهدم و معدوم شده بود. بعد هم خبر سقوط یک هلیکوپتر [عراقی را] دادند به محض اینکه این دو خبر پیوسته به هم به فرماندهی قرارگاه سپاه سوم عراق رسید، یگان‌های عراقی که در خرمشهر مستقر بودند، مطلع شدند. هم‌زمان با فشارهای نیروهای ما نیروها وارد خرمشهر شدند. ما اینجا داشتیم دنبال می‌کردیم که در خرمشهر چه اتفاقی می‌افتد که خبر [دیگری] به ما رسید مبنی بر این که، یک یگان زرهی روی تانک‌کش‌ها در حال حرکت به سمت منطقه‌ای مثل "فیاضیه" است. یک همچنین اسمی بود که ما روی نقشه وقتی نگاه کردیم، دیدیم جنوب حوزه شلمچه درآمد. جهت‌یابی هم کردیم اون بی‌سیم جنوب حوزه شلمچه درآمد. وقتی این خبر رو دنبال کردیم، متوجه شدیم که لشکر ۱۰ زرهی عراق داره برای پاتک میاد.

چون [آنجا] در برد توپخانه ما بود، ولی نیروهای ما خیلی به عراقی‌ها نزدیک بودند؛ یعنی خط تماس ما با عراقی‌ها خیلی نزدیک بود. ما در منطقه شلمچه و نهر عرایض درگیر بودیم، صدام در منطقه شهرک ولی‌عصر بود. خیلی فاصله کمی است. اینجا یک مقدار این امکان وجود نداشت. قرارگاه می‌خواست تدبیر بکند که با هواپیما بزند. خطای بمب‌های هواپیما خیلی قابل کنترل نیست. ممکن بود یگان‌های خود ما آسیب ببینند. اما خوب، غیر از آن، خیلی از مقرهای فرماندهی عراقی‌ها را در آن مأموریت توسط سیستم‌های جهت‌یاب، توانستیم پیدا و مشخص کنیم و با توپخانه آنها را مورد تهدید قرار بدهیم که توپخانه ارتش، یگان‌های توپخانه بسیار قدرتمندی وارد عمل کرده بود و به راحتی توانستند این کار را انجام بدهند. از جمله مقر سپاه سوم عراق را ما [شنود] خیلی راحت پیدا کردیم در منطقه نشوه عراق و چندین بار هواپیما برای زدن آنجا فرستاده شد.

یدالله ایزدی: تحرکات عمده دشمن قبل از ورود به خرمشهر که شنود در کشف آن نقش داشت، چه بودند؟
علی اسحاقی: یگان‌های ما در امتداد یک خاکریز که



جلسه تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول واحد جنگال (شنو) سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

۱۴۲

بروند؛ بنابراین، همه در حال فرار بودند. وقتی که این ۴۸ ساعت گذشت، دیدند که ما اقدامی انجام ندادیم. ما داریم یگان‌های اسیر شده عراقی را تخلیه می‌کنیم و در خرمشهر سرگرم هستیم. یگان‌های در حال فرار را برگرداندند. یعنی گفتند که ایران قصد ادامه پیشروی ندارد و دستور دادند که اینها برگردند. شنودهاشان هم کار می‌کرد، خیلی فعال کار می‌کرد، یعنی اطلاعات یگان‌های ما را در خرمشهر و خبرهای تلویزیون ما و همه اینها را می‌گرفتند و به این نتیجه رسیدند که ما قصد تعاقب نداریم و یگان‌ها را از ۴۸ ساعت بعد برگرداندند.

علی اسحاقی: خبر هجوم گسترده را به صدام دادند، صدام وارد منطقه خرمشهر شد؛ البته، در خود خرمشهر نیامده بود، توی شهرک ولی عصر که شهرکی بین خرمشهر و شلمچه بود، آنجا مستقر شد.

یعنی ما اگر استعدادی داشتیم که می‌توانستیم این تعاقب را هم‌زمان از دو محور، یعنی از محور طلائیه به سمت القرنه و از شلمچه انجام دهیم، حداقل ما در این مرحله می‌توانستیم مسئله بصره را حل بکنیم، ولی هم نیرو نداشتیم و هم تدبیر قرارگاه این نبود.

پدالله ایزدی: حضور ذهن دارید که آیا در مباحث عملیات بیت‌المقدس یک چنین بحثی شد که اگر شرایط فراهم شد ما از مرز عبور بکنیم؟

علی اسحاقی: من حضور ذهن دارم که در تمام صحبت‌هایی که در قرارگاه می‌شد هدف آزادسازی خرمشهر بود، حتی انهدام نیرو هم نبود. شما ببینید هدف یک هدف سیاسی مقدسی بود که برای کشور ما خیلی مهم بود و آن آزادسازی خرمشهر بود. آبادان آزاد شده بود و از محاصره درآمده بود، لذا آزادسازی کل خرمشهر تا شلمچه و تأمین مرز بین‌الملل هدف اصلی بود. حالا در تأمین مرز بین‌الملل، در تعریف تأمین، از نظر نظامی این را داریم تا جایی باید برویم

گارد به این منطقه رسید و واحدهای پیش‌قراولش را برای عبور تا نزدیک پل هم رساند، ولی فرصت اینکه عبور بکند خدا را شکر پیدا نکرد. فرماندهی گارد [به فرمانده یگان مخصوص عراق] گفت: به ما گفتند خبری نیست ما قرار است عبور کنیم. حتماً کمک کنید که ما بتوانیم عبور کنیم. ما می‌خواهیم پاتکمان را شروع کنیم. این [فرمانده] گفت: امکان ندارد، به ما الآن گفتند ایرانی‌ها روی جاده هستند و نمی‌گذارند اصلاً به جاده برسید. [لذا] این پاتک آنجا در نقطه خنثی شد. لشکر گارد اگر عبور می‌کرد، مشکل خیلی زیادی را برای ما ایجاد می‌کرد.

علاوه‌براین اقدامات، رصد پایگاه‌های هوایی عراقی‌ها را در منطقه داشتیم. پایگاه هوایی العزیر در پشتیبانی عملیاتی این منطقه بود. هواپیماهای عراقی از آن منطقه پرواز می‌کردند و مناطق شلمچه و خرمشهر را بمباران می‌کردند. من نمی‌دانم آن زمان این پایگاه در دسترس توپخانه ما بود یا نبود؟ ولی یک مرحله هواپیماهای ما برای تهدید این پایگاه رفتند. ظاهراً موفق نشدند و برگشتند. ما دیگر خبری از این پایگاه نداشتیم بعد از اینکه نیروهای ما وارد خرمشهر شدند، باقی‌مانده نیروهای عراقی در منطقه شمال بصره و جایی که الآن کانال ماهی هست تا بالا، همه فرار کردند. فرار این یگان را اگر نگویم تا خود بغداد، ولی تا ناصریه و رمادیه و منطقه العماره عقب رفتند. همه عقب رفتند. در ۲۴ تا ۴۸ ساعت بعد از فتح خرمشهر، هیچ یگانی از عراقی‌ها در شرق بصره حضور نداشت. اگر یگانی وجود داشت یگان‌هایی بودند که داشتند بساط خودشان را جمع‌آوری می‌کردند یا در دشت جنوب بصره سمت العزیر بودند یا در حال فرار به سمت ناصریه بودند. چون دو طرف منطقه باتلاق بود نمی‌توانستند جایی بمانند و گسترش پیدا کنند لذا محدود به این دو مسیر بودند، یعنی این طرف و آن طرف منطقه تماماً باتلاق بود و چون یگان نظامی بودند بین خانه‌ها هم نمی‌توانستند



جلسه تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول واحد جنگال (شنو) سپاه پاسداران در دوران دفاع مقدس

دشمن آنجا داشت، شد؟
علی اسحاقی: بله. به فرماندهی گزارش کردیم و توپخانه‌ها عمده آنجا روانه شد. ما ضمن اینکه توپخانه‌های عراقی را پارازیت می‌کردیم، یک بسیج همگانی روی آنجا انجام شد. بچه‌های لشکر امام حسین^(ع) و لشکر نجف که به آنجا نزدیک بود همه اینها روی بی‌سیم‌های عراقی‌ها کار پارازیت انجام می‌دادند؛ یعنی خود یگان‌ها کار پارازیت انجام می‌دادند و ما مختصات عمده موقعیت این دو یگان عراقی را هم داده بودیم. توپخانه‌های ارتش و تمام توپخانه‌های خودمان روی آن منطقه‌ای که احتمال عبور عراقی‌ها بود، روانه شد. این اقدام انجام گرفته بود، ولی چون فاصله استقرار یگان‌های ما و استقرار یگان‌های عراقی خیلی نزدیک به هم بود، اقدام هوایی انجام نگرفت.

یدالله ایزدی: معروف است که می‌گویند صدام پیامی را برای حفظ خرمشهر داد به یگان‌های مستقر در آنجا و خرمشهر را معادل بصره دانست. آیا شنود در همان لحظات این پیام‌ها را دریافت کرد یا این اطلاعات بعدی است؟

که آتش دشمن به مرز نرسد. این تعریف نظامی است و "تعاقب" در این تعریف، لازمه این تأمین هست؛ یعنی وقتی می‌خواهیم تأمین را برقرار کنیم، همان جایی که می‌خواهیم تأمین کنیم که نباید مستقر شویم، قطعاً تهدید می‌شویم. ما تهدید دوجانبه می‌شدیم؛ یعنی ما هم از روبه‌رو تهدید می‌شدیم هم از جناح تهدید می‌شدیم. تهدید جناح از سمت بصره بود. وقتی تهدید جناحمان از سمت بصره بود، حتماً باید ما مشکل بصره را حل می‌کردیم یا تهدید می‌کردیم یا تصرف می‌کردیم. باید در بصره پدافند می‌کردیم تا جناح ما روی جدار مرز تأمین شود. ما در شمال بصره باید مستقر می‌شدیم که مثلاً خط مرزی ما در هورالعظیم و مرز ما در منطقه حسینی و جنوب جفیر تأمین می‌شد. یعنی ما یک وضعیتی این‌طوری را باید پیش‌بینی می‌کردیم. چنین تصمیمی در دستور عملیاتی بوده، ولی در تدبیر جمهوری اسلامی در آن شرایط نبود.

یدالله ایزدی: بعد از توقف آن یگان تیپ مکانیزه و لشکر گارد عراق، شما این گزارش‌ها را به فرماندهی منتقل کردید و اقدامی علیه این تجمع و تمرکزی که

اصلاً نماند. ظاهراً به او گفته بودند که اینجا نباید باشی. فرمانده سپاه سوم با صدام آمده بود. هر دو هم با هلیکوپتر آمده بودند هیچ کدامشان از طریق جاده نیامده بودند که ببینند جاده چه وضعی دارد. با هلیکوپتر آمده بودند یک فضای سیاسی - تبلیغاتی برای دنیا می خواستند راه ببندازند. که ما خُب قبل از ورود به خرمشهر خیلی سروصدا کردیم. بعد از ورود به خرمشهر و به تصویر کشاندن شهر، فتح خرمشهر را محرز کرد، ولی قبلش ما تبلیغات زیاد داشتیم.

یدالله ایزدی: در مجموعه عملیات بیت المقدس شنود مکالمات نیروی هوایی دشمن و انتقال اطلاعات برای ایجاد آمادگی در پدافند هوایی چطور بود؟

علی اسحاقی: ما هنوز در آن حد امکانات و آمادگی نداشتیم. البته، دریافت هایی از نیروی هوایی عراق، حتی از پادگان هایشان داشتیم. مثلاً ما پشتیبانی هوایی منطقه عراق را از فرودگاه العزیر داشتیم. حتی در فرودگاه بصره نمی آمدند. العزیر یک مقدار جنوبی تر از خود بصره است و برایشان احتمالاً منطقه امن بود. ما ارتباطات هواپیماهای عراقی را که از العزیر به دنبال اهداف به منطقه ما می آمدند در حد خبر داشتیم، چون برادرهای نیروی هوایی ارتش هم حضور داشتند، ولی خبرهاشان را به فرمانده قرارگاه خودشان می دادند. چون عملیات بیت المقدس هم سریع، هم پرمقاومت شد. ولی مثلاً اینکه جایی قفل کند و حتماً باید به توسط نیروی هوایی باید باز شود، نبود. فاصله نیرو هوایی عراق هم به منطقه خیلی نزدیک بود، هواپیماهای ما را تهدید می کرد.

یدالله ایزدی: بعد از بیت المقدس آماری تحلیلی براساس شنود مکالمات دشمن مبنی بر میزان آسیبی که به ارتش عراق یا سپاه سوم وارد شد، توانستید جمع آوری کنید؟

علی اسحاقی: لشکر ۲۵ مکانیزه به اضافه لشکر ۱۱ پیاده به اضافه یک گردان از لشکر ۳ زرهی از عراقی ها ما داریم که اینها در دو سه مرحله آسیب

علی اسحاقی: ما فقط خبر ورود صدام را قبل از ورود به خرمشهر داشتیم و مکالمات فرمانده سپاه سوم را با خود صدام داشتیم. در ورود بچه ها به خرمشهر اصلاً بی سیمی از عراقی ها فعالیت نمی کرد. یعنی یک سکوت رادیویی مطلق تا ۴ روز الی ۱۰ روز در کل منطقه حاکم بود. اصلاً هیچ ارتباطی نبود. عراقی ها منطقه را تخلیه کرده بودند و فرار کرده بودند. ارتباطات خیلی دور آنها را می گرفتیم. یعنی خود این عراقی ها رفته بودند در عماره و القرنه با خانواده هاشون با تلفن تماس می گرفتند. ما ارتباط اینها را داشتیم که تعریف می کردند می گفتند شما این تبلیغات [عراقی ها] را باور نکنید. ایرانی ها آمدند همه را له کردند. حالا رژیم عراق چاخان هم می کرد که اگر نیروهای ما این طرف شط العرب [اروند رود] مقاومت نکرده بودند. الآن ایرانی ها تا خانه های شما تا بغداد آمده بودند این مکالمات ارتباط تلفنی که در مراکز "ماکروویو" عماره و بصره و بین عماره - بصره هم مرکزی داشتند که نظامی های عراقی می رفتند و ارتباط برقرار می کردند و ما آنها را دریافت می کردیم، ولی در منطقه عمومی خرمشهر ما ارتباط رادیویی و بی سیمی از عراقی ها نداشتیم.

یدالله ایزدی: به دلیل فروپاشی ارتباطات آنها؟

علی اسحاقی: اصلاً همه منطقه از هم پاشید. عراقی ها هم بیرون رفتند. از شمال بصره هم خارج شدند.

یدالله ایزدی: پس این پیامی که می گویند صدام پیام داد که مقاومت بکنید احتمالاً مربوط به قبل از تصرف خرمشهر است.

علی اسحاقی: این در همان فاصله قبل از ورود یگان های ما به خرمشهر است و مربوط به زمانی است که لشکر ۱۰ زرهی [گارد] حرکت کرد و یک تیپ نیروی مخصوص در حال عبور بود. پیام داد امید صدام به این [گارد و نیروی مخصوص] بود. خود صدام قبل از لشکر گارد آمد در شهرک ولی عصر و یک مصاحبه ای کرد و بلافاصله پرید؛ یعنی در منطقه

تاریخ شفاهی سردار علی اسحاقی مسئول شنود سپاه پاسداران
در دوران دفاع مقدس

علی اسحاقی: در خرمشهر نبود، اینها هم بیرون از خرمشهر مستقر بودند. این پایگاه هم چون در زمان عملیات فعال بود وضعیت نیروهای ما را به عقبه خودشان می‌داد، ما جهت‌یابی‌اش کردیم، متوجه شدیم نقطه‌ای که مستقر است کجاست.

سال دوازدهم □ شماره چهل و ششم □ پاییز ۱۳۹۲



گفتگوی شهید علی فتحی* با محمدعلی جعفری

فرمانده قرارگاه نجف در عملیات والفجر ۸

حمیدرضا فراهانی

چکیده		

تصمیم‌گیری در مورد اجرای عملیات والفجر ۸، پس از بررسی‌های زیاد، استفاده از تجربیات گذشته و به‌کار گرفتن تدابیر مهم نظامی انجام شد. برای دست زدن به‌چنین حمله‌ای رعایت حداکثر دقت و ظرافت از ضروریات یک تک‌گسترده و حساب‌شده نظامی است. در این میان فرماندهان سپاه پس از انجام بررسی‌های فراوان، انجام عملیات محدود و یدک را به منظور افزایش میزان غافلگیری و کاهش فشار دشمن تصویب کرده و اجرای این عملیات‌های فریب به قرارگاه نجف واگذار کردند.

با گذشت یک ماه از اجرای موفقیت‌آمیز عملیات والفجر ۸ در حالی که هنوز منطقه عملیات به صورت نهایی تثبیت نشده بود شهید علی فتحی راوی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در تاریخ ۱۳۶۵/۱/۱۵ با آقای محمدعلی (عزیز) جعفری فرمانده قرارگاه نجف که مأموریت اجرای عملیات محدود و یدک در عملیات والفجر ۸ را بر عهده داشت پیرامون انتخاب منطقه فاو، اختلاف فرماندهان در مورد منطقه و طرح عملیات اصلی در فاو، اجرای عملیات محدود و یدک و ... گفتگو به عمل آورده است متن پیش رو قسمت نخست از این گفتگو می‌باشد.

مقدمه

و اجرای این عملیات نقشی نداشتند طرح آن را مطابق با اصول جنگ نمی‌دانستند اما به‌طور کلی قرار بود هم‌زمان با عملیات سپاه در منطقه فاو، ارتش نیز در محور پاسگاه زید تا شلمچه جهت پشتیبانی عملیات سپاه در فاو انجام دهد. البته اجرای عملیات سپاه در فاو هم نقش تک پشتیبانی برای عملیات ارتش را ایفا می‌کرد. قرار بر این بود تا هر یک از عملیات طرح‌ریزی شده‌ی ارتش و سپاه که در منطقه خود موفق شد، تلاش اصلی نبرد قلمداد گردیده و محور بعدی، تک پشتیبانی

ناکامی در عملیات گسترده‌ی بدر، شکاف بین فرماندهی ارتش و فرماندهی سپاه را افزایش داد و در پی آن طرح‌ریزی و فرماندهی عملیات بعدی به فرمانده وقت نیروی زمینی ارتش واگذار شد. در ادامه روند جنگ قرار شد سپاه پاسداران با برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی مستقل از ارتش، اجرای عملیات والفجر ۸ در منطقه فاو به فرماندهی جنگ پیشنهاد شد و برای اجرا به تصویب رسید. فرماندهان و یگان‌های ارتش که در طرح‌ریزی

* علی فتحی راوی مرکز، در عملیات کربلای ۵ به همراه سردار عزیز جعفری در شلمچه هنگام تاریخ‌نگاری و روایت‌گری دفاع مقدس بر اثر توپ به شهادت رسید.

پس از بررسی ملاحظات فوق، توافق نهایی جهت اجرای عملیات والفجر ۸ در منطقه فاو حاصل شد. فرماندهان سپاه برای افزایش ضریب غافلگیری دشمن و تضمین پیروزی عملیات تمهیدات مختلفی به ویژه اجرای عملیات‌های محدود در کنار عملیات اصلی، را پیش‌بینی کردند. مسئولان نیروی زمینی سپاه در پیگیری عملیات محدود تأکید بیش‌تری داشتند، به همین دلیل در جلسه‌ی مسئولان نیروی زمینی نه تنها درباره عملیات محدود بحث شد، بلکه طرحی را به عنوان عملیات یدک بررسی و مشخص کردند. در وهله اول مشخص نمودن قرارگاه‌ها و تفکیک آنان برای عملیات محدود و عملیات فاو به عهده فرماندهان میانی و یگانی سپاه گذاشته شد، اما به مرور با خودداری این فرماندهان از ابراز نظر و مساعد شدن موقعیت، محمدعلی (عزیز) جعفری برای پیگیری عملیات‌های محدود به ویژه عملیات در ام‌الرصاص که ارزش بیش‌تری داشت و به عنوان طرح یدک مد نظر قرار گرفته بود، انتخاب شد. طبیعی بود که این انتخاب با استقبال برادر جعفری روبه‌رو شود. نهایتاً قرارگاهی با فرماندهی برادر عزیز جعفری به نام «نجف» مسئولیت و مأموریت یافت تا کلیه عملیات‌های محدود از جمله محور ام‌الرصاص را پیگیری و دنبال نماید و دو قرارگاه «کربلا» (به فرماندهی برادر محتاج و جانشینی برادر غلامپور) و «نوح» (به فرماندهی برادر علایی) نیز برای آماده‌سازی و اجرای عملیات فاو مأموریت یافتند.

در این رابطه پیاده نوار شماره ۱۷۱۷۳ به گفت و گوی علی فتحی از روایان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه با محمدعلی جعفری فرمانده قرارگاه نجف اختصاص دارد در این مصاحبه که در گرماگرم تلاش فرماندهان جهت تثبیت نهایی منطقه فاو انجام شده، موضوعاتی نظیر پیشنهاد اولیه عملیات در منطقه فاو از سوی فرماندهی کل سپاه به آقای هاشمی، چگونگی ابلاغ مأموریت به قرارگاه نجف، چگونگی اعتماد فرماندهان نسبت به اجرای عملیات اصلی در

محسوب شود. در هر صورت موفقیت عملیات فاو پس از یک دوره ناکامی، می‌توانست تحول مهمی را در جبهه‌های جنگ رقم بزند.

تجربیات عملیات‌های گذشته، برخی از فرماندهان و طرح‌ریزان عملیاتی سپاه را بسیار محتاط و ملاحظه‌کار کرده بود به گونه‌ای که نظر آنها در مورد اجرای عملیات در منطقه‌ی فاو کاملاً منفی بود. آنها معتقد بودند که انتقال حدود ۷۰ هزار نفر نیرو به منطقه‌ی مثلثی شکل فاو اقدام بسیار خطرناکی است؛ زیرا این منطقه با توجه به نداشتن عقبه‌ی مطمئن و عاری بودن از خطوط مواصلاتی، می‌تواند موجب تلفات گسترده و اسارت تعداد بسیاری از آنها شود و در نتیجه پیروزی بزرگی را برای ارتش عراق رقم بزند.

به عبارت دیگر مشکلات مربوط به عبور عمده قوا از اروندرود، نامناسب بودن عقبه یگان‌های عمل‌کننده، نبود خطوط مواصلاتی مناسب و نیز امکان‌ناپذیری نصب سریع پل‌های شناور روی اروندرود به محض شروع عملیات، موجب شد تا برای اولین بار بین فرماندهان سپاه درباره امکان پیروزی و موفقیت در این عملیات، اختلاف شدیدی بروز نماید. عملیات والفجر ۸ تنها عملیاتی است که به دلایل نظامی و منطقی بین فرماندهان عالی‌رتبه سپاه اختلاف نظر بروز کرد و به شرکت نداشتن برخی از لشکرهای مهم سپاه در مرحله اول این عملیات انجامید. لشکرهای پرتوانی مثل ۱۴ امام حسین^(ع) و ۸ نجف اشرف به همین دلیل از خط‌شکنی در این عملیات بازماندند. با این وجود فرماندهان سپاه در بررسی ملاحظات اساسی برای طرح‌ریزی عملیات والفجر ۸، از سویی تاثیر برتری توان و نیروی رزمی خودی بر دشمن در ضریب موفقیت عملیات توجه داشتند و از سوی دیگر باید برای عملیات آتی، منطقه‌ای انتخاب می‌شد که دشمن تمایل جنگیدن در آن زمین را نداشته باشد و یا نتواند از تمامی توان رزمی‌اش در آن منطقه علیه نیروهای خودی استفاده کند.

برادر محسن پیشنهاد عملیات والفجر ۸ را یعنی فاو را به آقای هاشمی و دیگران داده بود. از نیمه‌های تابستان سال گذشته این مأموریت با خط حدی که سه قرارگاه داشتند به ایشان واگذار شده بود، ولی به تغییرات زیادی نیاز داشت. منطقه هم اصلاً آمادگی عملیات را نداشت و باید کاملاً آماده می‌شد. باید کار زیاد مهندسی، تخلیه مردم و تحویل گرفتن خط از ژاندارمری و مواردی نظیر این انجام می‌شد. موارد اولیه‌اش را تقریباً انجام دادیم و بعد حوالی آبان‌ماه و اواخر مهرماه بحث عملیات داشت جدی می‌شد.

درمورد این عملیات از اول پیش‌بینی شده بود که عملیات اساسی بسیار بزرگ و دشمن واقعاً روی اینجا سرمایه و توان می‌گذارد. یعنی موفقیت یک عملیات وابسته به شرایط بسیار زیادی است، حتی خود برادر محسن [رضایی] هم با شرط و شروط فراوان این عملیات را به آقای هاشمی پیشنهاد داده بود.

عزیز جعفری:

پیشنهاد ما این بود که عملیات محدود در منطقه ام‌الرصاص باید به عنوان پشتیبانی عملیات اصلی باشد.

توجه نکردن به تهیه امکانات برای اجرای عملیات‌ها

عزیز جعفری: تا قبل از این عملیات مثلاً در عملیات بدر و خیبر کلاً توجه زیادی به امکانات نمی‌شد و یک دیدی وجود داشت که حالا ما عملیات‌ها را انجام بدهیم. یعنی با همین امکاناتی که دست خود سپاه هست عملیات انجام بشود. فکر می‌کردیم که هرچه در توان سپاه است باید با همان امکانات عملیات را باید شروع کرد. حُب چون آن‌طور دیده بودیم، کلاً، یک روحیه بی‌اعتمادی داشتیم. همین‌طور در روحیه اکثر برادرهایی که در سطح قرارگاه‌ها بودند، همین

(عملیات والفجر ۸ مجموعه مقالات، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۸۸، صص ۲۳-۲۴)

فاو، عملیات محدود در جزیره ام‌الرصاص و هور و عملیات‌های یدک صفین و تبوک مورد بحث قرار می‌گیرد. در ادامه چگونگی منطقه واگذاری ام‌الرصاص و بوارین به ارتش و تلاش در جهت حفظ غافلگیری و رعایت حفاظت منطقه عملیاتی والفجر ۸ از دیگر مباحث مهم قرارگاه نجف می‌باشد.

تعیین مأموریت والفجر ۸ در منطقه عملیاتی فدک (فاو)

علی فتحی: بسم الله الرحمن الرحيم. برادر جعفری، مختصری درباره چگونگی تعیین و ابلاغ مأموریت به قرارگاه نجف در خصوص عملیات ام‌الرصاص و هور و عملیات‌های فریب دیگری که در منطقه بود بفرمایید و نقش آن را در ادامه حرکت جنگ از نظر استراتژیکی و تاکتیکی به‌طور مفصل توضیح دهید.

عزیز جعفری: بسم الله الرحمن الرحيم. بحث اولیه مأموریت عملیات والفجر ۸ و عملیات ام‌الرصاص، هور* و... از اوایل تابستان سال گذشته مطرح بود.

* برای پشتیبانی از عملیات والفجر ۸ و فریب دشمن، سه تلاش انجام گرفت:

- **تک در ام‌الرصاص:** هم‌زمان با عملیات والفجر ۸، قرارگاه نجف سپاه پاسداران با به‌کارگیری سه تیپ نیروی رزمی، عملیات محدودی را در جزایر ام‌الرصاص و بوارین واقع در اروندرود (منطقه غرب خرمشهر) اجرا کرد که اکثر اهداف تعیین شده را تصرف و نیروهای دشمن را منهدم کرد. هدف اصلی این عملیات فریب دشمن و درگیر کردن بخشی از توان آن بود که پس از نیل به این هدف، یگان‌های خودی به دلیل فشارهای شدید دشمن، منطقه را تخلیه کردند.

- **تک در شلمچه:** ارتش جمهوری اسلامی نیز هم‌زمان با عملیات والفجر ۸، در محور شلمچه اقدام به تک کرد. این تک هرچند به شکستن خط دشمن منجر نشد، ولی با درگیر کردن بخشی از توان دشمن تا حدودی نقش پشتیبانی را برای عملیات والفجر ۸ ایفا کرد.

- **فعالیت گسترده در منطقه هور:** سپاه پاسداران با هدف فریب دشمن، هم‌زمان با آماده‌سازی منطقه فاو، اقدامات مهندسی بسیاری در منطقه هور انجام داد. در آستانه عملیات والفجر ۸ نیز با فعالیت‌های مخبراتی گسترده و نقل و انتقالات وسیع در منطقه هور و تظاهر به تک و... امکان غافلگیری دشمن را فراهم کرد و به رزمندگان خودی امکان داد قبل از هوشیاری دشمن، تا حدودی موقعیت خود را در فاو مستحکم کنند.

چهار پنج ماه قبل از عملیات والفجر ۸ در ام‌الرصاص با یگان‌های سیدالشهدا و الغدير که به ما واگذار شده بودند، شناسایی و طرح‌ریزی عملیات را شروع کردیم، به این برادرها شناسایی پشت ام‌الرصاص را دادیم و الحمدلله موفق بودند، البته اتفاقاتی هم برای چند نفر افتاد، به‌خصوص نیروهای شناسایی تیپ سیدالشهدا که به همین صورت پیش می‌آمد.

دلایل اجرای عملیات صف (ام‌الرصاص) به عنوان تک پشتیبانی عملیات فدک (فاو)

عزیز جعفری: به دلیل اینکه جریزه ام‌الرصاص محدودیت بسیار زیادی داشت، منطقه‌اش باریک بود و به‌تنهایی نمی‌شد آنجا عملیات انجام بدهیم، به این رسیدیم که این عملیات باید هم‌زمان با یک عملیات بزرگتر باشد که به اصطلاح شدت آتش دشمن را کم بکند و دشمن همه حواس و فکر و ذهنش را روی اینجا بگذارد و بخواهد مثلاً اینجا را فقط با آتش از ما پس بگیرد.

بنابراین ما گفتیم این عملیات باید حتماً هم‌زمان با یک عملیات بزرگ دیگر و درواقع به عنوان پشتیبانی آن عملیات اصلی باشد که در جلسه‌ای که در جماران تهران با آقای هاشمی و دیگران داشتیم، این پیشنهاد را هم دادیم، آنها هم پذیرفتند که اینجا به عنوان یک تک پشتیبانی والفجر ۸ باشد.

علی فتحی: این جلسات چند وقت پیش از عملیات بود؟
عزیز جعفری: دقیقاً خاطرم نیست، ولی شاید به دو ماه برسد. به هر حال پذیرفته شد و قرار شد که آن‌طور باشد. بعد در همان گيرودار بحث‌هایی که درباره عملیات والفجر ۸ داشتیم که امکانات و شرایطش

نماید. در پی موفقیت و پیشروی تلاش اصلی در منطقه فاو، کل یگان‌های این قرارگاه پس از ۴۸ ساعت به منطقه عملیاتی والفجر ۸ منتقل شدند و مأموریت دفاع در برابر پاتک‌های دشمن در محور جاده استراتژیک را بر عهده گرفتند.
منبع: کتاب عملیات والفجر ۸، مجموعه مقالات، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۸۸، صص ۳۶-۳۸.

بی‌اعتمادی وجود داشت، منتها شدت و ضعف داشت. در بعضی‌ها به شدت حالت بی‌تفاوتی وجود داشت و اینکه اعتماد نداشتیم و با خود می‌گفتیم حالا می‌شود یا نمی‌شود، این شدت بی‌اعتمادی به نسبت کم و زیاد بود.

ابلاغ مأموریت عملیات صف (ام‌الرصاص) به قرارگاه نجف عزیز جعفری: این موضوع [بی‌اعتمادی و بی‌تفاوتی]

باعث شد که بحث‌های بسیار زیادی در همان اوایل آبان و اواخر مهرماه درباره عملیات والفجر ۸ بشود. بین خودمان و برادر محسن درمورد امکانات بحث ادامه داشت، ازجمله اینکه این عملیات بالای ۲۰۰ گردان نیرو می‌خواهد، امکانات بسیار زیاد و آتش توپخانه می‌خواهد. به این ترتیب، این بحث‌ها همچنان ادامه داشت. منتها برای اجرای این مأموریت، عملیات آماده‌سازی والفجر ۸ را در تابستان سال گذشته انجام می‌دادیم. ما در همان شناسایی‌هایمان در عملیات تصرف جزیره ام‌الرصاص به عنوان یک عملیات محدود، قبل از عملیات اساسی والفجر ۸ قرار بود که مقدمات اجرای این عملیات را آماده کنیم، ابتدا مأموریت تصرف ام‌الرصاص در دور عملیات‌های محدودی که انجام می‌شد، به قرارگاه نوح واگذار شده بود که بعداً برای قرارگاه نوح کار دیگری پیش آمد که خاطرم نیست و بعد کار ام‌الرصاص را به ما [قرارگاه نجف*] سپردند و قرار شد ما پیگیری کنیم. از حدود

* فرماندهی کل سپاه با به کارگیری بخشی از توان یگان‌هایی که در مرحله اول عملیات والفجر ۸ برای آنها مأموریتی پیش‌بینی نشده بود، در منطقه ابوالخصیب (دوبه‌روی شهر خرمشهر) و جزیره ام‌الرصاص و جزیره بوارین واقع در خاک عراق، عملیاتی را طراحی کرد تا یگان‌های دشمن را در این منطقه درگیر نگه‌داشته و از اعزام فوری آنها به منطقه‌ای اصلی عملیات در جبهه فاو جلوگیری نماید. این مأموریت به قرارگاه نجف که فرمانده و برخی از فرماندهان یگان‌های تحت امر وی درباره‌ی موفقیت عملیات والفجر ۸ ابهام داشتند، واگذار گردید. قرارگاه نجف با ۵۰ گردان از رزمندگان سپاه اجرای این مأموریت را بر عهده داشت که موفق شد بخشی از دو جزیره هدف را تصرف

تفکیک قرارگاه‌ها به منظور اجرای عملیات اصلی فدک در منطقه فاو و عملیات پشتیبانی صف در منطقه ام الرصاص عزیز جعفری: دو سه ماه قبل از عملیات پس از بحث‌هایی که با برادر محسن کردیم، برادر محسن به طور جدی خواستند و گفتند تصمیمتان را بگیرید که در این عملیات چه کار می‌خواهید بکنید و بالاخره آقا با قوت می‌خواهید این عملیات را انجام بدهید، یعنی با اعتماد و با عقیده و بدون تردید؟ چون درست هم هست، یعنی وقتی آدم پای یک عملیاتی می‌رود، دیگر باید همه شک و تردید و مسئله‌هایش را کنار بگذارد تا بتواند درست کار بکند. ما گفتیم که حقیقتش به بسیج و جمع‌آوری امکانات و بسیج نیرویی که لازم هست، اعتماد نداریم. تجربه هم این طور نشان داده که در عملیات‌ها هرچه آماده می‌شد، هرچقدر امکانات لازم بوده، اگر هم فراهم نمی‌شد، با همان امکانات می‌گفتند بروید و عمل بکنید. ما به برادر محسن گفتیم که برای همین والفجر ۸ ان شاء الله جلو می‌رویم و کار می‌کنیم، ولی یک ماه دیگر روی همان شرایط و امکانات لازم، که فراهم شده یا نشده، تجدیدنظر می‌کنیم. قرار شد برویم کار بکنیم، باتوجه به اینکه قرار شد حتماً به غیر از والفجر ۸ در دو منطقه دیگر، مقدمات عملیات آماده بشود، لازم بود که یک قرارگاه جدا ایجاد بشود، یعنی یک تقسیم‌کاری بین قرارگاه‌ها تعیین بشود. برادر محسن هم دقیقاً با همین لفظ مطرح کرد، حدود یک هفته‌ای هم طول کشید تا اینکه تصمیم گرفت و مطرح کرد که باید قرارگاه‌ها تقسیم بشوند، مثلاً یکی دو قرارگاه در منطقه [فاو]، والفجر ۸ را آماده بکنند، یک قرارگاه دیگر هم بیاید عملیات‌های محدود و یدکی‌ها را آماده بکند. برادر محسن ابتدا نظر من و برادر محتاج را خواست، ولی ما هیچ‌کدام تا چند روز جوابی ندادیم، واقعاً خودمان هم نمی‌دانستیم که حالا دنبال عملیات والفجر ۸ برویم و انجام بدهیم یا این عملیات‌های یدکی و محدود را انجام دهیم.

روز آخر در ده مسعودیه شاید حدود دو ماه دو ماه و

فراهم نمی‌شود و عملی نمی‌شود و به اصطلاح آن بی‌اعتمادی که درباره جمع‌آوری امکانات و بسیج نیرو و به خصوص غافلگیری که پیش‌بینی می‌شد، مطرح گردید و پیشنهاد شد که ما بیاییم جای دیگری غیر از اینجا را آماده کنیم، یعنی یکی دو منطقه را آماده کنیم که باتوجه به اینکه بسیج مردم انجام می‌شود و نیرو می‌آید، اگر خدای نکرده این عملیات والفجر ۸ با مشکلاتی مواجه شد، مثلاً لو رفت، عملی نبود و شرایطش آماده نشد، جای دیگر عمل بکنیم که روی عملیات‌های هور بحث‌های زیادی شد.

طرح‌ریزی عملیات‌های یدک تبوک و صفین و عملیات‌های پشتیبانی صف و انصار

عزیز جعفری: ابتدا از روطه تا القرنه پیشنهاد شد که مورد قبول واقع نشد، بعد عملیات البیضه تا الحسان را پیش‌بینی کردیم. نام یکی از این عملیات‌ها عملیات تبوک بود و عملیات دیگر در شمال و جنوب ابوخصاف بود. شمال منطقه یعنی غرب ام‌النعاج را نیز به عنوان تک پشتیبانی عملیات تبوک رویش کار می‌کردیم. مقدمات عملیات دیگری را هم به نام عملیات انصار در پاسگاه معلق روی آن جاده با تیپ انصار و تیپ امام حسن آماده می‌کردیم که قرار بود قبل از عملیات اصلی به عنوان یک عملیات محدود انجام شود. بنابراین، قرارگاه ما به عنوان عملیات یدک روی عملیات‌های البیضه و الحسان و عملیات ابوخصاف که عملیات‌های تبوک و حنین نام‌گذاری شده بودند، کار می‌کرد. قبل از عملیات هم روی عملیات ام‌الرصاص و انصار به عنوان دو عملیات محدود کار می‌کردیم که بعدها قرار شد به عنوان عملیات پشتیبانی والفجر ۸ هم زمان انجام شود. دلیل اینکه ما آمدم روی این عملیات‌ها کار بکنیم، البته خارج از بحث‌ها و جلسات و همان عقیده‌ای که ما داشتیم، این بود که آقای غلامپور و محتاج هم همان نظر را درباره این عملیات‌ها داشتند.

در جنوب باشند، بعد مشخص بود که آقای ایزدی در عملیات‌های جنوب زیاد دخالت نمی‌کرد و نه خودش هم به آن شکل چیزی می‌دانست که بیاید صحبتی یا دخالتی روی آن کارها بکند. از اول هم آقای ایزدی گفته بود که مسئولیت با خود ما هست که در جنوب داریم کار می‌کنیم و ایشان نقش زیادی نداشتند.

علی فتحی: اصلاً چنین موردی قبلاً داشته است؟

عزیز جعفری: اگر هم چنین چیزی بوده، خُب، این اعتقاد برادر محسن است و به نظر من چیز درستی هم هست. یعنی اینکه هرکسی که درباره عملیات تردید دارد و عقیده‌ای به آن ندارد، نباید پای یک عملیات برود، چون کار را خراب می‌کند. اگر هم این مثلاً مسئله با شدت و ضعف بوده، من نمی‌دانم. اگر این طور چیزی هم باشد، به عقیده خود من درست است. مثلاً برادر محسن می‌دانست که من بیشتر از برادر محتاج روی مسئله امکانات و نیرو و مشکلات و فراهم‌نشدن شرایط اصرار می‌کنم. وقتی که ایشان به ما پیشنهاد کرد و به محض اینکه ما گفتیم نمی‌شود، ایشان سریع پذیرفت. حالا این قضیه باعث تعجب است، اصلاً شاید این امر خیری بود، چون نیروهای خودی حتی فرمانده لشکرها به شک افتاده بودند، آیا عملیات اینجاست، یا مثلاً توی هور است؟ ولی این قضیه که شما سؤال می‌کنید، به نظر من چیز درستی است ... یعنی کسی که عقیده ندارد و یا مخالف یک عملیاتی است، شاید بهتر باشد وارد کار نشود.

علی فتحی: بحث تحلیلی بعدی درباره چگونگی تقسیم خط حد بین یگان‌هاست، توضیح بفرمایید.

عزیز جعفری: در همان ام‌الرصاص؟

علی فتحی: بله، در ام‌الرصاص.

عزیز جعفری: ابتدا آن تقسیم خط حدی که بود توی ام‌الرصاص چیز خاصی نبود. چون خط حد در روزهای آخر، حتی یک مقداری چپ و راست عوض شد، منتها یک چیز کلی بود که ام‌الرصاص باید نصف بشود، مثلاً نصفش را یک یگان و نصف دیگرش را یک یگان دیگر

نیم حتی شاید سه ماه قبل از اجرای عملیات جلسه‌ای تشکیل شد و قرار بود آنجا برادر محسن تصمیمش را بگیرد. برادر محسن گفت که ما در والفجر ۸ کار کنیم و قرارگاه کربلا، یعنی آقای محتاج و غلامپور بیایند روی هور و ام‌الرصاص کار کنند. ایشان که این پیشنهاد را کردند، ما هم باتوجه‌به اینکه روی ام‌الرصاص کار کرده بودیم و در هور هم آقای شوشتری که در عملیات سلمان تابستان قبل قرار بود البیضاء و الحسان را کار بکنند، معاون ما شده بود و روی عملیات تبوک آمادگی ذهنی داشت و خود من درباره عملیات حنین کاملاً معتقد بودم که عملیات حنین را می‌شود سریع انجام داد و عملیات خوبی است، باتوجه‌به این سه شاخصه به برادر محسن پیشنهاد کردیم که ما برویم روی این عملیات‌ها کار بکنیم و آقای محتاج پایین کار کنند، این سه دلیل را هم آوردیم. تا ما این موضوع را گفتیم ایشان هم پذیرفتند، گفتند خُب، شما بروید روی آن کار بکنید، آقای محتاج هم با آقای علایی روی همین عملیات کار بکنند،

دیگر از فردایش منطقه اینجا را تحویل دادیم و روی ام‌الرصاص و کلاً هور رفتیم و کارها را شروع کردیم. مسئله چگونگی ابلاغ این مأموریت به این شکل بود. **علی فتحی:** حاج‌آقا، نقش سپاه شمال چه بود؟ یعنی درباره قرارگاه کربلا صحبت می‌کنید؟ خود محتاج هم در انتخاب منطقه و اینها نقش داشت، یعنی مثلاً ایزدی هم خودش نقش داشت یا مأموریت مخصوص داشت؟ **عزیز جعفری:** نه، بعد از تغییر قرارگاه‌ها، آقای محتاج به گلف آمدند، این طور مشخص شده بود که دو سپاه با آقای [مصطفی] ایزدی باشیم و آقای غلامپور و محتاج

عزیز جعفری:

در ابتدای امر پیشنهاد برادر محسن این بود که قرارگاه نجف روی والفجر ۸ در منطقه فاو کار کند و قرارگاه کربلا، یعنی آقای محتاج و غلامپور بیایند روی هور و ام‌الرصاص کار کنند.

یعنی می گفتند که این گوشه بوارین وابستگی زیادی به ام‌الرصاص دارد. ما که رفتیم شروع کردیم به کار کردیم، چون هنوز نمی دانستیم، که این طرح هم‌زمان با ارتش می خواهد انجام بشود و ارتش می خواهد بوارین را بگیرد و به شلمچه برود، گفتیم این عملی هست که ما بوارین را رها نکنیم و فقط ام‌الرصاص برویم و این نوک بوارین که پشت ام‌الرصاص را با آتش پوشانیم. بعد روی این موضوع بحث خیلی زیادی شد که قرار شد با یگان‌ها صحبت کنیم و آخرش به این نتیجه رسیدیم که نه، باید بوارین هم

عزیز جعفری:

این عملیات‌های فریب، یدکی و محدود که انجام می‌شد، خیلی در غافلگیری دشمن مؤثر بود، به خصوص اسیرهایی که قبل از عملیات ام‌الرصاص داده بودیم، دشمن را روی شلمچه و ام‌الرصاص حساس کرد.

حتماً جزء طرح باشد. بعد که این عملیات هم‌زمان با عملیات والفجر ۸ انجام شد و هم‌زمان با عملیات برادران ارتش که تصرف شلمچه را داشتند و از طریق بوارین هم می‌خواستند به شلمچه بروند، خُب، اینجا مسائلی اینجا درمورد خط بین ما و ارتش پیش آمد که آن بحث جدایی دارد.

علی فتیحی: حین عملیات و پیش از عملیات مشکلات خاصی درخصوص آماده‌سازی‌ها و حفاظت عملیات و... نداشتید؟

عزیز جعفری: چرا، تحویل گرفتن خط پشت اروند را داشتیم، یعنی تحویل گرفتن خط مقابل ام‌الرصاص از برادرهای ... بود که ما ماتم گرفته بودیم که چگونه این خط خرمشهر را که روبه‌روی ام‌الرصاص است، از برادرهای ... تحویل بگیریم یا حتی چگونه شناسایی کنیم که آنها نفهمند ما می‌خواهیم اینجا عمل کنیم.

طرح ارتش در عملیات پشتیبانی صف (ام‌الرصاص و بوارین)
عزیز جعفری: چون اوایل در برنامه برادرهای

به عهده بگیرد. چون شاید مثلاً تیپ [۱۰] سیدالشهدا را در تصرف هدف سریعتر و بهتر می‌دانستند. البته در عمل، [۱۸] الغدیر سریع‌تر تصرف کرد، مثلاً چون پل مهم‌تر بود، اینها را ابتدا گذاشته بودیم که سریع‌تر بروند و بگیرند. ولی به‌جز مسائل نظامی از نظر تقسیم خط حد، مسئله خاصی درباره آنها وجود نداشت. قبلاً مطرح شده بود مقابل نهرهای اصلی، مثل عریض و کارون، خط حد نباشد، یعنی حتماً چپ و راست شما، دو طرفش مال یک یگان باشد. دلیل خط حد چیز خاصی نبود جز همین که متناسب با استعداد و توان یگان‌ها، تقسم خط حد شده بود. در همین روزهای آخر تغییری که خط حد کرده بود، این بود که گوشه دست راست ام‌الرصاص را به دلیل اینکه چند نقطه حساس به تیپ سیدالشهدا داده می‌شد، یعنی ام‌البابی غربی اگر مال او بود و گوشه راست ام‌الرصاص را هم می‌خواست عمل بکند، هم‌زمان هردو را نمی‌توانست انجام بدهد، به همین دلیل تیپ امام رضا^(ع) را گوشه راست ام‌الرصاص آوردیم، باتوجه به اینکه همین گوشه راست ام‌الرصاص وابستگی زیادی هم به بوارین داشت. البته، خود این اگر نمی‌شد شاید بهتر بود، چون که در عمل دیدیم که تیپ امام رضا^(ع) نمی‌تواند در دو جا چیز عمل کند، یعنی دو قسمت بشود. یک دلیل دیگرش هم این بود که چون ارتش روی بوارین دست گذاشته بود، احتمال می‌دادیم که شاید اجازه ندهند ما در بوارین عمل بکنیم. گفتیم که تیپ امام رضا^(ع) در آن‌صورت بتواند نصف ام‌الرصاص را عمل کند که البته با شرایطی که توضیح می‌دهیم، تیپ امام رضا^(ع) به بوارین رفت و عمل کرد، دو قسمت شد و شاید یکی از دلایلی که الحاق در ام‌الرصاص انجام نشد، همین بود.

علی فتیحی: پس از همان ابتدا بوارین هم جزء طرح بود یا بعداً اضافه شد؟

عزیز جعفری: ابتدا که اصلاً عملیات ام‌الرصاص به عنوان یک تک محدود پیش‌بینی شده بود و با قرارگاه نوح و...، قرار بود تصرف شود، بوارین هم جزء طرح بوده،

اینها خیلی مؤثر بود، به خصوص در این سه چهار عملیات، یعنی دو تا یدکی و دوتا محدود که داشتیم آماده می کردیم، اسیر می دادیم، خیلی چیز عجیب و غریبی بود، یعنی قبلش که بچه ها کار می کردند اصلاً اسیر نمی دادند، ولی درست در همین شرایطی که خدا می خواست، جور شده بود، یک نفر با یک اتفاق الکی اسیر می شد، طوری که کاملاً مشخص بود که خدا می خواهد اینها اسیر بشوند تا دشمن فکر کند عملیات اصلی ما در هور است. یا مثلاً اگر به سمت جنوب، به سمت خرمشهر و آبادان تردد و حرکتی می بیند، فکر کند که عملیات ما در ام الرصاص است که البته همین طور هم شده بود، یعنی اسیرهایی که در ام الرصاص داده بودیم، دشمن فکر می کرد که عملیات ما در حوالی شلمچه و ام الرصاص است.

علی فتحی: دشمن در این باره اقدامات خاصی هم انجام می داد؟

عزیز جعفری: بله، شدت کار مهندسی دشمن خیلی زیاد شده بود. باتوجه به وضعیت رودخانه [اروند] و مسائلی که اینجا داشت، دشمن اصلاً احتمال نمی داد که عملیات ما (والفجر ۸) در این منطقه (فاو) باشد، چون ما داشتیم آماده می شدیم و حرکت هایی در این سه چهار منطقه انجام می شد. به هر حال، دشمن به طور قطع می دانست و پیش بینی کرده بود که عملیات ما در هور است و هرچه شدت کار مهندسی و توان کار مهندسی داشت، در هور گذاشته بود و در قسمت شمالی هور هم شدیداً کار مهندسی می کرد.

هدف عملیات پشتیبانی صف (ام الرصاص)

علی فتحی: پیش از عملیات فکری درباره این قضیه می شد که مثلاً ما یکی دو روزی می خواهیم فقط اینجا باشیم تا دشمن را مشغول بکنیم، یا تصرف و ایستادن هم در طرح بود؟

عزیز جعفری: نه، هدف ام الرصاص و بوارین تصرف و ایستادن بود.

ارتش ام الرصاص بود و می خواستند کار کنند، ولی بعدها که دیدند نمی توانند، زیاد اصرار نکرده بودند، یعنی ام الرصاص را رها کرده بودند و رفته بودند روی بوارین کار می کردند. در عین حال، آن را به ما نمی دادند، یعنی ما پیشنهاد کردیم که بیاییم در خرمشهر مستقر شویم. بعد مجبور شدیم برای شناسایی که پنج شش ماه پیش از عملیات شروع شده بود، به اصطلاح یک تدبیری بکنیم و بگوییم به دلیل اینکه نیروهای نفوذی دشمن از اینجا می آیند، ما نیروهای شناسایی مان را به نام نیروهای حفاظت سپاه خرمشهر فرستاده ایم که بروند با برادرهای ارتش هماهنگی بکنند و بیایند در خط مستقر شوند و روی این نیروهای نفوذی دشمن کار کنند و آنها را بگیرند و بعد با همین بهانه ها در خط مستقر شدند و شناسایی هایشان را انجام دادند. در خصوص تحویل خط هم مجبور بودیم که حفاظت را رعایت کنیم که نیروهای ... متوجه نشوند. یک تدبیری کردیم که تیپ الغدير را از شلمچه و نیرویی را که در خط خرمشهر داشتند، آزاد کنند. بعد، [تیپ] الغدير جزیره جنوبی را از آنها تحویل بگیرد. چون می دانستیم که این پیشنهاد باب طبع آنهاست و می خواهند جزیره را به ما تحویل بدهند و می دانستیم این پیشنهاد را می پذیرند، آن را مطرح کردیم و اتفاقاً عملی شد. بنابراین، به نام سپاه خرمشهر، خط خرمشهر را تحویل گرفتیم. ولی کارهای ما درباره حفاظت، قضیه خاص دیگری نداشت، چون عمدتاً بعدها آماده سازی عملیات های یدکی و محدود ما کم کم - به اصطلاح مسئله فریب و ... خیلی خوب و جالب هم عملی شد، یعنی الحمدلله مسئله غافلگیری عملیات صد درصد رعایت شد، البته خواست خدا بود، خدا در دل دشمن انداخته بود که هرچه اینجا می بیند، برعکس بگوید که اینجا فریب است. گذشته از آن، این عملیات های فریب، یعنی آماده سازی در ام الرصاص، در هور و کارهایی که انجام می شد،

دلایل عقب‌نشینی نیروهای خودی از ام‌الرصاص

عزیز جعفری: ولی به دلیل عدم الحاقی که بین تیپ امام رضا^(ع) و تیپ سیدالشهدا^(ع) پیش آمد و قابل پدافند نبودن آنجا و اینکه دو جزیره پشت سری تصرف نشد، با آن اسیرها و آمدن ارتش، قضیه لو رفته بود و دشمن آمادگی کامل برای جواب دادن داشت؛ سریع از آن الحاقی که انجام نشد، استفاده کرد و زود فشار آورد که منطقه را پس گرفت. یگان عمده‌ای هم در دست نبود که برای احتیاط باشد و سریع بگوییم حالا این نشد، پشت سرش یکی دیگر برود و بگیرد.

به هر حال پیش‌بینی نمی‌شد که دو روز است قرار بوده که آنجا تصرف بشود.

علی فتحی: نکات قابل توجه درباره مسائل حین عملیات و لحظه شروع را ذکر کنید. عدم الحاق را بر چه مبنایی پیش‌بینی کرده بودید؟

عزیز جعفری: البته در این جزایر منطقه قابل پدافند نبود، از قبل هم در شناسایی‌ها به این رسیده بودیم، ولی خُب چون می‌دانستیم جلو اینجا رودخانه است، گفتیم و دشمن نمی‌تواند کار زیادی انجام بدهد و اگر ام‌الرصاص کامل تصرف می‌شد، البته نمی‌توانیم حالا این را به طور قطع بگوییم، چون دشمن پیش‌بینی کرده بود و مثلاً جزیره ام‌الرصاص را سه طبقه کرده بود، یعنی نسبت به ام‌البابی شرقی و غربی و نیز نسبت به ساحل اصلی خودش در آن طرف اروند سه طبقه شده بود، یعنی هر جا می‌رفتیم، یک رده سیل‌بندهایش بالا می‌آمد و ارتفاع می‌گرفت، یعنی مشخص بود که دشمن آمادگی کامل دارد تا در صورتی که مثلاً ام‌الرصاص تصرف شد، از ساحل ام‌البابی تسلط داشته باشد و با تیربار و اینها بزند و پس بگیرد.

در شروع عملیات بحث خیلی زیادی شده بود و همه می‌دانستیم که باید جزیره ام‌البابی شرقی و غربی را همان شب اول تصرف بکنیم.

ارزیابی عملیات پشتیبانی صف (ام‌الرصاص)؛ تصرف

مرحله به مرحله جزایر

عزیز جعفری: البته اگر توان را این طور گذاشته بودیم که اول ام‌الرصاص را به طور کامل تصرف کنیم، شب بعد برای تصرف به ام‌البابی شرقی و غربی برویم، شاید بهتر بود، ولی قبل از عملیات نظر همه روی این بود که همان شب اول تصرف بشود. به همین دلیل هم تیپ سیدالشهدا^(ع) را جمع کردیم که به ام‌البابی غربی برود و تیپ امام رضا^(ع) را به آنجا اضافه کردیم. این بحث کلاً بود.

شرح عملیات پشتیبانی صف (ام‌الرصاص)؛ تصرف اهداف

توسط یگان‌ها

عزیز جعفری: عملیات که شروع شد، باتوجه به وضعیت آنجا و هماهنگی حرکت غواص‌ها که می‌بایست تعدادی از پشت می‌رفتند و با در نظر گرفتن زمان عملیات که ما وابسته به زمان عملیات والفجر ۸ بودیم، مجبور بودیم که دقیقاً هم‌زمان با اینها عمل بکنیم و تعیین‌کننده زمان هم اینها بودند.

آنجا عمل شد، تیپ الغدير، ام‌الرصاص را که هدفش بود گرفت، تا نصف آن تکه ام‌البابی شرقی را هم تقریباً رفته بود، ولی تیپ سیدالشهدا^(ع) نتوانست از پل عبور بکند و وارد ام‌البابی غربی بشود بعد تیپ امام رضا^(ع) هم به دلیل اینکه به ارتش برای تصرف بوارین کمک کند، تقریباً توانش نصف شد. ... ام‌الرصاص ماند، ولی تا صبح الحاق برقرار نشد. البته خبرهای دقیقی هم از وضعیت به ما نمی‌رسید. باتوجه به اینکه وضعیت خاصی در آنجا وجود داشت، خبر دقیق آن را هم نمی‌توانستیم از تیپ سیدالشهدا^(ع) بگیریم، چون بچه‌هایشان همه چیز می‌گفتند، تماسمان هم در شب عملیات با تیپ امام رضا^(ع) قطع شد و مدت زیادی با او تماس نداشتیم. خود همان گردانی هم که از تیپ امام رضا^(ع) بود، تماسش با فرمانده تیپ قطع شده بود و نتوانست برای آن الحاق کمک بگیرد. این باعث شده بود که الحاق تا صبح برقرار نشود، دشمن هم که کاملاً

آنجا آماده بود.

عزیز جعفری: از همان تکه‌ای که الحاق برقرار نشده بود، اتفاقاً طرح پاتک‌ش از همان نقطه بود. همان نیرویی که آنجا مانده بود، سریع بعد با قایق آمد، نیروی آنجا را تقویت کرد و تا غروب فردا پاتک‌هایش را ادامه داد. تا نزدیکی‌های پل آمد، بچه‌ها را عقب زد و خلاصه تا غروب با فشارهایی که آورده بود، بیشتر از نصف جزیره ام‌الرصاص را پس گرفته بود، مثلاً در خط اول، بچه‌های سیدالشهدا^(ع) و تیپ امام رضا^(ع) در ساحل اول، در خط اول دشمن بودند. یعنی فقط الغدیر بود که هدفش در یک‌سوم ام‌الرصاص کامل مانده بود. در همین وضعیت، توان و استعدادی برای پی گرفتن اینجا برایمان نمانده بود. از تیپ سیدالشهدا^(ع) فقط یک گردان مانده بود، از تیپ امام رضا^(ع) چیزی در حد دو گروهان تا فردا بعد از ظهر عملیات مانده بود و الغدیر هم چیزی نداشت. یعنی اگر می‌خواستیم این جزیره را با قوت در شب دوم پس بگیریم، بالاخره بعدش هم احتیاج به نیرو داشت تا برای پدافند و ادامه‌اش جایگزین بشود.

عزیز جعفری: از دلایل اصلی عدم‌الفتح عملیات ام‌الرصاص، یکی برقرار نشدن الحاق تیپ‌های امام رضا^(ع) و سیدالشهدا^(ع) بود. کمبود نیروی توجیه‌شده هم عامل دیگری بود. آمادگی کامل دشمن، آماده‌بودن طرح پاتک و نیروی پاتک‌کننده عوامل مؤثر دیگری بود.

تصمیم‌گیری برای بازپس‌گیری ام‌الرصاص یا عقب‌نشینی عزیز جعفری: به‌هرترتیب، باتوجه‌به خرج شدن دو سه گردان از نیروها در بوارین در ام‌البابی نیروها تمام شدند و ما همان بعد از ظهر، همان شب نزد برادر محسن رفتیم و با ایشان مشورت کردیم، گفتیم الان نیرویی آنجا نیست و حداقل پنج شش گردان نیروی قوی می‌خواهد که جزیره را پس بگیرد و بعدش هم بایستد. چون اینجا نیرویی در دستان نبود و منطقه هم خیلی ناجور بود،

یعنی اگر دشمن یک مقدار دیگر فشار شدیدتری در خط اول می‌گذاشت، اکثر نیروها را اسیر می‌کرد. چون اینجا احتمال خطر می‌دادیم و برنامه‌مان را هم چیده بودیم که بچه‌های سیدالشهدا^(ع) با همان یک گردان و الغدیر بروند و جزیره را پس بگیرند، گفتیم آماده بشوند، منتها تا ساعت دو سه نیمه‌شب صبر کردیم تا ببینیم فرمانده گردان‌ها می‌توانند گردانشان را پای کار ببرند و برای بازپس‌گیری آماده بشوند؟

اما حدود ساعت ۰۳:۰۰ بود که هنوز گردانشان نتوانسته بود به خط بزنند و پاک‌سازی را ادامه بدهد و باتوجه‌به محاسبه‌ی زمان و عقب‌نشینی و اینها، قراری هم با برادر محسن گذاشته بودیم که اگر تا ساعت ۰۳:۰۰ نتوانستند ام‌الرصاص را پس بگیرند و پاک‌سازی و الحاق را کامل کنند، می‌ایستند و گرنه باید برگردند که بچه‌ها حداقل دو سه ساعت وقت داشته باشند تا کل ام‌الرصاص را تخلیه کنند. چون وضعیت را این‌طوری دیدیم، ساعت ۰۳:۰۰ به بچه‌ها گفتیم که نیروهایشان را جمع‌وجور کنند و از ام‌الرصاص عقب بایند که اقدام کردند و الحمدلله نتوانستند شهدا و مجروحین را بیاورند.

علی فتحی: ظاهراً در آن شب که برای عملیات هماهنگی شد، از تیپ انصار هم می‌خواستید برای پس‌گرفتن مجدد استفاده کنید. انصار و تیپ امام حسن^(ع) ظاهراً یک حالت پشتیبانی عملیات هم داشتند؟ **عزیز جعفری:** بله، تیپ انصار هم بود. حتی قرار شد یک گردان از تیپ انصار را هم وارد کنیم که آنجا را پس بگیرد، ولی تا ساعت دو، سه طول کشید و آماده نشده، یعنی بچه‌ها نتوانستند این گردان را عبور بدهند و وارد عمل کنند.

علی فتحی: یعنی در عملیات مأموریت پشتیبانی داشتند؟

عزیز جعفری: آمادگی‌اش را نداشتند، یعنی پیش‌بینی جریان ام‌الرصاص را نمی‌کردیم. اتفاقاً مشکل تیپ انصار همین بود، چون اصلاً احتمال نمی‌دادیم که جزیره ام‌الرصاص این‌طور بشود. انصار فقط آمادگی

عمل کنیم.

عزیز جعفری: مثلاً کدام واحدها؟

علی فتحی: مثلاً تعاون و توپخانه از عقب‌نشینی اطلاع زیادی نداشتند. موقعی که تصمیم گرفته شد، همین‌طوری ابلاغ شد و خود واحدها هماهنگی‌ها را انجام دادند.

عزیز جعفری: البته، چون ساعت ۰۳:۰۰ این تصمیم گرفته شده بود، امکان دارد در آن موقعیت به توپخانه چیزی نگفته باشیم، چون نیازی هم نبود به توپخانه بگوییم، ساعت بعد آتش کن و فلان. شاید آنچنان اثری نمی‌توانستند بگذارند.

علی فتحی: حالا باتوجه به نتایج عملیات، وضعیت آینده منطقه ام‌الرصاص و بوارین و اینها را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟

عزیز جعفری: البته جزیره ام‌الرصاص و ام‌البابی و اینها برای تصرف کردن و ماندن اصلاً مناسب نیست. شاید هم اصلاً عملی نباشد، مگر آنکه تصرف کنیم و سریع همان یک‌شبه یا فووش فردا شبش،

حتماً از آنجا عبور بشود، یعنی ساحل آن‌طرف تصرف بشود، یعنی خود ام‌البابی و ام‌الرصاص و... به‌تنهایی تصرفشان عملی نیست، آنها را فقط به‌عنوان یک جایای خیلی سریع ۲۴ ساعته می‌توان گرفت و عبور کرد و هنوز هم می‌شود رویش کار کرد. حالا چیزی نیست که قفل بشود، منطقه هم قابل کار کردن است.

علی فتحی: خاطر‌م است که حتی این بحث با فرماندهی بود که طرح مانور آن بعداً بحث بشود.

عزیز جعفری: بله، خُب صحبت‌هایی بود که به‌عنوان طرح یدک بعدها مطرح شد تا اگر عملیات والفجر ۸

جناح راست بوارین را داشت، چون می‌گفتیم فووش در ام‌الرصاص بخواد اتفاقی بیفتد. همین بچه‌ها هر کدامشان یکی دو گردان احتیاط دارند و می‌توانند برای خودشان به کار بگیرند. این اتفاقی که افتاد، به‌بعد از ظهر رسید و به غروب خورد که ما متوجه آن شدیم و اصلاً زمانی که فرمانده گردان انصار توجیه بشود و بخواد عمل بکند، باقی نمانده بود، چون از نیرویی که اصلاً توجیه نیست و فرمانده گردان و گروهان و کادر هم که هیچ کار قبلی نکرده‌اند [انتظاری نمی‌رود]. ولی ما از جایی که شبانه عمل بکنیم، تجربه تلخی داشتیم، زیاد اصرار نداشتیم که انصار باید این کار را بکند، مطمئن هم بودیم که موفق نیست، ولی با این همه گفته بودیم که یک گردان از انصار هم آماده بشود که نشد.

علی فتحی: دلایل و عوامل اصلی در عدم‌الفتح چه بود؟

عزیز جعفری: البته همین عواملی که گفتیم تقریباً همان بود. از دلایل اصلی یکی برقرارنشدن الحاق بود؛ دلیل برقرارنشدن الحاق هم این بود که تیپ امام رضا^(ع) دو قسمت شده بود. تیپ سیدالشهدا^(ع) در قسمت راست خودش تلاشی را که باید برای الحاق می‌گذاشت، تقریباً نگذاشت. کمبود نیروی توجیه‌شده هم عامل دیگری بود. آمادگی کامل دشمن، آماده‌بودن طرح پاتک و نیروی پاتک‌کننده عوامل مؤثر دیگری بود. به‌خصوص با اسیرهایی که دو سه ماه قبل از عملیات داده بودیم، طرح پاتک دشمن کاملاً آماده بود.

علی فتحی: موقعی که اعلام عقب‌نشینی کردید، یگان‌ها باتوجه به روحیاتشان نظر خاصی روی قضیه داشتند؟ **عزیز جعفری:** نه، برای آنها جا افتاده بود که نمی‌توانند و نظر خاصی نداشتند. فقط الغدير احتمالاً نظرش غیر از این بود که آن هم چون هدف خودش را گرفته بود، از جناح راست اطلاعی نداشت.

علی فتحی: در صحبتی که با بعضی از واحدها می‌کردیم، ظاهراً اطلاع زیادی از عقب‌نشینی نداشتند، و می‌گفتند اگر ما مطلع بودیم طور دیگری می‌توانستیم

عزیز جعفری: عملیات‌های فریب که ما در هور آماده می‌کردیم چون شکل واقعی داشت و واقعاً داشتیم پای کار آماده می‌شدیم و این اثر خودش را گذاشت و موجب فریب دشمن شد.

عملیات فریب از آن استفاده شد، یعنی این فریبی که دشمن در این عملیات خورد، درواقع، یک فریب و یک عمل واقعی بود. نتیجه‌ای هم که واقعاً گرفت همین بود که تقریباً شکل واقعی داشت، یعنی عملیات‌هایی که ما در هور آماده می‌کردیم و کارهایی که انجام می‌شد، چون شکل واقعی داشت و واقعاً داشتیم پای کار آماده می‌شدیم و این اثر خودش را گذاشت. شاید اگر به این شکل مایه گذاشته نشده بود، دشمن متوجه می‌شد که فریب باشد. چون تیپ انصار کاملاً پای کار رفت و عقبه‌اش را داخل آب برد، مثلاً لشکر علی بن ابیطالب^(ع) و لشکر حضرت رسول^(ص) در منطقه حنین یک مقداری عقبه‌سازی کرده بودند، یک مقدار امکانات و پل برده بودند. در تبوک هم از قبل آمادگی ایجاد شده بود. یک سری حرکت‌ها و شناسایی‌ها انجام شده بود و اسیری که داده بودیم، اینها کمک زیادی کرد.

علی فتحی: بحث امکانات و توپخانه شد، ظاهراً جایی که اصلاً توجهی به توپخانه نمی‌شد، همین ام‌الرصاص بود که فقط یک گردان از گردان ۱۵۵ ارتش، حضور داشت.

علی فتحی: برآورد و آن پیش‌بینی‌هایی که برای عملیات کرده بودند، اصلاً چه بود و چه مقدارش برای اجرای عملیات تأمین شد؟

عزیز جعفری: البته بحث کلی برای توپخانه ام‌الرصاص بحث کیفیت یگان‌های ما هستند، یعنی ما یک جایی به‌خصوص جاهای حساس را بخواهیم تصرف بکنیم، باید حداقل یک یگان کیفی و قوی را آنجا می‌گذاشتیم، مثلاً همین دو سه تا تیپ که آنجا بودند، همه آنها درجه ۲ بودند. بحث دیگر موضوع توپخانه بود که تا روزهای آخر و تا هفته آخر مشکل کمبود توپخانه ام‌الرصاص را داشتیم که هیچ‌کس به آنجا عنایت و توجه خاصی نداشت و ما دائماً دادوبیداد و سروصدا کردیم و به‌خاطر همین موضوع به تهران رفتیم. با آقای هاشمی و... در مجلس مطرح کردیم و آخرش هم نتیجه خاصی نداشت. آنها می‌گفتند ارتش بدهد تا اینکه همین‌جا آمدیم و از همین گردان‌هایی

نگرفت (موفق نشد)، با کمک ارتشی‌ها مثلاً از همین جاپای ام‌الرصاص و اینها استفاده کرده، از اینجا عبور کنیم و به آن طرف برویم و ادامه بدهیم، ولی مشخص بود که این کار اصلاً عملی نیست. به‌عنوان یک بحث مطرح می‌شد، ولی عملی نبود. به‌عنوان یک طرح در ذهن هست که بتوانیم یک کارهایی آنجا انجام دهیم.

علی فتحی: دلایل اصلی انجام‌نشدن مأموریت در هور - همین منطقه انصار که خیلی از کارهایش هم آماده شده بود - را بفرمایید.

عزیز جعفری: دلایل انجام‌نشدن عملیات در منطقه که تا این اواخر قرار بود در آنجا عملیات بشود و تیپ انصارالحسین و تیپ سیدالشهدا^(ع) را هم آماده کرده بودیم، یکی آماده‌نشدن تیپ امام حسن^(ع) بود، که از نظر فرماندهی و آمادگی وضع خیلی بدی داشت. این بچه‌ها مشکل عقبه هم داشتند که عقبه آنجا هم به‌خصوص برای تیپ امام حسن^(ع) آماده نبود. مسئله لورفتن آنجا هم بود که در حدود یک ماه قبلش دشمن تقریباً متوجه آن شده بود و کاملاً لو رفته بود. دشمن آمادگی کامل داشت و شاید دلیل بعدیش هم این بود که اصلاً توپخانه مدنظر گرفته نشده بود، چون توپخانه‌ای نبود، یعنی توپخانه‌ای آنجا نداشتیم. تا روزهای آخر بحث توپخانه اینجا را می‌کردیم که دیدیم اصلاً هیچ‌کس توجهی به اینجا ندارد. اصلاً توپی به اینجا نمی‌رسد. یعنی پشتیبانی آتش اصلاً نبود، با توجه به اینکه حواس دشمن هم اینجا بود و فکر می‌کرد که یکی از جاهایی که ما عملیات می‌کنیم، اینجا است، آمادگی کامل داشت تا به محض اینکه ما می‌رویم، ما را پس بزنند. هیچ پشتیبانی آتش و توپخانه نبود و کلاً جای خیلی پرتی هم بود نسبت به منطقه عملیات اصلی، یعنی منطقه ام‌الرصاص و والفجر ۸ منطقه خیلی دوری بود.

عملیات فریب در هور؛ عامل اصلی در اشتباه دشمن در تشخیص تک اصلی
عزیز جعفری: کلاً فاصله زمانی زیاد بود و بیشتر به‌عنوان

با ارتش عوض بشود؛ ما جاپا را در بوارین بگیریم، بعد برادرهای ارتش بیایند از اینجا ادامه بدهند و با محورهای دیگرشان هماهنگ کنند و به سمت شلمچه بروند.

باتوجه به اصراری که برادران ارتش روی قضیه داشتند و تنها نقطه امیدشان هم همین بوارین بود، اصلاً راضی نشدند. باتوجه به اینکه ما می دانستیم اینها آن هدف را نمی گیرند، سعی کردیم که تیپ امام رضا^(ع) را یک طوری، زورکی هم که شده قاطی کنیم و در توافقی که با فرمانده لشکر ۲۱ (سرهنگ سلیمانجاه) انجام می دهیم، تیپ امام رضا^(ع) را در شکستن خط و تصرف آنجا دخالت بدهیم و خودشان یک هماهنگی بکنند. با صحبتی که کردیم، الحمدلله آن قضیه گرفت و چون خود آنها (سرهنگ ناصری و سرهنگ سلیمانجاه) برای شکستن خط، اعتماد زیادی به نیروهای خودشان نداشتند، این قضیه را پذیرفتند، تقریباً به این شکل و نه رسمی، طبق توافقی، تیپ امام رضا^(ع) را آن گوشه محور بوارین گذاشتند که خط را شکست. البته در شکستن خط، تنها محوری که در محور برادرهای ارتش، در قسمت بوارین موفق شد و داخل رفت، همین محور تیپ امام رضا^(ع) بود که حتی تا فردایش اصلاً نیروی ارتشی در بوارین نداشتیم و فقط همین نیروهای تیپ امام رضا^(ع) بودند که تا ۲۴ ساعت بعدش هم به آنها دستور رسیده بود که ادامه بدهند، اما نتوانستند.

علی فتحی: موقعی که تصمیم گرفته شد در بوارین عمل شود، اطلاع داشتید که ارتش هم می خواهد عمل کند؟

عزیز جعفری: بله، می دانستیم که ارتش می خواهد روی بوارین کار بکند. تقریباً طرح برادرهای ارتش مشخص بود و ما می دانستیم، ولی آنها آن اوایل نمی دانستند که ما می خواهیم روی ام الرصاص کار بکنیم، ولی ما می دانستیم که آنها می خواهند کار بکنند.

که برای منطقه والفجر ۸ بودند، یک گردان توپخانه ۱۵۵ توانستیم بگیریم. کلاً وضع این گونه بود. به هر حال کمبود آتش توپخانه وجود داشت.

علی فتحی: از چیزهایی که حین آماده سازی کارها شنیده می شد، این بود که مثلاً قرارگاه خاتم، دید خاصی روی عملیات اینجا دارد و برخوردهایی که می کنند، مثلاً تدارکاتی که می گرفتند، صریحاً اشاره می کنند که آن بیست متر جایی که شما می خواهید بگیرید، احتیاج به فلان ندارد یا با یگان ها و خود واحدها به همین شکل برخورد شدیدی داشتند. حالا دید قرارگاه خاتم درباره خود عملیات چه بود؟

دیدگاه قرارگاه خاتم در خصوص عملیات پشتیبانی صف (ام الرصاص) و تقسیم امکانات ارتش و سپاه

عزیز جعفری: خُب، اینکه طبیعی بود وقتی که یک جا می خواهد یک عملیات اصلی و مشکلی انجام شود، همه توجه ها و وسایل به آن سمت باشد؛ البته، دید خود برادر محسن شاید این طور نبود، ولی در بین بچه های تدارکات و واحدها این طبیعی است که وقتی یک جایی را اصلی و جای دیگری را منطقه پشتیبانی بدانند، خود به خود یک مقداری اثر می گذارد [روی تخصیص امکانات به آن منطقه].

علی فتحی: حالا بحث با ارتش و قضیه گرفتن منطقه بوارین را از سپاه توضیح دهید.

عزیز جعفری: در قضیه بوارین باتوجه به اینکه از اول پیش بینی می شد که اینجا وابستگی خیلی زیادی به ام الرصاص دارد، نظر ما این بود که خط حد با ارتشی ها عوض بشود؛ یعنی سه کیلومتر از بوارین یا جزیره بوارین و جزیره ماهی را حتماً سپاه بگیرد و مسئولیت آن به عهده خود ما باشد و باتوجه به اینکه ما می دانستیم و مطمئن بودیم برادران ارتش قادر نیستند آنجا را تصرف کنند و به پیروی ادامه دهند و به اینجا هم وابستگی زیادی داشتند، ما روی این اصرار داشتیم که خط حدامان

علی فتحی: با دلایل نظامی که حالا می‌آورید، این سه هدف وابسته به هم است. در نوک بوارین و نوک ماهی و نوک ام‌الرصاص اصلاً نقش و تأثیری نداشت؟

عزیز جعفری: چرا، بحث‌های زیادی شد و این وابستگی‌ها را ما گفتیم، ولی برادرهای ارتش می‌گفتند چون وسطش آب است و یک رودخانه هست، این رودخانه به‌عنوان یک عارضه طبیعی بهترین خط حد بین ارتش و سپاه است. برادرهای ارتش وابستگی هدف‌ها را قبول نداشتند. می‌گفتند اگر وابسته است، ما می‌خواهیم اینجا عمل کنیم، ما می‌گیریم، مگر اینکه شما به گرفتن ما اعتماد نداشته باشید. کسی هم نمی‌تواند جلو رویشان بگوید که ما به گرفتن شما اعتماد نداریم. این را که نمی‌شد مطرح کرد، چون می‌گفتند بالاخره ما قصد داریم بوارین را بگیریم و حتی هدف ما شلمچه است؛ یعنی این گوشه بوارین که هیچی، ما شلمچه را می‌خواهیم بگیریم. درست است که ته دلمان می‌دانستیم که اینها نمی‌گیرند، ولی نمی‌توانستیم استدلال بیاوریم.

علی فتحی: در نامه، اینها را مشخص کرده بودید؟

عزیز جعفری: بله، در نامه که نوشته بودیم، ولی باز هم آقای هاشمی مجبور نبودند فقط حرف ما را گوش کنند. به‌هرحال نامه‌ما به‌عنوان یک اطلاع به دستشان رسیده بود. البته، آنچه که در نامه روی آن اصرار داشتیم، آن نبود؛ مصلحت و انگیزه‌ای از نامه‌نوشتن این بود که باتوجه‌به اینکه می‌دانید ... قادر به تصرف حتی یک هدف خیلی ساده‌تر از شلمچه نیستند، چرا به آنها مأموریت سنگینی می‌دهید که می‌دانید نمی‌توانند انجام بدهند، تلفات می‌دهند و بعدش ... من از عواقبش می‌ترسیدم که خدای نکرده این مسائل به اختلاف بینجامد و ضد وحدت باشد ... یعنی به تفرق و تفرقه فکر می‌کردم که منظورم از آن نامه همان بود.

پیشنهادم هم در آن نامه به آقای هاشمی

علی فتحی: چطور شد که ناگهان نظر آقای هاشمی به اینجا جلب شد، باتوجه‌به دلایل نظامی که عنوان می‌شد که اینجا وابستگی به هدف دارد؟

عزیز جعفری: چون که برادرهای ارتشی حدی را مطرح کردند و بحثی هم درباره خط حد شد. برادرهای ارتش دلایل نظامی و استدلال می‌آوردند که خط حد ما باید اینجا باشد و چون می‌خواهیم از اینجا به شلمچه برویم و معبر مهم و اصلی‌مان هم همین جاست، بنابراین نمی‌توانیم این را تحویل یگان دیگری بدهیم. وقتی ارتش با آن قاطعیت مطرح می‌کرد، ایشان هم مجبور بود بپذیرد دیگر و پذیرفتند، منتها با این شرط پذیرفتند که در یک قسمت از بوارین، ساحل آن دست ما باشد که اگر ارتش نتوانست شب اول خط را بشکند، ما شب دوم بتوانیم خط را بشکنیم و بعد به داخل برویم، با این شرط ایشان پذیرفتند.

نامه فرمانده قرارگاه نجف به هاشمی در مورد ضرورت اجرای عملیات شلمچه به عنوان پشتیبان عملیات فاو

عزیز جعفری: ولی به‌هرحال ... باتوجه‌به اینکه ما در نامه‌ای هم نوشته بودیم و اطمینان داده بودیم که بالاخره آقای سرهنگ شیرازی فرمانده ارتش است و قابل اعتماد هم هست، وقتی که این فرمانده گفت من اینجا را می‌گیرم، بالاخره باید امکانات دراختیارش بگذارند که آیا می‌تواند بگیرد یا نه، حداقل برود بگیرد. باتوجه‌به آن استدلال بالاخره درمورد طرح ارتش نمی‌توانستند بگویند که نه، حالا شما عمل نکنید. چون لازم هم بود، یعنی یکی از شرایط این عملیات این بود که حداقل در شلمچه عمل بشود. حالا اگر هم می‌دانستیم که عمل اصلی نمی‌شود، حداقل حضور ارتش در آنجا، وقتی عمل خودمان در ام‌الرصاص بود، این موضوع، کلی به منطقه والفجر ۸ کمک می‌کرد.

تأثیر و نقش عملیات صف (ام‌الرصاص) در اجرای عملیات والفجر ۸ در فاو

علی فتحی: نقش عملیات «صف» در نتیجه کلی عملیات والفجر ۸ را توضیح دهید.

عزیز جعفری: این را که گفتم، همان عملیات ام‌الرصاص به‌اضافه آماده‌سازی عملیات‌های هور، کلاً بزرگ‌ترین عامل پیروزی را که غافلگیری بود، برای عملیات والفجر ۸ فراهم کرد. یعنی همان حضور بچه‌ها، کارهای شناسایی، آماده‌سازی منطقه، که یکی هم منطقه ام‌الرصاص بود، این فریب را برای ما

برای عملیات والفجر ۸ تحقق بخشید، علاوه بر آن، اجرای عملیات در ام‌الرصاص، که نقطه خیلی حساس و جاپای خیلی حساسی است و از آنجا می‌شد به زیر شلمچه ادامه داد، برای عبور از اروند و بعد بستن آن گلوگاه معروفی که بعد از بصره در آن منطقه هور است، اینجا جاپای خیلی خوبی است. باتوجه به فریب‌هایی که در کار شده بود، حضور ارتش در پشت سر ما یا در کنار

عزیز جعفری: عملیات ام‌الرصاص برای ۴۸ تا ۷۲ ساعت کمک خیلی زیادی به منطقه اصلی والفجر ۸ کرد که دشمن همه تلاش و توانش را آنجا گذاشت که آنجا را پس بگیرد. حتی باورش نمی‌شد که عملیات اصلی در فاو است.

ما، همه اینها نشان‌دهنده این می‌توانست باشد که ما می‌خواهیم اینجا را بگیریم و حتی عبور بکنیم و برویم و درواقع همین‌طور هم شد. یعنی اگر دشمن قبلاً هم پیش‌بینی کرده بود که اگر ایرانی‌ها بخواهند حمله‌ای بکنند و از اروند رود عبور بکنند، فلش اصلی‌شان از مینو و ام‌الرصاص و اینهاست و تک فریب آنها در فاو است که مثلاً ما نیروهای دشمن را به سمت فاو بکشیم و بعد اینجا بیاییم و از پشت آنها عبور کنیم و ببندیم، چون چنین تصویری توی ذهن دشمن بود، عملیات ام‌الرصاص برای ۴۸ ساعت و

این بود پدافند بکنید و در یک جایی مأموریت تک ایدایی داشته باشید، این عملیات را سپاه می‌خواهد انجام بدهد. خب شما هم به دلیل ویژگی‌اش که شما نمی‌توانید این نوع عملیات را انجام بدهید، بیایید پشتیبان سپاه قرار بگیرید و توپخانه و هوانیروز و مهمات و این‌طور چیزها را در پشتیبانی سپاه بگذارید، خودتان مأموریت پدافند و یک عملیات ایدایی داشته باشید. این موضوع رک و پوست‌کنده به آنها گفته بشود. من خود فکر می‌کردم که آنها حتی با میل این را می‌پذیرفتند، بعد مسئله‌ای هم پیش نمی‌آمد. انگیزه من از نامه‌نوشتن آن بود و درباره خط حد مسئله‌ای نبود، درمورد آن بحث علنی کردیم.

تأثیر اجرای عملیات ارتش در بوارین

علی فتحی: تأثیرات و نقش عملیات ارتش را در عملیات ام‌الرصاص و عملیات تیپ امام رضا^(ع) توضیح دهید.

عزیز جعفری: درمورد تأثیر عملیات ارتش، شاید یک مقداری باعث شد که همان روز اول، تقسیم آتش شد، یعنی یک مقداری به آنجا کمک کرد، ولی نمی‌توان از تأثیر زیادی صحبت کرد؛ یک مقداری فقط در تقسیم آتش و اینها کمک کرد.

علی فتحی: تأثیر منفی چطور؟

عزیز جعفری: تأثیر منفی زیادی هم نداشت.

علی فتحی: یعنی اگر همان شب کار تیپ امام رضا^(ع) را پیش می‌گرفتند، بوارین را ادامه می‌دادند؟

عزیز جعفری: شاید بشود این‌طوری گفت ... نبود مثلاً تیپ امام رضا^(ع) کاملاً در بوارین عمل می‌کرد و تیپ سیدالشهدا^(ع) هم کامل روی ام‌الرصاص کار می‌کرد و الحاقشان را هم خودشان انجام می‌دادند، این را حالا نمی‌شود حساب کرد. چطور می‌شد اگر آن‌طور می‌شد! نمی‌توانیم بگوییم که عملیات ... به عملیات صف و ام‌الرصاص ضربه زد.

علی فتحی: درمورد ارتباطات توضیح بفرمایید.

عزیز جعفری: از نظر ارتباطی متأسفانه ارتباط خوبی نداشتیم، چون برادر محسن هم این طرف حضور داشت، ارتباط تلفنی که تا قبل از عملیات به دلیل حفاظت برقرار نشده بود و فقط شب عملیات ارتباط تلفنی برقرار شد که کم بود. البته جلسات به طور مرتب برقرار بود و از جلسات باخبر می شدیم و می رفتیم، ولی ارتباطات خوبی حتی با بی سیم بین ما برقرار نبود.



گزارش آئین رونمایی از کتاب‌های مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس

زهرا ناظری

مقدمه

آئین رونمایی از چهار عنوان کتاب مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس در تاریخ نهم آذرماه سال ۱۳۹۲ با حضور پژوهشگران، اندیشمندان، نویسندگان و اصحاب قلم در این مرکز برگزار شد. در این جلسه که سردار سرلشکر پاسدار سیدرحیم (یحیی) صفوی، دستیار و مشاور عالی فرمانده کل قوا و دکتر حسین اردستانی، رئیس مرکز اسناد نیز حضور داشتند، از چهار کتاب با عناوین زیر رونمایی شد:

- اطلس فشرده نبردهای زمینی (به زبان عربی)
- شورای عالی دفاع به روایت مطبوعات
- گذری بر رفتار مدیریتی شهید همت
- قوی‌ترین شریک جرم

در این جلسه ابتدا دکتر حسین اردستانی و سپس سردار صفوی سخنرانی کردند و در پایان از حضار دعوت شد که سؤالات خود را از سردار بپرسند تا ایشان موارد و مسائل مبهم را روشن سازند.

در پایان جلسه هم سردار صفوی از اهالی و دست‌اندرکاران این جلسه و مرکز اسناد تشکر و قدردانی کردند و خطاب به آنان گفتند که به شما شعری هدیه می‌کنم که منسوب به علامه طباطبایی است

«کارساز ما به فکر کار ماست»

فکر ما در کار ما، آزار ماست»

انتشار کتاب‌های مفید برای جامعه؛ سیاست مرکز

در ابتدای مراسم، آقای دکتر اردستانی، رئیس مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، سخنانی را بدین ترتیب بیان کردند:

«ابتدا بنده خیر مقدم عرض می‌کنم خدمت فرمانده گرانقدر جبهه‌های نبرد حق علیه باطل، سردار سرلشکر پاسدار سیدیحیی صفوی، به مناسبت حضورشان در جمع ما. امروز توسط سردار از چهار کتاب مرکز رونمایی خواهد شد. کتاب اول شورای عالی دفاع به روایت مطبوعات می‌باشد که باید گفت تقریباً درمورد شورای عالی دفاع ما کتاب منتشرشده نداریم و ذهن بنده هم یاری نمی‌کند که مقاله‌ای را هم در این زمینه دیده باشم. به دلیل اینکه مباحث شورای عالی دفاع جزء مباحث محرمانه بوده است و حتی بالاتر از آن و بنابراین چیزی منتشر نشده است و در مقدمه کتاب هم که من به نگارش درآورده‌ام، نوشته‌ام که باید راه باز شود تا اینکه پژوهش‌های دیگری هم پیرامون آنها بشود انجام داد.



سردار سرلشکر پاسدار سیدیحیی (رحیم) صفوی و دکتر حسین اردستانی

شهید باکری، شهید کاظمی، شهید باقری و شهید کلاه‌دوز، چهار کتاب منتشر کرده‌ایم و کتاب پنجم راجع به شهید همت است و تنها باید بگویم که هر کدام از این شهدا ویژگی‌هایی داشتند. بنده اطالۀ کلام نمی‌کنم و بحث را به سردار سرلشکر صفوی واگذار می‌کنم و باز هم از حضور ایشان و شما بزرگواران تشکر می‌کنم.»

عدم انتقال علوم و معارف دفاع مقدس به نسل کنونی؛ ظلمی تاریخی و جبران‌ناپذیر

سپس سردار سرلشکر پاسدار سیدرحیم (یحیی) صفوی، دستیار و مشاور عالی فرمانده کل قوا، به ایراد سخنرانی پرداختند و گفتند:

«خداوند را شاکرم که به اینجانب توفیق شرکت در این جلسه را در حضور شما عزیزان پژوهشگر و صاحب‌نظر و خبرنگار برای رونمایی از چهار اثر ارزشمند داد. اما راجع به رونمایی از این چهار اثر ارزشمند باید بگویم که به اعتقاد بنده بی‌توجهی یا اهمال و سستی در انتقال مسائل عظیم و رخدادهای بزرگ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و

در شورای عالی دفاع در میان نقشی که اعضای شورا و منصوبین امام^(ره) و رؤسای قوا و فرماندهان نظامی ایفا کرده‌اند، نقش برجسته و تام از آن مقام معظم رهبری (مدظله‌العالی) است که در آن روز نماینده امام^(ره) در شورا بوده‌اند. در آن مقدمه بنده به شورا و تغییراتش، دسته‌بندی شورا و نقش حضرت آقا اشاره کرده‌ام.

کتاب دوم قوی‌ترین شریک جرم است که باید گفت در این زمینه کتاب‌های بسیاری چاپ شده است، ولی ما سعی کرده‌ایم اثری را که به‌درد بخور است را چاپ کنیم. در واقع این کتاب درباره نقش امریکا و جانب‌داری از رژیم بعث در دفاع مقدس هست.

کتاب سوم/طلس جنگ/ایران و عراق است که ما به چند زبان آن را منتشر کرده‌ایم و یکی از کتاب‌های پایه و اساس دفاع مقدس است که هرکسی با مراجعه به این کتاب می‌تواند نمایی از عملیات‌ها و فلش‌های نبرد را خیلی کوتاه ملاحظه بکند.

کتاب آخر کتاب شهید همت است که در مرکز یکی از سیاست‌ها این است که برطبق فرمودۀ حضرت آقا در باب فرماندهان کار بشود. ما درباره

رژیم‌های جعلی و مستبد باید به فکر خودشان باشند مثل رژیم اشغالگر صهیونیستی که به سمت ناپایداری استراتژیکی دارند پیش می‌روند.

در باب چاپ و نگارش کتاب‌های مرکز اسناد باید بگویم که الآن که عصر سرعت انتقال اطلاعات است و در لحظه اطلاعات از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای و اینترنتی و سایر سیستم‌های ارتباط جمعی به سرعت منتقل می‌شود، هنوز هم کتاب و تولیدات مکتوب بالاترین ارزشمندی مکتوب را در مجامع علمی به خودشان اختصاص داده‌اند و

جای خودش را حفظ کرده است و این مرکز اسناد که شما در آن تشریف دارید به عنوان تنها مرکز تخصصی و علمی در رابطه با جنگ تحمیلی و دفاع مقدس در سطح ملی که طی ۳۲ سال گذشته توانسته است حدود ۱۲۰ عنوان کتاب چاپ کند، ۱۱ اطلس جنگ معتبر را منتشر کند که امروز یکی از آن اطلس‌ها به زبان عربی رونمایی می‌شود و امیدواریم که به همه زبان‌های زنده دنیا این کار را ادامه بدهند.

این مرکز توانسته ۴۴ شماره از فصلنامه نگین که یک فصلنامه ارزشمندی است را منتشر بکند و توانسته است ۶ پژوهش‌نامه دفاع مقدس را منتشر بکند که این افتخار بسیار بزرگی است هم برای این مرکز و هم برای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس بیش از ۳۳ هزار نوار صوتی زمان دفاع مقدس را که توسط بیش از یکصد راوی جنگ، ضبط شده را در خود ذخیره کرده است.

معارف دفاع مقدس در انتقال به نسل کنونی که بیش از ۵۱ درصد جمعیت کشور ما را زیر ۳۰ ساله‌ها تشکیل می‌دهند، یک ظلم تاریخی است.

درواقع یک ظلم تاریخی است که ما نتوانیم آنچه در سال‌های دفاع مقدس بر سر این ملت آمده را به جوانانی که نمی‌دانند جنگ چه بوده است، منتقل کنیم. آثار مکتوب و هنری، آثار ادبی، نوشتن رمان‌ها، مقاله‌ها و یا انتشار فصلنامه‌ها، تحقیقات و پژوهش‌های دانشجویی و پایان‌نامه‌های ارشد و دکترا در حیطه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، در علوم ادبیات و هنر مقاومت، مهندسی، روان‌شناسی دفاع مقدس و... اگر این کارها انجام بشود، شاید تا اندازه‌ای جلوگیری از این ظلم تاریخی به جوانان بکنیم.

من درباره دفاع مقدس با اطمینان می‌توانم بگویم که تأثیر مقاومت و صبوری ملت ایران و کسب پیروزی بر عراق متجاوز بزرگ‌ترین حادثه تاریخی است در سطوح ملی و منطقه‌ای (غرب آسیا) و حتی در سطح بین‌المللی و تأثیر این حادثه عظیم بر وقایع کنونی در مقیاس جهانی بسیار مهم و غیرقابل انکار است. برای نمونه چرا امریکایی‌ها الآن در مقابل ایران کوتاه می‌آیند، آنها این ملت را و رهبری این ملت را و ظرفیت‌های این ملت را می‌شناسند. آنها یک زمانی حاکم و صاحب این کشور بوده‌اند، ولی در هشت سال دفاع مقدس قدرت ملت را دیدند و در بیست و چند سال پس از جنگ هم قدرت نفوذ فرهنگی و اقتدار ملت ما را دیدند. وزن ژئوپلیتیک این کشور را هم آنها متوجه هستند. بعضی از عناصر داخلی متوجه این مسئله نیستند که ایران در سال‌های گذشته تبدیل به قدرت بزرگ منطقه‌ای شده است و من به عنوان یک معلم دانشگاهی در بیان این مطلب غلو نمی‌کنم. بنابراین، دشمنان چه بخواهند و چه نخواهند ایران یک قدرت بزرگ منطقه‌ای است. نظام ایران یک نظام مقتدر، پایدار و باثبات است.

سیدرحیم صفوی:

در شورای عالی دفاع در میان نقشی که اعضای شورا و منصوبین امام^(ره) و رؤسای قوا و فرماندهان نظامی ایفا کرده‌اند، نقش برجسته و تام از آن مقام معظم رهبری^(مدظله‌العالی) است که در آن روز نماینده امام^(ره) در شورا بوده‌اند.

می‌باشد. کتابی را همین مرکز ترجمه کرده است به‌نام *طولانی‌ترین جنگ* که ای کاش شما عزیزان هم آن را مطالعه بفرمایید که مطالب بسیار مفیدی در آن وجود دارد که خود خارجی‌ها آن را نوشته‌اند.

امام^(ره) بزرگوار حدود ۲۰۰ میلیون نفر داوطلب را اعزام جبهه‌ها کرد، غیر از نیروهای موظف سپاهی، ارتشی، ژاندارمری. شاید بیش از ۱۰ هزار دانشجو به جبهه‌ها آمدند و ما بیش از ۳ هزار دانشجوی شهید ما داریم و شاید حدود یک میلیون دانش‌آموز و فقط ۳۶ هزار دانش‌آموز شهید داریم. این جنگ حدود ۲۱۵ هزار شهید و ۳۲۰ هزار جانباز و ۴۰ هزار آزاده سرافراز داشته. غیر از این بزرگواران، آن یک‌ونیم میلیونی که از جنگ سالم بازگشته‌اند، هشت سال جنگ و فرهنگ دفاع مقدس را لمس کرده‌اند و در جنگ ساخته شدند. ۳ میلیون نفر در جنگ آواره شده‌اند از استان‌های ایلام، خوزستان، کرمانشاه و از کردستان و این ۳ میلیون نفر دیگر به شهرهایشان بازنگشتند و به شهرهای شیراز، اصفهان، تهران و... رفتند.

پیروزی ایران در هشت سال دفاع مقدس بنیاد فلسفی غرب را که متکی بر زور و تکنولوژی و قدرت نظامی و... بود را از بین برد و باطل کرد. فلسفه پیروزی ملت ایران، فلسفه پیروزی قدرت ملت همراه با یک ایدئولوژی و به رهبری یک رهبر خردمند، دوراندیش، شجاع، قاطع و باصلابت است و با این کار فلسفه غلبه خون بر شمشیر اثبات شد و فلسفه حسین بن علی در کربلا و عاشورا اثباتش شد و نمود عینی یافت و اگر خدا بخواهد استراتژی راه قدس از کربلا می‌گذرد هم در آینده مفهوم پیدا خواهد کرد.

تمام نوارهای مربوط به شورای عالی دفاع وجود دارد و توسط مؤسسه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (مدظله) در حال پیاده‌کردن است و بنده هم دارم بر آنها و بر این کار نظارت می‌کنم و آنها درواقع تماماً حقایق جنگ است؛ سخنان رئیس‌جمهور یا دیگران

سپاه پاسداران خواست با یک هوشمندی اسناد و مدارک دفاع مقدس را حفظ بکند و هم اینکه همه چیز را ضبط بکند و حدود ۱۰۰ راوی هم درکنار فرماندهان و هم درکنار قرارگاه‌ها حضور داشتند و تمام مطالب را با یک ضبط کوچک، ضبط می‌کردند و در یک دفتر کوچک می‌نوشتند که از این یک‌صد نفر هفده نفرشان به شهادت رسیدند و برخی از آنها کنار خود بنده بوده‌اند. تمام اسناد و نقشه‌های دفاع مقدس و تمام صداها و شهادت‌هایی چون حسن باقری، مهدی باقری، ابراهیم همت و مهدی زین‌الدین و حتی صدای شهید محمد بروجرودی و رزمندگان، همه ثبت و ضبط شده است.

کار بزرگ دیگری که این مرکز انجام داد این است که نوارهای صوتی را به فایل تبدیل کرده و روی سی‌دی‌هایی ریختند تا این موارد باقی بماند و واقعاً کار نگهداری از این اسناد بسیار کار تخصصی است و البته کار بسیار ارزشمندی هم است. این دفاع مقدس به‌عنوان حیثیت و آبرویی تا ابد برای ملت ایران و موجب افتخار و مباهات این ملت در جهان اسلام خواهد بود. دفاع مقدس یک پدیده فرهنگی‌ساز است و الهام‌بخش است و به‌دلیل حقانیتش از جاودانگی و حیات دائمی برخوردار است و می‌تواند برای بیداری اسلامی و نیز مقاومت اسلامی الهام‌بخش باشد.

از نظر من، دفاع مقدس شاخصه‌هایی دارد که به برخی از اینها اشاره می‌کنم؛ تا قبل از اشغال افغانستان و عراق توسط امریکا، دفاع مقدس طولانی‌ترین جنگ و خسارت‌بارترین جنگ در نیمه دوم قرن بیستم

سیدرحیم صفوی:

این مرکز اسناد که شما در آن تشریف دارید به‌عنوان تنها مرکز تخصصی و علمی در رابطه با دفاع مقدس در سطح ملی است و طی ۳۲ سال گذشته توانسته است حدود ۱۲۰ عنوان کتاب چاپ کند.

دوی آنها موتورسوار و هم شهید همت به شهادت رسیدند و آن خط مقدم فقط یک پل بود از منطقه‌ای که زمین بود و اسمش پل تنومه بود و این تانک‌ها مثل مورچه‌های در صف، پشت سر هم می‌آمدند تا جزیره را تصرف کنند. همه بسیجیان و فرماندهان ما در خط می‌جنگیدند. هر تانکی را که هم می‌زدند باز هم بقیه پیشروی می‌کردند و تانک بعدی تنه می‌زد و تانک زده‌شده را می‌انداخت داخل آب و می‌آمد جلو. با این وجود، باز هم نیروها مقاومت کردند و یکی از کسانی که پایداری و ایستادگی کرد شهید بزرگوار شهید حاج محمدابراهیم همت بود. یک انسان فهمیده، شجاع، عارف، عاقل و برجسته.

اما کتاب قوی‌ترین شریک جرم کتاب مستند است و قسمتی از کمک‌های امریکا و صهیونیست‌ها می‌باشد. اتحاد کشورهای عربی و امریکا و اسرائیل و ترکیه که الآن در سوریه فعال هستند، آن زمان هم در مقابل کشور ما در جنگ تحمیلی متحد بودند. صهیونیست‌ها منابع انسانی سه کشور عراق، ایران و کویت را به نفع خودشان از بین بردند. صهیونیست‌ها جنایتکارانی هستند که اکثر جنایت‌ها در منطقه زیر سر آنهاست. یکی از عوامل اصلی جنگ در مصر صهیونیست‌ها هستند و از مصر هر چقدر کشته شوند به نفع صهیونیست‌ها است. در سوریه هم به همین صورت. صهیونیست‌ها بزرگ‌ترین خطر امنیت جهانی هستند، علی‌الخصوص علیه مسلمانان. این اطلس را، زبان فارسیش را بنده مطالعه کرده‌ام و اگر نگویم بی‌نظیر است باید بگویم کم‌نظیر است. من اطلس‌های بسیاری را دیده‌ام، اطلس جنگ جهانی دوم را بنده رؤیت کرده‌ام. خاطرات چهار جلدی چرچیل را در جنگ جهانی دوم خوانده‌ام. این کتاب در چاپ‌های جدید دو جلدی شده است. چرچیل می‌گوید سیاستمدار کسی است که به یک صورتی بیندیشد، به یک صورتی عمل کند، به یک صورت دیگری با مردم صحبت کند و

و حتی [مقامات] کشورهای دیگر. همان‌طوری که می‌دانیم در همان ابتدای جنگ، کویت یک میلیارد دلار کمک بلاعوض به صدام و عراق می‌کند. چندین میلیارد دلار هم عربستان کمک می‌کند که تمام اینها در آن جلسات موجود است.

درباره شهید همت باید بگویم که ایشان معلم بود و جزء اولین پاسداران شهر "شهرضا" بوده است و مسئول تبلیغات سپاه و جزء اولین نیروهایی که جزء سپاه پاسداران شده است. ایشان بسیار زیبا صحبت می‌کرد و خیلی خوب هم تحلیل سیاسی می‌کرد و بسیار هم شجاع بود. بسیار عابد و زاهد بود و سجده‌های طولانی داشت و انسانی با معنویت بسیار زیاد بود. معمولاً لباس بسیجی بر تن می‌کرد. ایشان و مهدی باکری هم به همین صورت بودند و وقتی علت این کار را جویا شدیم می‌گفتند می‌خواهیم بسیجی‌ها ما را نشانند که ما فرمانده هستیم و می‌خواستند گمنام باشند. عراقی‌ها سال ۱۳۶۲ در جزیره مجنون یک میلیون گلوله ریختند. این جزیره دورتادورش هور است و آب است و با این کار عراقی‌ها این جزیره مثل یک گهواره تکان می‌خورد. در هورالهوریزه و هورالعظیم وقتی که یک میلیون گلوله ریختند، گفتند که دیگر کسی در این جزایر سالم نمانده است، ولی حضرت امام^(ره) فرمودند جزایر باید حفظ باقی بماند، امام چندتا باید گفته‌اند، یکی از باید‌ها شکستن حصر آبادان بوده است، در مورد این جزایر هم گفته‌اند که باید جزایر حفظ بشود. ایشان (شهید همت) نیروهایش تمام شده بود، (فرمانده لشکر حضرت رسول^(ص)) رو کرد به سردار قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس [فعلی] او گفت که جان قاسم یک گروهان به من قرض می‌دهی؟ گفت: بله. ایشان ترک موتور نشست و رفت یک گروهان قرضی را بگیرد و بیاید به خط مقدم و ما هم یک خط بیشتر نداشتیم. همان‌طوری که با موتور می‌رفت یک گلوله توپ به آنها اصابت کرد و هر

آخرین وصیتش این بود که علیکم بالفرس، یعنی از این فارس‌ها و ایرانی‌ها احتراز کنید و الآن هم این ایرانی‌ها هستند که دارند مرا می‌کشند و شما هم از این ایرانی‌ها و فارس‌ها بترسید. او هنوز آن خباثت و حماقتش را داشت و بسیار قسی‌القلب هم بود. دو دامادش به اردن پناهنده شدند، او هم برای آنها امان‌نامه فرستاد که در امانید و برگردید، همین‌که پاشون را از مرز اردن گذاشتند داخل مرز عراق همان‌جا هر دوشان را اعدام کرد بدون معطلی.

آن روزی که صدام حلبچه را بمباران کرد من پای تپه‌ای بودم نزدیک حلبچه و با بی‌سیم به برادر محسن رضایی و آقای هاشمی رفسنجانی گفتم که حلبچه را بمباران کرده است با ۱۶ تا هواپیما. بمب شیمیایی مثل قارچ‌های اتمی حالت بخار و مایع است و با بمب انفجاری فرق می‌کند. این مطلب را که به آنها گفتم نه آقای هاشمی باورش می‌شد و نه آقای رضایی. بیش از ۵ هزار نفر از مردم حلبچه کشته شدند. تا بمباران شد من یک جیب (ماشین) داشتم، یک آمبولانس فرستادم و هر کدام از ماشین‌ها ۲۵ نفر در آن جا می‌گرفت.

عملش به گونه دیگری باشد. ما باید مواظب باشیم که در ایران دچار چنین سیاستمدارهایی نشویم که سخنانشان با عملشان متفاوت است. آن وقت این سیاست، سیاست انگلیسی می‌شود.

درمورد این اطلس باید بگویم که هر صفحه از این اطلس، ۳ تا ۵ بار باید چاپ بشود. دقت مفاهیم، دقت فلش‌ها و این مستطیل‌های در اطلس باید خیلی خیلی زیاد باشد و هر چیزی بر روی اطلس دارای مفهوم است.

رژیم صدام خیانت بزرگی به ملت ایران کرد و هم به ملت عراق درحالی‌که کشورهای عربی هنوز فکر می‌کنند به آنها ظلم شده است و عراقی‌ها تنها مظلوم واقع شده‌اند. دادگاه که حکم اعدام صدام را صادر کرده بود هیچ‌کس جرئت امضای آن و انجام آن را نداشت. آقای نوری مالکی، نخست‌وزیر عراق، این حکم را اجرا کرد و این مسئله شجاعت نوری مالکی را می‌رساند. صدام را که برای اعدام می‌آوردند، او مدام می‌گفته است که مرا ببرید پیش فرمانده آمریکایی‌ها ما با آنها دوست هستیم، ولی دید که مثل اینکه مسئله جدی است و آنها می‌خواهند اعدامشان کنند. بنابراین،



سردار سرلشکر پاسدار سیدیحیی (رحیم) صفوی و دکتر حسین اردستانی

می‌کرد که او را حفظ بکند و امام^(ره) نمی‌خواست اولین رئیس‌جمهور چنین سرنوشتی داشته باشد. بنده بنی‌صدر را در فرانسه دیدم و هفته‌ای یک‌بار هم می‌آمد به نوفل‌لوشاتو. او در شورای دفاع می‌گفت که امام^(ره) اشتباه می‌کند مردم را به جبهه‌ها می‌خواند این جوری او مردم را به کشتن می‌دهد و باید ما با امریکایی‌ها صحبت کنیم و با آنها سازش کنیم. این را هم بگویم او هیچ‌گاه از لفظ امام استفاده نمی‌کرد. امام^(ره) خودشان تصمیم گرفتند قطعنامه را بپذیرند و آبروی خودشان را با خدا

سیدرحیم صفوی: دفاع مقدس یک پدیده فرهنگی است و الهام‌بخش است و به دلیل حقانیتش از جاودانگی و حیات دائمی برخوردار است و می‌تواند برای بیداری اسلامی و نیز مقاومت اسلامی الهام‌بخش باشد.

معامله کردند و خدا هم عزت و آبروی امام^(ره) را حفظ کرد و دیدید با پذیرش قطعنامه چه بلایی سر صدام آمد و چه بلایی سر امریکایی‌ها در عراق و در افغانستان آمد. چه بلایی سر شوروی آمد و این کشور ۱۵ تکه شد. امام^(ره) پیغام دادند به رهبر شوروی که این قدر به عراق موشک ندهید که آنها هم بزنند به کشور ما و مردم بی‌گناه ما. آنها هم پیغام دادند شما به مجاهدین در افغانستان کمک

نکنید تا ما هم موشک ندهیم و این پیغام را هم آقای دکتر ولایتی بردند. امام^(ره) گفتند شما عرب‌هایی که به عراق کمک می‌کنید همین می‌افتد به جان شما، همین هم شد و عراقی‌ها با ۱۲ لشکر در سال ۱۹۹۰ از مرز صفوان که با کویت ۱۲۰ کیلومتر فاصله داشت، حمله کردند و قبل از ساعت ۱۲ ظهر، اول، امیر کویت با هلیکوپتر فرار کرد و بعد هم ارتش کویت در رفتند و بعد هم مردم آنها. کویتی‌ها ۷ ساعت هم دوام نیاوردند درمقابل عراق و مردم خرمشهر ما که فاصله‌شان با مرز شلمچه از عراق ۱۵ کیلومتر بوده

صدام ۵ هزار نفر از مردم خودش را کشت و مجامع جهانی هم سکوت کردند و هیچ‌کس در آخر جنگ نگفت که چر این جنایتکاری بزرگ را صدام انجام داد.»

پس از سخنان سردار صفوی سؤالات حضار مطرح شد. اولین سؤال این بود: «چطور شد که امام بنی‌صدر را به‌عنوان فرمانده کل قوا منسوب کرد و آیا تحت تأثیر اطرافیانشان این کار را کردند؟» و ایشان پاسخ دادند:

«بنی‌صدر بهمن‌ماه سال ۱۳۵۸ رئیس‌جمهور شد و اسفندماه ۱۳۵۸، حضرت امام^(ره) حکم فرمانده کل قوا را به ایشان دادند. جنگ که شروع شد، هفت ماه بود که از فرماندهی کل قوا و ریاست‌جمهوری بنی‌صدر می‌گذشت و مرداد سال ۱۳۶۰ هم از ایران فرار کرد و اما امام تحت‌تأثیر دیگران قرار نمی‌گرفت و او یک مرجع بسیار عاقل، عارف و سیاستمدار بود. ما که امام^(ره) را نشناختیم. ایشان از نظر عرفانی بنظرخواه بنور الله بودند و از لحاظ عقلانی در سطح بسیار بالایی بودند. آن نامه‌ای که ایشان به گورباچف نوشتند که صدای خردشدن استخوان‌های مارکسیسم به گوش می‌رسد را هیچ‌کسی پیش‌بینی نمی‌کرد. نه امریکایی‌ها پیش‌بینی می‌کردند و نه دیگران، ولی امام این را به‌راحتی می‌دید و برخلاف چیزی که عزیز سؤال‌کننده نوشته‌اند امام^(ره) خودشان به این نتیجه رسیدند که بنی‌صدر را علاوه‌براینکه رئیس‌جمهور است، فرمانده کل قوا هم بکنند و باید بگویم که اینها قبل از شروع جنگ است، زیرا که جنگ شهریور ۱۳۵۹ شروع شده است و این جریان مال سال ۱۳۵۸ است. در سیزده آبان‌ماه ۱۳۵۸ با اشغال لانه جاسوسی دولت موقت مهندس بازرگان استعفا داد و امام^(ره) هم همان روز استعفای مهندس بازرگان را پذیرفت. در بهمن‌ماه همان سال انتخابات برگزار شد و بنی‌صدر رأی بسیار بالایی هم آورد. البته بنی‌صدر شخصیت خاصی هم داشت و امام^(ره) سعی

و ۱۴۰۰ سال است که اسلام وارد ایران شده است و ۶۰۰ سال هم هست که ما شیعه شده‌ایم، یعنی از سال ۹۰۷ ه.ق. و روی کارآمدن دولت صفویه شیعه مذهب رسمی ایران شد و در دوره کوتاهی آل‌بویه و دیلمیان، حکومت منطقه‌ای بودند. این فرهنگ و شجاعت و تاریخ و تمدن ملت ما و این روحیات ما که مردم ما صلح طلب هستند و اساس اسلام هم بر صلح و دوستی است، جنگ عارض می‌شود بر مبانی اسلام که ما می‌فهمیم، البته شاید فهم ما ناقص باشد. ملت ایران صلح را هم برای منطقه می‌خواهد و هم برای جهان. این ملت ظلم‌ستیز است و از آن جمله ظلمی که بر فلسطینیان رفته و می‌رود. من فکر می‌کنم فرهنگ دفاع مقدس اخلاص و ایثارگری و فداکاری و درستی بوده است. اگر می‌بینیم جای صداقت را دروغ‌گویی گرفته است و آدم‌های دروغگو بسیار پیدا شده‌اند و آدم‌های مستبدالرأی پیدا شده‌اند، این به‌دور از فرهنگ دفاع مقدس است. بنده و آقای رضایی هر دو برای هر تصمیمی در جنگ مشورت می‌کردیم. حتی از فرمانده گروهان‌ها هم ما مشورت می‌گرفتیم و به عقل و خرد جمعی ما احترام می‌گذاشتیم.»

و آخرین سؤالی که از سردار پرسیده شد این بود که: «درمورد دانشجویان شهید آیا آمار دقیقی وجود دارد؟» و ایشان پاسخ دادند:

«خیر، این مطلب باعث تأسف است و باید بگویم که اصلاً ما در ایران آمار صحیحی نداریم و گاهی اوقات جمعیت ما بین یک تا دو میلیون نفر کم و زیاد می‌شود و این هم اشکال بزرگی است. در ذهن من بیش از سه هزار دانشجوی شهید داریم، ولی چیزی که من می‌دانم این است که آمار دقیقی وجود ندارد.»

است، ۳۴ شبانه‌روز مقاومت و ایستادگی کردند. با دو گردان آنها می‌خواستند خرمشهر را بگیرند، ولی مجبور شدند که دو لشکر را بیاورند و برای این کار هم ۴۸ ساعت زمان گذاشته بودند. کویته‌ها برای اینکه عراق را از کویت بیرون کنند دست به دامان شیطان بزرگ و همه کشورهای دیگر شدند، ولی ملت ایران دست به دامان کی شد؟ امام^(ره) خودشان تصمیم می‌گرفتند. امام^(ره) کاملاً استقلال رأی داشتند و ایشان یک مجتهد اعلم بودند.»

سؤال دومی که مطرح شد این بود که: «رویکرد شما در مسائل فرهنگی و در حوزه دفاع مقدس چیست؟»

سردار صفوی پاسخ دادند:

«من اساس ملت‌ها و کشورها را هویت آنها را، اساس پایداری آنها می‌دانم. اگر هویت را از ملتی بگیرند، آن ملت دیگر چیزی ندارد. این هویت شاخصه‌هایی دارد که اول فرهنگ آن ملت و ارزش‌های آن ملت است و ملت‌ها با فرهنگ و ارزش‌هایشان زنده هستند. با

سیدرحیم صفوی: آن روزی که
صدام حلبچه را بمباران کرد
من پای تپه‌ای بودم نزدیک
حلبچه و با بی‌سیم به برادر
محسن رضایی و آقای هاشمی
رفسنجانی گفتم که حلبچه را
با ۱۶ تا هواپیما بمباران کرده
است بیش از ۵ هزار نفر از
مردم حلبچه کشته شدند.

آداب و رسوم و اخلاقشان زنده هستند. با توانمندی‌ها و با شجاعت‌هایشان، با دانایی‌هایشان زنده هستند، با حماسه‌ها و عقلا‌نیت‌هایشان زنده هستند. ملت ما یکی از متمدن‌ترین ملت‌های جهان است. فرهنگ و تمدن جهانی را پنج‌تا تمدن تشکیل داده‌اند؛ چین، هند، ایران، مصر و یونان. چند هزار سال قبل از میلاد



معرفی کتاب

سید حمزه حسینی

کتاب شهید همت در مکتب نبوی



کوتاه عمر پرثمر خود، اقدامات شگفت‌انگیز و تأثیرگذاری انجام داد. وی در سال ۱۳۳۴ در شهرضای اصفهان دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۵۲ موفق به اخذ دیپلم شد و پس از قبولی در امتحانات ورودی دانشسرای تربیت معلم، برای تحصیل روانه اصفهان گردید. در سال ۱۳۵۶ به شهر خود بازگشت و شغل معلمی را برگزید و با افکار امام بیشتر آشنا شد. وی پس از انقلاب نقش بسزایی در تشکیل سپاه پاسداران شهرضا داشت. زمانی که همت در بین نیروهای شهید ناصر کاظمی در پناه بود، با خانم ژیلاد بدیهیان آشنا شد و با او ازدواج کرد. پس از آغاز جنگ، همت در دو عرصهٔ مقابله با ضدانقلاب داخلی و دشمن خارجی حضوری فعال داشت. در پی عزل بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا، سپاه پاسداران با طراحی و اجرای عملیات محدود زمینه‌های اخراج دشمن از سرزمین‌های اشغالی را فراهم کرد تا اینکه محسن رضایی در گرماگرم عملیات‌های طریق‌القدس و فتح‌المبین، متوسلین، همت و شهبازی را برای

بسیاری از فرماندهان سال‌های آغازین جنگ از شهروندان عادی، دانشجویان یا مبارزان دوران انقلاب بودند که با شروع جنگ تحمیلی با عشق به امام و انقلاب

به جبهه‌ها شتافتند و براساس قابلیت‌های فردی و اوضاع حاکم بر جبهه‌ها به تدریج هدایت‌گر عرصه‌های گوناگون نبرد شدند. اعتماد و امید امام به این جوانان موجب شد استعدادهای آنان شکوفا شود و فصلی جدید را در فرماندهی الهی و انقلابی بگشایند که از کم‌نظیرترین الگوهای فرماندهی در تاریخ جنگ‌ها است.

شهید محمدابراهیم همت از جمله چهره‌های برجسته دوران دفاع مقدس است که در مدت

هریک از خدمتگزارانست کاری معین کن که او را درقبال آن مسئول بدانی، چراکه سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند و در خدمت سستی نکنند... تمام کسانی که با حاج همت کار کرده‌اند، می‌دانند که افرادی مثل زجاجی، مهتدی، چراغی و دیگران که هرکدام درحد یک فرمانده لشکر بودند، علت رشد و بروز استعدادهای این نیروها را در تفویض اختیار و واگذاری مسئولیت و اعتماد حاج همت به نیروهایش می‌دانند.

کتاب شهید همت در مکتب نبوی: گذری بر رفتارهای مدیریتی شهید همت نوشته علیرضا شفیعی در ۱۶۰ صفحه قطع رقعی به‌اهتمام مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس و با قیمت ۷ هزار ریال منتشر شده است.

کتاب قوی‌ترین شریک جرم

کتاب حاضر تحقیقی درباره سیاست‌ها و اقدامات امریکا در کمک به حکومت صدام درطول جنگ ایران و عراق است. در این کتاب، نویسنده با تمرکز بر مداخله‌های امریکا در جنگ ایران و



عراق و توضیحاتی درباره ریشه‌های این منازعه، می‌کوشد زمان‌بندی دقیق رویدادهای جنگ و رویکرد امریکا را دراین باره به‌تفصیل توضیح دهد. این کتاب در شش فصل با عناوین "تاریخچه منازعه"، "مداخله امریکا در عراق"، "جانب‌داری آشکار"، "کمک‌های پنهان، عراق گیت"، "برنامه مخفی، ایران گیت" و "اقدام نهایی" تنظیم شده است. مترجم این اثر معتقد است که این اثر یکی از معدود کتاب‌هایی است که

تشکیل لشکری جدید به خوزستان فراخواند و با تلاش این سه نفر تیپ ۲۷ محمد رسول‌الله تأسیس شد. به‌تدریج همت در کنار دوستان قدیمی خود ازجمله حاج احمد متوسلیان، فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله، نقش ارزنده‌ای را در دوران عملیات‌های آزادسازی مناطق اشغالی ایفا کرد.

پس از چندی، همت براساس ضرورت و دستور، همراه حاج احمد متوسلیان به لبنان اعزام شد. در بازگشت از لبنان، عناصر مسیحی فالانژ متوسلیان را ربودند و همت جایگزین متوسلیان در لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله شد. سرانجام حاج محمدابراهیم همت در عملیات خیبر به آرزویش رسید و به فیض شهادت نائل شد.

کتاب شهید همت در مکتب نبوی: گذری بر رفتارهای مدیریتی شهید همت فصل‌بندی خاصی ندارد، اما مؤلف کتاب کوشیده است ویژگی‌های غالب یک فرمانده و مدیر را طبقه‌بندی کند. مؤلف ۶۵ عنوان مدیریتی

همچون ابتکار، بهترین تصمیم، تقسیم کار، شناخت ظرفیت‌ها و... را بررسی کرده است. از نکات قابل توجه کتاب این است که سرآغاز هر عنوان از صفات مدیریتی، مثالی از تاریخ اسلام بیان شده و سپس نویسنده به ذکر خاطره‌ای از نوع تصمیم‌گیری‌های شهید همت براساس سیره اسلام پرداخته است.

در قسمتی از کتاب با سرعنوان "تفویض اختیار و مسئولیت‌خواهی" آمده است که حضرت علی(ع) در نامه‌اش خطاب به امام حسن(ع) فرمودند: برای

مرحوم خرمی:

نویسنده شاید ناخواسته تصویری از فداکاری‌های بزرگ‌مردانی را که بی‌ادعا و بدون کمک هیچ کشوری در برابر همه قدرت‌های زورگو و عامل مستقیم آنها، یعنی صدام ایستادند و از سرزمین و ارزش‌هایشان دفاع کردند، پیش روی نسلی قرار می‌دهد که جنگ را ندیده و آن را درک نکرده‌اند.

در غرب با نگاهی نسبتاً منصفانه و محققانه درباره جنگ ایران و عراق نوشته شده است. هرچند نویسنده به تحلیل همه وقایع و رویدادهای جنگ پرداخته، اما سیاست و عملکرد امریکا را در این جنگ به طور نسبتاً دقیق بررسی و تحولات جنگ را پیگیری کرده است.

در بخشی از این کتاب آمده است: «زمانی که کاخ سفید به این نتیجه رسید که حفظ منافعش در گرو شکست نخوردن عراق است، روابط سیاسی دوستانه‌ای میان امریکا و عراق برقرار شد و بخشی از این روابط نیز آشکار شد، زیرا این روابط را از یک سو نمی‌شد پنهان کرد و از سوی دیگر آشکارکردن آن به مثابه یک عامل بازدارنده برای ایران محسوب می‌شد و بخش عمده‌ای از چگونگی روند نزدیک‌ترشدن روابط دوستانه عراق و امریکا همچنان پنهان مانده است، اما اکنون با افشای برخی نامه‌ها و خط‌مشی‌های سیاسی، این

بخش را نیز می‌توان برملا کرد.»
 مرحوم محمدعلی خرمی در مقدمه کتاب نوشته است: «درمجموع، مطالعه این کتاب برای علاقه‌مندان به تاریخ ایران و تحولات دفاع مقدس ارزشمند است و نویسنده شاید ناخواسته تصویری از فداکاری‌های بزرگ‌مردانی را که بی‌ادعا و بدون کمک هیچ کشوری در برابر همه قدرت‌های زورگو و عامل مستقیم آنها، یعنی صدام ایستادند و از سرزمین و ارزش‌هایشان دفاع کردند، پیش روی نسلی قرار می‌دهد که جنگ را ندیده و آن را درک نکرده‌اند.»

کتاب قوی‌ترین شریک جرم با عنوان فرعی «مواضع جانب‌دارانه امریکا در جنگ ایران و عراق»، نوشته «مارین ویلمسه» و ترجمه مرحوم محمدعلی خرمی در ۱۵۸ صفحه با شمارگان یک هزار و پانصد نسخه به قیمت ۵ هزار تومان به اهتمام نشر مرزوبوم منتشر شده است.

[illegible][illegible]



گزارش نشست نقد و بررسی کتاب روند جنگ ایران و عراق نوشته دکتر حسین علایی

زهرا ناظری

اکبرپور و... در پایان جلسه، آقای دکتر علایی به سؤالات و ایرادات مطرح شده پاسخ گفتند.

ویژگی اصلی کتاب؛ ایجاز و جامعیت آن

در ابتدای جلسه، آقای دکتر حسین علایی، نویسنده محترم کتاب و عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین^(ع)، به ایراد سخنرانی پرداختند و سخنان خود را این گونه آغاز کردند: «اینجانب خرسندم از اینکه مرکز اسناد به نقد و بررسی کتاب دو جلدی بنده همت گماشته است و این کار قطعاً ادامه کار بزرگی است که شهدا انجام داده‌اند. دلیلی که من دست به نوشتن این کتاب زدم این بوده است که کتاب‌های زیادی در زمینه جنگ ایران و عراق نوشته شده است، ولی کتابی که جنگ را از ابتدا تا انتها به صورت مختصر و جامع بیان کرده باشد و تحلیلی از آن ارائه کرده باشد، در بین کتاب‌های موجود چنین کتابی وجود ندارد، گرچه برادر عزیزمان جناب آقای درودیان تمام جنگ را نوشته‌اند یا دوستان راوی جنگ هر کدام نوشته‌اند یا ارتش یا سپاه هم به همین صورت، ولی اگر فردی بخواهد از ابتدا تا به انتهای جنگ و

چهاردهمین جلسه نقد و بررسی کتاب با حضور شماری از پژوهشگران، راویان، منتقدان، صاحب‌نظران و خبرنگاران در تاریخ ۷ آبان ۱۳۹۲ در نمایشگاه کتاب دفاع مقدس در مصلی تهران برگزار شد. محوریت این جلسه بررسی کتاب دو جلدی *روند جنگ ایران و عراق* نوشته دکتر حسین علایی، عضو هیئت علمی دانشگاه امام حسین^(ع) و فرمانده اسبق نیروی دریایی و رئیس محترم ستاد مشترک سپاه پاسداران بود.

در ابتدای نشست، آقای دکتر علایی، نویسنده گرانقدر کتاب، سخنرانی کردند و به تشریح علل تألیف و تدوین کتاب پرداختند. پس از ایشان، به ترتیب، سه تن از منتقدان با دیدگاه‌های کارشناسی خود محاسن و معایب کتاب را برشمردند. ابتدا، امیر سرتیپ دوم ستاد، مسعود بختیاری، و سپس سردار سرتیپ پاسدار، دکتر یعقوب زهدی، و در نهایت دکتر فرهاد درویشی سخنانی ایراد کردند. در ادامه، چند تن از حضار در مجلس به بیان دیدگاه‌های خود پرداختند و به اختصار نکاتی را درخصوص کتاب *روند جنگ ایران و عراق* بیان داشتند؛ از جمله آقایان سرمدی، امیر صادقی‌گویا،

موضوع و متکی بر شواهد اتفاق افتاده و بر [اساس] واقعیت‌ها بررسی کرده‌ام که چرا جنگ آغاز شد و عراق دنبال چه چیزی بوده است و تا انتها این موارد را بررسی و تحلیل کرده‌ام و تقریباً مسائل مربوط به جنگ را طرح کرده و تحلیل کرده‌ام و این به این معنا نیست که ما به همه چیز پرداخته‌ایم، بلکه بسیاری از عملیات‌ها را نپرداخته‌ایم و به نظر بنده، به هر چیزی که نقش تعیین‌کننده داشته است و می‌توان از آن به عنوان نقطه عطف نام برد، اینها را در کتاب بهشان پرداخته‌ایم و در همه جا مسائل را تحلیل کرده‌ایم تا اینکه می‌رسیم به دوران پایان جنگ و قطعنامه ۵۹۸ و این مسئله که جنگی شروع شد و چگونه تمام شد. همچنین فصل آخر به نظر بنده فصل بسیار مهمی است، زیرا که آن تجربیات و درس‌های جنگ و دستاوردهای جنگ را مورد بررسی قرار داده‌ایم. نکته‌ای که در این کتاب هست، این است که بنده کتاب را به این گونه نوشته‌ام که برای یک خواننده عادی و نیز برای یک استاد دانشگاه قابل استفاده باشد و برای یک دانشجوی علاقه‌مند هم قابل استفاده و فهم باشد.

حوادث ماقبل و بعد از آن را به صورت تحلیلی دریافت کند، به نحوی که آن کتاب نه خیلی به صورت مفصل باشد و البته شامل همه موارد هم باشد، این را بنده پیدا نمی‌کردم و گمان نمی‌کنم چنین کتابی موجود باشد تا بتواند نیاز ایجاد شده را پاسخ بگوید. بنابراین، به ذهن بنده رسید تا به نوشتن این کتاب بپردازم. از زمانی که ایران و عراق اختلاف اراضی‌شان با معاهده ۱۹۷۵ به ظاهر تمام شد، شروع کنم تا زمانی که صدام حسین به عنوان دشمن اصلی ایران و حزب بعث از بین رفتند را مطالعه کرده و این دوره را مورد بررسی قرار دهم که بخش عمده این دوره جنگ هشت ساله است. به همین خاطر، کتاب را برای مبنا در ده فصل تدوین کردم؛ یعنی از فصل اول که شروع می‌شود، مسائل بین ایران و عراق به صورت کلی مورد بحث قرار گرفته است و نیز معاهده ۱۹۷۵ را و پس از آن ظهور انقلاب اسلامی و تغییر ساختار در قدرت و در منطقه خاورمیانه را مورد بررسی قرار دادم و بعد از آن به این مسئله پرداخته‌ام که چرا جنگ شروع شد. در واقع، به نظر بنده به صورت تئوریک روی این



دکتر حسین علایی نویسنده کتاب "روند جنگ ایران و عراق"

جلسات تقریباً بنده شرکت کرده‌ام و با دقت نکاتی که به‌نظرم می‌آمده است را یادداشت کرده‌ام. بنده در جلسات مرکز اسناد یا پژوهشگاه دفاع مقدس یا باغ موزه که با حضور مسئولان بوده است، شرکت کرده‌ام؛ بنابراین، اطلاعاتی که نوشته‌ام با دقت در مواردی بوده است که فرماندهان در جلسات مطرح کرده‌اند. حتی به مواردی که فرمانده سعی کرده است واقعه‌ای را طوری مطرح کند که خودش زیر سؤال نرود به آن هم بنده دقت کرده‌ام.

بنده در تدوین این کتاب سعی کرده‌ام احساسات خودم را در موارد مختلفی چون رزمندگان و شهدا و امام و... کنار گذاشته و تبدیل به یک انسان علمی بشوم. به‌طوری‌که تصورات قبلی خودم را مسلّم ندانسته‌ام و خودم را کنار کشیده و داده‌ها را کنار هم گذاشته و تحلیل کرده‌ام و درواقع روش علمی به‌این‌صورت است که نباید از قبل به نتیجه رسیده باشی و بخواهید پس از آن، آن را

اثبات کنی و سعی بنده در این کتاب به‌این‌صورت بوده است که روش علمی را به کار ببندم و ممکن است تحلیل‌هایی که در این کتاب نوشته‌ام به‌گونه‌ای باشد که در کتاب‌های دیگر به‌این‌صورت نبوده باشد؛ بنابراین، بنده الزاماً نگاه رایج به جنگ را تبعیت نکرده‌ام. مثلاً اگر در عملیاتی شکست خورده‌ایم، به‌صراحت نوشته‌ام که شکست خورده‌ایم و دلایلش هم این بوده است و تنها به حوزه نظامی در این کتاب نپرداخته‌ام، ولی به سیاست خارجی پرداخته‌ام و سیاست خارجی ایران را در آن دوره به‌صورت کلی

از آن زمانی که درس دو واحدی دفاع مقدس در دانشگاه راه افتاد، نیاز به یک منبعی که اساتید بتوانند با آن همه مطالبی که می‌خواهند، بیابند، بیشتر احساس شد و من فکر می‌کنم این کتاب می‌تواند چنین پاسخی را بدهد، گرچه برای دو واحد درسی خیلی حجیم است، ولی برای اساتید و دانشجویان می‌تواند جامع باشد.

بنده در نگارش این کتاب سعی کرده‌ام از منابع درست استفاده کنم، یعنی از منابع معتبر استفاده کنم. همان‌طوری که می‌دانیم، منابع و اطلاعات درمورد جنگ بسیار است، ولی لزوماً همه این منابع درست نیست. انتخاب اطلاعاتی که درست است نیاز به شناخت دارد و خوشبختانه بنده از ابتدا تا به انتهای جنگ در متن بوده‌ام و هم در جایی بوده‌ام که اطلاعات مربوط به جنگ به آنجا می‌رسیده است (در قرارگاه مرکزی) و هر اتفاقی در جنگ افتاده است ما به‌صورت دقیق آن را دریافت کرده‌ایم و در همان زمان هم آن اطلاعات تحلیل شده است. بنابراین، ما نگاه کلی و جامعی نسبت به جنگ داشته‌ایم و این در استفاده از منابع یاری‌رسان ما بوده است. مثلاً همگی ما مواردی را دیده‌ایم که از یک نویسنده واحد موارد متناقض در کتاب‌ها وجود دارد، ولی بنده در این کتاب از مواردی بهره برده‌ام که معتبر بوده و منابعی را استفاده کردم که درست بوده و خود شاهد وقایع آن بوده‌ام.

نوشتن این کتاب ده سال طول کشیده است؛ از زمانی که بنده فکر کرده‌ام تا زمانی که تدوین کرده‌ام و تا وقتی که به‌صورت کتاب بیرون آمد. در این مدت، بنده در تمام جلسات مربوط به جنگ شرکت کرده‌ام. مثلاً تاریخ شفاهی مربوط به آقای محسن رضایی به‌عنوان فرمانده سپاه، در تمام جلسات آن شرکت کرده‌ام یا جلسات مربوط به آقای رشید یا آقای رحیم صفوی بنده در آنها شرکت کرده‌ام یا جلسات مربوط به فرماندهان آن‌موقع جنگ در همه

دکتر حسین علایی:

از آن زمانی که درس دو واحدی دفاع مقدس در دانشگاه راه افتاد، نیاز به یک منبعی که اساتید بتوانند با آن همه مطالبی که می‌خواهند، بیابند، بیشتر احساس شد و من فکر می‌کنم این کتاب می‌تواند چنین پاسخی را بدهد.

جلسه بودند که سخنانی بدین ترتیب ایراد کردند: «ابتدا به جناب آقای دکتر علایی و مرکز اسناد، خسته نباشید عرض می‌کنم به‌خاطر چاپ و نگارش این کتاب. بنده این کتاب را دو بار مطالعه کرده‌ام. یک‌بار قبل از چاپ و بار دوم پس از چاپ. این کتاب بیشتر از اینکه روند جنگ ایران و عراق باشد، تحلیل آن است و ابتدا هم نام آن *تحلیلی بر جنگ ایران و عراق* بود و پس از آن نامش تغییر کرد و *روند جنگ ایران و عراق* شد و بین این دو تفاوت است، زیرا که تحلیل ایستادن و دقت کردن است و روند تنها بیان کردن و گذشتن است و به‌نظر بنده، در این کتاب هر دوی این موارد هست. به‌نظر بنده، میان کتاب‌هایی که جنگ را به‌صورت کلی بررسی کرده‌اند و تاریخ آن را مورد کاوش قرار داده‌اند، کتاب آقای دکتر علایی، کتابی جامع و فراگیر است و درمورد کلیه اصول و موارد مربوط به جنگ؛ سیاسی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی و... مسائلی را مطرح کرده‌اند و گفته‌اند. این کتاب در ده فصل، با ۱۳۳۷ عنوان و چیزی در حدود ۱۴۵۰ صفحه را شامل می‌شود و همه این عناوین و موضوعات مطروحه نشان می‌دهد که نویسنده چگونه به همه جوانب جنگ پرداخته است. نثر این کتاب بسیار سلیس، شیوا و ساده است، درعین‌اینکه بسیار تخصصی و حرفه‌ای است و این کتاب به‌گونه‌ای نوشته شده که همه اقشار می‌توانند از آن استفاده کنند و نویسندگان بر مبنای یک قالب و الگوی خاص خواننده را با خودشان همراه می‌کنند تا پایان کتاب می‌روند و خواننده از مسیر منحرف نمی‌شود.

نکته مهم دیگر حضور خود نویسنده محترم در متن جنگ است و منابع بسیار متعدد ایشان که حدود ۲۰۰۰ عنوان کتاب است و این جزء محسنات کتاب است و پژوهش این کتاب هم به‌صورت میدانی صورت گرفته و هم به‌صورت

بررسی کرده و اداره کشور را هم مورد نقد و بررسی قرار داده‌ام. به اقتصاد دوره‌های جنگ هم پرداخته‌ام و بر همین اساس هم کتاب را سعی کرده‌ام کتابی بر اصول و مبنای صحیح و درست، تدوین کرده باشم. در پایان، از درگاه خداوند منان شاکر هستم برای این توفیقی که به این بنده داده است برای نگارش این کتاب و فرصتی که برای اینجانب ایجاد شده است. همچنین از مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس که این کتاب را چاپ کرده‌اند و برادر عزیزمان آقای محمد دوردیان که بر این کتاب نظارت کرده‌اند و مطالب کتاب را قبل از چاپ مطالعه کرده‌اند و همچنین باید تشکر کنم از فرماندهان ارتش و سپاه و سایر مسئولانی که در جنگ بوده‌اند و بسیاری از آنها مطالب را با دقت خوانده‌اند و به بنده نظر داده‌اند و من از آن نظرات استفاده کرده‌ام و بنده این کتاب را در اختیار بیست نفر از فرماندهان قرار داده‌ام تا نظراتشان را داشته باشیم و الآن هم از آن کسانی

که کتاب را نقد می‌کنند متشکرم، به‌عنوان بهترین هدیه‌ای که می‌توانند به اینجانب بدهند.

این نکته را هم بیان کنم که در چاپ جدید کتاب که ان‌شاءالله انجام بشود، بنده مجبور شده‌ام حدود صد صفحه مطلب جدید به مطالب اضافه کنم و حتماً از این لحاظ کتاب نسبت به چاپ قبل تفاوت‌هایی را خواهد داشت.»

نثر شیوا، سلیس و ساده برای کتابی حرفه‌ای

امیر سرتیپ دوم ستاد مسعود بختیاری اولین منتقد

امیر سرتیپ دوم ستاد مسعود
بختیاری: مؤلف سعی کرده
است که در بیان وقایع، موضع
بی‌طرف‌بودنش را حفظ کند،
ولی به‌اعتقاد بنده تا حدود ۷۰
- ۸۰ درصد توانسته است در
این مسئله موفق باشد و این
طبیعی هم هست.



— از راست: دکتر فرهاد درویشی، حسن دری، یعقوب زهدی و امیرمسعود بختیاری

این کتاب جامع‌ترین کتابی است که فرمایشات حضرت امام خمینی^(ره) را به مناسبت ماقبل از جنگ تا انتهای جنگ و پس از آن آورده‌اند و به خوبی نقش امام^(ره) را به عنوان فرمانده کل قوا در جنگ بیان کرده‌اند. در پایان کتاب هم نویسنده به خوبی از تحقیق‌ها و نوشته‌هایشان نتیجه‌گیری کرده است و نتیجه‌گیری ایشان از جنگ به نظر بنده جالب و قابل تحسین است. همچنین شجاعتشان در ابراز نظرشان در پایان کتاب که به صراحت بیان شده است و من مطالعه این کتاب را به همه علاقه‌مندان توصیه می‌کنم.

این کتاب، کتابی است با ارزش فراوان. تنها شاید بهتر باشد که تعداد مصاحبه‌شوندگان نظامی کتاب یک مقدار بیشتر از الآن باشد تا تعادل بین مصاحبه‌شوندگان نظامی و غیرنظامی رعایت شود.»

بی‌نظیر بودن کتاب در نوع خودش

سردار سرتیپ پاسدار، دکتر یعقوب زهدی، دومین منتقد مدعوی بودند که دیدگاه‌هایشان را بدین شرح ابراز داشتند:

اما در این بین، به این نکته هم اشاره کنم که آن مواردی که از فلان روزنامه نقل قول شده یا فلان شخص مطلبی را نقل کرده است، به نظر بنده شاید نمی‌تواند یک منبع معتبر باشد. بنابراین، علی‌رغم کثرت منابع شاید مواردی از آن نمی‌تواند قابل استناد باشد.

مؤلف سعی کرده است که در بیان وقایع، موضع بی‌طرف‌بودنش را حفظ کند، ولی به اعتقاد بنده تا حدود ۷۰-۸۰ درصد توانسته است در این مسئله موفق باشد و این طبیعی هم هست و نویسنده نمی‌تواند کاملاً فارغ از وابستگی‌های خودش و تصورات و ذهنیت‌هایش باشد.

پاره‌ای از مطالب کتاب آقای دکتر علایی ارتش را گله‌مند می‌کند و به نظر می‌رسد که آن‌طور که باید و شاید تلاش‌ها و زحمات ارتش را بیان نکرده است. مثلاً هوانیروز را آن‌طور که باید و شاید ندیده‌اند و نیروی هوایی را آن‌طور که بایسته است ندیده‌اند و نقش نیروی زمینی هم مقداری در سایه قرار گرفته است یا مثلاً نقش نیروی هوایی و هوانیروز در عملیات مرصاد به خوبی بیان نشده است.



از راست: دکتر فرهاد درویشی، دکتر حسین اردستانی و دکتر حسین علایی

بخشی، قسمت نتیجه‌گیری وجود دارد که در آن نویسندگان باید ابهامات خواننده را برطرف بکند و باید با استدلال و با منطق مسائل را تحلیل و تفهیم بکند.

درواقع ما انتظار داریم در جایی مثل کتاب آقای علایی ابهاماتی که در زمینه جنگ وجود دارد، چه پایان جنگ و چه ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر و...، این ابهامات برطرف و روشن بشود. آنجایی که در پایان کتاب دستاوردهای جنگ را به صورت مبسوط آورده‌اند، خیلی خوب است؛ فقط یک خلأ و کاستی‌ای وجود دارد و آن هم نتیجه دفاع مقدس است که برای نسل جوان امروز ما مورد سؤال است که چه کسی بالاخره پیروز شد؟!

در کتاب، در آن بخش انتهایی، پاسخ قاطع نیامده است. چرا ما خودی‌ها و دست‌اندرکاران با ابهام صحبت می‌کنیم. باید بیاییم و بررسی کنیم که اگر دشمن به اهدافش رسیده است، او پیروز است و اگر ما به خوبی دفاع کرده‌ایم پس ما پیروزیم. در جنگ، دشمن می‌خواست انقلاب نوپای اسلامی را از بین برده و کشور را تجزیه کند و به ما ضرر

«بنده در روند نگارش کتاب در خدمت سردار علایی بوده‌ام و در دو نوبت که ایشان حاصل کارشان را به بنده داده‌اند نکات متعددی را خدمتشان داده‌ام و تقریباً همه آنها را هم مورد استفاده قرار داده‌اند.

این کتاب در نوع خودش بی‌نظیر است و امید است که این کتاب به آسانی در دسترس دانشجویان قرار بگیرد و در چاپ‌های بعدی کتاب نتیجه این ثمرات ان‌شاءالله به ثمر بنشیند و همه بتوانند از مطالب آن استفاده کنند.

اینکه سردار علایی گفتند سعی کرده‌اند که هیچ موضعی نداشته باشند و کاملاً بی‌طرف باشند، این مطلب در بخش توصیف می‌تواند درست باشد و در بخش تحلیل، نویسنده نمی‌تواند بگوید که من هیچ موضعی ندارم. مثلاً در مورد ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، نویسنده باتوجه به آن اسناد و اطلاعات و مدارکی که در کتابش آورده است، باید بالاخره نتیجه‌گیری خواننده را روشن بکند و کسی که به این کتاب مراجعه کرده است می‌خواهد بفهمد که چرا جنگ ادامه پیدا کرده؟ در فصلی و

خودباوری را به جبهه‌ها برگرداند و تحلیل درستی از آن ارائه شود و این هم حقیقت ادا نشده است. در پایان، تبریک عرض می‌کنم به نویسنده و ناشر محترم و بنده این کتاب را اثر بسیار مهمی در این حیطه می‌دانم و از همه دست‌اندرکاران هم تشکر می‌کنم.»

حضور هوشمندانه و آگاهانه نویسنده در جنگ؛ از

بزرگ‌ترین محاسن کتاب

برادر عزیز جناب آقای دکتر فرهاد درویشی هم در این نشست موارد و نکاتی را بیان داشتند. ایشان اظهار کردند:

«ابتدا تشکر عرض می‌کنم خدمت حضار و نویسنده گرانقدر و ناشر محترم. بنده از سه منظر مباحث خودم را مطرح می‌کنم. ابتدا اشاره به سوابق نویسنده محترم خواهم کرد و دوم بیان مشکلات ناشی از نگارش تاریخ جنگ در کشور ما و خصوصاً در

شرایط فعلی و سوم نقد کتاب را در قالب معایب و محاسن کتاب در سه سطح روشی، شکلی و محتوایی به اختصار بیان خواهم کرد.

رابطه بین نویسنده و اثر، رابطه بسیار مهمی است و نمی‌توان اثری را بدون در نظر گرفتن مؤلف آن نقد کرد و آنچه که مسلم است، نویسنده در سطوح بالای عملیاتی و نظامی حضور داشته است و بیگانه نیست و از لحاظ علمی هم ایشان دوره‌های لازم و تحصیلات عالی را طی کرده‌اند و از این نظر هم ایشان در سطح عالی و بالایی قرار گرفته‌اند و

بزند و استان‌های مرزی را از خاک ما جدا کند، در حالی که به اهدافش دست نیافت؛ پس او شکست خورده است و ما در هدفمان که دفاع بوده است، پیروز شده‌ایم. پس چرا تعارف داریم و با ابهام این مسئله را مطرح می‌کنیم. اگر با تردید صحبت کنیم مخاطب ما می‌گوید پس حتماً شکست خورده‌ایم و تعبیر منفی از موضوع می‌کند.

در ابتدای جنگ هم نقش امریکا مورد غفلت واقع شده است و نقش او در کنار بقیه کشورها نیست و ما امریکا را به عنوان یکی از عوامل تحمیل جنگ به خودمان می‌دانیم و می‌شناسیم و امریکا اراده کرده است که این جنگ علیه ما شروع بشود و اگر اراده نکرده بود، چنین جنگی شروع نمی‌شد و این بحث در مباحث ابتدای جنگ کتاب، مشهود نیست.

در این کتاب به مقاومت‌هایی که در ابتدای جنگ در شهرها صورت گرفته است به خوبی اشاره نشده است. مقاومت‌هایی چون: مقاومت ۳۴ روزه خرمشهر یا گیلان غرب یا... و اثری که اینها گذاشته‌اند و استراتژی صدام را در همان ماه اول به شکست کشانده‌اند، به اینها اشاره شایسته‌ای نشده و این نتیجه‌گیری نشده است. به گونه‌ای که در مقاومت خرمشهر اسمی از شهید جهان‌آرا نیامده است و این بسیار عجیب است.

در این کتاب، از آن مقطع عملیات‌هایی که بن‌بست‌شکن بودند و پس از عملیات‌های ابتدای جنگ که پیوسته شکست می‌خوردیم، ایجاد شدند و نیروها را از آن حالت یأس و ناامیدی نجات دادند و روند بسیار مهمی در جنگ بودند که منجر به عملیات‌های موفق بعدی شدند، به خوبی و به شایستگی نامی برده نشده و به درستی به آن پرداخته نشده است. اسمی از سه‌تا از این عملیات‌ها برده شده، ولی جا داشت که به صورت متصل، به آنها پرداخته شود و کامل گفته شود که اینها روحیه

سردار سرتیپ پاسدار، دکتر یعقوب زهدی: اینکه سردار علایی گفتند سعی کرده‌اند که هیچ موضعی نداشته باشند و کاملاً بی‌طرف باشند، این مطلب در بخش توصیف می‌تواند درست باشد و در بخش تحلیل، نویسنده نمی‌تواند بگوید که من هیچ موضعی ندارم.

در کشوری چون کشور ما باید به گونه‌ای عمل کند که هیچ‌کس را از خودش ناراحت نکرده و نباید فکر زحمات افراد و انسان‌هایی باشد که در جنگ خدمت کرده‌اند و گویا باید مخفی‌نویسی کند و این مسئله بسیار مهم و بغرنجی است.

اما در مورد نقد کتاب باید بگویم حضور هوشمندان و آگاهانه نویسنده در جنگ بسیار مهم و از محاسن کتاب است. مصاحبه‌ها و مذاکره‌های دکتر علایی با فرماندهان و دست‌اندرکاران و مسئولان جنگ، به‌نظم کار بسیار بزرگ و مغتنمی است.

کتاب با اینکه صفحات متعددی دارد، ولی اشتباهات تایپی کمی دارد که این هم از محاسن کتاب است. کتاب از نمایه و فهرست راهنما برخوردار است. یک سری اشکالات و ایرادات شکلی وجود دارد که مربوط به ویراستاری کتاب است و بنده اینها را متوجه نویسنده محترم نمی‌دانم. مثلاً اندازه متفاوت قطع دو جلد که یک سانتی‌متر تفاوت دارند یا نداشتن عنوان فصل در جلد اول که این نقیصه در جلد دوم برطرف شده است و در فهرست مطالب در جلد اول عنوان فصلها نیامده است. اشتباه در صفحه‌بندی صفحه ۱۲۷ یا اشتباهاتی که در نمایه وجود دارد که مثلاً اسم یک عملیات در قسمت اشخاص آمده است و... اما از نظر روش‌شناسی اگر ما بتوانیم روش‌ها و متدهای علمی بحث‌ها را پیش ببریم، به خواننده کمک بهتری می‌کنیم برای درک بهتر اثرمان. در این کتاب، مقدمه که باید پروپوزال و یک طرح برای کل اثر دیده باشد، این گونه نیست و این مقدمه پاسخ‌گوی این حجم کتاب نمی‌باشد. در مقدمه می‌بایستی مفاهیمی از کتاب به صورت مختصر عنوان می‌شد که در مقدمه نیامده است یا نقصان‌هایی که در کتاب قبل وجود داشته است و دلیل اینکه نویسنده به نوشتن کتاب ترغیب شده

از لحاظ شخصیتی هم ایشان از ویژگی‌های متعالی اخلاقی برخوردارند.

نکته دیگری که باید مطرح کنم آن است که تاریخ‌نگاری در کشور ما، کار سهل و ممتنعی است، خصوصاً اگر بخواهیم تاریخ جنگ را به نگارش درآوریم و اگر نویسنده بخواهد آن استانداردهای لازم را رعایت بکند چقدر کار دشوار و سختی خواهد بود.

درواقع، اگر کسی بخواهد فارغ از همه تعلقات و ذهنیت‌هایش به نگارش تاریخ آن هم تاریخ انقلاب و دفاع مقدس دست بزند، آن هم با اصول و روش‌های علمی و آکادمیک، این کار بسیار سخت و دشواری است و اینکه نویسنده ممکن است ناخواسته به سمت اطلاعاتی برود که خوشایندش هست و به آنها عادت کرده است یا اینکه اسیر بزرگ‌بینی خود نویسنده و یا نهادی که به آن تعلق دارد بشود. درواقع مشکل تاریخ‌نگاری اکنون در کشور ما تحلیل‌هایی

است که به صورت امروزی از جنگ ارائه می‌شود و شرایط اکنون کشور در آن تحلیل نقش داشته و سوگیرانه خواهد بود.

مشکل دیگر تاریخ‌نگاری در کشور ما افراط و تفریط می‌باشد و اینکه این دوگانه سپاه و ارتش در تاریخ‌نگاری ما دچار افراط و تفریط نشوند یا دوگانه نظامیان و سیاسیون دچار افراط و تفریط نشود و هیچ‌کدام از ما ناراحت نشوند.

مشکل دیگر تاریخ‌نویسی در کشور ما دشواری دسترسی به منابع است و اینکه نویسنده تاریخ‌نگار

دکتر فرهاد درویشی:
تاریخ‌نگاری در کشور ما، کار سهل و ممتنعی است، خصوصاً اگر بخواهیم تاریخ جنگ را به نگارش درآوریم و اگر نویسنده بخواهد آن استانداردهای لازم را رعایت بکند چقدر کار دشوار و سختی خواهد بود.

استانداردها رعایت نشده است؛ یعنی اینکه ما چطور یادداشت‌ها را ارجاع دهیم، استاندارد دارد که باید رعایت می‌شد. بعضی از جاها که نقطه‌نظری از کسی می‌آید، در پاراگراف معلوم نیست کدام‌بخش مربوط به نظر نویسنده و کدام بخش مربوط به آن شخص می‌باشد.

و نهایتاً، از نظر روش‌شناسی در انتهای دو کتاب، حتماً باید کتابنامه آورده می‌شد که در هیچ‌یک از دو جلد آورده نشده است.

از نظر محتوایی باید بگویم که در صفحات ۳۵ تا ۴۱ کتاب، تیتري آورده شده تحت‌عنوان وضعیت نظامی ایران، تحت‌عنوان «فصل اوضاع ایران از انقلاب تا آستانه جنگ»، در حالی که در تمام صفحات، وضعیت نظامی ایران در رژیم گذشته مورد بررسی قرار می‌گیرد و نه پس از انقلاب تا جنگ.

در صفحه ۳۹، تیتري آورده شده تحت‌عنوان تحریم تسلیحاتی ایران توسط امریکا که عنوان نامناسبی است و این واژه‌ها هرکدام مفهوم دارند در ادبیات بین‌الملل که به‌درستی استفاده نشده

است باید مطرح می‌شد که نشده است. همچنین روش کار باید در مقدمه به تفصیل مطرح می‌شد که چنین نیامده است و همین‌طور سازماندهی یا ساختار کتاب و در بعضی جاها با پیشگفتار اشتباه گرفته شده است.

نکته دیگر افراط در به‌کارگیری تیتريها است. در فصل‌ها که همان‌طور که گفته شد بیش از ۱۲۰۰ تیتري وجود دارد و به‌طور متوسط هر صفحه یک تیتري دارد. تیتري خوب است برای اینکه خواننده خسته نشود، ولی اگر هم زیاد باشد خواننده سردرگم شده و رشته مطالب از دستش خارج می‌شود و شاید در بعضی جاها احساس می‌شود که این مسئله خود نویسنده را هم سردرگم کرده است. باید تفکیک بین تیتريهای اصلی و فرعی انجام می‌شد که این اتفاق نیفتاده است و همه تیتريها وزن یکسانی دارند که این درست نیست و باید بعضی تیتريها زیرمجموعه بعضی دیگر از تیتريها باشند. همچنین در بعضی جاها منابع ذکر نشده که باید اصلاح شود و حتماً منبع ذکر شود. از نظر روش رفرنس‌دهی و مرجع‌نویسی،



سردار یعقوب زهدی و امیر مسعود بختیاری

نحوهٔ تصمیم‌گیری‌ها و آزادسازی شهرها با دقت بیشتری مطرح می‌شد و به‌نظر می‌رسد که نقش شهدایی چون ناصر کاظمی، بروجردی، آشناسان، پاوه و... کم‌رنگ دیده شده است.

باتوجه به تسلط دکتر علایی به زبان انگلیسی، به نظر می‌رسد که در این کتاب، بسیار بسیار کم از منابع لاتین استفاده شده است که این هم یک نقطه ضعف است. در منابع عربی گفته شده که از یک یا دو تا کتاب عربی استفاده شده است که آنها هم کتابهای ترجمه شده به فارسی بوده است.

به دلیل استفاده از منابع متعدد و مختلف، مطالب متناقض در کنار هم آمده که مثلاً فلان چیز از قول آقای سوداگر آمده است و مبحث دیگری از قول آقای هاشمی آمده است.

نکته دیگری که وجود دارد، بحث استفاده نشدن از منابع اسنادی سپاه و ارتش است که این نقیصه هم در کتاب وجود دارد و از منابع رسمی در کتاب استفاده نشده و نیز از دفاتر راویان که در قرارگاه‌ها حضور داشته‌اند هم نویسنده محترم بهره‌ای نبرده است. همچنین صحافی کتاب مخصوصاً جلد یک آن، از صحافی خوبی بهره‌مند نیست که باید در چاپ‌های بعدی این مورد هم در نظر گرفته شود.»

دشمن‌شناسی ناقص

پس از آن، آقای امیر صادقی گویا یکی از پژوهشگران هیئت معارف جنگ ارتش سخنانی بدین شرح ایراد کردند:

«وقتی که ما در جایگاه یک کارشناس قرار می‌گیریم باید فکر کنیم حتی ممکن است یک نفر مخاطب باهوش داشته باشیم؛ بنابراین، مطابق هوش او با مخاطب صحبت کنیم. حال ممکن است این مخاطب، مخاطب باهوش آگاه باشد و ممکن است نکته‌ای که در این بین مطرح است این است که ما

است. به موضوعات واحد تحت‌عناوین مختلف چندین بار در کتاب پرداخته می‌شود.

از لحاظ محتوایی اشکالی که بر کتاب وارد است، عدم تناسب محتوا با مخاطبین است. وقتی مخاطب، دانشجویان در نظر گرفته می‌شوند، یعنی کسانی که در زمان جنگ نبوده‌اند و خالی‌الذهن هستند، در حالی که در کتاب خیلی از قسمت‌ها برای من هم که در جنگ حضور داشته‌ام مسئله و مشکل داشته است.

منابع کتاب تعدد دارند، ولی تنوع ندارند.

در مجموع، خیلی از جاها هم منابع تکراری هستند و به نسبت حجم کتاب می‌توانست منابع متنوع‌تری استفاده شود. به نظر بنده، در فصل نتیجه‌گیری ابتدا باید تعریفی از سه مقولهٔ نتایج، دستاوردها و درس‌ها صورت می‌گرفت و پس از آن مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گرفت.

کم‌رنگ بودن موضوع کردستان در کتاب

در ادامهٔ جلسه از حضار خواسته شد کسانی که

نقدی بر این کتاب دارند مطرح کرده تا همگان از آن بهره‌مند شوند. ابتدا آقای سرمدی به بیان دیدگاه‌هایشان دربارهٔ این کتاب پرداختند و موارد زیر را مطرح کردند:

«به‌نظر بنده، باتوجه به اینکه سردار علایی در ارومیه و آذربایجان غربی بوده‌اند، حق جنگ کردستان و شمال غرب به هیچ عنوان ادا نشده است و قضیهٔ کردستان به عنوان یک بحران بسیار مهم در مملکت ما مطرح است و نمی‌توان به آن به عنوان یک مسئله عادی نگاه کرد و بهتر بود در کتاب

سعید سرمدی: «باتوجه به اینکه سردار علایی در ارومیه و آذربایجان غربی بوده‌اند، حق جنگ کردستان و شمال غرب به هیچ عنوان ادا نشده است و قضیهٔ کردستان به عنوان یک بحران بسیار مهم در مملکت ما مطرح است و نمی‌توان به آن به عنوان یک مسئله عادی نگاه کرد.»

به نظر بنده صحت ندارد و چنین چیزی نیست. نکته دیگر این است که خیلی از عملیات‌هایی که ایشان مطرح کرده‌اند، از نظر جغرافیایی ایراد و اشکال دارد و نادرست است و به نظر می‌رسد که باید موارد اضافی و اغراق‌ها از مطلب پاک‌سازی شود تا منبعی متقن و بدون حواشی و اضافات، کار از آب دربیاید.»

گرایش حداکثری بر توصیف وقایع به جای تحلیل آن

در بخش دیگری آقای محمدجواد اکبرپور به نمایندگی از گروه مطالعات نظامی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس دیدگاه‌های خود را درباره کتاب به شرح زیر بیان کردند:

«برای اینکه بتوانیم درک درستی از نویسنده و نقد منصفانه‌ای از کتاب داشته باشیم باید به این نکته دقت کنیم که از یک طرف آقای علایی در این کتاب از دید یکی از فرماندهان جنگ

در حال روایت این واقعه هستند و از سوی دیگر، از دید استاد دانشگاه می‌خواهند روند و سیر جنگ را تبیین نمایند و روش علمی‌ای را برای این کار اتخاذ می‌کنند و ما درواقع باید اثر را باتوجه به این دو مورد بررسی و تحلیل کنیم و در نظر بگیریم. اگرچه نویسنده خواسته است در کتاب تبیین تاریخی داشته باشد، ولی گرایش بیشتر به سمت روایتگری است و این باعث شده است که اثر یک محاسنی داشته باشد و یک معایبی داشته باشد و ازجمله عیوب، بحث عدم انسجام است که در

کی می‌خواهیم روایتی علمی از یک واقعه داشته باشیم و نه گفت‌وگو و مصاحبه با فلان کس یا بهمان کس یا مثلاً به صورت کلی در کتاب گفته می‌شود سپاه یا ارتش یا بسیج، حالا اینها چه تعداد نیرو هستند خدا می‌داند درحالی که این باید در کتاب می‌آمد.

البته، بنده تمام آن محاسنی که برادران قبلی گفتند را قبول دارم و دیکته نانوشته غلط ندارد. در چندجا مباحثی که مطرح شده یا به صورت مختصر بوده یا حق مطلب ادا نشده است.»

در ادامه یکی دیگر از برادران حاضر در جلسه نظرهای خودشان را بدین ترتیب مطرح کردند: «همان‌طوری که گفته شد، بحث گردستان در این کتاب کم‌رنگ دیده شده است و اختلافاتی که بین جنوبی‌ها و غربی‌ها وجود دارد در این کتاب هم مشهود است که باعث گله‌مندی ما به دکتر اردستانی و مرکز اسناد شده است و چرا باید این تضادها در کتاب‌های مرکز مشهود باشد! در این کتاب دشمن‌شناسی کامل نشده است و هدف دشمن از حمله به ما مشخص نشده است.»

اغراق و تناسب نداشتن موضوعات

از مباحث دیگری که یکی دیگر از حضار مطرح کردند این بود که:

«در کتاب مشکل و ایراد اغراق و مبالغه‌گویی وجود دارد و نیز عدم تناسب مباحث و موضوعات می‌باشد. درمورد برخی مباحث مثل مسئله عملیات میمک نویسنده محترم چیزی نگفته است و به نظر می‌رسد اطلاعات دقیقی داده نشده است یا در مورد مسئله نوسود، که چندین عملیات انجام شده است، تنها نویسنده اشاره‌ای کرده است یا درمورد برخی یگان‌ها در این منطقه حق مطلب به درستی ادا نشده است یا درمورد مباحثی که درباره عملیات محرم مطرح شده، به نظر می‌رسد که اطلاعات درست و صحیح نیست یا گفته‌های نویسنده محترم درمورد عملیات فتح‌المبین

اکبرپور: در این کتاب اولاً فضای توصیفی بر تحلیل غلبه دارد. ثانياً عدم انسجام شکلی و محتوایی کتاب، به ویژه کثرت تیرهای آن موجب سردرگمی خواننده شده است.

درمقام دفاع، نکات و مواردی را که به نظرشان می‌رسید ابراز داشتند که به اختصار ذکر می‌شود:

«بنده از همه دوستان متشکرم به‌ویژه از آنهایی که از بنده و اثرم تعریف کردند، گرچه بیشتر دوست داشتم اثر را مورد نقد قرار دهند. اسم کتاب *تاریخ تحلیلی جنگ ایران و عراق* است که در چاپ نامش عوض شده است و امیدوارم که مرکز در چاپ‌های بعدی نام اصلی کتاب را بر روی آن بگذارد. نکته دیگر اینکه بعضی وقایع که از روزنامه نقل شده به دلیل تاریخ آن است و نه منبع بودن روزنامه. مسائل تحلیل را روزنامه خوب بیان نمی‌کند، ولی وقایع روز را که در آن تاریخ اتفاق افتاده به خوبی بیان می‌دارد و من از این جنبه روزنامه‌ها استفاده کرده‌ام. همچنین برادران ارتش مواردی را که فکر می‌کنند سوگیرانه و نادرست است را به بنده بدهند و بنده حتماً اصلاح خواهم کرد و آنها راضی خواهند شد، حتی جاهایی که سپاهیان و دیگران معتقدند که ارتش در آن عملیات‌ها شکست خورده‌اند، من به صراحت این مسئله را اعلام نکرده‌ام، ولی مسئله را درست بیان کرده‌ام. درمورد نیروی هوایی و هوانیروز هم تمام آنچه که آنها انجام داده‌اند و وقایعی که رخ داده است را تمامی آن را بیان کرده‌ام، البته در حد مختصر و با ایجاز، چون نمی‌خواهم شرح مفصلی از وقایع را بیان کنم و همه آمار و ارقامی که از نظر آنها درست است را من از آنها گرفته‌ام و در این کتاب آورده‌ام و همه اینها مستند به گفته خودشان است و نه گفته‌های ما.

بنده درمورد اقدامات نیروی زمینی به صورت مختصر، همه وقایع و مسائل را مطرح کرده‌ام و این‌جور که ایشان می‌گویند نقش نیروی زمینی در سایه است، این‌گونه نیست و بنده می‌توانم در کتاب این را نشان بدهم. بنده اقدامات ارتش را در سه زمینه بیان داشته‌ام که شرح مفصل و موجزی

صحبت‌های دوستان هم به آن اشاره شد. چه در موارد شکلی و چه موارد مباحث محتوایی کتاب و به‌خاطر کثرت تیرهای آن انسجام و پیوستگی خود را از دست داده است و این مسئله خواننده را سردرگم می‌کند و به نظر می‌رسد از لحاظ ساختاری و کلان که نویسنده سعی در توصیف و تحلیل دارد، ولی بیشتر به توصیف پرداخته است. نقطه قوت کتاب جامعیت و حضور نویسنده در صحنه جنگ است و ایشان اولین فرمانده سپاه است که سیر جنگ ایران و عراق را نوشته است.»

سطح کلان و کلی کتاب

پس از ایشان، یکی از حضار محترم دیدگاه‌هایشان را بدین ترتیب بیان کردند:

«به نظر من باید در مقدمه کتاب روش‌شناسی کتاب می‌آمد تا اینکه دوستان، سطح کلان کتاب را ببینند و دیگر در مسائل ریز نشوند. این کتاب یک [کتاب] ژورنالیستی نیست و کتاب مرجع است و نویسنده نمی‌توانسته در آن حاشیه‌سازی کند و حرف‌های غیر واقع و پراکنده بگوید و خود نویسنده به‌نظم به‌شخصه یک مرجع هستند و اگر ایشان توانسته است در دو جلد کتاب ۱۰ یا ۸ سال جنگ را بنویسند، نمی‌تواند به همه جزئیات و مسائل بپردازد و باید کلان حرف بزند و وقتی قلم دست گرفت و خواستی بنویسی بالاخره عینک دیدت محدود است. روش تحقیق مسئله‌محور با نتیجه‌محور خیلی متفاوت است و نویسنده در اینجا سعی کرده است معیار را به‌دست مخاطب بدهد و با نتیجه کاری ندارد و خود مخاطب باید مسائل را تحلیل کرده و به قضاوت بنشیند و نمی‌تواند که خودش بگوید و خودش نتیجه بگیرد.»

نقش برجسته ارتش در کتاب

در پایان، آقای دکتر علایی باز هم پشت تریبون رفته،

در مصاحبه‌ها بیشتر هستند، به دلیل دسترسی بنده به آنها است، گرچه در این مسائل هم از دید بنده یک تعادل وجود دارد.

درمورد ادامه جنگ پس از فتح خرمشهر، من موضع خاصی ندارم، اما دقیقاً وقایع را بیان داشته‌ام و مسائل و تحلیل‌ها را گفته‌ام و در اینجا چندین صفحه نوشته‌ام که چرا جنگ تمام نشد و بعد رسیدم به تصمیم عبور از مرز که چه شد به این تصمیم رسیدیم.

ما در اینجا نمی‌خواستیم مسئله گُردستان را بیان کنیم، بلکه آن را در رابطه و نسبت به کل جنگ دیده‌ایم و بررسی کرده‌ایم و نه به عنوان یک مسئله جدا و آمار و ارقامی که نوشته‌ام صددرصد درست است و برای آنها سند دارم.

البته، بنده امروز خواهم رفت و کتاب را باتوجه به هدایایی که امروز به من داده‌اید دوباره بررسی خواهم کرد و این نکته را هم بگویم که در ۱۰۰ صفحه‌ای که بنده اضافه کرده‌ام، اکثر نکاتی که شما اشاره کرده‌اید را اضافه کرده‌ام و جا داده‌ام. درمورد اشکالات چاپی ان شاء الله در چاپ دوم برطرف خواهد شد.»

است. با اینکه بسیاری نقش ارتش را به گونه دیگری می‌بینند، ولی من نقش آن را بسیار برجسته کرده‌ام و ایراد این کتاب آن است که به دلیل اینکه برهه طولانی‌ای را شامل می‌شود، باید موجزگویی انجام می‌شده؛ بنابراین، تشریح مسائل در آن کم است، حال آنکه وقایع همگی در آن آمده است. به نظر من پس از این مطالب، کسی نمی‌تواند محتوای مطالب را اضافه کند و نه اینکه بتواند توضیحات و تشریح مسائل را اضافه کند.

درمورد عملیات مرصاد درست است که طرح و نقشه نداشته، ولی فرماندهی در صحنه داشته است و اتفاقاً هرچه اطلاعات من درمورد عملیات مرصاد از هوانیروز و ارتش و نیروی هوایی پیدا کردم همه را در کتاب قید کرده‌ام.

بنده با تمام دوستانی که امکان دسترسی بهشان بوده است، مصاحبه کرده‌ام و تماس گرفته‌ام و صحبت کرده‌ام و به همه پیش‌نویس کتاب را تحویل داده‌ام تا نظراتشان را بیان دارند، ولی بسیاری از فرماندهان آن زمان یا حوصله بیان دوباره وقایع را ندارند یا وقتش را ندارند و اینکه می‌گویند فرماندهان سپاه

Abstracts

5. The Oral History Narrated by IRGC Brigadier General Ali Eshaqi Responsible for the IRGC Interception Unit during the Holy Defense Periods

Yadollah Izadi

Abstract:

The Unit of Interception or electronic warfare was one of the important and effective units during the Holy Defense periods which with an uninterrupted attempt intercepted the enemy activities and movements throughout the battlefield from the front lines to the deep of Iraqi territories and even to Baghdad mainly through the interception of the Iraqi conversations and provided the Iranian commanders with its conclusion about the news and analyses of the current and future activities of the enemy to be able to decide properly. Indeed, this unit was considered as a receptive ear for the Iranian commanders to listen to the voices of the enemy camp and otherwise it was not possible for them to counter the enemy movements deliberately.

This article is an output of an interview with the IRGC Brigadier General Ali Eshaqi the responsible for the IRGC Interception Unit during the sixth meeting held in this regard under title "The Role of Interception in the Operation Beit-ul-Moqaddas and liberation of Khorramshahr".



6. Planning and Implementing of Deception, Support and Limited Operations in the Operation Valfajr-8

A Dialogue between Martyr Ali Fathi and Muhammad Ali (Aziz) Jafari Then Commander of Najaf Headquarters

Hamid Reza Farahani

Abstract:

Following months of studying, using the past experiences (related to the amphibious operations) and applying the important military concepts, the decision to implement the Operation Valfajr-8 was made on December 29, 1985. To implement this offensive, it was required to be observed all of military principles including the operation planning, surprising tactics, ceaseless reconnaissance operations, dominating enemy situation (terrain, fortifications, capabilities, equipment, the forces in front lines, and ...) as well as the full observation of the security and protection principles which are amongst the requirements for an all-out and deliberate military attack. Meanwhile, the IRGC commanders ratified a certain limited, deceptive and alternative operations to be implemented by the other units including the Najaf Headquarters forces to increase the possibility of success of the main operation and decrease the enemy pressure.

On March 4, 1986 after a month of successful execution of Operation Valfajr-8 and securing the Iraqi city port of Faw while the operational area had not been fully consolidated, the Narrator [Ravi] of the Center for Holy Defense Documentation and Research, Ali Fathi, interviewed with Aziz Jafari then commander of the Najaf Headquarters who was missioned to implement the limited and alternative operations in the Operation Valfajr-8. The subject of this interview was about choosing the area of Faw, the different point of views of the commanders related to this area and the main operational plan for the Faw operation as well as the implementation of the limited and alternative operations and This article is the first part of this interview.



3. The Oral History: A Dialogue between Major General Gholam Ali Rashid and Dr. Mohsen Rezaei

Muhammad Dorudian

Abstract:

Gholam Ali Rashid is one of the great commanders of the Iran-Iraq War era which the role he played and the impact of his thoughts in decisive planning and decision-makings has been very effective and notable. After the victory of the Islamic Revolution, he became engaged in the combat against the counterrevolutionary forces and the penetration and sabotage actions of the Iraqi forces in the north of Khuzestan province. After the outbreak of the Iraqi invasion of Iran, Rashid attended on the highest level of war commanding in accompany with Major General Rahim Safavi and Martyr Hassan Baqeri from Sep. 1980 to Sep. 1981 and when Mohsen Rezaei was appointed as the IRGC chief commander, he was present with him in the commanding headquarters until the end of the war. Furthermore, Rashid is considered as one of the historiographers and experimenters of the war, because has written out the contents of all important meetings and conversations as well as his own observations. Given the above description, the oral history narrated by Ghalam Ali Rashid is a notable work characterized by precise data, honestly telling the events and issues as well as the responsibility against the basic and challenging issues. When the narrating of oral history by Major General Rashid started in April 2009 and the dialogues continued, it seemed that a certain new issues were presented for the scrutiny and completion of the events dimensions were required to be explained by the other persons. Thus, Major General Rashid invited Major General Mohsen Rezaei the IRGC chief commander during the Imposed War periods to participate in one of his oral history meeting to describe and fulfill the discussions of his narrated oral history. This article describes the certain questions which he presented to Dr. Mohsen Rezaei to study his role in the beginning, in during and in the end of war as well as the kind of his interactions with the IRI Army commanders throughout the war. This article is concluded with a detailed conversation between Dr. Mohsen Rezaei, Major General Rashid and the author about the Iranian military power to achieve the determined political objectives in the final phase of the war in particular.



4. The Oral History Narrated by IRGC Brigadier General Morteza Qorbani the Commander of 25th Karbala Division during the Holy Defense Periods

Amir Razaqzadeh

Abstract:

This article is the narrations of the IRGC Brigadier General Morteza Qorbani the Commander of 25th Karbala Brigade [now a division] in Operation Fat'h-ul-Mobin. He explains how the late Imam Khomeini(ra) made his wise decisions to conduct the war and how the theatre commanders were studious and practice to recruit; to expand the IRGC combat structure; to shape the new units; to prepare the terrain, forces, capabilities, equipment, and armaments; to determine the structure and strength of the enemy as well as the details of the plan of maneuver and operations. Referring to the disposal documentation, the IRGC General explains all of these issues as well as the certain up and downs and unpredictable events of the Operation Fat'h-ul-Mobin for Safar Husseinpur one of the competent Narrators of war [Ravian] and a historiographer of 25th Karbala Brigade who passed away recently. His narration illustrates a certain bitter and sweet events, tears and smiles, as well as the epic and the innocence of the brave offspring of this nation in Operation Fat'h-ul-Mobin. We hope this article can be lionized and useful.



Contents

Articles

The Oral History of the Iran-Iraq War Commanders

5

Dr. Hussein Ardestani

The Oral History Narrated by Dr.Mohsen Rezaei the IRGC Chief Commander during the Holy Defense Periods

19

Dr. Hussein Ardestani

The Oral History: Dialogue between Major Generalf Gholam Ali Rashid and Dr.Mohsen Rezaei the IRGC Chief Commander

59

Mohammad Dorudian

The Oral History Narrated by IRGC Brigadier General Morteza Ghorbani the Commander of 25th Karbala Division during the Holy Defense Periods

87

Amir Razaqzadeh

The Oral History Narrated by IRGC Brigadier General Ali Eshaqi Responsible for the IRGC Eavesdropping Department during the Imposed War

129

Yadollah Izadi

A Dialogue between Martyr Ali Fathi and Muhammad Ali Jafari Then Commander of Najaf Headquarters Operations in the Operation Valfajr-8

147

Hamid Reza Farahani

Conference

Reporting the Unveiling Ceremony of the Books Published by the Center for Holy Defense Documentation and Research

163

Zahra Nazeri

Book Review

Book Review of "Martyr Hemmat in the Prophetic School" and "the Most Powerful Partner in Crime"

171

Sayyid Hamzeh Hussein

Book Review and Study

Reporting the Meeting of Book Review "The Trend of the Iran-Iraq War" Written by Dr. Hussein Alaei

175

Zahra Nazeri



The Center for Holy Defense Documentation and Research

**NEGIN
IRAN**

Vol.12 □ No.46 □ Autumn 2013

Published Quarterly by

The IRGC Center for Holy Defense Documentation and Research

Editorial Head and Executive Editor

Dr. Hussein Ardestani

Editorial Board

Dr. Gholam Ali Rashid

Dr. Hussein Alaei

Majid Mokhtari

Hamid Aslani

Executive Manager

Mohammad Javad Akbarpour Bazargani

Page Designer

Abbas Dorudian

Editor

Zahra Golmohammadi

Publishing Supervisor

Muhammad Behrozi

Address

No. 77, Shahid Vahid Dastgerdi) Zafar
(Ave., Shariati St., Tehran, I.R.IRAN.

Email

neginiran@gmail.com

Tel

+ 98 21 - 22909522

Fax

+ 98 21 - 22909538

Price

80,000 R